

حماسہ آلاچیق ما

حماسہ آلاچیت ما

نقش عشرہ استازہ دین
در دفاع مہینی، انقلاب اسلامی و دفاع مقدس

نویسندگان:

دکتر یوسف بدرزادہ

صمد زمانی

دکتر علی رضا قلی زادہ مہدی حضرتی



حماسه آلاچیق‌ها: نقش عشایر استان اردبیل در دفاع میهنی، انقلاب اسلامی و دفاع مقدس / نویسندگان یوسف بدرزاده... [و دیگران]؛ ویراستاران حاتم رسولی، محمد هادی حضرتی جهان و کامل صباحی؛ با حمایت مالی اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس و جهاد دانشگاهی استان اردبیل.

مشخصات نشر: اردبیل: خط هشت، ۱۴۰۱.

مشخصات ظاهری: ۳۲۶ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۶۶۵-۵۸-۱

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: نویسندگان یوسف بدرزاده، صمد زمانی، علی‌رضا قلی‌زاده مهدی حضرتی.

عنوان دیگر: نقش عشایر استان اردبیل در دفاع میهنی، انقلاب اسلامی و دفاع مقدس.

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- اردبیل (استان) -- شهیدان
Iran-Iraq War, ۱۹۸۰-۱۹۸۸ -- Martyrs -- Ardabil (Province)

ایلات و عشایر -- ایران -- اردبیل (استان)

Nomads -- Iran -- Ardabil (Province)

شهیدان -- ایران -- اردبیل (استان) -- سرگذشتنامه

Martyrs -- Iran -- Ardabil (Province) -- Biography

شناسه افزوده: بدرزاده، یوسف، ۱۳۴۶ -

شناسه افزوده: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس. اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس استان اردبیل

رده بندی کنگره: DSR۱۶۲۵

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲۲

شماره کتابشناسی ملی: ۸۸۲۳۴۰۷

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا



حماسه آلاچیق‌ها (نقش عشایر استان اردبیل در دفاع میهنی، انقلاب اسلامی و دفاع مقدس)

نویسندگان: دکتر یوسف بدرزاده، صمد زمانی، دکتر علی‌رضا قلی‌زاده مهدی حضرتی

ویراستاران: حاتم رسولی، محمد هادی حضرتی جهان و دکتر کامل صباحی

مدیر هنری، صفحه‌آرا و طراح روی جلد: مهرداد عالی جهان

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۱

قیمت: ۱۲۰۰۰۰۰ ریال

این کتاب با حمایت مالی اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس و جهاد دانشگاهی استان اردبیل به چاپ رسیده است.

تقدیم به

شیرمردان و شیرزنان عشایر استان اردبیل
که همواره با غیرت و همت، نگهبان و پاسدار
مرزهای ایران اسلامی بوده و هستند.
یاد و نام شهدای عزیز عشایر گرامی باد.

فهرست

۲۲	پیشگفتار.....
۲۶	فصل اول.....
۲۶	موقعیت جغرافیایی اردبیل.....
۲۶	اردبیل در منابع تاریخی.....
۲۹	اردبیل در دوران صفویه.....
۳۱	اردبیل در دوران قاجار.....
۳۳	اردبیل در دوره مشروطیت.....
۳۶	اردبیل در دوران پهلوی.....
۳۹	نگاهی به مفهوم واژه‌ی عشایر و ایل.....
۳۹	پیشینه تاریخی ایلات و اقوام استان اردبیل.....
۴۱	تاریخچه عشایر مغان.....
۴۵	عشایر شاهسون.....
۴۵	شاهسون در بستان‌السیاحه.....
۴۶	رشادت عشایر مغان در منابع تاریخی.....
۵۰	معرفی ایلات و طوایف کوچنده.....
۵۳	وضعیت اقتصادی عشایر شاهسون.....
۵۴	تاریخچه عشایر شاهسون.....
۵۵	معیشت و وضعیت دام و تولیدات عشایر شاهسون.....
۵۶	مسکن عشایر شاهسون.....
۵۷	پوشاک شاهسون‌ها.....
۵۷	صنایع دستی عشایر شاهسون.....
۵۸	طوایف عشایر استان (ایل شاهسون).....
۵۸	جمعیت عشایر استان اردبیل.....
۵۹	تغییر و تحولات جمعیت عشایری.....
۶۱	فصل دوم.....
۶۱	پایداری در مرزهای ایران و روس.....
۶۲	پایداری در گنجه.....

- ۶۴..... اقدام رزمی و اطلاعاتی نیروهای محلی
- ۶۶..... قتل سیسیانف و موضع خوانین و مردم بومی در قبال روس ها
- ۶۸..... پایداری ایلات و عشایر بومی
- ۷۱..... اتحاد عشایر اردبیل و مغان در اردوگاه گوگ تپه
- ۷۱..... فداکاری شاهسون ها در عملیات اوچ کلیسا
- ۷۲..... دلاوری علیقلی خان شاهسون در جنگ با روس در میان بلنیک و ایروان
- ۷۳..... ماموریت شاهسون ها به تفلیس
- ۷۴..... درگیری دو تن از بزرگان طایفه ساری نصیرلو با روس ها
- ۷۵..... ماموریت بیگدلی ها در حومه ی باکو
- ۷۶..... نقش طایفه بیگدلو وهومونلو در پایداری در مرز ایران و روسیه
- ۷۷..... جنگ اصلاندوز در سال ۱۲۲۷ ق
- ۷۸..... فتاوی جهاد و مجاهدت های مردمان بومی
- ۸۴..... نجات محمد میرزا (ولیعهد ثانی)
- ۸۴..... جنگ در گرمی (اوجارود)
- ۸۵..... نفوذ روس به جنوب مغان و مشکین شهر
- ۸۵..... آخرین مقاومت ها قبل از عهدنامه ی ترکمانچای
- ۸۶..... نقش عشایر از اشغال شهرهای آذربایجان توسط ژنرال آریستوف
- ۸۷..... سردار آتاخان از غیورمندان عشایر
- ۹۰..... نورالله بیگ قوجه بیگلو
- ۹۱..... حضور شاهسون ها در جنگ خلیج فارس
- ۹۱..... نقش فرضی خان ایل بیگی
- ۹۳..... رشادت طایفه ی قوجه بیگلو
- ۹۵..... اتفاقات ۱۲۸۷ش بیله سوار از نگاه اسناد
- ۹۷..... تلگراف وزیر امور خارجه به سفیر روسیه در تهران
- ۹۸..... تلگراف هارتویک تهران ۷ مه ۱۹۰۸ م
- ۹۸..... تلگراف هارتولیک تهران ۸ مه ۱۹۰۸
- ۹۹..... تلگراف وزیر امور خارجه به امپراتور در قفقاز سنت پترزبورگ
- ۹۹..... تلگراف وزیر امور خارجه به سفیر روسیه در تهران
- ۱۰۰..... تلگراف وزیر امور خارجه به سفیر روسیه در تهران

- تلگراف هارتویک ۱۰۰
- تلگراف وزیر امور خارجه به والی اعلی حضرت امپراتور در قفقاز ۱۰۱
- تلگراف وزیر امور خارجه به سفیر روسیه در تهران ۱۰۲
- تلگراف وزیر امور خارجه به سفیر روسیه در لندن ۱۰۲
- تلگراف آلفریف ۱۰۳
- تلگراف ژنرال آجودان گراف واراننتسوف - داشکوف ۱۰۳
- تلگراف ژنرال آجودان گراف واراننتسون - داشکوف ۱۰۳
- عمران خان و نقش او در حوادث مشروطیت ۱۰۵
- حاجی عبادالله اجیرلو ۱۰۶
- بدل بیگ زرگر سرحد بیگی ۱۰۶
- تلگراف علمای نجف خطاب به ملت ایران ۱۰۷
- تلگرافی دیگر خطاب به علمای دینی اردبیل ۱۰۷
- جنگ ۱۲۹۱ش جنگ ساوالان ۱۰۹
- حاجی فرج گیگلو ۱۱۲
- درگیری طایفه‌ی پیرویواتلو با روس‌ها ۱۱۲
- ساری خان ۱۱۳
- عظمت خانم ۱۱۴
- مقاومت عشایر شاهسون در برابر اشغالگران روسی ۱۱۷
- جوادخان امیرتومان ۱۲۲
- یک خاطره دیگر از جوادخان ۱۲۵
- جریان عدم الحاق بیله‌سوار به روسیه سابق ۱۲۸
- جنگ سراندازخانم حاجی خواجه‌لو با روسیه ۱۳۰
- اشعار سروده شده درباره جوادخان ۱۳۱
- اصلاندوز در گذر تاریخ ۱۳۲
- رو در رویی طایفه حاجی خواجه‌لو با روس‌ها ۱۳۲
- سال تقسیم (بول‌گی ایلی) ۱۳۳
- فرج‌الله خان شاهسون ۱۳۴
- عبدالله خان محمدخانلو ۱۳۵
- پیرقلی خان گرداحمدلو ۱۳۶

- محمدقلی خان آرالو ۱۳۶
- ملا اماموئردی ۱۳۷
- شیخ عبدالمناف (امین الاسلام) کریمی‌کنده ۱۳۹
- آیت‌الله‌العظمی سیدیونس موسوی ۱۳۹
- میرزایوسف کریمی‌کنده ۱۴۰
- آقامیرحمدالله ربطی ۱۴۰
- میرزاجواد اردبیلی ۱۴۱
- فتوای جهاد آیت‌الله میرزاعلی اکبرآقا علیه کمونیست‌ها ۱۴۱
- نجفقلی خان آرالو ۱۴۲
- غلام خان آرالو ۱۴۳
- روح‌الله خان آرالو ۱۴۳
- یدالله خان آرالو ۱۴۳
- نقش طایفه‌ی قره چورلو از عشایر قره‌داغ ۱۴۴
- نقش عشایر در قیام سردار جنگل ۱۴۴
- مخالفت عشایر شاهسون با حزب توده ۱۴۵
- میرمنصور و میرغلام منصوری ۱۴۶
- فصل سوم ۱۴۹
- اشغال ایران در جنگ جهانی دوم ۱۴۹
- سوم شهریور ۱۳۲۰ش ۱۵۶
- ترس از جوادخان امیرتومان در جریان حمله روس به ایران ۱۵۸
- روایت برگی از تاریخ توسط حاج‌غلام مرادی ۱۵۹
- ورود روس‌ها به بیله‌سوار در سوم شهریور ۱۳۲۰ش ۱۶۰
- حمله‌ی روس‌ها به پاسگاه اودلو ۱۶۳
- حمله روس‌ها به پاسگاه گوگ‌تپه بیله‌سوار ۱۶۵
- روایت رمضان متین از ناپدید شدن سرباز رضاشاه ۱۶۵
- شهید حسین علی صدآفرین نیری ، نماد مبارزه با اشغالگران ۱۶۶
- روایت مشهدی ترخوش صدیقی از حمله‌ی روس‌ها به ایران ۱۶۹
- زخمی شدن حمدالله اسماعیلی به روایت بابا شکرزاده ۱۷۰
- نقش طایفه‌ی تکلہ در جنگ جهانی دوم ۱۷۱

- ۱۷۱..... رشادات نجفقلیخان وطندوست به روایت شمسعلی صبوری
- ۱۷۲..... نجفقلی خان الارلو
- ۱۷۴..... آزاد شدن ساری خان نورافکن به روایت کربلایی قدیر شکرزاده
- ۱۷۵..... روایت یونس شکرزاده از نقش طایفه تکه در دوران انقلاب اسلامی
- ۱۷۵..... روشنگری شیخ محمد صدیقی کردلر
- ۱۷۶..... نقش عشایر استان اردبیل در مبارزه با فرقه دموکرات آذربایجان
- ۱۸۱..... نقش امیراصلان بیگ عیسی‌لو در دوره‌ی فرقه‌ی دموکرات
- ۱۸۱..... موضع‌گیری حاتم خان گیگلو در غائله‌ی فرقه‌ی دموکرات آذربایجان
- ۱۸۳..... مبارزات طایفه کلاسر با فرقه دموکرات آذربایجان
- ۱۸۴..... طایفه جهانخانملو
- ۱۸۷..... فصل چهارم
- ۱۸۷..... انقلاب اسلامی در آذربایجان و اردبیل
- ۱۸۸..... شروع نهضت اسلامی
- ۱۸۹..... محرم سال ۱۳۴۲
- ۱۹۰..... روز شمار جریانات روزهای مانده به پیروزی انقلاب اسلامی در اردبیل
- ۱۹۷..... اسامی ۴۷ شهید انقلاب اردبیل
- ۱۹۸..... شرکت مردم اردبیل در ستاد استقبال از امام خمینی
- ۱۹۸..... نقش شهید داور یسری در پیروزی و تداوم انقلاب اسلامی
- ۲۰۰..... اعزام به جبهه اهالی روستای حسن‌لو به روایت احمد زارعی حسن‌لو
- ۲۰۱..... نقش حاج ایوب صدیقی در حرکت‌های انقلابی مردم بیله‌سوار
- ۲۰۲..... حرکت‌های انقلابی در پارس‌آباد مغان
- ۲۰۵..... جرقه‌های انقلاب در گرمی مغان
- ۲۰۵..... شهدای مشکین‌شهر در جریان انقلاب ۵۷
- ۲۰۵..... روستای انقلابی نیارق
- ۲۰۷..... اولین شهید انقلاب در مغان
- ۲۱۰..... اولین شهید انقلاب در خلخال
- ۲۱۱..... نقش روحانیت در هدایت عشایر جهت مبارزه با رژیم پهلوی
- ۲۱۱..... شیخ حسن جعفری برزندی
- ۲۱۲..... شیخ‌رضا پایاب

- ۲۱۲..... شیخ عبدالرحیم جعفری
- ۲۱۲..... حاج علی رضوانی
- ۲۱۳..... شیخ صفر ساسانی
- ۲۱۳..... حاج زین العابدین سعادت‌تی
- ۲۱۴..... حاج حسین صدیقی
- ۲۱۴..... شیخ عبداللطیف عالم‌رانی
- ۲۱۵..... حاج میرسلام میرعبداللہی
- ۲۱۵..... حاج علی کریمی
- ۲۱۶..... حاج ولی‌الله علوی
- ۲۱۷..... حاج شیخ ظہراب علیپور
- ۲۱۷..... حاج رحیم فرخی
- ۲۱۹..... فصل پنجم
- ۲۱۹..... چرایی جنگ تحمیلی رژیم بعث عراق علیہ ایران اسلامی
- ۲۲۱..... اردبیل در دفاع مقدس
- ۲۲۲..... شہدای استان اردبیل در دفاع مقدس
- ۲۲۴..... نقش عشایر در دفاع مقدس
- ۲۲۴..... عشایر در کلام امام خامنہ ای (مدظله‌العالی)
- ۲۲۴..... بخش اول : بیانات معظم‌له در دیدار نمایندگان عشایر
- ۲۲۵..... بخش دوم : بیانات معظم‌له در دیدار عشایر استان اردبیل
- ۲۲۵..... دفاع مقدس در کلام رہبر فرزانه انقلاب امام خامنہ ای (مدظله‌العالی)
- ۲۲۸..... نقش عشایر مغان در دفاع مقدس از زبان حاج‌اللہ شکر فخمی
- ۲۲۸..... نقش عشایر در دفاع مقدس بہ روایت شمسعلی صبوری
- ۲۳۰..... نقش عشایر در دفاع مقدس بہ روایت سرہنگ پاسدار خوشبخت
- ۲۳۱..... نقش عشایر در دفاع مقدس بہ روایت حاج جواد صبور
- ۲۳۳..... روایت حاجی محمد پوراسکندر از انقلابیون پارس آباد
- ۲۳۴..... دوران کودکی اسکندر محبّی
- ۲۳۴..... اسکندر سخنگوی انقلابیون پارس آباد مغان
- ۲۳۶..... اسکندر آمادہ دفاع از انقلاب اسلامی می‌شود
- ۲۳۸..... دیگر شہدای عشایر استان اردبیل

- ۲۳۸ شهید اباسط پناهی (شهید اطلاعات و عملیات)
 ۲۳۸ شهید محمد رستگار شهید ۱۳ ساله عشایر
 ۲۳۹ گهواره شهادت
 ۲۳۹ همیشه محکوم
 ۲۴۰ روایت الله بخش نجفی از شهید:
 ۲۴۰ آرامش هموطنان هدف او بود
 ۲۴۰ وطن پرست عاشق
 ۲۴۱ سرباز جان برکف
 ۲۴۱ آخرین روبوسی
 ۲۴۱ بخشی از وصیت نامه‌ی شهید:
 ۲۴۲ شهید الله شکر شکاری (شهید سیزده ساله عشایر)
 ۲۴۲ توصیف شهید از زبان مادرش:
 ۲۴۴ شهید محرم نادری گبلو (شهید ۱۶ ساله)
 ۲۴۶ شهید برات آتشی
 ۲۴۶ شهید یوسف آذروند بیگدیلو
 ۲۴۷ شهید مراد آزادی
 ۲۴۷ شهید اشرف آزادی عسگر خانلو
 ۲۴۸ شهید غلامحسین ابوالحسنی
 ۲۴۸ شهید محمدعلی احمدزاده به روایت حاجی فهم اله احمدزاده
 ۲۵۱ شهید عسگر احمدی
 ۲۵۱ شهید قربانعلی اسبقی گبلو
 ۲۵۲ شهید سلیمان اسلامی گیگلو
 ۲۵۲ شهید قاسم اسماعیلی حاجی خواجه‌لو
 ۲۵۳ شهید حسن اشکانی
 ۲۵۳ شهید حسن اصغرزاده
 ۲۵۴ شهید حمزه امیرزاده
 ۲۵۴ شهید اکبر بابازاده
 ۲۵۵ شهید یوسف باربر
 ۲۵۵ شهید امین باقری دروجی

- ۲۵۶ شهید ترحیم بیرخانی
 ۲۵۶ شهید فیروز ببرآذر
 ۲۵۷ شهید جعفر برادری
 ۲۵۷ شهید محمد علی بزرگ از شهدای سیزده ساله عشایر
 ۲۵۸ شهید میرعزت بهبودی
 ۲۵۸ شهید اسد بهراد خلیفه لو
 ۲۵۹ شهید قدرت بهشتی
 ۲۵۹ شهید مالک بهلولی
 ۲۶۰ شهید ولی بهنژاد
 ۲۶۰ شهید محمد پرورش
 ۲۶۱ شهید عباس پناهی
 ۲۶۱ شهید احمد پنجه‌لی زاده
 ۲۶۲ شهید علی پورزمان
 ۲۶۲ شهید محمد علی پورصفر
 ۲۶۳ شهید سیف‌الله پورقنبر
 ۲۶۳ شهید ولی تقی‌زاده
 ۲۶۴ شهید رسول توحیدی
 ۲۶۴ شهید محمد علی توفیقی
 ۲۶۵ شهید محمد جبارزاده
 ۲۶۵ شهید محمد قلی جعفری
 ۲۶۶ شهید امین جلالی
 ۲۶۶ شهید علی جلیلی
 ۲۶۷ شهید قدرت جنگجو
 ۲۶۷ شهید ولی‌الله جوان
 ۲۶۸ شهید علی جوانشیر
 ۲۶۸ شهید علی‌رضا حسن‌زاده
 ۲۶۹ شهید محمد حسینی
 ۲۶۹ شهید صفر حیدرزاده
 ۲۷۰ شهید میرفاضل حیدری

- ۲۷۰..... شهید علی خدابخشی
- ۲۷۱..... شهید افسر خداپرست
- ۲۷۱..... شهید مقصود خرمی
- ۲۷۲..... شهید اسد خصم افکن
- ۲۷۲..... شهید یوسف خلدی
- ۲۷۳..... شهید محمود خلیلی
- ۲۷۳..... شهید بهلول خورشیدی
- ۲۷۴..... شهید آقاکشی خیرخواه
- ۲۷۴..... شهید ابراهیم دادرس
- ۲۷۵..... شهید شکر دادستان
- ۲۷۵..... شهیده اطلس درگاهی گبلو
- ۲۷۶..... شهیده مهناز درگاهی گبلو
- ۲۷۶..... شهید انتقام درگاهی
- ۲۷۷..... شهید شهروز درویشی
- ۲۷۷..... شهید امید دلاوری
- ۲۷۸..... شهید عزیز دلیر
- ۲۷۸..... شهید همّت دوانقی
- ۲۷۹..... شهید عوض زارعی
- ۲۷۹..... شهید حمید زلفی
- ۲۸۰..... شهید سمران زیارتی حاجی خواجه لو
- ۲۸۰..... شهید موسی سجودی
- ۲۸۱..... شهید سلیمان سلیمی
- ۲۸۱..... شهید ابوذر سیفی
- ۲۸۲..... شهید الله شکر شکاری
- ۲۸۲..... شهید اروجعلی شگری
- ۲۸۳..... شهید پاپور شگری
- ۲۸۳..... شهید اکبر شیرپور
- ۲۸۴..... شهید محمد شیرزاده
- ۲۸۴..... شهید محمدرضا شیری

- ۲۸۵..... شهید محمد شیریں تمرداش
 ۲۸۵..... شهید غلامعلی شیرین پور
 ۲۸۶..... شهید سلیمان صابر مغانلو
 ۲۸۶..... شهید امیر صفایی
 ۲۸۷..... شهید علی صمدی
 ۲۸۷..... شهید رسول صوری
 ۲۸۸..... شهید بیرام طهماسبی
 ۲۸۸..... شهید یعقوب طهماسبی
 ۲۸۹..... شهید علی عزیز مصرکنده
 ۲۸۹..... شهید ابراهیم عشقی
 ۲۹۰..... شهید کیان علی زاده
 ۲۹۰..... شهید فولاد عیسی زاده
 ۲۹۱..... شهید مراد علی عیوض زاده
 ۲۹۱..... شهید عزیز فاتحی
 ۲۹۲..... شهید اکبر فتحی اجیرلو
 ۲۹۲..... شهید حمزه فروتن
 ۲۹۳..... شهید مقصود فرهادی
 ۲۹۳..... شهید کرم فکری اجیرلو
 ۲۹۴..... شهید اسماعیل فومن اجیرلو
 ۲۹۴..... شهید محمد علی قاسمی بایندور
 ۲۹۵..... شهید فراهم قاسمی تازه کند
 ۲۹۵..... شهید صادق قربانی کله سر
 ۲۹۶..... شهید اصغر قرداشیان
 ۲۹۶..... شهید شاهپور قلی زاده
 ۲۹۷..... شهید ابراهیم قویدل
 ۲۹۷..... شهید احد کارگر شور بلاغ
 ۲۹۸..... شهید همّت کامکار زیوه
 ۲۹۸..... شهید سعید کعبه ای قلعه کنندی
 ۲۹۹..... شهید اختیار کنعانی اجیرلو

۲۹۹ شهید اشرف کیانی
۳۰۰ شهید ذولفقار کیانی
۳۰۰ شهید ناصر کیانی
۳۰۱ شهید محمد حسین گبلو
۳۰۱ شهید اسدالله گلزاری
۳۰۲ شهید فریدون لطفی
۳۰۲ شهید آواد متوسلی بیگدلی
۳۰۳ شهید ترحیم محبوبی
۳۰۳ شهید محمد محمدزاده
۳۰۴ شهید عادل محمدزاده
۳۰۴ شهید صاحبعلی محمدی اصل اجیرلو
۳۰۵ شهید باباکشی محمودیان
۳۰۵ شهید کامل مختاری
۳۰۶ شهید مراد مرادزاده قره‌خان بیگلو
۳۰۶ شهید صالح مرادی اجیرلو
۳۰۷ شهید حافظ مصطفی‌وند
۳۰۷ شهید علی مغانی
۳۰۸ شهید دلاور ملکی
۳۰۸ شهید محمود منصور
۳۰۹ شهید میرلطف‌الله موسوی
۳۰۹ شهید کریم مهدوی
۳۱۰ شهید علی مهماندار
۳۱۰ شهید نصیر مهمان نواز گیگلو
۳۱۱ شهید میر جابر میری
۳۱۱ شهید علی اصغر مینایی
۳۱۲ شهید شاکر نامور
۳۱۲ شهید حسین ندرتی
۳۱۳ شهید عبدالله نصیرزاده
۳۱۳ شهید بیت‌الله نظری

- شہید حمد اللہ نعمتی..... ۳۱۴
- شہید صاحبعلی نورآذر ۳۱۴
- شہید مجید نورگبلو ۳۱۵
- شہید اسد اللہ نوری ۳۱۵
- شہید قدرت نوعی ۳۱۶
- شہید کاظم وثوقی ۳۱۶
- شہید عبداللہ وطن دوست ۳۱۷
- شہید جواد ہاشمی..... ۳۱۷
- شہید ستار ہوشیاری زیوہ ۳۱۸
- شہید میربہروز یوسفی فرخی ۳۱۸
- شہید یوسف پیرانہ (آخرین شہید وطن از طایفہی بالابیگلو)..... ۳۱۹
- کتاب نامہ..... ۳۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ عشایر دشت مغان و خطه آذربایجان با عزت، استقلال و تمامیت ارضی ایران عزیز و بلکه با موجودیت ایران ما گره خورده و استان اردبیل از این جهت سر بر آسمان می‌ساید. آن‌ها چه در زمان صفویه و چه در ایام تطاول روس به خاک ایران، روح وطن پرستی و حماسی و ایمان و تدین خود را به تماشا گذاشته و ثابت کردند که ایران عزیز، عزیزترین ثروت و نفیس‌ترین عشق آن‌هاست.

بدون هیچ تردیدی یکپارچگی امروز ایران رهین درایت، ایثار و جان‌فشانی‌های صفویه و مخصوصاً شاه اسماعیل صفوی است. محقق بزرگ آقای محیط طباطبایی چه نیکو سفته که «اگر اردبیل نبود ایران نبود» و عین این جمله را حضرت آیت الله سیستانی سه بار تکرار کرده و اضافه می‌کند که من هر روز رو به اردبیل به شهدای چالدران ادای احترام می‌کنم. صفویه در این شاهکار خود بر قزلباشان یعنی عشایر خطه آذربایجان از اردبیل گرفته تا باکو به عنوان شمشیرزن و عزیزان تالشان به عنوان تیرانداز تکیه داشته‌اند.

تصویر حماسه‌سازی آن‌ها در قاب تصویر کتاب تاریخی یا فیلم مستند، علاوه بر تبیین هویت آرمانی و گذشته پرصلابت آن‌ها مشعل راه برای نسل جدید است. در این باب برادر عزیزم آقای یوسف بدرزاده با درایت و حس مبارک مسئولیت، دست به قلم شده و رشحه‌ای از تاریخ فاخر این رکن رکن ایران عزیزمان را به تصویر کشیده است.

طوبی له ثم طوبی له

سیدحسن عاملی

نماینده ولی فقیه در استان و امام جمعه اردبیل

۱۶ بهمن ماه ۱۴۰۰

با سلام به پیشگاه روح بلند و با عظمت حضرت امام خمینی (ره) و با درود به رهبر انقلاب اسلامی حضرت امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) و با یاد پرچمداران و طلایه‌داران هشت سال دفاع خونین و مقدس، شهیدان، آزادگان، مفقودان، جانبازان و ایثارگران که سرمایه‌های گرانقدر و معنوی این دفاع پرشکوه و به یاد ماندنی‌اند.

پیشگفتار

تاریخ گذشته و داستان فداکاران کشور را برای تفنن نخوانید بلکه برای آموختن، عبرت و شناختن رهبران فداکار ملت و تقدیر و تعظیم آنان و گزاردن حق بزرگان بخوانید. حقیقت را باید جستجو و کشف کرد. بسا درون فطرت‌تان روزگار و اوباش به کرار می‌کوشند حقیقت را زشت و نادرست جلوه دهند. دیده باز کنید و نور حق را از پشت پرده‌های تار اغراض برکشید و با ایمان مشاهده نمایید و مردانه در حفظ‌اعلای آن بکوشید. بدانید ملتی که به گذشته خود پشت پا بزند آینده هم نمی‌تواند داشته باشد. تواریخ را مطالعه کنید درس عبرت ستانید حق را از باطل تشخیص دهید حق‌گزار و به حق پایدار باشید.^۱

حقایق تاریخی با گذر زمان و با تحریف این و آن از بین می‌رود بنابراین نشر یادداشت‌ها و ذکر حوادث و زوایای جریان روز، کمک ذی‌قیمتی به تاریخ‌نویسی می‌کند. یکی از مصیبت‌های جبران‌ناپذیر یک ملت، بی‌خبری از اوضاع دنیا و جریان سیاسی است.

بهترین تاریخ‌گویا و سند زنده برای هر منطقه‌ای آثار باقی‌مانده از روزگاران گذشته آن منطقه می‌باشد. چه، آن اثر فرهنگی از اقوام و ملل و طوایف گوناگونی که در طول سده‌ها و هزاره‌ها در این آب و خاک قدم برداشته‌اند به‌یادگار مانده است. سرزمین‌هایی که تاریخ غنی و کهن دارند و

۱- مقدمه دکتر رضازاده شفق بر کتاب قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، نگارش کریم طاهرزاده‌بهباز



در عرصه‌ی گیتی سخت‌ترین مبارزات را در دامن خود مشاهده کرده‌اند و مردمانش برای استقلال و حفظ تمامیت ارضی متحمل زحمات و مصائب بسیاری شده‌اند؛ شاخص برتر و امتیاز والایی دارند. در میان این مردمان، عشایر استان اردبیل مقامی ممتاز دارند. البته چنین ادعایی تفاخر نژادی، محلی و صرف احساسات توخالی و تعصب قومی به حساب نمی‌آید. هر چند هر مورّخی همیشه کوشیده است تا فضیلتی برای موطن خود دریابد و آن را به رشته‌ی تحریر درآورد.

ملتی که نسبت به وطن خود وفادار مانده و در نگهداری سنت‌های تاریخی و مفاهیم فرهنگی و موارث روحی و معنوی توفیق یافته، در واقع سرمایه‌ی اصلی خود را جانانه حفظ کرده است. ایران کشوری است کهن، همگام با تاریخ، با هزاران سال پیشینه، با ملتی سرد و گرم چشیده، آشنا به زیر و بم آهنگ تاریخ، چنین کشوری در زمره‌ی واقعیاتی است که نادیده‌اش نمی‌توان گرفت، گذشته‌اش را ناشنیده نمی‌توان گذاشت و دفتر روزگارش را نانوشته نمی‌توان رها کرد.

کشوری که دیر زیسته است و در بیش از نیمی از عمر خویش کوس سروری زده، لاجرم از رشک بداندیشان، دستبرد متجاوزان و تاراج آزمندان در امان نمی‌ماند. از روزگار و از مردمان بدکردار چشم زخم بسیار می‌بیند و راه پایدگی‌اش سخت پرفراز و نشیب می‌شود. چنین نیز بوده است.

با همه‌ی حوادثی که هریک از آن‌ها برای منهدم ساختن قومی و کشوری کفایت می‌کرد، مردم غیرتمند و شریف این ملک در کان بشریت هم چون رگ‌های پربها از بامداد مدنیت تا به امروز امتداد یافته‌اند.

امروزشان از دیروز، دیروزشان از پار و پیرار، و پار و پیرارشان از سده‌ها و هزاره‌های سرشار از بزرگی و برازندگی‌شان حکایت می‌کند و باز نوید شکوه و بزرگواری آینده را می‌دهد.

در طول سده‌ها و هزاره‌هایی که یکی پس از دیگری آمد و رفت، این بوم کهنسال، فرزندان فرخنده خصال بی‌شمار به بار آورد. بسیاری از اینان در پر بار کردن فرهنگ بالنده‌ی این سرزمین گهرخیز اهتمام فراوان به کار بردند و برگی بر صفحات زرین تاریخ آن افزودند. از بعضی از آنان کلام به‌یادگار ماند و از برخی پیام؛ یادگارها از گزند ایام به سلامت گذشت، سینه به سینه و نامه به نامه به آیندگان رسید. هرکلامی از آبشخوری مایه داشت و هر پیامی از سرچشمه نشأت می‌گرفت. کلام و پیامی که بسیاری را به تحسین و تقلید و جمعی را به حسدورزی و کین‌توزی وا داشت.

چنین بود که دیگران هم، چه دوست و چه دشمن، پیرامون حیات اجتماعی و فرهنگی این دیار



بسیار گفتند و نوشتند. گفته‌ها و نوشته‌های آنان بازتابی از برداشت‌های شخصی، دیدگاه‌های شکل گرفته بر اساس آموخته‌ها و شنیده‌ها و احساسات برانگیخته شده به وسیله‌ی رویدادهای تجربه‌گردیده یا مصلحت شخصی و قومی بوده است - گاه مثبت، گاه منفی - زیرا که قلم همواره در اختیار دست پروردگان این ملک و در کف دوستانش نبوده است و نمی‌تواند باشد. بیگانگان و بدخواهانش هم خامه بر نامه کشیده‌اند و بسیاری کوشیده‌اند تا راست را کژ جلوه دهند - اگر چه دیر نپاییده است.

جمعی نیز، هر چند خالی از بدنهادی، اما با سادگی و بی‌خبری، یا به فرمان تعصب کورکورانه و اعتقاد به نادرست، در سیاه نمودن سپیدی اهتمام داشته‌اند. غافل از آن‌که فرهنگ و فرزندان فرزندهایش صافی‌های راستین زمان‌هایند، پیام‌ها را می‌پالایند، صواب را از خطا و نکور را از نکوهیده باز می‌شناسند، و سرانجام حقیقت را عریان در برابر چشم‌ها نمایان می‌کنند.

گفته‌ها و نوشته‌های پیشینیان، چه دور و چه نزدیک، روشنگر راهند - راه دیروز، راه ز - تاریکی‌ها را می‌زدایند تا پویندگان زمان در پرتو دلنواز حقیقت بهتر به داوری بنشینند و دژ و گوهر از خزف باز شناسند. اما شرط توفیق آن است که نامه و دفتر بیگانه و آشنا را به یکسان با دیده‌ها عبرت آموز فرو خوانیم، به پیشداوری راه ندهیم که فهم‌مان را کور و شعورمان را تیره کند. نوشته‌ها را بخوانیم، و با چشم باطن نانوشته‌ها را نیز دریابیم تا پرده‌ی پندار به کنار رود و ظواهر آمیخته با نیرنگ نیروی حقیقت‌سنجی را از ما و نستاند و دیده‌ی واقع بینمان را تار نگرداند. ۱

هر چند که تاریخ مدّونی راجع به عشایر ایران در دست نداریم ولی منابع تاریخی اطلاعات فراوانی از عشایر به دست می‌دهند که بیش‌تر جنبه‌ی سیاسی نظامی دارند. عشایر ایران در نبرد با دشمنان بیگانه در بسیاری موارد، نقش موثری داشته‌اند.

عشایر استان اردبیل از دوران بسیار دور شاهد وقایع و حوادث تاریخی گوناگون بوده و ناظر رخدادهای مربوط به سرنوشت اقوامی که در این سرزمین روزگاری خوش داشتند بوده است و بسا نام نیک در لابلای سینه‌ی خود ثبت و به صورت میراث ارزنده‌ای به یادگار نگه داشته است.

لازم به ذکر است که این کتاب به بازگویی «نقش عشایر استان اردبیل در دفاع میهنی و انقلاب اسلامی و دفاع مقدس» پرداخته و برای آن‌ها که علاقمند هستند تاریخ ایران را عاری از غلو و زیاده‌گویی بخوانند، اظهارنظرهای درج شده در کتاب، بدون بزرگنمایی و قابل اطمینان، بیان گشته است.



این کتاب به پیشنهاد اداره کل حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس استان اردبیل و با مدیریت حضرت آیت اله دکترسید حسن عاملی نماینده ولی فقیه در استان اردبیل به رشته تحریر درآمده است و با توجه به اینکه نویسندگان مختلف از زوایای گوناگون نقش عشایر استان اردبیل را بررسی نموده‌اند اما به صورت استانی بررسی نشده است در این کتاب علاوه بر استفاده کردن از منابع داخلی و خارجی بصورت میدانی از بزرگان و ریش سفیدان و از افراد متشخص عشایر استان اردبیل مصاحبه‌هایی بعمل آمده است تا اینکه خاطرات این بزرگواران در تاریخ ثبت و ضبط گردد تا ایندگان بدانند که وارث چه ملتی هستند ضمناً در این پروژه از زحمات آقایان صمد زمانی، علیرضا قلیزاده، حاتم رسولی، مهدی حضرتی جهان، علی واحد، داورنوری، رمضان متین، یونس شکرزاده، وهاب اقا زاده، الله بخش نجفی، ابراهیم کوهستانی، مقصودنورزاده و خانمها سپیده پناهی و زهرا بدرزاده و مهندس الهام حضرتی و مهندس زیبا کوهستانی تشکر و قدردانی بعمل می‌آید.

ای خاک وطن، ای وطن، ای محبوب من، سلام بر تو، شنیدن نام تو برای من چقدر لذت بخش است. نمی‌دانم چه سرنی در تو نهان است که هر وقت نام تو را می‌شنوم دلم از جا کنده می‌شود. ای زادبوم من، یزدان پاک مرا از خاک پاک تو سرشته است، ایام جوانی‌ام با بهار روح بخش تو پرورش یافته است. هسته‌ی وجودم از آن توست، تو محراب و منبر من، تو قبله و کعبه‌ی آمال من هستی. من هیچ وقت تو را فراموش نکردم.

ای وطن، یاد غم و شادی تو برای من از هر خاطره‌ای گرانبهارتر است. ای ساوالان تو سنگر وطن از سمت شمال غرب هستی؛ ای ساوالان تو شاهد فداکاری‌ها و جانبازی‌های جوانان عشایر غیور استان هستی؛ ای استان اردبیل، خاک تو مردخیز است، جوادخان امیرتومان دلاور مشهور جهانی در سینه‌ی تو پرورش یافته است. بهار تو مثل رایحه‌ی جوانی با طراوت و شاداب و تابستان تو مثل دل‌های جوانان گرم و پر حرارت و پاییز تو مثل عشایر استان باسخت و بابرکت و زمستان تو مثل متانت و بردباری مردان تربیت یافته‌ات، سخت و محکم است. شهیدانی همچون یسری، جدی، واحدی، بالازاده، محمدرستگار و محمدعلی احمدزاده در دامن تو پرورش یافته است.

باسپاس

یوسف بدرزاده



فصل اول

موقعیت جغرافیایی اردبیل

اردبیل از شمال به خاک جمهوری آذربایجان و از مشرق به کوه‌های طالش و دریای خزر و از مغرب به رشته‌کوه‌های سبلان و رودخانه‌ی قره‌سو و از جنوب به شهرستان کوثر (گیوی) محدود است. شهر اردبیل در ۲۱۰ کیلومتری شمال‌شرقی شهر تبریز به طول و عرض جغرافیایی ۴۸ درجه و ۱۷ دقیقه در ۳۸ درجه و ۱۵ دقیقه واقع شده و ارتفاع آن از سطح دریا ۱۱۰۰ متر است.

اردبیل در منابع تاریخی

نام اردبیل در منابع تاریخی بعد از اسلام به صورت‌های اردویل (حدودالعالم^۱)، مسالک و ممالک اصطخری^۲ و تاریخ میافارقین ابن ازرق^۳)، اردبیل (تقویم البلدان ابوالفداء^۴) و بیش‌تر به صورت اردبیل در اغلب آثار جغرافیایی جغرافیدانان مسلمان (ابن خردادبه^۵)، ابن رسته^۶،

۱- به گفته‌ی ولادیمیر مینورسکی، خاورشناس روس، ممکن است شخصی به نام «اشعیا ابن فریغون» نویسنده دانشنامه جوامع العلوم نویسنده این کتاب باشد.

۲- مسالک و ممالک به معنای «راه‌ها و ایالت‌ها» در زمینه تاریخی و جغرافیایی است که در قرن ۴ ق/ ۱۰م نوشته شده است.

۳- اَزْرَق، احمد بن یوسف بن ازرق فارقی (شوال ۵۱۰ - بعد از ۵۷۷ ق/ ۱۱۱۷-۱۱۸۱م)، محدث، فقیه، مورخ، جغرافی‌دان معروف سده ۶ ق/ ۱۲م و مؤلف «تاریخ مِیافارقین» می‌باشد.

۴- تقویم البلدان، کتابی جغرافیایی به عربی، تألیف ابوالفداء عمادالدین اسماعیل بن نورالدین علی بن محمود ایوبی، حکمران حَماه (۷۱۰-۷۳۲)

۵- جغرافی‌دان، تاریخ‌نویس و موسیقی‌شناس ایرانی

۶- احمد ابن رُسته کاشف و گیتاشناس بزرگ جهان بود. او ایرانی و اهل منطقه رُسته اصفهان بوده است.



یعقوبی^۱، ادریسی^۲، مقدسی^۳، ابن الفقیه^۴، مستوفی^۵ و یاقوت حموی^۶ آمده است. بلاذری نیز در فتوح البلدان خود که به تاریخ صدر اسلام اختصاص دارد نام این شهر را اردبیل نوشته است. نام اردبیل به صورت کنونی اش در اکثر سگه‌هایی که در قرون پنجم، ششم، هفتم و هشتم در این شهر ضرب شده (به استثنای سگه ابوبکر بن محمد) تکرار شده است. مورخ ارمنی «لووند» در پایان قرن هشتم میلادی (قرن دوم هجری) نام اردبیل را به صورت «ارت ویت» ضبط کرده که بعدها به ظن مارکوارت «ارت ویل» شده است.^۷ تا آنجایی که منابع موجود نشان می‌دهند، نام اردبیل یا ارویل در هیچ نوشته‌ای به صورت «آرتاویل» نیامده بلکه این صورت، هیئت بازسازی شده «اردویل»: منابع بعد از اسلام می‌باشد. صادق هدایت^۸ زیرنویس فقه ۵۶ ساله ترجمه رساله پهلوی «شهرستان‌های ایران» می‌نویسد: شاید مقصود از حاکم نشین اتورپاتکان (در جغرافیای استرابون) اردبیل باشد که به زبان ارمنی «ارت وت» می‌نامند. با وجود تکرار نام اردبیل به صورت مکرر در اولین منابع دوره اسلامی، اطلاعات ما در خصوص هیئت نام این شهر در عصر ساسانی و پیش‌تر از آن بسیار ناچیز است. اما فقدان معلومات در این خصوص مانع از آن نشده است که نام و تاریخ پیش از اسلام این شهر در پرده محاق باقی بماند.^۹ پروفیسور یوزف مارکوارت براساس گزارش «بلاذری» در فتوح البلدان که به صراحت شهر اردبیل را در هنگام حمله‌ی اعراب به آذربایجان در سال ۲۲ هجری، کرسی (مرکز) آذربایجان خوانده، این نتیجه‌گیری را کرده است که در موقع سازماندهی تشکیلات حکومتی ساسانیان در زمان انوشیروان و تقسیم ایران به چهارکوست، حاکم نشین کوست اباختر (شمال) یا به عبارت دیگرکوست اتورپاتکان اردبیل (رتاوید) بود.^{۱۰}

«ابن خردادبه» در بخش مربوط به خبر جربی (شمال) زیر عنوان راه آذربایجان و ارمنستان، راهی

۱- مورخ و جغرافی‌دان شیعی

۲- او یکی از سه جغرافی‌دان بزرگ عرب در آن عصر بود.

۳- یکی از جغرافی‌دانان و تاریخ‌نگاران دوران خلافت عباسیان

۴- کتاب «البلدان ابن فقیه» اثر ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، معروف به ابن فقیه به زبان عربی

۵- جغرافی‌دان، مورخ، شاعر و نویسنده ایرانی

۶- شهاب‌الدین ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی مشهور به یاقوت حموی جغرافی‌دان و تاریخ‌نویس مشهور قرن هفتم هجری قمری است.

۷- یوزف مارکوارت، ایران شهر، ۲۰۶

۸- داستان‌نویس و مترجم ایرانی

۹- دکتر رحیم رئیس‌نیا، آذربایجان در سیر تاریخ ایران، جلد دوم، ص ۹۴۹

۱۰- همان، ص ۹۴۸



را به تصویر کشیده که از بزرگراه بغداد- خراسان منشعب گشته و بعد از در نور دیدن شهرهای مختلف از جمله بعد از عبور از اردبیل به سوی ارمنستان ادامه پیدا می‌کند. در کتاب مسالک و ممالک^۱ صفحه ۱۱۹ و ۱۲۰ نوشته است: «... از راه خراسان از سمن سمیره عدول می‌کنی، از بین سمیره تا دینور پانزده فرسخ (دو منزلگاه) از دینور تا زنجان بیست و نه منزلگاه، سپس تا مراغه یازده منزل و از آنجا تا میانج دو منزل، سپس تا اردبیل یازده منزل و از اردبیل تا ورثان که آخرین بخش آذربایجان است یازده منزل راه است».

«ابن خردادبه» به دنبال مطالب فوق در صفحه ۱۲۰ می‌نویسد: «مراغه و میانج و اردبیل و ورثان و سیسر و برزه و سایر خاست و تبریز که در اختیار محمدبنی الرواد ازدی است و مرند که در اختیار ابن‌بعیت باشد و خوی و کولره و موقان که در اختیار لشکه است و برزنده و جنزه شهر ابرویز و جابروان و نیز که در دست علی بن مر باشد و ارمیه شهر زردتشت و سلماس و شیز که در آن آتشکده آذر جسنس قرار دارد و نزد زردتشتیان دارای ارج والایی است و اگر پادشاهی به قدرت رسید پای پیاده از مدائن قصد زیارت آن آتشکده کند...».

هم چنین در صفحه ۱۲۱ همان کتاب می‌نویسد: «... از مراغه تا کورسره ده فرسخ^۲ و سراه (سراب) نیز ده فرسخ و تا اردبیل نیز پنج فرسخ، از اردبیل تا موقان (مغان) ده فرسخ و از اردبیل تا خشن، هشت فرسخ مسافت باشد، سپس تا برزند شش فرسخ و برزند مخروبه‌ای بود که افشین آن را بازسازی نمود و به صورت شهری در آورد، در آنجا ساکن شد، از برزند تا سادر اسب که در آن اولین فندق افشین قرار دارد دو فرسخ و تا زهرکش که در آن دومین فندق قرار دارد نیز دو فرسخ، از آنجا تا دولرود که سومین فندق در آنجاست دو فرسخ و از آن دو منطقه تا بز، شهر بابک یک فرسخ راه باشد... و راه از برزند تا صحرای بلاسجان و تا وارثان آخرین ولایت آذربایجان دوازده فرسخ است...».

اردبیل در قرن چهارم مرکز لشکری و کشوری آذربایجان بود. در سال ۶۱۷ ق اردبیل به باد

۱- مسالک و ممالک، ابوالقاسم عبیدالدین عبدالله خردادبه (خردادبه)، ترجمه‌ی سعید خاکرنه، چاپ اول، ۱۳۷۱، ناشر موسسه مطالعات انتشارات تاریخی، میراث ملل

* کتاب مسالک و ممالک در بین سال‌های ۲۳۰ الی ۲۳۴ ق توسط فردی ایرانی الامل به نام ابوالقاسم عبیدالدین عبدالله خردادبه متوفای حدود ۳۰۰ ق در علم جغرافیا به زبان عربی تالیف شده است مسالک ممالک به معنی (راه‌ها و کشورها) می‌باشد.

۲- یکی از واحدهای اندازه‌گیری مسافت است. هر فرسخ، سه میل و هر میل، چهار هزار ذراع و طول هر ذراع نیز ۲۴ انگشت یا دو وجب شخص معمولی است. بنابراین مقدار آن بر حسب کیلومتر، به طور تقریبی بین پنج تا پنج و نیم کیلومتر محاسبه شده است.



غارت مغول‌ها رفت و ویران شد. یاقوت که قدری پیش از این تاریخ اردبیل را دیده از آبادی و پرجمعیتی آن تعریف کرده و گوید: «اردبیل را ایرانیان در قدیم، باذان فیروز می‌گفتند و آن را فیروز ساسانی احداث کرد. در قرن هشتم اردبیل، دیگر شهر مهم آذربایجان نبود، در قرن دهم در آغاز سلسه صفویه پیش از تبریز و قزوین و اصفهان مدت کوتاهی پایتخت ایران بود.»^۱

در زمان حمداله مستوفی مردم اردبیل را شافعی مذهب و پیرو شیخ صفی‌الدین اردبیلی نوشته‌اند شاه‌عباس کتابخانه‌ی معتبری وقف مقبره شیخ صفی‌الدین کرد. این کتابخانه نفیس در سال ۱۸۲۸ میلادی به تصرف ژنرال پاسکویچ فرمانده قوای مهاجم روس در ایران درآمد و قسمت بزرگی از آن به عنوان غنیمت جنگ به پترسبورغ (سین‌گرا) ارسال شد و تا به امروز در کتابخانه عمومی آن شهر محفوظ است.^۲

طبری می‌نویسد: در زمان هشام‌بن‌عبدالملک خلیفه اموی، خزرها از راه اردبیل تمام آذربایجان را گرفته و غارت کردند. در آن زمان سه‌هزار تن مسلمان در آن شهر سکونت داشتند. خزرها همه‌ی مردان بالغ شهر را کشته و زن و فرزند آنان را به اسیری بردند. در زمان شاه طهماسب صفوی، آنتونی جنیکسن که از طریق اردبیل به قزوین رفته در سفرنامه خود، آبادی این شهر را ستوده است.^۳

اردبیل در دوران صفویه

با ظهور شیخ صفی‌الدین اردبیلی سردودمان خاندان صفوی، اردبیل دارالارشاد شد و در زمان شاهان صفوی اهمیتی نوین یافت. شاه اسماعیل یکم صفوی قیام مؤثر خود را بر ضد امیران آق‌قویونلو به سال ۹۰۷ هجری قمری، از اردبیل آغاز کرد ولی پایتخت خود را به تبریز انتقال داد. با وجود این، اردبیل به سبب آن که مدفن شیخ صفی‌الدین بود، پایتخت معنوی شاهان صفوی به‌شمار می‌رفت و از تقدس و احترام خاصی بهره‌مند بود شاهان صفوی هرگاه که فرصتی به دست می‌آوردند، برای زیارت قبر جدّ خود به آنجا می‌رفتند. شاه‌عباس بزرگ از نیم فرسنگی شهر، چکمه و پاپوش از پا در می‌آورد و با پای برهنه، پیاده به زیارت آرامگاه جدّش می‌شتافت. شهر اردبیل در عهد صفویه به حدّ اعلاّی ترقّی خود رسید. مردم اردبیل تا قرن هشتم هجری

۱- معجم البلدان، ج ۱، صص ۱۹۷-۱۹۸

۲- بارتلد، تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ص ۲۶۹

۳- لارنس لاکهارت، شهرهای نامی ایران، صص ۱۴۰-۱۳۸



قمری، شافعی مذهب بودند. اما در قرن نهم هجری قمری، در زمان خواجه علی سیاهپوش نهضت تشیع در اردبیل بروز کرد و در اواسط این قرن بود که مریدان شیخ صفی به عنوان جهاد مذهبی به کشورهای مجاور، داغستان و گرجستان حمله می‌بردند. سرانجام همین نهضت تشیع موجب تشکیل دولت جدید صفوی گردید. اردبیل در زمان سلطان جُنید، جدّ شاه اسماعیل اول در شمار شهرهای محترم و مقدّس شیعیان مانند مکه، نجف، مشهد و کربلا درآمد. در دوره صفوی، اردبیل دارالامان و بست و پناهگاه مجرمان بود و شاه‌عباس در شعبان ۱۰۱۴ هجری قمری، فرمانی صادر کرد که اردبیل که به وسیله امیر تیمور گورکان دارالامان اعلام شده بود، همچنان دارالامان باقی بماند. نام اردبیل در جنگ‌های ایران و عثمانی مکرّر آمده است. شاه‌تهماسب دوم پس از فتح تبریز به دست ترکان عثمانی، از آنجا به اردبیل و سرانجام به قزوین و تهران گریخت. آذربایجان موقتاً زیر فرمان ترکان عثمانی قرار گرفت ولی نادرشاه، عثمانیان را در سال ۱۱۴۲ هجری قمری، بیرون راند و چند سال بعد در مغان تاج‌گذاری کرد و تشریفات این تاج‌گذاری در اردبیل به عمل آمد. بعد از انقراض صفویّه، اردبیل اهمّیت و اعتبار ابتدایی اش خود را از دست داد و در این امر، خواست نادرشاه اثر مستقیم داشت، زیرا که او از صوفیان و شیخاوندان صفوی اردبیل بیم داشت و از هر اقدامی که موجب تضعیف آن‌ها می‌شد، خودداری نمی‌نمود و برای از بین بردن علاقه‌مندان موثر خاندان شیخ صفوی همواره تلاش می‌کرد.

در جنگ‌های ایران و روس، اردبیل به صورت آمادگایی برای تهیّه نیازمندی‌های سپاه اردبیل و ایران درآمد و نارین‌قلعه معروف، که در زمان خود از قلاع مهم و معتبر ایران بود، به وسیله افسران فرانسوی همراه ژنرال گاردان مرمت یافت و در پایان جنگ‌های مذکور نیز این قلعه پناهگاهی برای قشون ایران گردید. در این دوره، اردبیل مستقیماً در جبهه‌ی جنگ قرار نگرفت ولی در جنگ‌های ۱۲۴۲-۱۲۴۴ هجری قمری، ژنرال ایوان پاسکویچ سردار روسی، اردبیل را تسخیر و موقتاً اشغال کرد و قسمت عمده‌ی کتابخانه معروف آرامگاه شیخ صفی‌الدین اردبیلی به سن‌پترزبورگ حمل شد و در موزه‌ی آرمیتاژ جای گرفت. در زمان ناصرالدین‌شاه قاجار، در بقعه تعمیراتی شد و بقیّه‌ی کتابخانه آن را به تهران حمل کردند شهر اردبیل در دوره قاجاریه رونق و شکوه دوره‌ی صفویّه را نداشت و حوادث پس از انقراض صفویّه، آسیب فراوان به این شهر وارد کرد. اما بعد از صفویّه نیز مردم ایران مخصوصاً شیعیان به اردبیل اهمّیت بسیار می‌دادند و تا اواخر قاجاریّه به زیارت این مقبره می‌رفتند.



اردبیل در دوران قاجار

ایران به لحاظ موقعیت ژئوپلیتیکی خود، به ویژه به سبب نزدیکی به هند که مستعمره انگلستان بود - از دیرباز مطمع نظر چپاول‌گران قرار داشت و دو ابرقدرت روس و فرانسه بر آن بودند تا آن را از سیطره انگلستان به در آورده و به مستعمرات خود بیفزایند. در این میان ایران در معادلات و توازن قوای بین‌المللی از جایگاهی خاص برخوردار بود، تا آنجا که هر سه ابرقدرت برای از میدان به در کردن یکدیگر به حمایت ایران نیازمند بودند.

در چنین اوضاعی، پادشاهان قاجار^۱ به جای بهره‌مندی از اختلافات، تنش‌ها و رقابت‌های موجود بین ابرقدرت‌ها بر سر کشورشان، بی‌خبر از آن سوی مرزها و غافل از مقاصد و اهداف آنان، سرگرم عیاشی و خوش‌گذرانی بودند. در واقع تاریخ مناسبات و روابط سیاسی ایران در عصر قاجار، عبارت بود از تاریخ رقابت‌های بازرگانی و سیاسی بین فرانسه و انگلیس و آن‌گاه انگلیس و روس، به طوری که در بار فتحعلی‌شاه جولانگاه تحركات و رقابت‌های بین فرانسه و انگلیس شد. در این عصر، به علت بی‌کفایتی پادشاهان، ایران نتوانست به مثابه یک کشور مستقل در صحنه جهانی ظاهر شود؛ افق فکری شاهان قاجار از سطح حاکمان ایلات و عشایر فراتر نمی‌رفت.

و این چنین بود که عباس میرزا^۲ سردار نامی ایران، با فداکاری و از خودگذشتگی به نجات ایران همت گماشت. اردبیل در این زمان، مخزن کالاهایی بوده که از تفریس، دربند و باکو به تهران و اصفهان حمل می‌شد و بازارهای پررونقی داشت. استحکامات شهر متوسط و شهر از نظر وجود ساختمان‌های خوب در مضیقه بود؛ تجارت این شهر نیز به سبب بندر آستارا، که در ۷۲ کیلومتری آن است، مهم بوده و شهر کاروان‌سراهای معتبر داشته است و بهترین صادرات آن

۱- قاجار (قَجَر)، قاجاریه یا قاجاریان نام دودمانی است که از حدود سال ۱۱۷۴ تا ۱۳۰۴ بر ایران به مدت صد و سی سال فرمان راندند. بنیانگذار این سلسله آقامحمدخان قاجار است. وی تهران را به عنوان پایتخت انتخاب کرد و آخرین پادشاه قاجار، احمدشاه قاجار بود که در سال ۱۳۰۴ برکنار شد و رضاشاه پهلوی جای او را گرفت.

۲- ما در تاریخ قاجار سه عباس میرزا داریم: عباس میرزا ولیعهد فتحعلی‌شاه، عباس میرزای دوم برادر ناصرالدین شاه که به اتهام ادعای ولیعهدی خلیفه‌زاده گلخن نشین شد و عباس میرزای سوم پسر عبدالحسین فرمانفرما پسر فیروز میرزا فرمانفرما پسر عباس میرزای ولیعهد است. اما شهرت نام عباس میرزا ولیعهد فتحعلی‌شاه که قبل از مرگ پدر درگذشت و البته به سلطنت نرسید، عباس میرزای دیگر را در سایه نگاه داشته و علت این امر مجاهدات او در جنگ ایران و روسیه است، جنگ‌هایی که با لشکر تزار رخ داد.

عباس میرزا (ولادت: ۴ ذی‌الحجه ی ۱۲۰۳ ق/ ۲۶ اوت ۱۷۸۹ م در نوا، مازندران - وفات: ۱۰ جمادی‌الثانی ۱۲۴۹ ق/ ۲۵ اکتبر ۱۸۳۳ م در مشهد) نامدار به عباس میرزا نایب‌السلطنه از شاهزادگان قاجار و فرزند فتحعلی‌شاه و آسیه‌خانم بود که در فاصله‌ی سال‌های ۱۷۹۷ تا ۱۸۳۳ م ولایعهدهی ایران و نیابت سلطنت پدرش در آذربایجان را بر عهده داشت. او قبل از مرگ پدرش درگذشت.

خشکبار، قالی و پشم بوده است. در عهد فتحعلی‌شاه، بین ایران و روسیه تزاری دو بار جنگ اتفاق افتاد و چنان‌که از تواریخ بر می‌آید، این دوره یکی از ادوار مصیبت بار ایران بود و در جنگ‌های ممتدی که بین این دو کشور روی داد، جمع کثیری از مردم ایران و سکنه اردبیل به خاک سیاه نشست و قسمت اعظمی از خاک ایران یعنی قفقاز و ارمنستان با هفده شهر مهم و معروف آن‌ها به تصرف روس‌ها درآمد.

وقتی که عباس میرزا از قشون روس شکست خورد، برای جمع‌آوری نیرو و به تبریز آمد و به این خیال که زمستان مانع حمله روس‌ها خواهد شد، به تهبیه نفرات و فراهم کردن سلاح برای جنگ‌های بهاره پرداخت، لیکن ژنرال مدداف فرمانده روسی قره‌باغ از موقعیت استفاده کرده، از رود ارس گذشت و راه تبریز پیش گرفت. عباس میرزا دستور داد که برای تأمین غذای شش‌ماهه اهالی تبریز اقدام کنند؛ زیرا قصد داشت از این شهر دفاع نماید. فرمانده روسی چون از این امر آگاه شد، به جای آن که نیروی خود را در محاصره تبریز صرف کند، از راه مشکین‌شهر عازم تسخیر اردبیل گردید. قلعه اردبیل در این زمان فاقد نیروی کافی بود، زیرا آن‌ها را برای دفاع از حدود ارس اعزام داشته بودند. حاکم اردبیل، که اسکندرخان قاجار بود، متوجه این نقص گردیده بود و به دفعات ضعف نیروی دفاعی شهر را به نایب‌السلطنه اعلام کرده و حتی خود برای عرض گزارش به تبریز رفته بود.

عباس میرزا به محض آن که از تصمیم فرمانده روسی اطلاع یافت، فرزند خود جهانگیر میرزا را به اردبیل اعزام داشت و فوج شقاقی را به فرماندهی سلیمان‌خان گیلک [احتمالاً گیگلو بوده است.] در اختیار وی گذاشت تا به حفظ و حراست قلعه بپردازند. جهانگیر میرزا با عجله خود را به سراب و از آنجا با سه چهار دسته سرباز به اردبیل رسانید. این اوضاع مقارن با زمانی شد که فرمانده روسی به قه‌سو در دو فرسخی اردبیل رسید و چون از ورود نیروی امدادی برای دفاع از این شهر آگاه شد به طرف مغان، که محل قشلاق احشام و ایلات عشایر بود؛ متوجه گردید و آن‌ها را چاییده با خود برد.

در سال ۱۲۴۶ هجری قمری، عباس میرزا نایب‌السلطنه، که در عین حال والی آذربایجان بود، حکومت اردبیل را به دو فرزند خود داده و از این دوران است که نارین‌قلعه اردبیل به علت استحکام آن، تبعیدگاه مخالفان حکومت گردید.



اردبیل در دوره مشروطیت

در خلال وقایع انقلاب مشروطیت در سال ۱۲۸۳ الی ۱۲۸۷ش (۱۹۰۵ الی ۱۹۰۹ م) همدلان آذربایجان، فارس، بختیاری و گیلانی در کنار یکدیگر علیه نیروهایی که از «بی قانونی و قدرت خودسرانه مطلق سلطنت» پشتیبانی می کردند؛ جنگیدند. آنان در مخالفت با دولتی که تصمیم‌گیری را منحصر به خود ساخته بود متحد بودند. به نظر آنان، انقلاب مستلزم دگرگونی در ساختار قدیمی قدرت بود که ساختاری متمرکز، خودکامه و مستبد داشت. اما هنوز معتقد بودند که حکومت جدید می‌بایست متمرکز باشد. با این تفاوت که حکومت تازه باید حکومتی باشد که به صورت معقول و برپایه‌ی یک قانون اساسی به اجرای وظیفه بپردازد.

انقلاب مشروطیت ایران را برخی از مورخان، انقلاب آرام لقب داده‌اند، اثرات این رویداد مهم در زندگی فرهنگی و سیاسی مردم، از سایر حوادثی که تا آن زمان در کشورمان پدید آمده بود، پررنگ‌تر بوده است. ایرانیان، کم‌کم با حال و هوای دنیای مدرن آشنا شدند و با ورود وسایل جدید در عصر ناصری دریافتند که ابزارها کافی نیست و مناسبات هم باید مدرن شود و اقدام به تغییر فضای سیاسی زمان خود کردند شاه که از گسترش دامنه این جنبش توده‌ای به هراس افتاده بود، تصمیم گرفت امتیازاتی به مردم بدهد؛ و عهد کرد که به خواسته‌های پیشنهادی مردم عمل کند. اما حکومت شاه برای اجرای وعده‌هایی که به مردم داده بود، عجله نشان نمی‌داد، و امیدوار بود که بتواند جنبش را مهار کند. در این ضمن موج نارضایتی‌ها نیرومندتر و قوی‌تر می‌شد.

قضاوت قطعی و بدون شک، درباره این که این انقلاب از کدامین روزنه خستگی تاریخ شکفته بود و به کدام سراسیمگی می‌لغزید، از آن دست معماهای حل ناشدنی تاریخ است؛ محقق امروزی هنوز هم نمی‌داند آیا این نقطه عطف تاریخی را اساساً می‌توان انقلاب نامید یا باید در پی واژه دیگری بود که آشنا تر و ملموس تر باشد و روشن‌تر پرده از راز مبارزه مشروطه‌خواهان ایرانیان بردارد.^۱

نخبگان جامعه به این نتیجه رسیدند تا روزی که سرنوشت ملک و ملت در دست یک نفر خودکامه متمرکز است، هرگونه اصلاحاتی که در کشور انجام گردد مثمرتر نخواهد بود. آن‌ها ناظر این واقعیت تلخ بودند که تقریباً همه‌ی کسانی که با اندیشه‌های نو، دست به کار شده بودند از جمله قائم مقام امیرکبیر، جان خود را نیز بر سر این کار باختند.

۱- کتاب صوتی انقلاب مشروطیت ایران، اثر نسیم خلیلی، راوی: اکرم پریمون، ناشر صوتی: آوانامه، ناشر: انتشارات ققنوس

آنان به این باور رسیدند روزی که آحاد مردم، خود سرنوشت خویش را به دست گیرند و با استقرار حاکمیت قانون، اعمال و رفتار سردمداران کشور در چارچوب قانون، تحت کنترل قرار گیرد؛ آن موقع کشور در شاهراه پیشرفت به سوی تعالی پیش می‌رود.

خطه‌ی آذربایجان که خط مقدم جبهه‌های جنگ ایران و روس بود و بار عظیم این پیکارها بر روی دوش مردم این سرزمین سنگینی می‌کرد. پس از پایان و انعقاد معاهدات ننگین گلستان (۱۱۹۱ش) و ترکمانچای (۱۲۰۶ش) درست دو سال پس از جنگ اول ایران و روس، بخشی از آن با شمشیر بی‌عدالتی تجزیه و به خاک شوروی ملحق گردید. به این سبب آذربایجان بیش از سایر نقاط ایران، رنج و محنت این حوادث ناگوار را حس می‌کرد و در نتیجه آن اندیشه‌های نو، بیش از همه‌جا در این دیار ریشه دواند و در دوران انقلاب مشروطیت، جوانه زد و خودکامگی جای خود را به حاکمیت قانون داد.

اردبیل در مشروطیت ایران سهم بزرگی داشت. حاج باباخان اردبیلی از مهم‌ترین شخصیت‌های تأثیرگذار در تاریخ مشروطه می‌باشد. با پیشبرد مشروطه‌خواهی، اولین انجمن ولایتی اردبیل در سال ۱۳۲۶ هجری قمری، تشکیل گردید ولی با پیش آمدن استبداد صغیر، این قبیل مجامع عموماً بسته شد و جزء فعالیت‌های زیرزمینی گردید و کسانی مثل ملا امام‌وردی و مشهدی حسین آخوندزاده و میرزامحسن امامزاده و دیگران کشته شدند و چون محمدعلی شاه از سلطنت خلع گردید، جمعی از سران استبداد مانند خادم‌باشی، مبشر، مؤتمن، مشیرالتجار و غیر هم که برای تشکیل انجمن شهری به نارین قلعه دعوت شده بودند، در یکی از اتاق‌های آنجا تیرباران شدند.

پس از این واقعه، دولت روسیه به بهانه حفظ جان و مال اتباع خود، از طریق بندر آستارا در اردبیل نیرو پیاده کرد و در اندک زمانی این شهر را اشغال نمود. در جنگ جهانی اول، که دامنه آن

۱- جنگ جهانی اول از ماه اوت ۱۹۱۴ تا نوامبر ۱۹۱۸م رخ داد و در پی آن، بدون زمینه جدی کشمکش، سربازان بسیاری برای جنگ تجهیز شدند و مناطق زیادی از جهان درگیر جنگ گشتند. جنگ جهانی اول هم‌زمان با حکومت احمدشاه قاجار بود و دولت مشروطه ایران ضعیف‌ترین دوران خود را می‌گذراند. این جنگ زمانی آغاز شد که ایران از جوانب گوناگون اوضاعی آشفته، نابسامان، بغرنج و متزلزل داشت. بحران فزاینده اقتصادی، وضعیت ناپایدار سیاسی و مداخلات مہارگسیخته قدرت‌های خارجی، ایران را تا استانه یک دولت ورشکسته و وابسته پیش برده بود. (برگرفته از کتاب ایران در جنگ جهانی اول، تالیف میروشنیکف. ترجمه ع. دخانیاتی، انتشارات فرزانه، ۱۳۵۷) جنگ جهانی اول (Word War) به بهانه قتل فرانسیس فردیناند ولیعهد و وارث تاج و تخت امپراتوری اتریش-مجارستان در سارایوو آغاز شد قاتل از صرب‌های بوسنی و عضو جنبش زیرزمینی بود که برای استقلال این کشور با امپراتوری اتریش-مجارستان مبارزه می‌کرد. این قتل ممکن بود در حد حادثه‌ای کنترل‌شده باقی بماند، اما چنین نشد و کشورها را یکی پس از دیگری درگیر کرد. درحالی‌که قدرت‌های بزرگ اروپا - بریتانیا، فرانسه و روسیه در یک سو و آلمان و اتریش - مجارستان در سوی دیگر - می‌گفتند تنها



به ایران نیز کشیده شد، چندی هم سپاهیان عثمانی به این شهر درآمدند و فرقه‌ای به نام فرقه اتحاد اسلامی به وجود آوردند. پس از انقلاب روسیه (۱۹۱۷م)، جمعی از جوانان کمونیست قفقاز از راه آستارا به اردبیل آمدند، لیکن طوایف اطراف جمع زیادی از آن‌ها را کشته، سلاح‌هایشان را به یغما بردند.

در جنگ‌های ایران و روس (۱۲۴۳-۱۲۱۹) آذربایجان اهمیت سیاسی و سوق‌الجیشی یافت. پس از شکست ایران در ۱۲۴۳ق آذربایجان توسط قوای روس اشغال شد.

پس از پیمان نامه گلستان، دوره دوم جنگ‌های ایران و روس آغاز شد. در این زمان جنگ گنجه مهمتر از همه می‌نمود. عباس میرزا فرمانده سپاه ایران با حرکت به سوی گنجه در این منطقه سنگر گرفت. در این میان ایوان پاسکویچ فرمانده سپاه روس نیز خود را به این منطقه رساند. ابتدا عباس میرزا به دلیل برخی آشفتگی‌ها در سپاه خود خواست که جنگی اتفاق نیفتد اما تلاش او مؤثر نیفتاد و جنگ وسیعی در این منطقه درگرفت. در پایان، سپاه روس فاتح میدان شد. عباس میرزا سرانجام در ناحیه‌ی ترکمانچای خواست که جلوی پاسکویچ را بگیرد اما در آنجا نیز شکست خورد و سرانجام مجبور شد که شرایط صلح را بپذیرد. در این میان پاسکویچ که خود را مغرور از فتح جنگ می‌دید، برای سپاه ایران ضرب‌الاجلی تعیین کرد و گفت چنان‌چه تا پنج روز تکلیف صلح مشخص نشود عازم تهران خواهد شد. در این میان شاه سرانجام تن به امضای عهدنامه ترکمانچای داد. بعد از عقد قرارداد ترکمانچای (۱۲۳۴ق/ ۱۸۲۸ م) تبریز از

خواهان صلح هستند ولی عملاً خود را برای جنگ آماده می‌کردند. اروپا به کانون زمین‌لرزه‌ای سیاسی تبدیل شد و موج‌های ضربه‌ای آن به سرعت به بیرون گسترش یافت و به تمامی نقاط جهان رسید. این درگیری در تاریخ به جنگ جهانی اول یا جنگ بزرگ مشهور شد و کشورهای اندکی در این جنگ از آسیب‌های آن مصون ماندند. مردم بیش از پیش دریافتند که جهان به هم پیوسته است و از رخدادهای جهانی گریزی نیست. (برگرفته از کتاب صوتی جنگ جهانی اول اثر رابرت گرین)

۱- عهدنامه ترکمانچای پیمانی است که در روز پنجشنبه و در تاریخ اول اسفند ۱۲۰۶ خورشیدی (۵ شعبان ۱۲۴۳ قمری) مطابق با ۲۱ فوریه ۱۸۲۸ م در پی جنگ‌های ایران و روسیه در دوره قاجار بین این دو کشور در روستای ترکمانچای امضا شد. برای امضای این پیمان از سوی فتحعلی‌شاه پادشاه ایران میرزا ابوالحسن خان شیرازی و الله‌یارخان آصف‌الدوله و از سوی امپراتوری روسیه ایوان پاسکویچ حضور داشتند. برپایه این قرارداد، سه ایالت دیگر قفقاز، یعنی ایروان، نخجوان و بخش‌های دیگری از تالش زیر سلطه‌ی روس‌ها قرار گرفت، حاکمیت ایران بر دریای مازندران محدودتر شد و مردم ایران ناچار از پذیرش کاپیتولاسیون (قضاوت کنسولی) گردیدند. بدین‌سان، میان مردم قفقاز و دیگر مردم ایران، دیوار جدایی برپا شد. بنابراین در عهدنامه ترکمانچای در مجموع حدود ۳۰ هزار کیلومتر مربع دیگر شامل حدود ۲۰ هزار کیلومتر مربع از ارمنستان امروزی، حدود ۵ هزار کیلومتر مربع از ترکیه امروزی شامل کوه آرارات و شهر ایغدیر که در آن زمان بخشی از خانات ایروان بود و حدود ۵ هزار کیلومتر مربع از جمهوری آذربایجان امروزی (شامل تالش شمالی یعنی شهرستان لریک و نخجوان) از ایران جدا شدند. به مجموع مناطق جدا شده طی این دو عهدنامه، هفده شهر قفقاز (هفده ولایت قفقازی ایران) می‌گویند. در مجموع این دو عهدنامه حدود ۲۵۰ هزار کیلومتر مربع از سرزمین ایران جدا گشت و به روسیه ملحق شد.



نیروی روس تخلیه گشت.

پس از اعطای فرمان مشروطیت ۱۳۲۴ ق آذربایجان مرکز فعالیت مشروطه‌طلبان گردید و مردم آزادیخواه تبریز به پیشوایی ستارخان و باقرخان علیه دولت مستبد محمدعلی شاه قیام کردند. در این اثنا دولت روس که طرفدار محمدعلی شاه بود با موافقت دولت انگلیس بر اثر قرارداد تقسیم ایران بر دو منطقه نفوذ در سال ۱۹۰۷ م به بهانه‌ی حفظ کنسول‌گری‌های بیگانه در تبریز در سوم آوریل ۱۹۰۸ م به آذربایجان آمده تبریز را گرفتند. آنان به بهانه‌های مختلف از جمله جلوگیری از قشون عثمانی تا ۱۹۱۷ م یک سال پیش از جنگ جهانی اول در آذربایجان باقی ماندند.

اردبیل در دوران پهلوی

در این دوره بود که عشایر شاهسون ضمن اتحاد با میرزا علی اکبر آقا مجتهد اردبیلی با فرقه دموکرات اردبیل در سال ۱۳۳۹ هـ ق مبارزه کردند. آقا میرزا علی اکبر در این مبارزه، علاوه بر بهره‌مندی از حمایت توده مردم اردبیل از نیروی نظامی عشایر، به ویژه نجفقلی خان آرالو و تفنگچیان او استفاده کرد.

مقارن این احوال بالشویک‌ها از راه آستارا به سمت اردبیل سرازیر شدند و به منظور نفوذ در آذربایجان و ایران تصرف این شهر را لازم دیدند.^۱

اما غافل از این که در این شهر مخالف سرسختی چون میرزا علی اکبر آقا مجتهد اردبیلی داشتند چرا که از میزان محبوبیت روحانیت در بین مردم و عشایر شاهسون اردبیل اطلاع نداشتند. بنابراین پس از چندین روز اقامت و تشکیل مجالس تبلیغ و ترویج مرام کمونیستی، وضعیت را برای ادامه فعالیت‌هایشان مناسب ندیدند مجبور به ترک اردبیل و عقب‌نشینی به سمت نمین و مرز ایران و شوروی شدند. البته در هنگام برگشت با حمله‌ی عشایر مواجه شدند و بدین ترتیب اولین کاروان تبلیغی کمونیست‌ها با مقاومت عشایر تحت رهبری این مجتهد اردبیلی شکست خورده و به شوروی بازگشتند.

در دوره رضاخان پهلوی با سیاست اتخاذ شده توسط اجانب، عشایر ایران خلع سلاح شدند. چرا که عشایر به عنوان یکی از نیروهای مزاحم استعمار شناخته می‌شدند. هم‌زمان با خلع سلاح عشایر، آزادی‌خواهان را دستگیر و یا تحت فشار گذاشتند به طوری که میرزا علی اکبر آقا مجتهد

سرزمین‌های جدا شده از ایران در این قرارداد، امروز بخشی از ارمنستان، جمهوری آذربایجان و ترکیه هستند.

۱- ر. ک بابا صفری. اردبیل در گذرگاه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل، ۱۳۷۱. ج ۱، چاپ دوم، ص ۳۸۶



اردبیلی را از این شهر تبعید نمودند.

عشایر دشت مغان قبل از اجرای این سیاست غلط دیکته شده از سوی استعمار، خواب راحت را از عوامل بیگانه که قصد تجاوز به ایران داشتند گرفته بود. بارها با تجاوزگران به جنگ و ستیز برخاسته و آنان را مجبور به عقب‌نشینی کرده بود.

برنامه خلع سلاح عشایر با توجه به مقاومت عشایر استان اردبیل برای رضاخان آسان نبود. بنابراین اجرای آن با فجایعی همراه بود. نیروهای رضاخان برای دستیابی به اهداف خود، دهات و روستاهایی که زنان و مردان بی‌گناه در آنجا ساکن بودند را به توپ و گلوله بسته و ویران می‌کردند. خرابی و ویرانی روستای آراللو و اوبه‌های فولادلو و شاطران‌لو از جمله جنایت‌های قشون رضاخان به‌شمار می‌رود.

قشون دولتی هرکسی را که با اجرای این سیاست استعماری مخالفت می‌کرد از بین می‌برد. در جریان اجرای این ماموریت زشت، امیر لشکر عبدالله‌خان طهماسبی از فرماندهان قشون رضاخان، نجفقلی‌خان آراللو را به قتل رساند.

یکی دیگر از سیاست‌های رضاخان، اسکان اجباری عشایر بود که با هدف توان رزمی عشایر اجرا شد. در سایه این طرح بود که فاصله طبقاتی بین اجتماع ایجاد شد و واژه‌های «آقا و نوکر» به وجود آمد. رضاخان برای این‌که بزرگان طوایف و تیره‌ها را با این طرح همراه کند به آن‌ها زمین زراعی داد ولی افراد عادی عشایر از مالکیت زمین محروم شدند. همان‌طور که گفته شد این طرح با هدف پنهان ضعیف نمودن عشایر از مبارزه با تجاوزگران اجرا شد.

امام خمینی - بنیانگذار انقلاب اسلامی ایران - که از دوران جوانی شاهد و ناظر سیاست‌های غلط و استعماری خاندان پهلوی بود، سیاست اسکان اجباری عشایر (تختقاچو شدن) را که توسط رضاخان پهلوی اجرا شد چنین نقد می‌کنند:

«این عشایر ایران یکی از بهترین خزائن ملت ماست. در آن زمان رضاشاه به امر اجانب مامور شد که عشایر را هر جا که هست، سرکوب کند. برای این‌که اجانب مطالعاتی که کرده بودند، یکی از چیزهایی که ممکن بود جلوی اجانب را بگیرد و نگذارد اینها به طرف ایران رخنه بکنند، عشایر بودند... عشایر هم یک سدّ دیگری بود که اینها این خیال را می‌کردند که عشایر اگر در ایران باشند، [همین‌طور هم بود.] قدرت عشایر باشد، از باب این‌که توجه به اسلام دارند، ممکن است که جلوی مقاصد آن‌ها را بگیرند. از این جهت عشایر را یکی پس از دیگری خلع سلاح کردند و از محل خودشان بیرون کردند. به قول خودشان تختقاچو کردند و این مسایلی بود که برای همه



عشایر پیش آوردند و هرچه توانستند این ذخائر ملت ما را، این ذخائر انسانی را، هر چه توانستند چپاول کردند...»^۱.

یکی دیگر از سیاست‌های نوین استعمار انگلیس که توسط رضاخان اجرا شد کشف حجاب بود. این طرح رضاخان نیز با توجه به بافت دینی و تعصبات مذهبی منطقه با مقاومت جدی روبرو شد.

برای اجرای این طرح و تبعیت نمودن عشایر از آن، در گردنه‌ها و مسیرهای تردد عشایر پاسگاه ایجاد نموده بودند که در هنگام کوچ عشایر، زنان را مجبور به برداشتن حجاب از سر می‌کردند. اما عشایر که به زنان و دختران‌شان غیرت و تعصبی داشتند برای جلوگیری از این کار، از راه‌های صعب‌العبور به بیلاق و قشلاق می‌رفتند.

زنان و دختران عشایر استان اردبیل آن چنان با اجرای این طرح مخالف بودند که برای آن شعرهایی سروده‌اند:

آچیلدی باشلار

ورولدی ساچلار

الله بنده سین نئجه باغیشلار

آچما باشیمی

توکمه‌باشیمی

آجان لار گورر

دوره باشیمی

ترجمه فارسی:

حجاب از سر برداشته شد

موهای گیسوان کوتاه شدند.

چگونه خدا، بنده‌اش را می‌بخشد؟

حجاب از سرم برندار.

اشک چشمانم را نریز.

آجان‌ها (امنیه‌ها) می‌بینند.

تمام اطراف سرم را.

۱- صحیفه نور، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، انتشارات شرکت سهامی چاپخانه وزارت ارشاد اسلامی، بهمن ۱۳۶۱، ج ۶، ص ۵۵



نگاهی به مفهوم واژه‌ی عشایر و ایل

عشایر که مفرد آن عشیره است واژه‌ای عربی به معنی برادران، قبیله، تبار، نزدیکان، خویشاوندان، دودمان و اهل خانه است. در قرآن کریم به مناسباتی چند از عشیره به معنی خویشان ذکر شده است:

«قل ان کان آبائکم و ابنائکم و اخوانکم و عشیرتکم...»^۱

و یا «انذر عشیرتک الاقربین»^۲

باید در نظر داشت که واژه‌ی عشایر از نظر قواعد ادبیات عربی، جمع مکسر کلمه عشیره است و پس از تهاجم اعراب از زبان عربی وارد زبان پارسی و ترکی شده است. واژه‌ی دیگری که پا به پای عشایر، برای بیان مقصود رواج یافته و اکنون نیز مصطلح می‌باشد لغت ایلات است. این کلمه ریشه‌ی مغولی دارد و بعد از یورش مغول‌ها به کشور ایران آمده است.

البته تردیدی نیست که پیش از هجوم وحشیانه مغول‌ها و نیز قبل از استیلای تازیان بر ایران، این شیوه‌ی زندگی که امروز شیوه‌ی زندگی عشایری نام دارد و یا چیزی شبیه به آن در مقیاس وسیع وجود داشته است.

به طوری که متذکر گردید واژه‌ی عشیره که مترادف کلمه‌ی ایل می‌باشد لغتی است عربی و بنا به تصریح اهل لغت، همان طور که قبلاً ذکر شد به معنی برادران، تبار، نزدیکان از جانب آباء و خویشان و اهل خانه و قبیله و طایفه است.

پیشینه تاریخی ایلات و اقوام استان اردبیل

تعدد و تنوع اقوام تشکیل دهنده جامعه ایران به نحوی است که اطلاق واژه‌های کثیرالقوم^۳ و جامعه چند قومی^۴ به ترکیب جمعیتی آن از واقعیتی غیرقابل انکار خبر می‌دهد.

ایران کشوری با اقوام متعدد است که با یک موجودیت سیاسی واحد، در طول تاریخ در کنار هم زندگی کرده و در شادی‌های یکدیگر شریک بودند و در مواقع بحران دست در دست هم داده و از موجودیت این مرز و بوم حراست نموده اند. گرایش عده‌ای که اقوام ایرانی داشته‌اند این بوده

۱- قرآن کریم، سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۲۴

۲- همان، سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۲۱۴

۳- Plural Ethnic

۴- Malti Ethnic Society



که همواره از تمامیت ارضی ایران محافظت به عمل آورده‌اند.

تا قبل از روی کار آمدن سلسه پهلوی در ایران، از آنجایی که دولت متمرکز، هنوز پدید نیامده بود اقوام از آزادی عمل فراوان برخوردار بودند و به دلیل آن که کشور در یک وضعیت ایلیاتی به سر می‌برد، روسای ایلات و قبایل بر مناطق محل حضور خویش سلطه داشته و به اداره آن مناطق می‌پرداختند.

در آذربایجان از زمان‌های باستانی ایلات و عشایر چادرنشین زندگی می‌کردند که از جایی به جایی دیگر کوچ کرده و به اصطلاح معروف ییلاق و قشلاق می‌نمودند و مسکن ثابتی نداشتند. ایلات آذربایجان مانند دیگر عشایر ایران از قدیم غالباً در خدمت نظامی بودند و تا مقارن عهد مشروطیت قشون چریک ایران را تشکیل می‌دادند. ایلات استان اردبیل به گله‌داری و زراعت مشغول بوده و غالباً مردمانی قوی بنیه و بلند قد و دارای چشم سیاه و موی مشکی می‌باشند. به لهجه [ترکی آذربایجانی] گفتگو می‌کنند به همین جهت آن‌ها را تاتارهای آذربایجانی خوانده‌اند ولی با تاتارهای آسیایی شباهتی ندارند و آنان از هر حیث ایرانی می‌باشند.^۱

شاهسون‌ها جزء ایلات و طوایف عشایری ترک تبار و ترک زبان ایران هستند از نظر پیشینه تاریخی، نیاکان این گروه عشایری به اسم ترکمنان «غز» یا «اغوز» از اواخر قرن سوم هجری از مرزهای شمال شرقی ایران وارد سرزمین خراسان بزرگ شده و از سلطان محمود غزنوی اجازه‌ی استقرار در آن نواحی را یافتند. پس از مرگ سلطان محمود و طی دوران جنگ بین سپاه مسعود غزنوی و سلجوقیان، ترکان غز جانب سلجوقیان را گرفته و با شکست مسعود، به همراه سپاهیان پیروز سلجوقی وارد سرزمین ایران شده و در مناطقی از شمال شرق تا شمال غرب ایران و بخصوص در آذربایجان شرقی و دشت مغان، نواحی وسیعی از آسیای صغیر (ترکیه امروزی)، قسمت‌هایی از شام (سوریه کنونی) و شمال عراق پراکنده شده و عمدتاً به شیوه‌ی چادرنشینی گذران زندگی می‌کردند. از دوره‌ی صفویه تا قرن معاصر، طوایفی از عشایر ترک زبان شاهسون در منطقه وسیعی از ایران پراکنده بوده‌اند. از میان مجموعه ایلات و طوایف ترک زبان مورد اشاره در دوره معاصر لفظ ایل شاهسون (ائل سون) فقط به آن تعداد از طوایف اطلاق می‌شود که قلمرو و استقرار ییلاقی و قشلاقی آن‌ها عمدتاً در استانهای اردبیل و آذربایجان شرقی قرار دارد به تعدادی از طوایف شاهسون مستقر در منطقه قره‌داغ استان آذربایجان شرقی «ایل ارسباران» نیز اطلاق می‌شود.

شاهسون جدا از معنی لغوی آن امروزه به صورت خاص بکار می‌رود در فرهنگ عمید این واژه (به فتح سین و واو) نام سپاهسانی که شاه‌عباس تشکیل داد و سربازان مخصوص شاه بودند و هم اکنون نام یکی از ایل‌های بزرگ ایران است که در حدود تبریز و اردبیل سکونت دارند؛ معنی شده است.

در کل، ایل شاهسون، شیعه مذهب و در تابستان به درّه‌های قره‌سو و در زمستان به مغان، بیلاق و قشلاق می‌کنند. در حال حاضر از طوایف شاهسون سی و دو طایفه در مغان و هفده طایفه در قره‌داغ زندگی می‌کنند. بعضی از طوایف اسکان داده شده و در یک جا مستقر شده‌اند. هر طایفه ممکن است از پنجاه تا هزاران خانواده تشکیل شده باشد و نیز هر طایفه ممکن است به دو تا بیست تیره تقسیم گردد.

تاریخچه عشایر مغان

روی کار آمدن دولت صفویه در ایران، تحوّل عظیم در ساختار حکومتی این سرزمین پدید آورد و برای نخستین بار - بعد از ورود به اسلام - منشأ ظهور دولتی مستقل و به دور از نظارت حکام و خلفای اسلامی شد. در واقع از این زمان است می‌توان نسبت هر یک از اقوام ساکن در ایران را با دولت ملی حاکم سنجید و به دنبال جایگاه ایشان در تاریخ معاصر ایران بود.

پس از روی کار آمدن خاندان صفوی، عشایر وارد مرحله‌ی جدید شده حتی در مشاغل کلیدی دولتی نیز دخالت می‌کردند. هسته‌ی مرکزی تشکیلات سیاسی، نظامی، اداری و... صفویه را «قرلباش‌ها» و ایلات و عشایر شاهسون تشکیل می‌دادند. این وضع تا دوران افشاریه و قاجاریه نیز ادامه داشته است.

حمیدی احمدی در مقاله‌ای با عنوان «قومیت و قوم‌گرایی در ایران»^۱ در زمینه‌ی وضعیت خاندان‌های ترک در دوران قاجار می‌نویسد: «از آنجا که روسای ایلات آذربایجان، حامی دولت‌های ایرانی، به ویژه در جریان جنگ‌های آن‌ها با عثمانی‌ها و روس‌ها بودند از خودمختاری و نفوذ سیاسی زیادی در منطقه برخوردار شدند. این روسای ایلی با داشتن قدرت نظامی و اقتصادی، عملاً سراسر نواحی غیر شهری آذربایجان را کنترل می‌کردند. گروه‌های ایلی نظیر شاهسون تا زمان رضاشاه، کنترل نواحی شمال شرق آذربایجان ایران را در دست داشتند».

اکثر فرماندهان و سرداران نامی به خصوص در میدان‌های جنگ و درگیری و برای حفاظت از



مرزهای ایران، از میان عشایر انتخاب می‌شده‌اند. عشایر شاهسون مغان و اردبیل موقع هجوم روس‌ها به ایران در برابر تجاوزات و غارتگری‌های متجاوزان ایستاده و از استقلال و تمامیت ارضی ایران جانانه دفاع کردند و آن چه در توان داشتند و در راه وطن بر طبق اخلاص گذاشته و تقدیم ایران نمودند، که نام و یادشان برای ابد در پیشانی تاریخی این کشور و در دشت‌ها و گردنه‌ها و دره‌های مغان تا مرکز استان به سان ستاره‌ای می‌درخشد.

ایل شاهسون از معروف‌ترین ایل‌های استانهای اردبیل و آذربایجان شرقی به‌شمار می‌رود که دارای پیشینه تاریخی زیادی بوده و از ویژگی‌های خاص اجتماعی - فرهنگی برخوردار است. اعضای این ایل دامدار هستند و از مراتع سرسبز کوه‌های خطه اردبیل استفاده می‌کنند. عشایر ارسباران نیز در نواحی کوهستانی به سر می‌برند و قلمرو عمده‌ی آن‌ها بخش باختری دشت مغان است.

درباره وجه تسمیه نام و پیشینه تاریخی ایل شاهسون، بایستی گفت هنگامی که سرزمین ایران دچار هرج و مرج و آشوب بود و هرکدام از امرای تیموری و آق‌قویونلو و دیگر حکام محلی گوشه‌ای از این سرزمین را محل حکومت خود کرده بودند، اسماعیل میرزا که بعدها به شاه اسماعیل معروف شد، توانست با سرکوب آق‌قویونلوها (که یکی از قبایل با نفوذ حاکم بر ایران بودند) در سال ۹۰۷ هجری قمری، بنیان حکومتی خود را به مدت دو و نیم قرن استوار سازد. افرادی که شاه اسماعیل را در این جنگ‌ها یاری می‌کردند، در تاریخ به نام قزلباش‌ها شهرت یافتند و شامل ۳۲ قبیله مختلف بودند که شاه اسماعیل آن‌ها را در زمره نُجبا در آورد و به ایشان عمامه‌ی خاصی داد که ۱۲ تَرک داشت و میان آن کلاه سُرخ‌ی مانند فینه می‌گذاشتند و به همین لحاظ به قزلباش‌ها معروف شدند.

در سال‌های ۹۹۱ تا ۹۹۴ هجری قمری سلطان محمد خدابنده به منظور جلب حمایت علیه ازبکان و عثمانی‌ها تصمیم گرفت افراد غیر نظامی را با رضایت خود به خدمت نظام در آورد که

۱- قزلباش یعنی سرخ سر قزلباش‌ها سربازان ارتش ایران در اوایل سلطنت با عظمت ایرانی نژاد صفویه بودند که کلاه دوازده ترک-کنگره قرمز که دُور آن پارچه سفید کم عرضی پیچیده بودند بر سر می‌گذاشتند. معروف است که سلطان حیدر پدر شاه اسماعیل بانی سلسله صفوی، شبی یکی از اولیاء یا اقطاب را در خواب دیده بود که او را تشویق می‌کند که عمامه ترکمانی را به کلاه دوازده ترک به نشانه دوازده امام شیعیان مبدل نماید، او هم قبول کرد و از فردای آن شب این سرپوش کلاه رسمی طرفداران صفویه گردید و به قزلباش معروف شدند.

قزلباش‌ها از سی و دو طایفه بزرگ و کوچک تشکیل می‌شدند که اهمّ آنها طوایف روملو، استاجلو، شاملو، ذوالقدر، بیات، قاجار، افشار، تکللو و ترکمن بودند. غالب این‌ها شیعی مذهب اما چون اکثریت اهالی ایران زمینی سنی بودند این‌ها تا ظهور شاه اسماعیل صفوی که با استفاده از همین مذهب شیعه مرکزی برای مملکت درست کردند، دین خود را زیاد آشکار نمی‌کردند. (برگرفته از کتاب قزلباش شاه، ژان‌گور، بهرام افراسیابی، انتشارات مهرنام)



این عمل او به شاهسون (یعنی دوست داران شاه) معروف شد. در سال ۹۹۸ هجری قمری افراد قزلباش علیه نماینده شاه، سر به شورش برداشتند که از این رو شاه عباس نسبت به قدرت آنان بدبین شد و گروه دیگری با نام شاهسون را برای درهم شکستن قدرت آن‌ها بسیج کرد.

بنابراین شاهسون‌ها (دوست داران شاه) به گروهی اطلاق می‌شد که از سوی شاه‌عباس تشکیل یافته بود تا جای قبایل ترک را که از سلسله صفوی پشتیبانی کرده بودند، بگیرند.

محمد کریم‌زاده، در شاهسون‌های فارس، پیشینه تاریخی شناخت شاهسون‌ها می‌نویسد: «پیشینه تاریخی شاهسون‌ها به زمان پادشاهان صفوی می‌رسد نویسنده‌گان تواریخ و سفرنامه‌ها در این قول معتقدند که شاه‌عباس^۱ بزرگ برای کاستن نفوذ و نیروی حکمرانان سی‌و‌دو طایفه قزلباش که در آن روزگار تمشیت و اداره همه امور مملکت را در دست داشتند و قدرتی بزرگ و خودکامه در برابر پادشاه به‌شمار می‌آمدند به ایجاد سپاهی مجهّز و منظم در یک دسته پیاده‌ی تفنگدار و یک دسته سواره همّت کرد. علی‌الظاهر، بهانه آن پادشاه از تشکیل و تجهیز این قشون پدید آوردن نیرویی رزم‌آور و ورزیده در برابر قوای «پنگیچری» دولت عثمانی بود اما هدف واقعی و پنهانی وی مقابله با امرای خودسر و نافرمان قزلباش و از میان برداشتن قدرت و اعتبار ایشان به‌شمار می‌آمد».

شاهسون‌ها از آداب و رسوم سنتی و قوی برخوردارند، هر چند که از گذشته‌های دور از حوادث و خطرات دور نمانده و تحولات زمان بر آن‌ها بی‌تاثیر نبوده است. بر اساس قرارداد ترکمنچای قسمتی از مرزهای شمالی ایران به روس‌ها واگذار شد و به این ترتیب قسمت بزرگی از منطقه قشلاقی شاهسون‌ها از بین رفت. منطقه تابستانی (بیلاقی) شاهسون‌ها را ارتفاعات اهر، مشکین‌شهر و اطراف آن تشکیل می‌دهد و منطقه قشلاقی آن‌ها را بخش‌های خاوری جلگه کم‌عمق مغان (که در حدود ۱۵۰ کیلومتر از منطقه سردسیر فاصله دارد و نزدیک رود ارس است) تشکیل داده است. منطقه‌ی بیلاق و قشلاق طایفه‌های شاهسون کاملاً مشخص است.

هنگام کوچ ابتدا از قیشلاخ (گویش محلی قشلاق) یا منطقه زمستانی به‌یازلاخ یا منطقه بهاره و سپس به‌یای‌لاخ (گویش محلی بیلاق) منطقه تابستانی می‌روند. در مراجعت پیش از استقرار در قشلاق، در محلی پاییزه که همان اردوگاه‌های پیرامون قشلاق هستند، توقف می‌کنند. جایگاه تابستانی شاهسون‌ها؛ شامل ۴ تا ۵ آلاچیق است که در حد فاصل ۱۰۰ متری در چراگاه برپا

۱- شاه‌عباس یکم (تولد ۹۷۸ هـ.ق- وفات ۱۰۳۸ هـ.ق / ۱۵۷۱ - ۱۶۲۹م) معروف به شاه‌عباس بزرگ، نام‌دارترین پادشاه دوره صفویان است. او فرزند شاه محمد خدابنده و پنجمین شاه از دودمان صفوی است که از سال ۹۹۶ ق تا زمان مرگش، به مدت بیش از ۴۲ سال بر ایران حکومت نمود.



می‌شود.

قدمت تاریخی شاهسون‌ها سبب شده آداب و رسوم و شیوه‌های معیشت آن‌ها برای افراد عادی جذاب و دیدنی باشد، چنان‌که بازدید از زندگی عشایر شاهسون‌ها یکی از پرطرفدارترین برنامه‌های گردشگری ناحیه‌ی آذربایجان شرقی و اردبیل به‌شمار می‌آید. رهبری طایفه ارثی نیست و براساس ریش سفیدی، درایت و اعتبار افراد است. در حال حاضر ایلخان یا رهبری واحدی برای ایل وجود ندارد و تصمیمات مربوط به وقت و مسیر کوچ و مراتع از طریق مشورت و ارتباط بزرگان طایفه صورت می‌گیرد.

عشایر استان در دوران پهلوی اول، اوج سرکوب هرگونه تحرکات منطقه‌ای و قومی بود. به این معنی که عشایر استان در اجرای سیاست‌های اسکان اجباری، خلع سلاح، ایل‌زدایی و رواج فرهنگ شهرنشینی بین ایلات و عشایر، ایجاد حسّ محرومیت و تحقیرشدگی در اجتماع ملی در مورد اقوام مختلف و محروم‌سازی از حضور در عرصه‌ی سیاست و فرهنگ - تلاش در جهت یکسان‌سازی پوشش همه‌ی ایرانیان و ممنوعیت استفاده از لباس‌های سنتی و محلی و... با کاهش شدید نقش و جایگاه خود در تحولات سیاسی کشور به‌نظاره‌گر صرف و منفعل تبدیل شده بودند.

طوایف شاهسون که نزدیک به چهار دهه، مستقل از دولت بسر می‌بردند (اواخر دوران قاجاریه) در دهه ۱۳۰۰هـ تا ۱۳۱۰هـ توسط رژیم پهلوی سرکوب، خلع سلاح و به صورت اجباری یکجانشین شدند. با توجه به این‌که هدف رضاخان ایجاد حکومت قوی مرکزی بود، تضعیف سازمان ایلی و از بین بردن قدرت طوایف یکی از مهم‌ترین خواسته‌های وی بود. در تعقیب این هدف و پس از خلع سلاح عشایر قانون معروف تختقاپو در سال‌های ۱۳۱۲-۱۳۱۳ ش به مورد اجرا گذاشته شد. نیروهای دولتی، عشایر را وادار نمودند که کانون‌های استقرار خود، یعنی چادرها را برچیده و سکونت‌گاه‌های دائمی برای خود ایجاد کنند. عشایری که مقاومت نموده و کماکان به انتظار در آلاچیق و اوبه‌های عشایری به سر می‌برند مورد تهاجم قرار گرفته و در نتیجه، بسیاری از عشایر ناگزیر به اتراق گردیده و به تدریج سکونت‌گاه‌هایی ایجاد کردند. البته شاهسون‌ها عمدتاً به عنوان چوپان، کماکان دام خود را کوچ داده و با دشواری بسیار دور از چشم مأمورین دولتی کوچ می‌نمودند. با سقوط رضاخان در شهریور ۱۳۲۰ ش، عشایر دوباره آلاچیق را برپا نموده و اوبه‌ها را سازمان دادند و کوچ، بار دیگر آغاز گشت و اتحادیه‌ی ایل، به صورت نیم‌بند و نامتمرکز احیا گردید. تختقاپوی رضاخان هرچند موجب شد که جامعه عشایری شاهسون با مشکلات عدیده‌ای درگیر شود و انسجام ایلی تا حدی برهم بریزد ولی روی هم رفته



این برنامه اسکان مبتنی بر زور ناموفق بود و تا سال ۱۳۲۷ هـ ش که آغاز برنامه‌های عمرانی در دشت مغان است، منطقه‌ی مزبور منحصراً قشلاق عشایر شاهسون بوده و رمه‌گردانی مبتنی بر کوچ، رکن بارز حیات اقتصادی اجتماعی منطقه بود.

با وجود این، در دهه ۱۳۴۰ هـ ش خلع برخی روسا و اجرای اصلاحات ارضی، ایل شاهسون را از مبانی اقتصادی و سیاسی‌اش محروم ساخت.

پس از انقلاب اسلامی شاهسون‌ها نیز همچون دیگر ایلات ایرانی کوچ‌روی را از سر گرفتند. (مطابق سرشماری ۱۹۸۷/م ۱۳۶۶ هـ ش، ۶۰۰۰ هزار خانوار شاهسون در دشت مغان، کوچ‌نشینی را از سر گرفتند.)

عشایر شاهسون

کوچ‌نشینی یک نوع حیات بشری است که پس از یکجانشینی پدیده آمده است و قدمت آن به دوازده‌هزار سال پیش بر می‌گردد و تاریخچه عشایر شاهسون نیز به طوایف و ترکمانان وابسته به ترک‌های غز که از گذشته‌های دور در نواحی شرق دریای خزر زندگی چادرنشینی و شبانکاره داشته‌اند ارتباط پیدا می‌کند که در حدود هزار سال قبل به خراسان عزیمت و پس از شورش و طغیان برعلیه محمدغزنوی به دشت‌ها و دامنه‌های کوه ساوالان رهسپار و برخی در اردبیل و عده‌ای در دشت مغان به زندگی مشغول شده‌اند.

شاهسون در بستان‌السیاحه^۱

در صفحه ۳۴۷ کتاب بستان‌السیاحه در مورد شاهسون‌ها چنین آمده است: جمعی از نمک به حرامان قزل باشیه بر شاه‌عباس خروج کرده، پای جرات و جسارت پیش نهادند، شاه فرمود: شاه‌سون گلسون. یعنی هرکه شاه را دوست دارد بیاید. لهذا از هرفرقه‌ای آمده طاغیان شاه را شکست دادند، پادشاه آن جماعت را (شاهسون) نام نهادند، در میان آن طایفه، طوایف مختلفی است. مسکن ایشان در مملکت مغان، آذربایجان و فارس است و قلیلی در خراسان، کابل و کشمیر سکونت دارند و درغریب نوازی، مهمانداری و شجاعت بر امثال خود طریق سبقت سپارند. نام طوایف این عشایر پیش‌تر به «لو» ختم می‌شود از قبیل سرخان‌بیگللو، طالش مکابیللو، جعفرلو، حاجی خانلو، مغانلو... علاوه بر این بعضی از شاهسون‌ها به دیگر نقاط ایران چون فارس،

۱- تألیف زین العابدین شیروانی



خرقان و خمسه کوچانده شده‌اند که اینها بر خلاف شاهسون‌های آذربایجان، معمولاً زیر سیاه چادر زندگی می‌کنند و با آلاچیق‌های شاهسون‌های آذربایجان تفاوت بسیار دارند.

رشادت عشایر مغان در منابع تاریخی

در دوره‌ی اول (۱۲۱۸ - ۱۲۲۸ق) و دوره‌ی دوم جنگ ایران و روس (۱۲۴۱ - ۱۲۴۳ق) مغان یکی از مراکز مهم و پادگان‌های اصلی جنگ بود و تکلیف جنگ نیز در این پایگاه معین شد و عباس میرزا در روز روشن در نزدیکی اصلاندوز بزرگ‌ترین شکست عمر خود را از ژنرال روسی پذیرفت و سرنوشت جنگ به نفع روس‌ها رقم خورد.

در این جا برای احتراز از طول کلام در خصوص جنگجویان مغان و نقش آن‌ها در جنگ‌های ایران و روس به نقل نظریه‌هایی از چند مورّخ و سیّاح درباره دلاوران مغان اکتفا می‌کنیم:

تاورنیه می‌گوید: «شاهسونان جنگ با تفنگ را عار و ننگ می‌دانند و معتقدند که سلاح مردان شمشیر و نیزه است. در جنگ‌های ایران و عثمانی با دادن تلفات بسیار، شمشیر به دست خود را به توپخانه‌های دشمن می‌رساندند و پس از کشتن توپچی‌ها، توپخانه‌ی عثمانی‌ها را از کار می‌انداختند».^۱

یا در جای دیگری می‌گوید: «شاهسون‌ها در حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران پیش قدم بوده و در تیراندازی و شکار بی‌نظیرند. اکثر مردان خوش‌هیکل و دارای قامتی بلند و اندامی متناسب و ورزیده هستند. همه‌ی افراد این ایل پیرو دین مبین اسلام و مذهب شیعه اثنی‌عشری هستند».^۲

ژان ژونیر^۳ درباره رشادت جنگجویان مغان را در رویارویی عباس میرزا و ژنرال روسی در جنگ اوچ‌کلیسا چنین توصیف می‌کند: «سربازان ژنرال از دهقانان روسی و از زارعین منطقه و ولگای جنوبی بودند و سربازان جناح راست ایران شاهسون به شمار می‌آمدند که لااقل سیصد سال سوابق و شعائر جنگی داشتند و نام آن‌ها در جنگ‌های شاه‌اسماعیل صفوی جزو طوایف قزلباش برده شده است. سربازان شاهسون وقتی به جنگ می‌رفتند امیدوار به چپاول نبودند و نمی‌رفتند تا که غنیمت جنگی به دست بیاورند. اما خیلی به حفظ نام و اجتناب از ننگ علاقه داشتند. هر

۱- نگاهی به آذربایجان، تالیف ایرج افشار سیستانی، ج دوم

۲- همان

۳- مولف کتاب دلاوران گمنام در جنگ ایران و روس، ۱۳۶۳



مرد شاهسون که به میدان جنگ می‌رفت، می‌دانست که وی وارث شعائر اجداد خود می‌باشد و باید طوری بجنگد که با نام و حیثیت اجدادش مغایرت نداشته باشد. کودکان شاهسون از خردسالی سرگذشت‌های مربوط به اجداد خود را می‌شنیدند و رزم‌آزمایی‌های آنان را به خاطر می‌سپردند. در خانواده‌های شاهسون تاریخ کتبی وجود نداشت اما تاریخ شفاهی موجود بود و اسلاف آن چه از پدران خود راجع به دلیری مردان شاهسون در جنگ‌ها شنیده بودند با وصف پیکارهای خودشان برای اخلاف حکایت می‌کردند و آن‌ها هم بعد از این که بزرگ می‌شدند آن سرگذشت‌ها را با آن چه خود کرده بودند برای فرزندان خویش حکایت می‌کردند. بدین ترتیب بعد از هر نسل سرگذشت‌های مربوط به دلیری مردان شاهسون در جنگ‌ها مفصل‌تر و غنی‌تر می‌شد و آن سرگذشت‌ها که از کودکی به گوش شاهسون‌ها می‌رسید جزو فطرت و صفت ذاتی آنان می‌شد و نمی‌توانستند غیر از آن عمل کنند. هر مرد شاهسون که به جنگ می‌رفت، می‌کوشید که اگر نتواند در پیکار برتر از اجداد باشد لااقل به اندازه‌ی آن‌ها شجاعت به خرج دهد. یکی از شعائر شاهسون این بود که مردن در خانه را برای مرد جایز نمی‌دانستند مگر بعد از این که لااقل در پنج جنگ، شرکت کرده باشد و می‌گفتند فلانی در پنج جنگ شرکت کرده و حق دارد که در خانه بمیرد... چون مردان شاهسون به جنگ می‌رفتند به حکم اجبار تمام کارهای خانواده بر عهده‌ی زنان قرار می‌گرفت و آن‌ها با سرمایه‌ای که مردان در اختیارش می‌گذاشتند معاش خانواده را از راه کشاورزی و پرورش دام و بافتن قالی و گلیم و پارچه تامین می‌کردند و فرزندان را پرورش می‌دادند. اسلحه شاهسون‌ها در جنگ و از جمله در جنگ «اوج کلیسا» عبارت بود از تفنگ و تپان‌چه و نیزه و شمشیر و تبر جنگی (تبرزین) و در منازل شاهسون‌ها، کاسک (خود) و خفتان و زره و تیر و کمان هم یافت می‌شود. یک پسر شاهسون از روزی که می‌توانست تفنگ بدست بگیرد؛ فن تیراندازی را فرا می‌گرفت و از روزی که قادر بود شمشیر و نیزه‌ای را به حرکت در آورد از فن شمشیر بازی و نیزه‌بازی برخوردار می‌گردید. آموزگار هر پسر پدرش بود و اگر پدر نداشت برادر بزرگتر و هرگاه برادر نداشت عمو یا دایی‌اش آموزگار وی می‌گردید. آن چه در مورد شاهسون‌ها می‌گوییم، در آن دوره در مورد سایر طوایف قدیمی ایران هم تا اندازه‌ای صدق می‌کرد و در تمام طوایف بیش یا کم فنون جنگی را به پسران می‌آموختند... ولی شاهسون‌ها از این حیث برتر بودند و سنت‌ها و شعائر مخصوص داشتند».

ژان ژونیر پس از ذکر وضع سپاهیان روس که غرض آن‌ها از جنگ، گرفتن حقوق ماهانه و دو وعده غذا در روز بود می‌افزاید: «بین شاهسون‌ها کسی برای این نمی‌جنگید که شبانه‌روزی



دو وعده‌ی غذا و در آخر ماه مبلغی قلیل، مستمری دریافت نماید. مردان شاهسون برای این می‌جنگیدند که مثل اجداد خود از آب و خاک خود دفاع نمایند و نگذارند که بیگانه روی مزرعه و بیلاق و قشلاق آن‌ها دست بیندازد و مقررات خود را بر آن‌ها تحمیل کند. نمی‌توانیم بگوییم که آن‌ها جنگ را دوست داشتند شاید یک سردار جنگی که خود را هرگز در معرض خطر مرگ قرار نمی‌دهد و فقط در عقب جبهه، فرماندهی را بر عهده می‌گیرد جنگ را دوست داشته باشد، ولی آن کسی که خود به میدان جنگ می‌رود و خویش را در معرض خطر مرگ قرار می‌دهد جنگ را دوست نمی‌دارد چون می‌داند جنگ پدیده‌ای است که او را به قتل خواهد رسانید و فرزندانش را یتیم خواهد کرد. مردان شاهسون، دوستدار جنگ نبودند، ولی وقتی جنگی پیش می‌آمد واقعیت را با چشمان باز می‌نگریستند و نمی‌خواستند که با پندار وهم، خود را فریب دهند و می‌فهمیدند که ترسیدن از جنگ خطر آن را از بین نمی‌برد و برعکس خصم را جری‌تر می‌نماید و راه از بین بردن خطر جنگ فقط این است که سلاح بدست بگیرند و به استقبال آن بروند.

در قدیم بین ایرانیان گفته می‌شد که شاهسون‌ها هفت جان دارند و به همین جهت از پیکارهای هولناک جان بدر می‌بردند ولی این طور نبود و آن مردان هم مثل دیگران فقط یک جان داشتند و اگر گلوله‌ای به قلب‌شان اصابت می‌کرد و یا نیزه‌ای سینه‌شان را سوراخ می‌نمود، به قتل می‌رسیدند. اما متوجه شده بودند که در میدان جنگ باید دلیر بود. آن‌ها می‌فهمیدند آن کس که در میدان جنگ به هراس می‌افتد زودتر از آن کس که دلیر است به قتل می‌رسد. هر مرد شاهسون به پسر خود می‌گفت: به پیشواز مرگ برو تا از آن وحشت نداشته باشی و این اندرز از موثرترین وسایل غلبه بر ترس است

شاهسون‌ها این حقیقت را دریافته بودند که آن چه مرگ را وحشت‌آور می‌کند ترس از آن است نه خود مرگ. مرگ که قطع پیوند جسم و جان می‌باشد بدون درد و رنج است و اگر از مرگ وحشت نداشته باشید؛ چیزی می‌شود عادی و به همین جهت در جنگ‌ها به پیشواز مرگ می‌رفتند تا این که از آن وحشت نداشته باشند... سربازانی که در جناح راست ایرانیان پیکار می‌کردند، به تقریب، همه جوان بودند، جوان بین آن‌ها یک سرباز ۵۰ ساله نبود و مردان ۵۰ ساله شاهسون از جمله کسانی به‌شمار می‌آمدند که در پنج جنگ شرکت کرده بودند لذا می‌توانستند در خانه‌ی خود بمانند. یکی از ابزار جنگ شاهسون‌ها، سپر بود؛ اما نه مانند سپرهای فلزی یا چرمی ادوار قدیم، که سنگین یا گران تمام می‌شد شاهسون‌ها سپرهایی از چوب داشتند و بعضی از آن‌ها خود سپرهای خویش را می‌ساختند و بعضی دیگر به بهای نازل آن سپر چوبی را از نجارها خریداری



می کردند. روزی که شاهسون‌ها به حرکت در آمدند مصطفی قلی خان فرمانده آن‌ها به مردان گفت که سپرها را با خود بردارند و اظهار نمود گرچه حمل سپرها قدری زحمت دارد ولی شما کسانی نیستید که از قدری زحمت ناتوان شوید و من پیش بینی می‌کنم که اگر جنگی در گرفت سپر به درد شما خواهد خورد. سایر واحدهای قشون عباس میرزا سپرهای مزبور را شوخی تلقی می کردند و می‌گفتند بدون فایده است و سربازان شاهسون جواب می‌دادند که اگر دیدیم بدون فایده است سپرها را می‌شکنیم و در اجاق زیر دیگ می‌گذاریم و با شعله‌اش غذا می‌پزیم».

ژان ژونیر در صفحات بعد از داوطلب شدن سیصد نفر شاهسون برای انجام یک هدف نظامی که مرگ حتمی به همراه داشت سخن به میان می‌آورد و می‌نویسد: «فرمانده دست راست سپاه ایران پی برد که اگر توپخانه دست چپ سپاه روس را از کار بیندازد، یا باید به سرعت عقب‌نشینی کنند و یا تا آخرین نفر سربازانش از بین خواهند رفت، بدین جهت به سربازان خود گفت که سیصد نفر برای شهادت در راه وطن لازم دارد. شاهسون‌ها بدون آن که بر روی هم نگاه کنند و یا باهم مشورت نمایند، که معمولاً در این گونه موارد انجام می‌گیرد همگی به سویی که فرمانده نشان می‌داد به راه افتادند و فرمانده داد زد: «فقط سیصد نفر». بعد لوازم مورد نظر را فرمانده به آنان تحویل داد و شاهسون‌ها مثل این که به سفر معمولی می‌روند، درست از مقابل چشمان توپخانه دست چپ و روزوف (فرمانده دست چپ سپاه روس) به راه افتادند و از اولین قدم که به سرعت به توپخانه دشمن حمله‌ور شدند، در هر قدمی چند نفر تیر خورده و به زمین می‌افتادند و دوست و دشمن متحیرانه آنان را می‌نگریستند. ایرانیان برای‌شان دعا می‌کردند و روس‌ها که نمی‌دانستند منظور آنان چیست، ساچمه توپ‌ها را بر روی آنان می‌باریدند. هشتاد و دو نفر در راه افتادند، لیکن بقیه خودشان را به توپخانه رسانده و با باروتی که همراه داشتند توپ‌ها را منفجر و سپاه روس را مجبور به عقب‌نشینی نمودند. عباس میرزا که از دور صحنه را زیر نظر داشت، از رشادت و شجاعت شاهسون‌ها دچار حیرت و شگفتی شده بود و بعد آن‌هایی را که جان به سلامت برده بودند مورد ستایش و تشویق قرار داد».

ژان ژونیر جای دیگر می‌نویسد: «سلیم خان شکی، حاکم ایالت شکی، به عباس میرزا نامه نوشته بود که اگر اسلحه و هزینه جنگ را با یک نفر ناظر مالی به شکی برای من بفرستید، من با سربازانی که در اختیار دارم از ورود روس‌ها به این ایالت جلوگیری خواهم کرد و به روس‌ها اجازه نخواهم داد که وجبی از خاک ایالت شکی را تصاحب نمایند».

عباس میرزا، فرج‌الله خان شاهسون را با هشتصد سرباز به کمک وی به شکی فرستاد اگر چه



فرج‌الله‌خان دیر فرستاده شد و نتوانست به سلیم‌خان کمک موثری بکند و در راه دچار حمله‌ی روس‌ها گردید، ولی ژان ژونیر فرماندهی وی را ستایش و تمجید می‌کند و چند صفحه‌ای از کتاب خود را به توصیف استعداد و نبوغ جنگی این مرد اختصاص می‌دهد.

معرفی ایلات و طوایف کوچنده

براساس نتایج سرشماری اجتماعی - اقتصادی سال ۱۳۶۶، عشایر استان از دو ایل بنام‌های شاهسون و قره‌داغ - ارسباران و سه طایفه مستقل فولادلو، شاطرانلو و حاج‌آلو تشکیل شده است. از میان ایلات و طوایف مستقل استان ایل شاهسون بزرگ‌ترین ایل استان و نیز سومین ایل بزرگ کشور می‌باشد. این ایل از ۴۳ طایفه، ۲۴۱ تیره و ۱۵۲۷ اوبه تشکیل شده است که اسامی طوایف و تیره‌های ایل شاهسون در جدول ارائه شده است.

طوایف	اسامی تیره‌ها
طالش میکائیل‌لو	۱. قزیل‌کچی ۲. قره‌باغ‌لار ۳. نوردلو ۴. جانیارلو ۵. بنیه‌لر ۶. ملالو
عیسی‌لو	۱. حبیب‌الهیگلو ۲. اروجلو ۳. آقاحسین‌بیگلو ۴. عیسی‌لو ۵. هامپا ۶. عباداله‌بیگلو
سیدلر	۱. سیدی ۲. ملی ۳. کورلار
کورعباسلو	۱. ترید ۲. کورلار ۳. عزیزلو
مرادلو	مرادلو
گیگلو	۱. نظرلو ۲. طومارلو ۳. عباسعلی ۴. خلیللو ۵. گل‌میرزالو ۶. رمضانلو ۷. قیطران‌لو ۸. صفرلو ۹. مصطفی‌لو ۱۰. قره‌پتخلی ۱۱. خان‌حسین‌لو ۱۲. آبشلو ۱۳. اروجلو ۱۴. حاجی‌حسن‌لو ۱۵. جبلو ۱۶. حاجی‌ایمان‌لو ۱۷. گون‌اولی ۱۸. مدینه‌لو ۱۹. بوزاغ‌لو ۲۰. موسی‌لو ۲۱. حاجی‌جعفرلو ۲۲. میرزاعلی ۲۳. آقاحسنلو ۲۴. حاجی‌الهوریدی ۲۵. محمدعلی
اجیرلو	۱. سرودلو ۲. شین‌لو ۳. هدیلو ۴. حلاجلار ۵. بدلی ۶. کوسه‌لر ۷. اروسلو ۸. اجیرلو ۹. اسماعیل‌لو ۱۰. امیرخانلو ۱۱. اروجلو ۱۲. طورون ۱۳. قره‌سقال ۱۴. یعقوب‌بیگلو
حسینکلو	۱. حاجی‌عابلی ۲. قاسم‌خانلو ۳. خزلی ۴. کچلر ۵. میرعلم‌لو ۶. لاله‌لو ۷. عباسقلو ۸. امیرلو ۹. اروجلو



بالایبگلو	۱. شهبازی ۲. اعلانی ۳. آقانی ۴. نصیری ۵. بایرامی ۶. خلفلو
بیگ باغلو	۱. حاجی علی حسنلو ۲. حاتم خانلو ۳. آغ ساغلو
کلاش	۱. بدیرخانلو ۲. پاشالو
ساری نصیرلو	ساری نصیرلو
خامسلو	۱. خامسلو ۲. آالش
رضایبگلو	رضایبگلو
بیگدیلو	۱- گوشلو ۲- معصوملو ۳- بالاخانلو ۴- ساری گبلو ۵- علیمرادلو
جلودارلو	۱- حسن علیلو ۲- ولی مملو ۳- عزیزلو ۴- نریمانلو ۵- یاخونلو ۶- جعفرخانی ۷- اسماعیل خانلو ۸- عیوضعلی ۹- قهرمان ۱۰- حاج سلیمانلو
تکله	۱- صغیرلو ۲- یارال اوند ۳- کلوان ۴- شاقزلی ۵- ابودلو ۶- حاج زری ۷- تخمارلو ۸- قره لر ۹- کول آباد
گبلو	۱- احمدلو ۲- ایمانلو ۳- غنیم لو ۴- قره گبلو ۵- مصطفی لو
قره جبدرق	۱- گل محمد ۲- عطائی ۳- نوردلو
آراللو	۱- آراللو
قوتلار	۱- نجفلی ۲- قره جالو ۳- عجم علی ۴- تقی بیگلو ۵- حاج زینالو ۶- عیسی لو ۷- جنلر ۸- حاجی محمدلو
مغانلو	۱- جلیل لو ۲- بجروان ۳- گویجه لر ۴- گونشلی ۵- رضایبگلو ۶- شیرعلی ۷- حاج لطف اله ۸- الجلر ۹- حاج علی لو ۱۰- علیقلو ۱۱- موزیکلر ۱۲- رضاقلی لو ۱۳- بگلر (قنبرلو) ۱۴- طوماغانلو ۱۵- خرده پای ۱۶- صوفیلر ۱۷- قره ولی ۱۸- دلی لر ۱۹- قره لر ۲۰- ملک لر
قوجایبگلو	۱- نوراله بیگلو ۲- نصراله بیگلو ۳- ایلار ۴- خسرو لو ۵- جوروق بیگلو ۶- کردلر ۷- سردارلو ۸- حاج خانل ۹- هامپا ۱۰- تپلی ۱۱- شاه مار بیگلو
جهان خانملو	۱- شاملو ۲- قره ولیلو ۳- شاه مرادلو ۴- احمدلو و شکرلو ۵- آقا حسن لو
حسین حاجیلو	۱- قره داغلو ۲- تقی لو ۳- جارایلو ۴- حاجی حسن لو
ساربانلار	۱- آقا بابالو ۲- علی اکبر لو ۳- آقا مرادلو ۴- جوروقلو
هومونلو	۱- اله ورنی ۲- قباد ۳- تکه چی
عربلو	۱- سعیدیارلو ۲- منصور خانلو
شاه علی بیگلو	۱- شاه علی بیگلو



مستعلی بیگلو	۱- مشی لو ۲- نصیرلو ۳- همت علیو ۴- زیادخانلو ۵- اسدلو ۶- صادقلو
قره‌لرخی‌اوی	۱- موسی لو ۲- سویلش ۳- حاجی قربانلو ۴- استاد محمدلو ۵- عجم
لاهرود	۱- حاج اسماعیل پور ۲- سلیمانلو ۳- بسدی ۴- میرزامراد ۵- ایمان علیلو
آیواتلو	۱- آقارضالو ۲- حسین لو ۳- قربان لو
ساری خانلو	۱- ساری خانلو
جعفرلو	۱- جعفرلو
حاجی خواجه‌لو	۱- پولادخانلو ۲- نریمانلو ۳- قیطان لو ۴- قره‌گوزلو ۵- حاجی محمدخانلو ۶- قره‌حسنلو ۷- قهرمانلو ۸- حاجی اسدلو ۹- حاجیلو ۱۰- ماشیلو ۱۱- ایش لو ۱۲- حاجی محمدلو ۱۳- رستم خانلو ۱۴- عیوضلو ۱۵- آقا قارداشلو
یکه‌لو	۱- رستملو
ساری خان بیگلو	۱- کورلار ۲- امین‌زاده ۳- مصطفی لو ۴- عابدینی ۵- قرقاسملو ۶- القلی بیگلو ۷- عبداله بیگلو ۸- اله‌ویردی بیگلو ۹- عباس بیگلو ۱۰- شاهرضالو ۱۱- آقاجان بیگلو
علی بابالو	۱- بیگالو ۲- هموارکندی ۳- قوتور بلاغی ۴- نظرعلی بلاغی ۵- قره‌موسی لو
خلیفه‌لو	۱- حاجی شهبازخان ۲- طاهرلو ۳- حاجیزمان خان ۴- ایمانخانلو
دمیرچی‌لو	۱- قدیرلو ۲- کردلر ۳- گوزچلی ۴- مادلو
جعفرقلی خانلو	۱- طهماسلو ۲- عباسلو ۳- علی قلیلو ۴- بشیرلو
اودولو	۱- اختری ۲- حاجیلو ۳- آغارحیم لو

جدول(۱)- اسامی طوایف ایل شاهسون - دوره قشلاقی استان اردبیل براساس نتایج سرشماری ۱۳۸۷

نام ایل یا طایفه مستقل
ایل شاهسون
ایل قره‌داغ - ارسباران
طایفه مستقل فولادلو
طایفه مستقل شاطرانلو
طایفه مستقل حاج‌آلو

جدول(۲)- اسامی ایلات دوره قشلاقی استان اردبیل براساس نتایج سرشماری ۱۳۸۷



فصل اول ۵۳

بر اساس نتایج سر شماری سال ۱۳۶۶ طایفه گیگلو در بین مجموعه طوایف شاهسون بیشترین تعداد تیره‌ها (۲۵ تیره) را داشته است و کوچک‌ترین طایفه‌ها نیز از نظر تعداد تیره، طایفه‌های مرادلو، رضاییگو، ساری نصیرلو، آزالو، شاه‌علی بیگلو، جعفرلو و یکلو می‌باشند. ایل شاهسون از نظر تقسیمات اجتماعی و سلسله مراتب ایلی به طایفه، تیره، اوبه و خانوار تقسیم می‌شود.

اطلاعات مربوط به ایلات و طوایف مستقل بر اساس تعداد خانوار و جمعیت در دوره‌های بیلاقی و قشلاقی در جدول ذیل آمده است. که بر این اساس بیشترین تعداد خانوار و جمعیت و به ترتیب با ۷۵۰۱ خانوار و ۳۹۲۰۱ نفر در دوره بیلاقی و ۱۱۹۵۱ خانوار و ۶۱۳۶۵ نفر در دوره قشلاقی مربوط به ایل شاهسون است.

اسامی طوایف				تعداد خانوار	نام طایفه	ایلات و طوایف مستقل
تعداد خانوار و جمعیت در استان						
دوره قشلاقی		دوره بیلاقی				
جمعیت	خانوار	جمعیت	خانوار			
۱۰۳۹	۱۶۶	۱۰۳۹	۱۶۶	۱۶۶	فولادلو	طایفه مستقل
۳۰۱۲	۴۹۵	۳۰۱۲	۴۹۵	۴۹۵	شاطرانلو	طایفه مستقل
۶۱	۱۳	-	-	۱۳	حاج‌آلو	طایفه مستقل
۶۱۳۶۵	۱۱۹۵۱	۳۹۲۰۱	۷۵۰۱	۱۱۹۵۱	-	ایل شاهسون
۱۰۵۵	۱۹۳	۴۵	۶	۱۹۳	-	ایل قره‌داغ ارسباران
۶۶۵۳۲	۱۲۸۱۸	۴۳۲۹۷	۸۱۶۸	۱۲۸۱۸		جمع

جدول (۳) - ایلات و طوایف مستقل بر اساس تعداد خانوار و جمعیت در دوره‌های بیلاقی و قشلاقی

وضعیت اقتصادی عشایر شاهسون

دشت حاصل‌خیز مغان در جلگه گسترده اردبیل و متأثر از آب‌وهوا و شرایط اقلیمی سبلان از پر محصول‌ترین نقاط کشور بوده و عشایر را در فصول پاییز و زمستان، به عبارتی دوره قشلاقی را به خود اختصاص داده اشتغال اصلی و درآمد عمده‌ی عشایر در استان اردبیل دامداری است و زراعت، باغداری، صنایع دستی در درجه‌های بعدی اهمیت قرار دارند. کوچ یکی از ضروریات

لازم زندگی عشایر است که به دو صورت، شامل کوچ عمودی و کوچ افقی است که در استان اردبیل کوچ از نوع عمودی بوده و از کم‌ترین ارتفاع (۵ متر از سطح دریا) شروع و تا ارتفاع ۴۵۰۰ متری ادامه داشته و طول این کوچ به بیش از ۴۰۰ کیلومتر ادامه پیدا می‌کند؛ که شامل کوچ بهاره و کوچ پاییز است. کوچ بهاره معمولاً براساس عرف و عادت محلی از ۴۵ روز بعد عید شروع و به مدت ۱۵ الی ۲۰ روز طول می‌کشد و کوچ پاییز که از اواسط یا اواخر ماه شهریور شروع و به مدت ۴۰ الی ۴۵ روز طول می‌کشد. البته ذکر این نکته ضروری است که زمان شروع کوچ بهاره و پاییزه و مدت اطراق در مراتع تابع شرایط اقلیمی و آب‌وهوایی است که این امر می‌تواند مدت کوچ را اندکی تغییر دهد.

تاریخچه عشایر شاهسون

شاهسون‌ها گروه‌هایی از طوایف ترک ایران هستند که از سوی شاه‌عباس اول صفوی سازماندهی شده‌اند تا موقعیت طوایف ترک قزلباش را احراز کنند. نادرشاه افشار برخی از این طوایف را تحت رهبری فردی به نام بدرخان از طایفه ساری‌خان‌بیگلو متحد کرد. در قرن هجدهم در اثر رقابت داخلی در خانواده بدرخان، شاهسون به دو کنفدراسیون تقسیم شد که از آن زمان به بعد به نام شاهسون‌های اردبیل و مشکین شهر نامیده می‌شود.

در اوایل قرن نوزدهم میلادی هرکدام از کنفدراسیون‌های دوگانه که ال خواننده می‌شد به وسیله یکی از اعقاب بدرخان با لقب ال بیگی رهبری می‌شد.

در دوران حکومت قاجار فعالیت‌های زیادی در قلمرو شاهسونان به وقوع پیوست. به خصوص در زمان فتح‌علی‌شاه با عقد قرارداد گلستان^۱ بین ایران و روس، روس‌ها در منطقه تالش و

۱- عهدنامه گلستان (Treaty of Gulistan) به روسی: (Гюлистанский договор) پیمانی است که در روز دوشنبه و در تاریخ ۱۱۹۲ خورشیدی (۲۹ شوال ۱۲۲۸ قمری) مطابق با ۲۵ اکتبر ۱۸۱۳ میلادی در پی جنگ‌های ایران و روسیه در دوره قاجار بین این دو کشور امضاء شد. به دنبال این قرارداد، حکومت قاجار بخش‌هایی از شمال دولت شاهنشاهی ایران شامل قفقاز، ارمنستان، ایالت‌های شرقی گرجستان یعنی کاختی و کارتلی و بخش‌های غربی گرجستان یعنی آبخاز، سامگرلو (مرگالیا)، گوریا و ایمرتی (آچوق‌باشی) و تمام شهرها و شهرک‌ها و روستاهای مناطق غربی گرجستان در ساحل دریای سیاه و محال گروزیه (کورنه) شامل چچن و اینگوش امروزی از ایران سلب و به روسیه تزاری واگذار کرد. طی این قرارداد در مجموع ۱۴ ولایت قفقازی ایران (ایالت‌ها و ولایت‌های چهارده‌گانه مزبور عبارت بودند از: ایالت گنجه و قره‌باغ، ولایت‌های شکی، شیروان، قبه، دربند، بادکوبه، داغستان و گرجستان، محال شسوره‌گل، آچوق‌باشی، گروزیه، منگریل و آبخاز. افزون بر آن، بخشی از سرزمین تالش نیز به تصرف روس‌ها درآمد و حاکمیت بدون منازع ایران بر دریای مازندران، خدشه‌دار گردید. به همراه بخشی از خانان تالش و سواحل ارزشمند دریای کاسپین برای ایران از دست رفت. با این عهدنامه منطقه‌ای به وسعت تقریبی ۲۲۰ هزار کیلومتر مربع خاکی و ۱۲۰ هزار کیلومتر مربع آبی (از مساحت



بخش‌های شمالی مغان ساکن شدند و این امر باعث تهدید سرزمین‌های قشلاقی شاهسونان گردید و براساس معاهده ترکمنچای مرزهای ایران از سمت شمال محدود به شکل هروی در آمد. در نتیجه قسمت بزرگی از منطقه قشلاقی ایل شاهسون از دست رفت. در دوره رضاخان پهلوی عشایر شاهسون به یک سیاست اجباری اسکان عشایر لطمات فراوانی از جهت ساختار اجتماعی-سیاسی و تولیدی متحمل شده و سیاست اجباری که در قلمرو شاهسون‌ها نیز به تاخت‌وپا بودن بود، هویت ایلی شاهسون‌ها را در نابودی کامل قرار داد. بعد از سقوط رضاخان، محمدرضا پهلوی سیاست‌های پدری را به شکلی دیگر با زیرک‌ت بردن اراضی واقعی آن‌ها و دریغ حمایت‌های دولت از شاهسون‌ها ادامه داد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی سازمان امور عشایر متولی عشایر استان شده و با حمایت‌های خود و تشکیل شرکت‌های تعاونی عشایری در جهت بهبود وضع زندگی آن‌ها گام برداشت.

معیشت و وضعیت دام و تولیدات عشایر شاهسون

معیشت عشایر ایل شاهسون صرفاً از طریق دامداری با استفاده از مراتع بیلاقی و قشلاقی صورت می‌گیرد. گوسفند نژاد مغانی ترکیب اصلی دام آن‌ها را تشکیل می‌دهد. تولید شیر و فرآورده‌های لبنی و صنایع دستی نیز در تامین بخشی از درآمد آن‌ها نقش ایفا می‌کند.

شواهد تاریخی گویای این مطلب است که عشایر شاهسون اردبیل دومین و به قولی سومین ایل بزرگ کشور بوده و بهترین نژاد گوسفند موجود در کشور، به نام نژاد مغانی را که از نظر گوشت، شیر و پشم حائز اهمیت است، در دل خود جای داده است و از نظر جمعیت دام، عشایر استان بیش از ۲/۳ میلیون واحد دامی داشته که از نظر متوسط تعداد دام هر خانوار در رتبه سوم کشوری

دریای کاسپین) در نتیجه از دست رفتن بیش از ۱۳۶۰ کیلومتر از خطوط ساحلی دریای کاسپین (جمهوری آذربایجان ۹۵۵ کیلومتر خط ساحلی دارد و ۴۰۵ کیلومتر از ۶۹۵ کیلومتر خط ساحلی روسیه در دریای کاسپین مربوط به داغستان است.) به روسیه واگذار شد. در نتیجه این قرارداد سهم ایران از دریای خزر با توجه به خطوط ساحلی جمهوری آذربایجان و داغستان (نه با توجه به اصل انصاف و قراردادهای ۱۹۲۰ و ۱۹۴۴) که می‌توانست حدود ۵۰ درصد باشد به حدود ۲۰ درصد یا کم‌تر از آن کاهش یافت. هم‌چنین به موجب این قرارداد ایران تمام شهرها و شهرک‌ها و روستاهای مناطق غربی گرجستان در ساحل دریای سیاه را به روسیه واگذار کرد. به این ترتیب ایران ۲۱۹۴۶ کیلومتر مربع و ۳۱۰ کیلومتر خط ساحلی خود از منطقه انحصاری اقتصادی گرجستان در دریای سیاه (سهم گرجستان از دریای سیاه) را با این قرارداد از دست داد. این عهدنامه در روستای گلستان در قفقاز به امضاء رسید و به این خاطر به این نام مشهور گردید. متن عهدنامه توسط سفیر وقت بریتانیا در ایران سرگور اوزلی (Sir Gore Ouseley) تنظیم و توسط نمایندگان روسیه و ایران امضا شد. سرزمین‌های جدا شده از ایران در این قرارداد، امروز بخشی از ارمنستان، جمهوری آذربایجان، گرجستان و روسیه هستند.



قرار دارد که این تعداد دام در ۶۷۰ هزار هکتار مراتع که ۵۸/۲ درصد مراتع استان را شامل می‌شود به تعلیف مشغول هستند. عشایر استان در حال حاضر با داشتن ۴۰ درصد دام استان و حدود ۱۰ درصد دام عشایری کشور، سالیانه با تولید ۸۰ هزار تُن شیر، ۱۰ هزار تُن گوشت، ۱۶۰۰ تُن پشم، یکی از تولید کنندگان عمده محصولات پروتئینی کشور و منطقه هستند و حدود ۲۵ الی ۳۰ درصد مواد پروتئینی مورد نیاز استان اردبیل و استانهای هم‌جوار را تامین می‌نمایند که ارزش تقریبی تولیدات آن‌ها ۶۴۰ میلیارد ریال در سال برآورد شده است که سهم هر خانوار عشایری حدود ۶۰ میلیون ریال می‌باشد.

مسکن عشایر شاهسون

مسکن اصلی ایل شاهسون آلاچیق می‌باشد که دارای سازه‌ای چوبی متشکل از ۳۲ یا ۲۸ یا ۲۴ چوب صیقل یافته به نام چوبوغ، با مرکزیت اتصال قسمت فوقانی این چوبوغ‌ها به نیم‌گره گنبدی شکل چوبی به نام چنبره می‌باشد. پوشش خارجی آن توسط نمد سفید تهیه شده از پشم حلاجی شده گوسفندان و با فرمول خاص خود آراسته می‌شود. پوشش خارجی و ظاهری (نمد) آن توسط مردان ایل شاهسون به قطعاتی منظم به نام ترک بریده شده و بعد متناوب با اندازه و شکل مورد نظر دوخته می‌شود که از ۵ قسمت اصلی یانلیق^۱ در طرفین، دالّیق^۲، تپه‌لیک^۳ و قاپی لیق^۴ تشکیل شده است. آلاچیق محل اصلی زندگی و پذیرایی از مهمانان در جشن‌ها و مراسم می‌باشد. سمت درونی آن را به وسیله دستباف‌های خود پوشانده و یا می‌آرایند. نوع دیگر مسکن ایل شاهسون، کومه است، مسکنی طوسی و به شکل دالان که با استفاده از چوبوغ‌های جنگلی عمدتاً بدون صیقل و هم‌چنین نمدهای مستعمل برای پوشش ظاهری آن می‌باشد. کومه، اغلب به عنوان مطبخ و محل استحصال لبنیات و انجام کارهای زنان عشایر است. در برخی موارد افراد کم‌بضاعت از آن به عنوان محل زندگی، استراحت و انجام کارهای خود نیز استفاده می‌کنند.

۱- قسمت کناری

۲- قسمت پشتی

۳- قسمت فوقانی

۴- قسمت ورودی



پوشاک شاهسون‌ها

در دوره معاصر پوشاک مردان و زنان شاهسون همانند پوشاک یکجانشینان روستایی منطقه مشکین‌شهر، مغان و ارسباران بوده و هرگونه تغییر و تحوّل که در نوع و شکل لباس روستاییان به وجود آمده است، دامنه تغییرات آن به تدریج شکل، ترکیب و نوع لباس شاهسون‌ها را نیز در بر گرفته است. به طوری که در اوایل سده شمسی معاصر، مردان منطقه نیز دارای لباس به خصوصی بوده‌اند که امروز حتی در دور افتاده‌ترین نقطه آذربایجان نیز هیچ اثری از آن پوشش مشاهده نمی‌شود. در حال حاضر پوشاک مردان شاهسون نیز همانند لباس مردان روستایی و شهری بوده و اگرچه بنا به مقتضیات شغلی، شیوه معیشت و عادات و سلیقه، پوشاک آن‌ها رنگ و جلای لباس مردان شهری را ندارند، ولی ترکیب لباس در تابستان یا زمستان یا انواع کلاه و کفش مورد استفاده با اندک تفاوتی در نوع جنس آن‌ها، با هم یکی هستند. با این وجود زنان شاهسون تا حدودی بافت سنتی پوشاک خود را حفظ کرده‌اند و حتی در مواردی نیز هیچ الگو یا ترکیب جدیدی را در بافت سنتی لباس خود راه نداده‌اند.

پوشاک بانوان شاهسون نه تگّه است که عبارتند از:

۱. کونیک (پراهن) ۲. تومان (شلوار) ۳. یایلیق (روسری) ۴. آلاین یایلیقی (پیشانی‌بند) ۵. آرخبچن (عرقچین) ۶. یل (نیم تنه ساده‌ای است که زمستان‌ها روی جلیقه پوشیده می‌شود) ۷. جیلقا (جلیقه بی‌آستین) ۸. جوراب ۹. باشماق (کفش)

صنایع دستی عشایر شاهسون

صنایع دستی ایل شاهسون از چنان غنای فرهنگی و تمدن در ابعاد مختلف آن برخوردار است که هر قطعه از آن به تنهایی می‌تواند حاوی و معرّف بسیاری از آثار تمدن آن منطقه باشد. صنایع دستی عشایر شاهسون از مواد اولیه عمدتاً وابسته به دام‌های عشایر می‌باشند. از مهم‌ترین صنایع دستی رایج در مناطق عشایر می‌توان به ورنی، جاجیم، گلیم، فرش، جوال، خورجین، قالی، قالیچه، دستکش، شال‌گردن، کلاه، توبره، جوراب، زیلو، گیوه، پاپوش، نمد و غیره اشاره نمود.



طوایف عشایر استان (ایل شاهسون)

طایفه‌های ایل شاهسون: آراللو، اودولو، ایواتلو، بالاییگلو، بیگ‌باغلو، بیگ‌دیلو، تکله، جعفرقلی خانلو، جعفرلو، جلودارلو، جهان‌خانیملو، حاجی‌خواجه‌لو، حسین‌حاجی‌لو، حسینکلو، خامسلو، خلیفه‌لو، دمیرچی‌لو، رضاگلو، ساربانلار، ساری‌خان‌بیگلو، ساری‌خانلو، ساری‌نصیرلو، سیدلر، شاه‌علی‌بیگلو، طالش‌میکائیل‌لو، عربلو، اجیرلو، علی‌بابالو، عیسی‌لو، قره‌لر‌جبدرق، قره‌لر‌خیاو، قوتلار، قوجه‌بیگلو، کلاش، کورعباس‌لو، گبلو، گیگلو، لاهرود، مرادلو، مستعلی‌بیگلو، مغانلو، هومون‌لو، یکه‌لو.

جمعیت عشایر استان اردبیل

با توجه به وجه تمایزی که جامعه عشایری نسبت به سایر جوامع (شهری و روستایی) دارند، سرشماری این جامعه به لحاظ شرایط اکولوژیکی و منحصر به فرد در مناطق بیلاقی صورت می‌گیرد. براساس نتایج سرشماری اجتماعی و اقتصادی عشایر کوچنده در مقاطع آماری ۱۳۶۶، ۱۳۷۷ و ۱۳۸۷ جمعیت عشایر استان اردبیل در دوره قشلاقی به ترتیب ۴۲۷۶۳، ۷۲۲۱۳ و ۶۶۵۲۱ نفر بوده است. هم‌چنین جمعیت عشایر استان اردبیل در همین دوره در دهه‌های آماری فوق به ترتیب ۳/۷، ۵/۵ و ۵/۶ درصد جمعیت عشایر کل کشور را شامل می‌گردد. جدول زیر روند تغییرات جمعیتی استان را براساس سرشماری عشایری سال‌های ۱۳۶۶-۱۳۷۷-۱۳۸۷ را نشان می‌دهد.

سال انجام سرشماری عشایری	دوره استقرار	تعداد خانوار	تعداد جمعیت	بعد خانوار	نسبت جنسی	نرخ باسوادی	درصد بیکاری	نرخ رشد بین و سرشماری
۱۳۶۶	بیلاق	۳۴۸۲	۲۸۶۶۸	۸/۲	۱۱۴	==	==	==
	قشلاق	۵۲۸۴	۴۲۷۶۳	۸/۱	۱۰۹	==	==	==
۱۳۷۷	بیلاق	۶۶۳۳	۴۵۶۳۸	۶/۸	۱۰۹	۵۹/۰۴	۱/۳۳	۵/۹۲
	قشلاق	۱۰۷۷۸	۷۲۲۱۳	۶/۷	۱۰۷	۵۵/۸	۱/۵۱	۶/۹
۱۳۸۷	بیلاق	۸۱۸۶	۴۳۲۹۶	۵/۲۹	۱۱۰	۶۹	۱/۴	-/۵۱
	قشلاق	۱۲۸۱۸	۶۶۵۲۱	۵/۱۹	۱۰۸	۶۷	۱/۱	-/۸

جدول (۴) - روند تغییرات تعداد خانوار و جمعیت عشایری استان اردبیل براساس نتایج سرشماری عشایری



بر این اساس میزان با سواد سیر صعودی داشته ولی نرخ رشد جمعیت در فاصله سال‌های ۷۷-۸۷ سیر نزولی داشته است.

تغییر و تحولات جمعیت عشایری

استان اردبیل در فاصله دو سرشماری ۱۳۶۶ و ۱۳۷۷ با انتزاع قسمت‌هایی از استان آذربایجان شرقی ایجاد شده است. لذا آمار دقیق سرشماری سال ۱۳۶۶ را ندارد بلکه با بررسی جمعیت شهرستان‌ها و طوایف و ایل‌های استان آذربایجان شرقی و تجزیه و تحلیل دوره‌های استقرار عشایر در بیلاق و قشلاق اقدام به تهیه آمار سال ۱۳۶۶ برای استان اردبیل نموده است. طی دوره آماری ۱۳۷۷ - ۱۳۶۶ جمعیت عشایر استان در قلمرو قشلاقی از ۴۲۷۶۳ نفر در سال ۱۳۶۶ با رشد سالانه ۴/۹ درصد به ۷۲۲۱۳ نفر در سال ۱۳۷۷ افزایش یافته است (این روند با شدت کم‌تر در جمعیت عشایر کل کشور هم اتفاق افتاده است). به نظر می‌رسد افزایش جمعیت عشایری در استان اردبیل در سال ۱۳۷۷ به شرح ذیل بوده است:

با توجه به این‌که نخستین سرشماری عشایر کوچنده در سال ۱۳۶۶ در قلمرو بیلاقی انجام گرفت لذا امکان کم‌شماری جمعیت عشایری بدلیل پراکندگی، متحرک بودن جمعیت عشایری، صعب‌العبور بودن مناطق بیلاقی و کمبود امکانات و نیروی انسانی و ... وجود دارد.

بعد از جدا شدن استان اردبیل از استان آذربایجان شرقی در سال ۱۳۷۲ و سعی و تلاش مجدانه متولیان سرشماری به منظور تحت پوشش قرار دادن تقریباً کلیه استقرارگاه‌های جمعیت عشایری موجب افزایش جمعیت عشایر در این استان گردید، در این مورد می‌توان به سرشماری جمعیت عشایری شهرستان خلخال اشاره کرد که نخستین بار در سال ۱۳۷۷ سرشماری شد.

افزایش رشد طبیعی جمعیت

در دهه ۱۳۸۷ - ۱۳۷۷ جمعیت عشایر استان در دوره قشلاقی از ۷۲۲۱۳ نفر در سال ۱۳۷۷ با رشد منفی سالانه ۰/۸ درصد به ۶۶۵۲۱ نفر در سال ۱۳۸۷ کاهش نشان می‌دهد.^۱

کاهش جمعیت عشایری استان و کل کشور حاکی از کنترل رشد جمعیت در نتیجه اعمال سیاست‌های کنترل جمعیت و هم‌چنین افزایش روند مهاجرت‌های جامعه عشایری به شهرها و

۱- براساس سرشماری صورت گرفته توسط مرکز آمار ایران در دوره‌های مختلف، این روند در جمعیت عشایر کل کشور هم اتفاق افتاده است.

روستا در اثر پایین بودن استانداردهای زندگی در مناطق عشایری به همراه مسایل و مشکلات اجتماعی - اقتصادی از عمده‌ترین دلایل مهاجرت و کاهش جمعیت عشایری در کنار کاهش طبیعی رشد جمعیت است.

با بررسی تغییر و تحولات جمعیت عشایری استان به این نتیجه می‌رسیم که جمعیت عشایری استان نسبت به جمعیت عشایری کل کشور در سه دهه اخیر افزایش یافته است و در مقایسه با جمعیت کل استان در دوره ۱۳۶۶-۱۳۷۷ افزایش نشان می‌دهد اما در دهه ۱۳۸۷-۱۳۷۷ کاهش یافته است. به نظر می‌رسد علت کاهش جمعیت عشایری همانند جمعیت روستاییان که در بخش بررسی اجمالی استان اشاره شد محدودیت‌های محیط اجتماعی - اقتصادی و مهاجرت روستاییان و عشایر به شهرها در این مناطق می‌باشد.

با عنایت به کمبود امکانات آموزشی، رفاهی، زیربنایی، بهداشتی و ... و همچنین ناکافی بودن زیرساخت‌های لازم جهت اشتغال پایدار و جذب نیروی کار در مناطق روستایی و عشایری، سبب کاهش جمعیت عشایر در دوره آماری ۱۳۸۷-۱۳۷۷ شده، اما با توجه به سیاست‌های دولت مبنی بر ارتقای شاخص‌های برخورداری در مناطق روستایی و عشایری و ایجاد بسترهای اشتغال‌زا در این مناطق، امکان تثبیت جمعیت عشایری در سال‌های آینده محتمل است.



فصل دوم

پایداری در مرزهای ایران و روس^۱

وقتی مسایل و موضوعات جنگ در مقیاس ملی یا فرا ملی بررسی می‌گردد، سهم اقوام و مردم محلی در دفاع از آن مستحیل، یا حداقل این‌که از مشهورات تاریخی خارج می‌شوند. در جنگ‌های ایران و روس نیز، به‌رغم این‌که اولین پایداری‌ها و آخرین صدمه‌ها و جراحت‌ها را اهالی بومی هم‌جوار با مرز روسیه به جان خریدند، تاریخ در خور و مفصلی از شرح پایداری‌های آن‌ها در خلال آن جنگ با شرح و بسط کافی نگاشته نشده است. این‌که مردمان گنجه، باکو، نخجوان، انزلی، دربند و تالش در ابتدای حمله روسیه به ایران چه کرده و چه کشیده‌اند خود می‌تواند فصل درخشانی از تاریخ پایداری ایرانیان باشد که نیازمند توجه و تکاپوی بیش‌تر اهل تاریخ است.

در جنگ‌های ایران و روس نیز مثل هر جنگ دیگری عوامل متعددی در رقم خوردن نتیجه‌ی جنگ موثر بود: عوامل نظامی، بین‌المللی، اقتصادی، اجتماعی و... اما با توجه به مقتضیات و شرایط جنگ‌های آن دوران، عامل انسانی و مسایل روحی و روانی و انگیزه‌های ورود و شرکت در جنگ، سهم بسیاری در نتیجه‌ی آن داشت. با مرور کلی به این جنگ‌های طولانی، که از سال ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۸ قمری مرحله‌ی اول آن و از سال ۱۲۴۱ تا ۱۲۴۳ قمری دوم آن طول کشید، می‌توان به سهم مردم بومی و محلی مناطق درگیر در جنگ، که مانند اهر می‌قدرتمند در پیروزی و شکست دو طرف در مقاطع مختلف جنگ اهمیت داشت، پی برد؛ البته محققان به این عامل یا به‌ندرت توجه نموده یا آن را عاملی تعیین‌کننده به حساب نیاورده‌اند. اما وقتی در جزئیات این جنگ‌ها تأمل شود هم تأثیر مقطعی این عامل و هم تأثیر طولانی مدت آن آشکار می‌شود.

در این کتاب به پایداری و دلاوری مردمان، به‌ویژه عشایر ساکن در مرزهای ایران با روس که نیروهای ارتش تزاری به آن‌ها تعرض نمودند و درصدد تصرف سرزمین آن‌ها بودند، توجه شده است. بنابراین به مقاومت جوادخان گنجه‌ای، کمک‌های رزمی و اطلاعاتی افراد محلی به نیروهای ایرانی، پایداری ایلات و عشایر بومی در مقابل روس‌ها و صدور احکام و فتواهای جهاد در سال‌های ۱۲۲۲، ۱۲۲۸ و ۱۲۴۱ هجری قمری و بسیج نیروهای بومی برای شرکت در جنگ برضد روس‌ها و... اشاره شده و سیر این حضور و مشارکت در جنگ و تأثیر آن در پیروزی‌ها و علل و عوامل تداوم نیافتن آثار مثبت آن در جنگ توجه شده است.

پایداری در گنجه

در جنگ‌های ایران و روس، شیوه مواجهه مردم بومی سرزمین‌هایی که منطقه‌ی جنگی محسوب می‌شدند بخش مهمی از تحولات این برهه از تاریخ ایران به‌شمار می‌آید. رفتارهای متناقضی در اثنای این جنگ‌ها رخ داد. هرچند عده‌ای با روس‌ها همکاری کردند و بعضی از حکام و فرماندهان منطقه‌ای نیز سستی‌هایی از خود نشان دادند، بسیاری از جان‌گذشتگی کردند و مقاومت‌ها و ایثارهای فراوانی از خود نشان دادند که بخشی از آن‌ها در اثنای جنگ‌ها و بعضی دیگر بعد از جنگ و در زمان سلطه‌ی روس‌ها بر مناطق اشغالی روی داد. وجود چنین مقاومت‌هایی نشان‌دهنده‌ی گرایش مردم این سرزمین‌ها به یکی از دو طرف درگیر است. مقاومت‌ها در سرزمین‌های مسلمان‌نشین چشمگیر بود.

در اوایل جنگ و زمانی که قوای روسیه به فرماندهی سیسیانف در رمضان ۱۲۱۸ ق به گنجه تعرض کردند و در ماه شوال، آن را به اشغال خود در آوردند، یکی از مقاومت‌ها و حماسه‌های مهم جنگ توسط جوادخان زیاداوغلی و مسلمانان این شهر به‌وقوع پیوست. وقتی روس‌ها به گنجه تعرض کردند، گرچه جوادخان زیاداوغلی قاجار و مسلمانان این شهر غافلگیر شدند، غیرت اعتقادی ایشان در مقابل تعرض سپاهیان روسی که آمده بودند تا برای همیشه خانه، کاشانه و وطن ایشان را اشغال کنند، به جوش آمد. وقتی فتوای جهاد علما بر این غیرت شدت بخشید، مقاومتی قهرمانانه انجام شد که سپاهیان روسیه را، که از نظر نظامی برتری چشمگیری داشتند، با دشواری جدی مواجه ساخت. بی‌گمان اگر آن استواری، با زخمی از درون تزلزل نمی‌پذیرفت، بعید بود که سیسیانف بتواند به سهولت بر گنجه دست یابد.^۱

۱- میرزا بزرگ قائم‌مقام فراهانی، احکام‌الجهاد و اسباب‌الرشاد، تصحیح و مقدمه تاریخی دکتر غلامحسین زرگری‌نژاد،



وقتی قوای روس به گنجه حرکت کردند، جوادخان قاجار به فوریت با اعزام پیکی این اقدام را به دربار فتحعلی شاه گزارش کرد، اما چون راه دور بود، این پیک دیر رسید و لذا نیروی کمکی نرسید. ایشپخدر (سیسیانف) با سپاه خود وارد شد و قلعه‌ی گنجه را محاصره کرد و اهالی و حاکم این منطقه را شکنجه و آزار داد. ... جوادخان در وهله اول یک بار از غایت بی پروایی در خارج قلعه، خود را پروانه‌وار بر شعله و شرار توپ‌های آذرافشان ایشان زده، کوشش مردانه کرد... . بالاخره به سبب مخالفت نصیب بیگ شمس‌الدنیلو و ارامنه‌ی گنجه که کمر به خیانتش بستند و در حومه‌ی قتال و میدان جدال از وی جدا گشته به جماعت روس پیوستند. ... در صبح غره‌ی شوال [۱۲۱۸ هجری قمری] به دلالت ارامنه، از هر جانب یورش آورده، مستحفظین قلعه درصدد منع ورود آن گروه برآمدند و دست به آلات طعن و ضرب گشادند و بر برجی که مستحفظین از محافظت آن غافل مانده بودند، صعود و فضای قلعه را از شرار تفنگ‌های آتشبار پر دود کردند. پس علی‌التعاقب، به قلعه ریختند و تا سه ساعت دست به قتل و غارت برآورده، خون با خاک برآمیختند و جوادخان را با یک سپر و گروهی انبوه شربت شهادت چشانیدند و از طوفان تیغ خون‌بار، موج خون به اوج گردون رسانیدند.^۱

با وجود خیانت‌های عده‌ای، مقاومت امثال جوادخان گنجه‌ای عامل کندکننده‌ای در پیشروی قوای روس به سوی شهرهای قفقاز بود و هرچند در اثر خیانت‌هایی، قوای روس سریع‌تر به درهم شکستن مقاومت گنجه توفیق یافتند، دیری نپایید که قوای نظامی ایران از راه رسیدند و با سازمان‌دهی بعمل آمده، نیروهای محلی نیز در کنار قوای اعزامی از مرکز به فرماندهی عباس میرزا نایب‌السلطنه - که در محرم ۱۲۱۹ ق از سلطانیه به مناطق درگیر جنگ با روس‌ها اعزام شده بودند - سرزمین‌های اشغالی را پس گرفتند. از همین رو در آذربایجان الکساندر و طهمورث میرزا، فرزندان گرگین خان^۲، احمدخان مقدم، بیگلربیگی مراغه، اُغورلوخان، پسر جوادخان گنجه‌ای، ابو الفتح خان جوانشیر، فرزند میرزا ابراهیم خلیل خان و عباسقلی خان، که حکومت نخبجوان را در دست داشت، به اردوی عباس میرزا ملحق شدند و هرکدام با افواج خود همراهی خود را در جنگ اعلام کردند. ورود قوای ایرانی به عرصه‌های نبرد بازپس‌گیری مناطق اشغالی در ایروان و آران و عقب‌نشینی قوای روس و کشته شدن سیسیانف را در پی داشت. در این میان جنگ اصلی در گنجه

تهران: بقعه، ۱۳۸۰، ص ۱۶

۱- عبدالرزاق دنبلی، مآثر سلطانیه، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: مؤسسه انتشاراتی روزنامه ایران، ۱۳۸۳، ص ۱۸۲

۲- گرگین خان پیش‌تر با روس‌ها دست اتحاد داد و اما فرزندان و زن وی گرایش ایرانی داشتند و با روس‌ها مخالفت و مبارزه کردند.



ادامه داشت؛ جنگی که سیسیانف و عباس میرزا فرماندهی دو نیروی در حال جنگ را بر عهده داشتند. این پیروزی‌ها در تقویت قلوب مردم بومی مؤثر بود و پس از آن مدت کوتاهی آرامش موقتی در قفقاز حاصل شد^۱، اما در سال ۱۲۲۰ ق رعایای گنجه، با توجه به درگیری‌هایی که با جماعت شمس‌الدنیلو و غیره در جنگل اتفاق افتاد، کوچ داده شدند.^۲

اقدام رزمی و اطلاعاتی نیروهای محلی

در اوایل جنگ‌های ایران و روس، در انزلی، باکو و گنجه، که قوای روس‌ها در موضع تهاجمی به شهرهای ایران بودند، در موقعیت‌هایی که نیروهای رسمی ایرانی حضور نداشتند و نیازی به دفع تعرض دشمن بود نیروهای بومی کارکردهای بسیار مفید و مؤثری انجام دادند؛ از جمله پس از عقب‌نشینی سیسیانف به تفلیس، شفت، فرماندهی دیگر قوای روس، با چند فروند کشتی و تعدادی سرباز، توپخانه و تجهیزات کافی از راه دریا به طرف بندر انزلی تعرض کرد. نیروهای روس در انزلی کلیه استحکامات آنجا را تصرف کردند و به اجحاف و تجاوزات خصمانه اقدام نمودند و اموال دولتی را به تدریج داخل چند کشتی کردند و درصدد برآمدند به پیشروی خود ادامه دهند. اما در مقابل، میرزاموسی منجم‌باشی درصدد برآمد با دشمن مقابله کند، از همین رو عده‌ای چریک محلی را تشویق و جمع‌آوری کرد و در حدود پیر بازار، که درختان انبوه و جنگل پراشجار داشت، سنگربندی نمود، عده‌ی دیگری را در پناه درختان گماشت و خود با عده‌ای، در اطراف راه، به انتظار ورود دشمن نشست. ژنرال شفت، پس از پانزده روز توقف در بندر انزلی، چون هیچ‌کس را مزاحم خود نیافت، درصدد برآمد پیر بازار را محاصره و تصرف کند، ولی در موقع عبور از وسط جنگل، با حمله‌ی میرزاموسی و مدافعان محلی روبه‌رو شد. روس‌ها هر چه تیراندازی کردند و پافشاری به خرج دادند، سودمند واقع نشد. دلیران چریک، از پشت درختان، سربازان روس را هدف تیر قرار دادند. با وجود پایداری شفت به مدت سه روز، نه تنها تعدادی از نیروهایش تلف شدند، بلکه عده‌ای نیز مجروح و اسیر گردیدند و توپ و تجهیزات سنگین‌شان را بر جای گذاشتند و باقی‌مانده متواری شدند. فرمانده روسی نیز ناگزیر با عده‌ی قلیلی از وسط

۱- حسین آبادیان، روایت ایرانی جنگ‌های ایران و روس، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰،

ص ۵۴

۲- عبدالرزاق دنبلی، مآثر سلطانیه، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: مؤسسه انتشاراتی روزنامه ایران،

۱۳۸۳، ص ۲۱۹



جنگل به سوی انزلی عقب‌نشینی نمود و با کشتی به طرف بادکوبه روانه شد. ۱
 در این اقدام، اهمیت سهم نیروهای محلی، که به راحتی موفق شدند قوای روس را شکست دهند و از انزلی متواری کنند، مشخص می‌شود. در این هنگام نیروهای دولتی در صحنه حضور نداشتند و پس از فرار روس‌ها بود که نیروهای اعزامی از طرف فتحعلی‌شاه به گیلان رسیدند.
 اما قضایا به همین جا ختم نمی‌شود و در اثنای این حوادث سیسیانف، که در گنجه مستقر بود، رأساً برای حمایت از شفت به سمت بادکوبه حرکت کرد. او پس از توقف در کنار رودخانه‌ی تستر و الحاق ستون‌های کمکی به سمت مقصد حرکت کرد. عباس میرزا، برای مقابله با سیسیانف، نیروهای شاهسون را به فرماندهی یکی از سران ایل به آن منطقه فرستادشبانه این نیروها بر نیروهای سیسیانف، این فرمانده روسی را ناگزیر ساخت به کوه آق‌درّه پناه برد. فرمانده شاهسون‌ها به کمک کوهنوردان عشایر او را تعقیب نمود و چون سپاه روس مانند عشایر ایرانی در جنگ کوهستانی مهارت کامل نداشتند، به شدت آسیب دیدند. فرمانده نیروهای شاهسون سپس به محل اولیه‌ی خود بازگشت، و منتظر ورود نایب‌السلطنه گردید. در این ماجراها نیز کمک اطلاعاتی یکی از افراد بومی، نایب‌السلطنه را به موفقیتی نایل کرد.

نایب‌السلطنه پس از چند روز توقف در قلعه گنجه، وقوف یافت که یک عدّه روسی، که مأمور جمع‌آوری آذوقه بودند، چون از ورود نایب‌السلطنه به محال گنجه مطلع شدند، در پناه کوهی توقف کردند تا در موقع و فرصت مقتضی، خود و آذوقه را از جلوگیری ایرانیان مصون دارند، در این میان، یکی از ساکنان محلی، نایب‌السلطنه را از محل آنان آگاه نمود. عباس میرزا بدان سوی شتافت و اطراف آنان را محاصره کرد، و محصورشدگان تسلیم گردیدند. ۲ بنابراین یکی از قابلیت‌های افراد محلی و بومی بعد اطلاعاتی آن‌ها بود. از سوی دیگر نیروهای غیر محلی به اندازه‌ی آن‌ها به موقعیت‌های نظامی و تدارکاتی احاطه و اشراف نداشتند. از همین رو یکی دیگر از موهبت‌هایی که نیروهای ایرانی از آن برخوردار بودند کمک‌های اطلاعاتی افراد بومی بود، اما نیروهای قاجار برای بهره‌گیری از چنین فرصت‌ها و ظرفیت‌هایی برنامه نداشتند و عملاً برای سازمان‌دهی، تشویق و ترغیب افراد محلی و فراگیر کردن چنین کمک‌هایی کاری انجام ندادند. برای انجام دادن این کار راهکارهای مناسبی می‌توانست وجود داشته باشد و ایجاد بخشی در سازمان نظامی رسمی ارتش قاجار و دادن آموزش‌ها و انجام دادن اقدامات تشویقی می‌توانست

۱- میرزاصدق وقایع‌نگار، آهنگ‌سروش، از آغاز تا عهدنامه ترکمنچای، گردآورنده حسین‌آذر، به تصحیح هوشنگ‌آذر،

تهران: چاپخانه حیدری، ۱۳۶۹، صص ۱۱۶-۱۱۴

۲- همان، ص ۱۱۷



چنین ظرفیت‌هایی را بیش‌تر به مرحله‌ی عمل برساند، اما با مطالعه‌ی سازمان نظامی این دوره از کشورمان متوجه می‌شویم که اقدام نهادینه‌شده‌ای برای سازمان‌دهی، آموزش و وارد کردن این نیروها به جنگ انجام نشد. این در حالی بود که در مجموع جنگ‌های ایران و روس، بارها نیروهای مردمی، توان خود را به نمایش گذاشتند، بارها حکم جهاد داده شد و حتی مقامات دولتی و نظامی درگیر در جنگ از علما خواستند که احکام جهاد صادر و آن را فراگیر کنند، اما در میان این همه اقدامات و ضرورت‌ها، برای هدایت نیروهای بومی، اقدامی نهادی انجام نشد، و این یکی از کم‌کاری‌ها، سستی‌ها و ضعف‌های مدیریتی و تشکیلاتی دولتمردان ایران در این جنگ‌ها بود.

قتل سیسیانف و موضع خوانین و مردم بومی در قبال روس‌ها

قتل سیسیانف که نقطه اوج موفقیت‌های نظامی ایران در درگیری‌های سال ۱۲۲۰ق با روس‌ها بود، نیز جلوه‌ای از مبارزه و پایداری نیروهای محلی بود. عبدالرزاق دنبلی در بیان چگونگی کشته شدن سیسیانف نوشته است که وقتی قوای حسین‌قلی خان قاجار در ۲ ذی‌قعدة سال ۱۲۲۰ق در حوالی رود گُر و خارج باکو متوقف بودند، شیخ‌علی خان نیز به او ملحق شد.

... سیسیانف در آن حدود با کمال اختلال حال قرین اضطراب و اضطراب و دواب و عَرّاده‌های او به تمامی از شدت سرما و صرصر بحر خزر عرضه‌ی تلف و از فقدان آذوقه از چهار طرف، سهام مشقّت و بلا و خدنگ هلاکت و عنا را هدف گشته، ابواب چاره و خلاص را بر روی خود مسدود یافته، لاعلاج از میان لشکر خود جدا گردیده و به حوالی قلعه آمده بود که شاید حسین‌قلی خان را به تطمیع و وعده و وعید فریب داده، راه فرار یا جای قرار برای خود یابد و تدبیری برای رهایی خویش از آسیب چنگال شیران بیشه دغا نماید. در این اثنا ابراهیم خان، که از بنی اعمام حسین‌قلی خان باکویه‌ای بود و به رشادت ذاتی و جوهر جبلی از امثال و اقران خود سبقت داشت [و] از رکاب... [عباس میرزا] مأمور به باکو شده بود به او رسیده، وقتی که با حسین‌قلی خان باکوئی در یک جا بودند و تمهید مقدمات گفت‌وگو می‌نمودند، به اذن حسین‌قلی خان او را به ضرب گلوله مقتول و پیرقلی خان قاجار ۱ و شیخ‌علی خان و سایر مأمورین دور جمعیت او را احاطه نمودند، بعضی از ایشان را مقتول و برخی را معلول و بقیّه‌السیف گریخته به اتفاق شفت در

۱ - پیرقلی خان سردار قاجاری از طایفه‌ی گُرد احمدلو بوده که در اصل گُرد بوده‌اند که بر اثر سیاست سوء شاهان ایرانی، اول به قفقاز مهاجرت داده شدند و بعد از آن جا به قره‌داغ آمدند. وی در جنگ‌های زیادی شرکت کرده است.



کشتی‌ها برنشته، روانه ساری شدند.

البته عباس میرزا فرمان داده بود که در میدان جنگ، سیسیانف را دفع کنند، از همین رو «خاطر خطیر را از این مقدمه بهجتی روی نداد، بلکه منیر ضمیر را گرفتگی رو نمود». ^۱ به‌هرحال حوادث باکو و بسته ماندن دروازه‌های آن به روی قوای روسیه از وجود عزم و اراده‌ی مقاومت مردم و حکام این منطقه و گرایش نداشتن آنان به روس‌ها حکایت می‌کرد و این قسم قراین و شواهد با تحلیلی که ریچارد تاپر نموده است، حداقل در این برهه، همخوانی ندارد. وی نوشته است: «ظاهراً در پاره‌ای نقاط از جمله در شهرهای باکو، شکی و قبا(قبه) و دربند، توده‌ی مردم از سپاهیان روس به گرمی استقبال نمودند و حضور آنان را برای خلاص شدن از یوغ ستم خان‌ها مغتنم شمردند». ^۲

هرچند منابع ایرانی تا حدودی این ادعا را تأیید کرده‌اند، رویدادهای پس از اعمال سلطه‌ی روس‌ها بر این سرزمین‌ها، از جمله قیام شیخ‌شامل در داغستان، این ادعا را که توده‌ی مردم این منطقه از روس‌ها استقبال کردند، آسیب‌پذیر می‌کند، و نشان می‌دهد که حداقل شهرها و سرزمین‌های مسلمان‌نشین این مناطق، هرچند از ستم حکام خود ناراضی بودند، به سبب تضادهای فرهنگی و مذهبی، با روس‌ها هماهنگ نبودند.

ریچارد تاپر درباره‌ی خان‌نشین قره‌باغ و تالش به گرایش ایران‌دوستی اهالی این منطقه اعتقاد دارد: «خان‌نشین قره‌باغ پس از ویرانی‌ها و لطمات وارده در دهه ۱۱۷۰ ش/ ۱۷۹۰ م در بحران اقتصادی به سر می‌برد. ابراهیم خلیل‌خان سال‌های چندی پس از اعلام اطاعت از فتحعلی‌شاه در ۱۱۷۵ ش/ ۱۷۹۷ م و به نکاح دادن دخترش همچنان بر سر پیمان بود. با وجود این، وی در موقعیتی نبود که بتواند در برابر روس‌ها به مقاومت بپردازد، از این رو در ۱۱۸۳-۴ ش/ ۱۸۰۵ م به روس‌ها اعلام تابعیت نمود. میرمصطفی‌خان، حاکم تالش، نیز که با سلسله‌ی قاجار دشمنی دیرینه‌ای داشت از حملات روس‌ها پشتیبانی می‌کرد. رعایای این خان‌ها که بیش از پیش مورد ستم و تعدی قرار گرفتند، اعاده‌ی حاکمیت ایران را ترجیح می‌دادند». ^۳

۱- عبدالرزاق دنبلی، مآثرسلطانیه، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: مؤسسه انتشاراتی روزنامه ایران، ۱۳۸۳، ص ۲۳۸

۲- ریچارد تاپر، تاریخ سیاسی- اجتماعی شاهسون‌های مغان، ترجمه حسن اسدی، تهران: اختران، ۱۳۸۴، ص ۱۶۹؛ در ناسخ‌التواریخ سخن از «نفاق مردم دربند و اتفاق ایشان با روسیه» به میان آمده است. رک: سپهر، ناسخ‌التواریخ، ج ۱، به‌اهتمام جمشیدکیانفر، تهران: اساطیر، ۱۳۷۷، ص ۱۵۰

۳- همان، ص ۱۷۰



پایداری ایلات و عشایر بومی

عشایر استان اردبیل از روز نخست قدم بر عرصه‌ی جانبازی و فداکاری گذاشته‌اند صفات تاریخی عشایر استان این نیست که قدم را پس بکشند یا باید مردانه جان بدهند و یا آن چه را خواسته‌اند بگیرند.

بسیاری از رویدادهای مربوط به جنگ‌های ایران و روس پیرامون عشایر مناطق درگیری رقم خورد؛ یعنی برای دور نگاه داشتن ایلات از تعرّض روس‌ها، فرماندهان جنگی ایرانی، به‌ویژه عباس میرزا، تدابیر و تمهیداتی در پیش گرفتند که این منابع نیروی انسانی و تدارکاتی را به مناطق امن و دور از دسترس سوق دهند و از تصرّف دشمن مصون و محفوظ دارند. در این بین اقدامات این طوایف و عشایر نیز در خور بررسی است. البته شایان ذکر است با توجّه به بافت ایلاتی نیروی نظامی ایران، در این بحث ایلات بومی و محلی مناطق درگیری مدنظر است.

ایل شاهسون، از ایلات بزرگ آذربایجان، اقدام مهمی در اثناى جنگ انجام داد. سواران این ایل در نبرد اوچ‌کلپسا^۱، در صفر ۱۲۱۹ق، همراه طوایف خواجه‌وند و عبدالملکی حماسه آفریدند و روس‌ها را در هم کوبیدند.^۲

یکبار نیز نیروهای شاهسون اردوی سیسیانف را در آق‌دره، نزدیک گنجه در هم کوبیدند.^۳ هم‌چنین در نبرد قراسوی ایروان در سال ۱۲۲۴ق نخستین جماعت شاهسون در تک تاز آمده، نیمه شبی با گروهی از روسیان دچار شدند و به‌گیرودار افتادند، به زخم تیغ و خنجر و سرنیزه، جنگی مردانه کردند و تماماً روسیان را مقتول ساختند و سرهای ایشان را بر داب‌های عرّاده حمل کردند.^۴

در ۷ ذیحجه سال ۱۲۱۸ق، نایب‌السلطنه وقتی به تبریز رسید، بی‌درنگ سپاهی از نیروهای محلی و جنگجویان عشایر و قبایل آن سامان فراهم آورد. ۵ عباس میرزا در خرداد و تیر ۱۲۱۹ق با سپاهی بیست هزار نفری، که افواج سواره‌نظام شقاقی و شاهسون نیز جزء آنان بود، در بیرون

۱- توضیحات این نبرد در صفحات بعد می‌آید.

۲- عبدالرزاق دنبلی، مآثر سلطانیه، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: مؤسسه انتشاراتی روزنامه ایران، ۱۳۸۳، ص ۱۸۵

۳- سپهر، ناسخ‌التواریخ، ج ۱، به‌اهتمام جمشید کیانفر، تهران: اساطیر، ۱۳۷۷، ص ۱۸۷

۴- حسین‌آبادیان، روایت ایرانی جنگ‌های ایران و روس، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰، ص ۵۰

۵- میرزا بزرگ قائم‌مقام فراهانی، احکام‌الجهاد و اسباب‌الرشاد، تصحیح و مقدمه تاریخی دکتر غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: بقعه، ۱۳۸۰، ص ۱۹



شهر ایروان با سپاه پنج هزار نفری سیسیانف رویارو شد. فرماندهی فوج شاهسون با علی قلی خان شاهسون بود. در نبرد بعدی، که در اوچمیازین اتفاق افتاد، ایرانیان مغلوب گردیدند. روس‌ها در پی این غلبه ایروان را محاصره کردند، اما حملات ایذایی سواره‌نظام سبک اسلحه‌ی ایران، به‌ویژه سواره‌نظام شاهسون، روس‌ها را به ترک محاصره ناگزیر ساخت.^۱ نیز وقتی در ماه اردیبهشت و خرداد ۱۱۸۵ ش/مه ۱۸۰۶ م سلیم خان، حاکم شکی، برای اخراج قوای روسی از ایرانی‌ها کمک خواست، عباس میرزا فرج‌الله خان شاهسون را به کمک سلیم خان فرستاد. به نوشته‌ی دنبلی «پس از قتل ابراهیم خلیل خان بسیاری از طوایف قره‌باغ تقاضا نمودند تا از قره‌باغ به قره‌داغ کوچانده شوند. فرج‌الله خان [شاهسون] فرمان یافت تا این مأموریت را انجام دهد».^۲ البته بعداً نام فرج‌الله خان از فهرست فرماندهان قشون قاجار در پی مغضوبیت وی به سال ۱۲۰۸ ش/۳۰-۱۸۲۹ م خارج شد. در اواخر سال ۱۱۸۷ ش/۱۸۰۸ م نیروهای گدوویچ در ایروان در حال پیشروی بودند. در این برهه ظاهراً روسای شاهسون اردبیل سلطه بر ناحیه‌ی اردبیل را از دست داده بودند. عباس میرزا به کمک ژنرال‌گاردان در شهر اردبیل دژی به سبک دژهای اروپایی ساخت و نجف‌قلی خان گروسی را به فرماندهی این دژ گماشت. روسای شاهسون‌های اردبیل با این اقدام عباس میرزا از قاجارها روی برتافتند.^۳ بنابراین نوسانات روابط شاهسون‌ها با قاجارها در عرصه‌های نظامی هم تأثیر گذاشت و این اختلافات عامل تضعیف‌کننده جبهه ایرانی بود. البته این اختلاف دیری نپایید و نظر علی خان، رئیس شاهسون‌های اردبیل، در بهار ۱۱۸۸ ش/۹-۱۸۰۹ م برای ابراز فرمانبرداری و جبران خطاهای گذشته به حضور شاه شتافت. با این حال در این مقطع قوای روس در جبهه‌های نبرد ابتکار عمل را در اختیار داشتند و به مواضع ایرانی‌ها تعرض می‌کردند و بر آنان برتری داشتند. ژان کالمار بر این باور است که در این مقطع از جنگ، به‌علت تحولاتی که با ورود هیات ژنرال‌گاردان در سازمان نظامی ایران پدید آمد و نیروهای عشایری سپاه ایران منزوی و بی‌اثر شدند، این نیروها دیگر مثل سابق انگیزه و توانمندی‌های لازم برای جنگ را نداشتند که عامل ضعف جبهه‌ی ایران گردید.^۴

در مرحله‌ی دوم جنگ، هنگام پیشروی قوای روس در سال ۱۲۴۲ ق، ژنرال مدداوفسا با عبور از رود ارس، پاسگاه‌های مرزی را تصرف کرد و تا مشکین‌شهر پیشروی نمود و از آنجا روانه‌ی

۱- همان، ص ۱۷۲

۲- عبدالرزاق دنبلی، مآثرسلطانیه، تصحیح و تحشیه‌ی غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: مؤسسه انتشاراتی روزنامه ایران،

۱۳۸۳، ص ۲۵۰

۳- ریچارد تاپر، همان، ص ۱۷۶

۴- یان‌ریشار، مجموعه مقالات، ژان کالمار، «اصلاحات نظامی در عهد قاجاریه»، ایران و اقتباسات شرق از مغرب‌زمین،

ترجمه‌ی ابوالحسن سروقد مقدم، انتشارات آستان قدس، ۱۳۷۱، صص ۲۶، ۳۸، ۳۹



اردبیل شد. در اردبیل از دستجات تحت امر جهانگیر میرزا (پسر عباس میرزا) و جنگجویان شاهسون و طالش به سختی شکست خورد و با قصد فرار به قلمرو روسیه، به سمت دشت مغان عقب نشست، اما در آنجا با حمله‌ی برق‌آسای سواران شاهسون روبه‌رو شد و با به‌جا گذاشتن غنایم و اسرای بسیاری از رود ارس عبور کرد و به شمال گریخت.^۱

البته غیر از طایفه‌ی بزرگ شاهسون، نیروی ایلیاتی بومی آذربایجان، طوایف دیگری نظیر شقاقی‌ها نیز در این جنگ‌ها شرکت کردند که کارکرد آن‌ها هم با نوساناتی همراه بود. مسلم است که «ایلات و عشایر بومی دوش‌به‌دوش سپاه حکومت مرکزی ایران جنگیدند و تلاش کردند اردوی روس‌ها را از مناطق متصرفی اخراج کنند». طوایف قراجه‌داغ و افواج شقاقی در رکاب فتحعلی‌شاه، زمانی که وی در قصبه‌ی «گلیز» به حفظ و حراست آن سرحد مشغول بود، به نیروهای سرحدی روس در قره‌باغ صدماتی وارد کردند و آن‌ها را متزلزل نمودند.^۲ قبایل لزگی و داغستانی، به‌ویژه در نبردهای شوال ۱۲۴۳ق، در این زمینه بیش از همه تلاش کردند، و بر اثر کوشش‌های آن‌ها بود که سپاه ایران همیشه موفق از عرصه‌ی کارزار بیرون آمد. این در حالی بود که گودویچ مقامات ایرانی را تهدید می‌کرد. «باز هم مردم منطقه در گنجه و ایروان و دربند و سایر نقاط موردتهاجم، علیه دشمن ایستادگی کردند و بار دیگر طعم تلخ شکست را به آن‌ها چشانند. این در حالی بود که نیروهای نظامی ایران را عمدتاً قوای ایلیاتی و عشایری تشکیل می‌دادند».^۳ در بیش‌تر مقاطع جنگ، چنین حالاتی به‌چشم می‌خورد و گزارشات متعددی از این دست در مجموع جنگ‌های ایران و روس وجود دارد. در مقطعی نیز برای تجهیز افراد ایلات و عشایر بومی مبلغی انعام به شیخ‌علی خان داده شد.^۴

به‌هرحال کارکرد نیروهای ایلات و عشایر در جنگ‌های ایران و روس نشان می‌دهد که اینان نیز، مثل سایر ساکنان و نیروهای بومی مناطق جنگی، در مقابله با قوای مهاجم روس به ایلات قفقازی ایران کوشش‌های بسیاری کردند و در مواردی اوج فداکاری و ازجان‌گذشتگی‌ها را از خود نشان دادند.

۱- میرنی عزیززاده، تاریخ دشت مغان، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ دوم، ۱۳۸۶، صص ۱۹۲-۱۹۱

۲- جهانگیر میرزا، تاریخ نو(شامل حوادث دوره قاجاریه از سال ۱۲۴۰ تا ۱۲۶۷ق)، به سعی و اهتمام عباس اقبال، تهران:

نشر علم، ۱۳۸۴، ص ۸۴

۳- حسین آبادیان، همان، ص ۷۴

۴- حسین آبادیان، همان، ص ۸۴



اتحاد عشایر اردبیل و مغان در اردوگاه گوگ‌تپه

در اوایل سال ۱۲۴۳ق، عشایر و مردان جنگجوی شاهسون و طالش‌های اردبیل و مغان با هم متحد شدند در اردوگاه گوگ‌تپه بیل‌سوار مغان متمرکز و مجتمع شدند و بر روس‌ها حمله کردند و روس‌ها را از طالش و مغان عقب راندند و تا ساحل دریای مازندران تعاقب کردند.^۱

فداکاری شاهسون‌ها در عملیات اوچ‌کلیسا (۱۲۱۹ق / ۱۱۸۲ش)

قبل از این‌که در این خصوص توضیح بدهیم لازم است مواردی از باب روشن شدن موضوع در اینجا ذکر کنیم:

دولت روسیه برای دست یافتن به دریای آزاد از راه قفقاز و یا از طریق آسیای صغیر کوشش می‌کرد و این اصل سیاسی را که پطرکبیر - موسس دولت جدید روسی - طرح کرده بود همواره مدنظر قرار می‌داد. دست‌اندازی به خاک قفقاز که ساکنین آن از نژادهای مختلف تشکیل یافته است و بدان جهت که قفقاز مرکزی و جنوبی همیشه جزئی از کشور ایران محسوب می‌شد و با استقلال ایران مرتبط بود، خواه ناخواه موجب بروز جنگ بین ایران و روسیه بود به خصوص که بیش‌تر سکنه‌ی قفقاز شرقی یعنی مردم بلاد گنجه، شیروان، طالش و باکو مسلمان و طرفدار حکومت ایران بودند و تبعیت از یک دولت مسلمان را بر اطاعت از حکومت تزاری روسیه ترجیح می‌دادند.

بنابراین مقدمه، کوچک‌ترین تعرض قوای روسیه به ولایات مسلمان‌نشین قفقاز، دربار ایران را بدان ناحیه متوجه می‌ساخت که اولین تعرض در زمان آقامحمدخان قاجار اتفاق افتاد.

الکساندر اول - جانشین کاترین دوم - تزار روس، توسعه سرحدات روسیه را در جنوب لازم می‌شمرد. بنابراین در اوایل سال ۱۲۱۸ق (۱۱۸۱ش/ ۱۸۰۳م) سپاهی به فرماندهی سیسیانف روانه‌ی قفقاز نمود و فرمانده مزبور، شهر گنجه را که تقریباً تمامی اهالی اش مسلمان بودند مورد تعرض قرار داد.^۲

ژنرال پل سیسیانف در ژانویه ۱۸۰۴م (دی و بهمن ماه ۱۱۸۲ش/ ۱۲۱۹ق) پس از تسخیر گنجه و تغییر نام آن به الیزابت‌پل، این‌خان‌نشین را به گرجستان منضم ساخت و سپس به جانب ایروان روانه گردید.

۱- همان، ص ۱۹۲

۲- ایران در دوره سلطنت قاجار، علی اصغر شمیم



فتحعلی‌شاه ولیعهد خود، عباس میرزا را که در این هنگام حاکم آذربایجان بود برای مقابله با مهاجمان و تمهید مقدمات دفاع از آذربایجان به جانب ایروان گسیل داشت.

عباس میرزا به منظور جلوگیری از سقوط ایروان گروهی از جنگجویان شاهسون را به فرماندهی علیقلی خان شاهسون مامور کرد که مقابل دشمن رفته ضمن جلوگیری از پیشروی آنان، دشمن را به مدت دوازده ساعت با عملیات‌های ایزدایی مشغول سازند و از آمادگی دشمن برای عملیات‌های آتی بکاهند. علیقلی خان شاهسون فرزند غیرتمند عشایر که مردی دلیر و آگاه و از فرماندهان مورد وثوق عباس میرزا بود با جمعی از رجال در حوالی «اوج‌کلیسا» در کمین دشمن نشست، روس‌ها را تا صبح آن شب با انگیختن غلغله و افکندن لوله و غوغا به خود مشغول کرده و آن‌ها را از پیشروی باز داشتند. جنگ در حوالی «اوج‌کلیسا» به مدت سه روز، میان سپاه ایران و روس ادامه یافت و جنگجویان سواره‌نظام شاهسون با ابراز رشادت و فداکاری بار دیگر لیاقت و شایستگی خود را در دفاع از وطن اسلامی به اثبات رسانیدند. شاهسون تحت فرمان علیقلی خان در روزهای آخر ربیع‌الثانی ۱۲۱۹ق که ژنرال سپسیانف فرمانده سپاه روس بعد از ناکامی در عملیات «اوج‌کلیسا» به طرف ایروان عقب نشسته بود به دستور عباس میرزا مامور شد تا راه‌های ورودی به اردوگاه سپاه روس را تحت کنترل گرفته دشمن را از نظر آذوقه و تدارکات در تنگنا قرار دهند. بار دیگر همین دسته پیشتاز، گروهی از کاروان تدارکاتی روس را که از ایروان روانه تفلیس بودند در شبی به کمین انداخته و بعد از جنگ تن به تن، همه‌ی آن‌ها را اسیر کرده به اردوگاه ایران آوردند و هم چنین در یکی از رزم‌ها نیز جماعت نظامی، توپخانه، تجهیزات جنگی و اسبان روس را به دست آورده و به اردوگاه ایران آوردند.^۱

دلآوری علیقلی خان شاهسون در جنگ با روس در میان بلنیک و ایروان

گروهی از مردم گرجستان که به همراهی لشکریان روس به تجارت می‌رفتند به لشکریان علیقلی خان شاهسون و علی خان قاجار که طلا به سپاه ایران بودند برخوردند و زد و خوردی در میان‌شان شد و پاسپانان روسی کشته شدند و گرجیان را اسیر کردند و به اردوی فتحعلی‌شاه بردند. پس از آن به فتحعلی‌شاه^۲ خبر رسید که در منزل بلنیک، گروهی از روس‌ها اقامت دارند و آذوقه‌ای را که از گرجستان می‌آورند تحویل می‌گیرند و به لشکرگاه خود می‌فرستند. لذا وی

۱- رضاقلی‌خان هدایت، تاریخ روضه الفای ناصری، انتشارات پیروز و خیام، ۱۳۳۹

۲- به احتمال قوی عباس میرزا ولیعهد فتحعلی‌شاه درست است.



فصل دوم | ۷۳

پیرقلی خان را که از افسران سپاه او بود به دفع آنان فرستاد و چون به محل اقامت آنان نزدیک شد فوراً به ژنرال سیسیانف خبر دادند و سیسیانف نیز عده‌ای را با چند توپ به حمایت‌شان فرستاد و فتحعلی‌شاه هم علیقلی خان شاهسون را به یاری پیرقلی خان فرستاد و بدین‌گونه در میان بلنیک و ایروان جنگ درگرفت و پس از جنگ سخت، روس‌ها شکست خوردند.

سیسیانف پس از این واقعه در آغاز ربیع‌الثانی ۱۲۱۹ق از اطراف ایروان راه تفلیس را در پیش گرفت و سواران ایرانی هم چندبار لشکریان او را دنبال کردند و اسیر و غنیمت گرفتند. جنگ آن سال بدین‌گونه پایان یافت.^۱

ماموریت شاهسون‌ها به تفلیس

یکی از سفرهای جنگی بزرگ دستجات سپاه ایران در جنگ دوره اول روسیه با ایران، ماموریت لشکری از سپاه ایران به فرماندهی یکی از سرداران شجاع عباس میرزا به نام مصطفی خان از جنوب ارس به طرف تفلیس پایتخت گرجستان بود. این سفر در سال‌های ۱۲۲۲-۱۲۲۱ق انجام شد.

مصطفی خان با لشکر ده هزار نفری به این سفر جنگی دست زد. مقصد آنان (تفلیس) در عقبه‌ی سپاه روس واقع شده و روس‌ها تمام معابر و گذرگاه‌ها را به تصرف خود در آورده بودند. اردوی جنگی ایرانیان در طول راه، بارها با نیروهای روس برخورد کرد و جنگ و درگیری‌های خونینی داشتند.

علاوه بر تلفات سنگینی که در جنگ با روس‌ها بر اردوی مصطفی خان وارد می‌آمد، بیماری و با، کمبود آذوقه و تدارکات نیز بر مشکلات آن‌ها می‌افزود. مصطفی خان بعد از ناامیدی از انجام ماموریت خود از کناره‌ی رود گُر با جنگ و گریز به طرف رود ارس متمایل گشته، سپاه خسته و ناتوان و گرسنه‌ی خود را به دشت مغان رساند.

مؤلف کتاب دلاوران گمنام ایران ۲ از این مانور سوق‌الجیشی و مهم لشکریان ایران، به ویژه از رشادت بی‌نظیر شاهسون‌ها در نجات آن‌ها با تمجید و تحسین یاد کرده است.

۱- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، سعید نفیسی، جلد اول، صص ۲۴۵-۲۴۴

۲- ژان ژونیر



درگیری دو تن از بزرگان طایفه‌ی ساری نصیرلو با روس‌ها در حمله روس‌ها به ایران



روایت حاج خداکریم پناهی جانباز جنگ تحمیلی از نوادگان حاج ابیش پناهی ساری نصیرلو از درگیری بزرگان طایفه‌ی ساری نصیرلو با روس‌ها در حمله روس‌ها به ایران: «در جنگ جهانی دوم که اجنبی‌های روسی به خاک و وطن با تعرض وارد شده بودند؛ دو تن از دلاور مردان طایفه‌ی ساری نصیرلو به نام ابراهیم پناهی ملقب به ابیش و محمد کیانی ملقب به ممیش که از بزرگان طایفه ساری نصیرلو بودند با روس‌ها درگیر شدند. این دو تن از تیراندازان عشایر آن زمان بودند و به صفت جوانمردی و شجاعت و مرد میدان بودن اشتهار داشتند. ابیش و ممیش در زمان جنگ روس که اجنبی‌های روسی در حال عبور از منطقه امیرکندی به طرف اردبیل بودند با ابراهیم پناهی و محمد کیانی درگیر شدند. ابیش با نیروهای روسی درگیر می‌شود. فرمانده روسی در حالی که ابیش سواره براسب بود به وی حمله‌ور می‌شود ابیش هم فرمانده روسی را نشانه می‌گیرد. پس از کشته شدن فرمانده روسی دیگر سربازان روسی فرار را برقرار ترجیح می‌دهند و ابیش و ممیش توپ جنگی روس‌ها را به غنیمت می‌گیرند. پس از به غنیمت گرفتن توپ جنگی، فردی به نام نجف‌قلی از دیار موران، مادرش را جهت وساطت برای تحویل توپ به خانه‌ی ابیش می‌فرستد. ابیش که از جوانمردان طایفه‌ی ساری نصیرلو بود می‌گوید به احترام موی سفید مادر و حضور وی



به نجف قلی بگویند که بیاید توپ غنیمت جنگی را ببرد. لازم به ذکر است که این لوله‌ی جنگی (نه توپ جنگی) تا قبل از انقلاب در خانه فرزند ابیث به نام علی‌گشاد پناهی موجود بود.

ماموریت بیگدلی‌ها در حومه‌ی باکو

در سال ۱۲۲۴ق که دشت مغان به تصرف روس‌ها درآمده بود، عده‌ای از شاهسون‌های مغان که بیش‌تر آنان از طایفه‌ی بیگدلی بودند، از جانب عباس‌میرزا ماموریت یافتند که از دشت مغان عازم باکو شوند تا گزارشی از مواضع و احوال سپاه روس مستقر در آن مناطق تهیه و به فرماندهی سپاه ایران ارایه کنند.

این گروه اطلاعاتی، بعد از طی مسافتی، با دستجاتی از روس‌ها درگیر شده و با آن‌که نمی‌خواستند صدای تیراندازی بلند شود، مجبور به شلیک گلوله و درگیری شدند و با مردانگی تمام، آنان را کشته و سرهای آن‌ها را به قرارگاه سپاه ایران در سراب آذربایجان فرستادند.^۱

ریچارد تاپر در کتاب تاریخ اجتماعی و سیاسی شاهسون‌های مغان به این ماموریت اشاره نموده و از فرماندهی ابالفتح‌خان جوانشیر بر فوج متشکل از بیگدیلوها نام برده است.

۱- ر.ک: عبدالرزاق دنبلی. مآثر السلطانیة. به اهتمام غلامحسین صدری‌افشار. تهران، ابن‌سینا، ۱۳۵۱. چاپ دوم. ص ۲۲۱



نقش طایفه بیگدلو و هومونلو در پایداری در مرز ایران و روسیه به روایت حاج فهم‌الله احمدزاده^۱

در جنگ ایران و روس؛ روس‌ها طایفه‌ی قوجه بیگلورا در منطقه چیت تومان محاصره کرده بودند به همین خاطر طایفه‌ی قوجه بیگلوا از سایر طوایف کمک خواستند سپس طایفه‌ی هومونلو و بیگدیلو به کمک طایفه‌ی که در تصرف روس‌ها بودند و آن‌ها را از محاصره روس‌ها نجات دادند. مردان قوی و جنگجویی از طایفه‌ی هومونلو بودند که نقش عمده‌ای در دفاع از مرزها در جنگ و درگیری با روس‌ها داشتند که یکی از آن‌ها حاج حسن امیر ریاحی که از طایفه‌ی هومونلو بودند که در هنگام دفاع از مرز با روس‌ها درگیر می‌شود. سپس توسط نیروی روس دستگیر شده و به خارج از مرز ایران منتقل می‌شود و در آنجا بعد از دستگیری با سرباز روسی درگیر شده و تفنگ سرباز را گرفته، فرار کرده و وارد مرز ایران می‌شود.

۱- حاج فهم‌الله احمدزاده از ریش سفیدان منطقه، کارآفرین، پدر شهید و از فعالان فرهنگی و اجتماعی بوده، در ایجاد جَوّ وحدت، همدلی و دوستی در بین اهالی مشهور می‌باشد. از خیرین و نیکوکاران برجسته بوده و در رفع مشکلات افراد بی بضاعت فردی پر تلاش و فعال می‌باشد.

جنگ اصلاندوز در سال ۱۲۲۷ ق

پس از این که مذاکرات میان نمایندگان ایران و روس در اصلاندوز بی نتیجه ماند ژنرال کتلروفسکی -فرمانده نیروهای روسی- با تقویت نیرو و طرح نقشه‌ی دقیق در پنجم ذی الحجه ۱۲۲۷ ق با هدایت مرادخان دلاقرده (جاسوس) از رود ارس عبور کرده و اردوگاه سپاه ایران در اصلاندوز را محاصره و با استفاده از اطلاعاتی که در روزهای مذاکرات صلح، جمع‌آوری کرده بودند و هم چنین با اجیر کردن جاسوس‌هایی به داخل اردوگاه نفوذ می‌کنند.

البته لازم است اشاره کنیم که علت محاصره‌ی اردوی قوای ایران این بود که شرایط مذاکرات با برنامه‌ریزی و هماهنگی صورت گرفته روس‌ها با انگلیس‌ها طوری تدارک دیده شده بود که عباس میرزا -فرمانده سپاه ایران- را با حيله و نیرنگ به متارکه‌ی جنگ، امیدوار کنند و هم‌زمان با اقدامات توطئه‌آمیز، روحیه‌ی قوای ایران را تضعیف کنند و ادامه‌ی جنگ را غیر ممکن جلوه نمایند.

بنابراین اردوی ایرانی مستقر در اصلاندوز چنان از عدم حمله کتلروفسکی که در آق‌اوغلان توقف کرده بود، آسوده‌خاطر بود که حتی از ایجاد پست‌های دیدبانی در امتداد ارس، غفلت ورزیدند و همین عدم توجه به مسایل امنیتی در سایه‌ی اعتماد به روند مذاکرات انجام شده باعث شد قوای ایرانی غافلگیر شده و در شرایط سختی قرار گیرد. البته قوای روس در آن روز به عقب رانده شدند اما در شب بعد، طی شیخون با دو هزار سالدات و شش توپ، قوای ایران را شکست دادند.

عباس میرزا تلاش می‌کرد تا روحیه‌ی متزلزل نیروهایش را تقویت کند و برای همین خودش در پشت قبضه‌های توپ قرار می‌گرفت و بر روی دشمن، آتش می‌ریخت. اما ابتکار عمل در دست روس‌ها بود و برتری آتش تیربارها و توپخانه نیز نیروهای روس را در پیشروی به مواضع ایرانیان کمک می‌کرد.

عباس میرزا و ملتزمین رکاب او بر بالای تپه‌ی اصلاندوز رفته و به نیروها روحیه می‌دادند. پایداری و فداکاری عشایر و سربازان سپاه ایران، هم‌چنان ادامه داشت اما ناگهان عده‌ای از اسرای روسی در بند در اردوگاه اصلاندوز، خود را خلاص کردند و با برقراری ارتباط با نیروهای مهاجم، آنان را به داخل اردوگاه نفوذ دادند.

عباس میرزا با قوای باقی‌مانده در اردوگاه، بر بالای تپه‌های مشرف بر اصلاندوز عقب‌نشینی



کردند. آشفستگی و از هم گسیختگی کارها از یک سو و آتش برتر روس‌ها از سوی دیگر، عباس میرزا را مجبور به عقب‌نشینی کامل کرد. او از راه مغان-مشکین به سمت شهر تبریز به راه افتاد و شب را در محلی موسوم به حاجی حمزه (روستای فعلی زیوه) گذراند. چون صبح خبر عقب‌نشینی روس‌ها از اصلاندوز به او رسید، عده‌ای را مامور اعزام به اردوگاه اصلاندوز کرد تا پیکرهای شهیدان و مجروحین را جمع‌آوری کنند.

متأسفانه با گذشت زمان طولانی از آن نبرد، اطلاعات دقیقی از شهدا و جانبازان آن نبرد در دست نیست. علی‌ایحال از مطالعه آثار قدیمی و تاریخی چه داخلی و چه خارجی، به این نتیجه می‌رسیم که در طول این جنگ‌ها، عشایر مرزدار و غیرتمند استان اردبیل با تاسی به آیات کلام الهی و پیروی از عالمان دینی، همواره در این مرز و بوم به حراست و حفاظت پرداخته‌اند؛ اما صد افسوس که اطلاعات دقیقی از نام شهدا و تعداد آنان به دست ما نرسیده است و صد البته علیرغم ضعف مورّخین آن زمان در ثبت وقایع، اما خوشبختانه در کتاب‌های رینچارد تاپر و ژان ژونیر براساس تحقیقات میدانی، به شجاعت، غیرت، مردانگی، وفاداری به مرز و بوم، قهرمانی و عشق و علاقه‌ی عشایر به صورت مبسوط پرداخته شده است.

فتاوی‌ جهاد و مجاهدت‌های مردمان بومی

بخشی از مبارزات و مقاومت‌های مردم بومی مناطق درگیر با روس‌ها هنگام صدور احکام جهاد علما و مجتهدان تجلی داشته‌است. انگیزه‌ی جهاد با کفار و دفع و رفع سلطه آنان بر سرزمین مسلمانان توانمندی نیروهای ایرانی را افزایش داد و نتایج فوری و آنی در عرصه‌های نظامی برجای گذاشت، اما چون مقامات دولتی و نظامی هدایتگر جنگ در حکومت فتحعلی‌شاه تدابیر مناسبی برای نهادینه‌سازی و بهره‌مندی مداوم از این ظرفیت سیاسی-نظامی نداشتند، آثار آن نمی‌توانست مستمر و مداوم باشد که این مسئله طی این جنگ‌ها بارها تأثیرات خود را نشان داد.

در باره‌ی «تکلیف مسلمین ساکنین بلاد تصرّفی کفار» و «امور متعلقه به کافه‌ی مسلمین بلاد تصرّفی اسلام» نیز احکام فقهی وجود داشته است. براساس این احکام مسلمانان این مناطق به سه صنف تقسیم شده‌اند: «گروهی قدرت به مهاجرت دارند و اظهار شعایر می‌توانند کرد و گروهی به مهاجرت قادرند و از اظهار شعایر عاجزند و گروهی را هیچ یک مقدر نباشد قادران بر هجرت و اظهار شعایر را هجرت سزاوار است از اقامت، چه این دلبستگی به ثروت دنیاست و آن بی‌رغبتی به دولت غصبی و آن شعایر غیرت دین است و طلب آخرت و یقین دولتی که به سرعت زایل شود



و ثروتی که به هیچ تباه گردد، نشاید دل بر آن بستن و در اعتماد آن نشستن... الاسلام یعلوا و لایعلی علیه». البته صراحت احکام بیش از این است و در بخشی از آن‌ها آمده است: «قادران هجرت را که بنا بر نداشتن عشایر، قادر به اظهار شعایر نباشند لازم است از قید وطن رستن و به فیض هجرت پیوستن، ترک آمیزش کفار گفتن، دشمنان خدا را دوست نگرفتن»^۱.

طی جنگ‌های ایران و روس، بارها مجتهدان و علما احکام جهاد و جنگ با روس‌ها را صادر کردند که مخاطب آن مسلمانان و بیش‌تر و مقدّم‌تر از همه در بین مسلمانان مناطق درگیر جنگ با روس‌ها نافذ بودند. یک‌بار در سال ۱۲۲۲ق، درخواست مقامات سیاسی-نظامی کشور از علما و مراجع مبنی بر ضرورت بسیج نیروهای انسانی بیش‌تر برای مقابله با روس‌ها احکام جهاد صادر گردید. البته این امر به میرزابزرگ فراهانی واگذار گردید. او با حاج‌ملا باقر سلماسی و صدرالدین تبریزی ملاقات کرد و از آنان خواست که به عتبات روند و ضرورت مسئله را به عرض شیخ محمدجعفر نجفی و میرزا ابوالقاسم جامعفی و آقاسیدعلی اصفهانی برسانند.^۲

احکام به‌دست‌آمده از مراجع در سطح گسترده‌ای اطلاع‌رسانی شد و قائم‌مقام با تهیه‌ی نسخه‌ای درباره‌ی آداب و رسوم جهاد، «سواران از جانب علما و مجتهدین به هر قریه و بلد تعیین رفته که عوام را رسوم جهاد آموزشند». بنابراین بعد از صدور احکام جهاد در آذربایجان، علاوه بر سرباز و توپچیان نظام، از اهل حرفت و کسبه و رعایا «همه اسباب و آلات از یراق و تفنگ گرفته داخل مجاهدین گشتند و در اوقات کاسبی به کسب و کار مشغول‌اند و در روز عرض سان... قریب به صدهزار کس مسلح و مکمل از جوانان و پیر از نظر... نایب‌السلطنه می‌گذرند».^۳ هم‌چنین بعد از وعظ و خطابه‌ی فضلا و علمای آذربایجان در مساجد و منابر، «جمعی کثیر را غیرت اسلام دامن‌گیر گشته، داوطلب جهاد شدند و با اسلحه و اسباب حرب از سان گذشته، منتظر محاربت و مجاهدت گشتند».^۴

گزارش‌های مربوط به رویدادهای جنگ بعد از این بسیج نیرو و در جبهه‌ی ایران از موقّیتهای

۱- میرزابزرگ قائم‌مقام فراهانی، احکام‌الجهاد و اسباب‌الرشاد، تصحیح و مقدمه تاریخی دکتر غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: بقعه، ۱۳۸۰، ص ۳۳۲

۲- رک: ابراهیم مشفق‌فر، «کارکرد تبلیغی جهادیه‌ها در بسیج مردم برای جنگ»، مجموعه مقالات مدیریت تبلیغات در جنگ، تهران: دافوس سپاه، ۱۳۸۰، ص ۲۷۱؛ سعیدنقیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران دوره معاصر، تهران: انتشارات بنیاد، ۱۳۶۴، ص ۷۰ به بعد؛ عبدالرزاق‌دنبلی، مآثرسلطانیه، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: مؤسسه انتشاراتی روزنامه ایران، ۱۳۸۳، صص ۲۲۲ و ۲۲۳

۳- عبدالرزاق‌دنبلی، مآثرسلطانیه، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: مؤسسه انتشاراتی روزنامه ایران، ۱۳۸۳، ص ۲۱۶

۴- همان، ص ۲۲۴



نیروهای تحت امر عباس میرزا در قره‌باغ، شوشی و در نبرد عسگران و... حکایت می‌کند که مواضعی از روس‌ها را تسخیر و تلفات سنگینی بر آن‌ها وارد کردند و اسرای گرفتند.^۱

اما در مقطع دیگری نیز صدور احکام جهاد در ترغیب مسلمانان مناطق درگیر جنگ با روس‌ها مؤثر واقع شد و آثار و نتایج سریعی نیز داشت؛ چنان‌که در جنگ حسین‌خان با سردار روس در ۱۲۲۸ق، وقتی حسین‌خان به ایروان رسید که تعداد دوهزار تن از اهالی ایروان آماده‌ی جنگ بودند و بعضی از علما نیز کفن پوشیده و به جنگ روس‌ها رفتند و چنان جنگ کردند که سردار روس هزیمت کرد. به نوشته‌ی سپهر «در آن جنگ چهل تن از مسلمانان شهید و از روس‌ها نیز چهارصد تن به خاک افتاد».^۲

بیش‌ترین مقاومت‌های جهادی نیروهای بومی مناطق درگیر در جنگ در دومین مرحله‌ی جنگ‌های ایران و روس تحقق یافت. بعد از این‌که در ۱۷ ذی‌قعدة ۱۲۴۱ق عالمان مجتهد-آقاسیدمحمد مجاهد، حاجی محمدجعفر استرآبادی، آقاسیدنصرالله استرآبادی، حاجی سیدمحمدتقی قزوینی، سیدعزیزالله طالش و دیگر علما و فضلا-وارد لشکرگاه شدند و در روز هجدهم، حاجی ملااحمدنراقی کاشانی به اتفاق ملاعبدالوهاب قزوینی و جماعتی دیگر از علما و حاجی ملامحمد، پسر حاجی ملااحمد از راه رسیدند. این جمله مجتهدان به اتفاق فتوا رانندند: «هرکس از جهاد با روسیان بازنشیند، از طاعت یزدان سر برتافته و متابعت شیطان کرده است».^۳ و «جهاد بر پادشاه و همه‌ی مسلمانان واجب است و مسامحه در این باب کفر و ضلالت است».^۴ و «جهاد با کفره‌ی روسیه واجب است».^۵

سیدمحمدمجاهد، از اعظام مجتهدان، بر این باور بود که «و‌جوب جهاد و مقابله با طایفه‌ی روسیه محل شبهه و نزاع نیست... و و‌جوب جهاد با این طایفه محل تأمل نه و حرمت تقاعد از قتال ایشان جای تشکیک نیست»^۶، نیز «در رساله‌ی جهادیه مجتهدین این زمان نیز تصریح است به این‌که اگر کفار به بلاد اسلام هجوم آورند و خوف بر بیضه‌ی اسلام باشد، بر کافه‌ی مسلمین

۱- همان، صص ۲۳۰-۲۲۴

۲- محمدتقی‌خان سپهر، ناسخ‌التواریخ، تهران، اسلامیه، ۱۳۵۳، ج ۱، ص ۲۲۸

۳- همان، ج ۱، ص ۳۶۵

۴- رک: رضاقلی‌هدایت، روضه‌الصفای ناصری، ج ۹، بخش ۲، دنباله‌ی سلطنت فتحعلی‌شاه به تصحیح جمشید کیانفر،

تهران: اساطیر، ۱۳۸۰

۵- خاوری شیرازی، تاریخ‌ذوالقرنین، ضمیمه‌ی مآثرالسلطانیه، ص ۵۲۶

۶- میرزا بزرگ قائم‌مقام فراهانی، احکام‌الجهاد و اسباب‌الرشاد، تصحیح و مقدمه تاریخی دکترغلامحسین زرگری‌نژاد،

تهران: بقعه، ۱۳۸۰، ص ۳۲۹



واجب است که به دفع آن‌ها به قدر امکان و اخراج‌شان از بلاد اسلام اقدام نمایند».^۱

گسیل جنگجویان جهادگر به جبهه‌های نبرد بعد از صدور فتوای جهاد در روحیه و کارکرد جبهه‌ی ایرانی بسیار کارساز بود و پس از این وقایع نایب‌السلطنه، اُغورلوخان، پسر جوادخان زیاداوغلی قاجار، حاکم گنجه، را از خوی طلب کرد و او را با محمدولی خان افشارارومی متفق ساخت و علما و اعیان گنجه را مکتوبی مشعر بر تحریرص جهاد با روسیه کرده بدیشان سپرد و گسیل گنجه داشت و به دنبال ایشان علی‌قلی آقا، برادر اُغورلوخان، را از طریق آبروم بر سر قبال قاجار، آبروملو و قزاق فرستاد تا ایشان را بر روسیان بشورانند. در جنگی که مردم گنجه با روس‌ها داشتند آنان را درهم شکستند و تا شمشکور عقب رانندند.^۲ هم‌چنین روس‌ها در شکی و شیروان... چون این جنگ و جوش بدیدند، بی‌درنگ به جانب بزَهِک، که معقلی محکم بود، فرار کردند... . مع‌القصه از جمعه ۲۲ ذیحجه ۱۲۴۱ق تا جمعه ۲۰ محرم ۱۲۴۲ق این جمله را بلدان و امصار مفتوح گشت.^۳ حتی برای تصرّف قلاع باکو، قبه و شوشی نیز ستون‌هایی اعزام گردید.

در این دوره جنگ، سپاهیان ایران به ویژه عشایر که احساسات دینی و فتوای علمای بزرگ شیعه، روحیه‌ی جهاد را در آنان ایجاد و تقویت کرده بود با حملات پیروزمندانه‌ای در فاصله‌ی سال‌های ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ق، بیش‌تر نواحی از دست رفته در جنگ‌های دوره اول را به تصرّف خود درآوردند.^۴

سعید نفیسی در کتاب تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر در صفحه‌ی ۳۹، بر نقش روحانیون در آغاز جنگ دوم روس و ایران تاکید کرده و می‌نویسد: «فتح‌علی‌شاه که دو جنگی با روس‌ها کرد، جنگ را جهاد و غزاه با کافران وانمود کرد و مرتباً از روحانیون حکم جهاد و فتوای غزا می‌گرفت. مخصوصاً جنگ دوم را با همین ماجرا آغاز کرد».

متعاقب فتوای عالم‌ان دینی، عباس میرزا به منظور بازپس‌گیری مناطق از دست رفته ایران، تابستان ۱۲۴۱ق را برای آغاز عملیات تمام‌عیار برگزید. افزون بر این، باز هم یکی از اهداف آغاز جنگ از سوی ایرانی‌ها، مجبور نمودن ایلات قره‌باغ، شکی و دیگر خانات به قبول مجدد تابعیت شاه ایران بود. عباس میرزا با کمک عشایر شاهسون، حمله‌ی برق‌آسایی را بر گرجستان و قره‌باغ

۱- همان، ص ۳۴۰

۲- محمدتقی‌خان سپهر، ناسخ‌التواریخ، تهران، اسلامیه، ۱۳۵۳، ج ۱، ص ۳۶۹

۳- همان، ص ۳۷۰

۴- میرنبی عزیززاده، تاریخ دشت مغان، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ دوم

۵- جنگ کردن با دشمن دین



آغاز نمود و به پیروزی‌های درخشانی دست یافت.

جهانگیر میرزا در بیان حوادث جنگ عباس میرزا با پاسکویچ در محال گچلر نوشته است: «وقتی قوای سلیمان خان با آتش توپخانه بر نیروهای تحت فرمان پالکونیک روس تلفات وارد کرده و از طرف دیگر میرحسین خان نیز سوار شیروانات و سالیان را شکسته و از پیش برداشته... پالکونیک روس از دیدن این احوالات فرار برقرار اختیار نموده، توپ شکست خورده را گذاشته و همه جا زخم خورده‌های سالدات ریخته، روی به قصبه‌ی سالیان روانه شد... و سلیمان خان و میرحسین خان، پالکونیک روس را تعاقب‌کنان به قصبه‌ی سالیان رساندند و اهل سالیان نیز با وجود این که سال گذشته آن‌ها را لشکریان ایران محافظت ننموده بودند و به دست روسیه گذاشته و گریخته بودند، به منازعت برخاستند و پالکونیک روس ماندن در قصبه را محال دیده، از گرجی‌هایی که به نحو خاص به هم بسته و تخته‌بند کرده و به ریسمان و قرقره که از دو طرف آب به میخ‌های بزرگ کوبید و تعبیه کرده بودند گذشته... و خود پالکونیک با بقیه‌ی سالدات و سه عرّاده توپ... به محالات شیروان عقب‌نشینی کرد».^۱

موقّیت‌های ایرانی‌ها در عرصه‌های نظامی پس از صدور احکام جهاد دیری نپایید و پس از پیروزی‌هایی در گنجه و قراباغ، سالیان، شکی، شیروان، قبه و باکو، ورق برگشت و قوای روس بر نیروهای ایرانی فشار آوردند و مواضعی را تصرف کردند و برگنجه، ایروان و سپس نخجوان غلبه یافتند و حتی به این سوی ارس متعرض شدند.

«وقتی پاسکویچ، پس از پیشروی نیروهایش تا تبریز، با تکبر با مقامات ایرانی رفتار می‌کرد با وجود این که روسیه هنوز تصرف کلّی در تبریز نکرده بودند و با مسلمانان مخالفت فراوان نداشتند، بسیار کس از سالدات [سربازان روس] ایشان در برزن و بازار تبریز مفقود شد. چه بازاریان و اهل صنعت و حرفت هر جا بدان جماعت دست می‌یافتند نابود می‌ساختند».^۲

در اثنای همین اتفاقات، زمانی که مذاکرات صلح پاسکویچ و عباس میرزا با تحمیلات سنگین روس‌ها ادامه داشت، پاسکویچ از اجتماع سپاه ایرانی در آذربایجان آگاه گردید و در نتیجه، از غوغای مجاهدین و شورش اهالی آذربایجان بیمناک گردید و به وسیله‌ی چند تن از معتمدین محرم خود، جهت نایب‌السلطنه پیغام فرستاد که حاضر است با موافقت دولت خود وجه‌المصالحه را به ده گُرور قرار دهد.^۳ و بالاخره این که پاسکویچ از هجوم عام اهل ایران و پایداری ایشان توقّف

۱- جهانگیر میرزا. تاریخ نو. به اهتمام عباس اقبال. تهران، کتابخانه علی‌اکبر علمی و شرکاء، ۱۳۲۷. ص ۸۸

۲- محمدتقی‌خان سپهر، ناسخ‌التواریخ، تهران، اسلامیه، ۱۳۵۳، ج ۱، ص ۳۸۸

۳- میرزاصدق وقایع‌نگار، آهنگ سروس، از آغاز تا عهدنامه ترکمنچای، گردآورنده حسین آذر، به تصحیح هوشنگ آذر،



در تبریز و پیشروی به مناطق دیگر را جایز ندانست و به هر نحوی متمایل بود که مذاکرات صلح انجام شود و توافق حاصل گردد.^۱

طبعاً در قفقاز جنوبی، که عمدتاً مرکز درگیری‌های ایران و روس طی جنگ‌های طولانی مدت این دو کشور بود، دو طرف طرفدارانی داشتند، و آن طرف در بهره‌گیری از این ظرفیت موفق‌تر بود که مدیریت، سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری برتری داشت، اما در باره‌ی کارکرد ایرانی‌ها و طرفداران ایران چند نکته در خور ذکر است:

- توانمندی‌های بسیاری در مردم ساکن این سرزمین‌ها وجود داشت و جانب‌داری آنان از یکی از دو طرف درگیر، فرصت خوبی محسوب می‌شد، به گونه‌ای که در موقعیت‌های مختلف، افراد بومی، به‌ویژه جمعیت‌های مسلمان در گنجه، شوشی، سالیان، بادکوبه، قبه، تالش و حتی ایروان، از قوای ایرانی طرفداری و با روس‌ها جنگ کردند و در دفع تهاجم آنان توفیقاتی داشته‌اند.

- برنامه‌ریزی، مدیریت و سرمایه‌گذاری دولت و ارتش ایران در هدایت، تقویت و بهره‌گیری از این نیروها موفق نبود و در نهادینه کردن پشتیبانی‌ها و تشویق طرفداران خود در منطقه و آموزش آن‌ها تلاش‌هایی انجام نشد، بنابراین نتوانست بر تعداد جمعیت‌های هوادار خود بیافزاید و به‌ویژه سوءمدیریت‌های تاریخی هم مزید بر علت شد و در جذب و جلب بخشی از جمعیت‌های قفقاز به روس‌ها مؤثر واقع گردید.

- معمولاً حضور نیروهای مردمی در عرصه‌های نظامی در رفع تجاوز قوای روس مؤثر بود و حوادث نشان داد که در مواقعی، حتی بدون حضور و حمایت نیروهای نظامی قاجار، مردم در دفع تجاوز روس‌ها توفیق یافته‌اند.

- نیروهای عشایری بخش مهمی از نیروهای بومی مناطق درگیر جنگ یا مجاور آن بودند که بخشی از ارکان نیروی نظامی ایران را تشکیل دادند و در عرصه‌های نظامی تعیین‌کننده بودند. در این بین عشایر شاهسون، شقاقی و... مهم‌ترین تیره‌های عشایر حاضر در جنگ بودند.

- جهادیه‌ها و فتوای مجتهدان و علما، حلقه‌ی اتصال توانمندی‌ها و ظرفیت‌های نظامی مردم مسلمان منطقه به نیازهای حکومت قاجاریه بود و برای جنگ با روس‌ها و دفع تجاوز آن‌ها، و پذیرفتن سلطه‌ی آنان محرک‌ی قوی بود که در سه برهه از جنگ، قدرت آن‌ها در بسیج نیروهای انسانی جبهه‌ی ایرانی به نمایش درآمد و بلافاصله آثار خود را نشان داد، اما حکومت قاجار

تهران: چاپخانه حیدری، ۱۳۶۹، ص ۲۷۴

۱- خاوری شیرازی، تاریخ ذوالقرنین، ضمیمه‌ی مآثر السلطانیه، ص ۵۵۰



نتوانست این ظرفیت و نیروی بالقوه را نهاده، ذخیره و هدایت کند و استفاده‌ی مستمر و مداومی از آن داشته باشد.

روحانیون در بالای منبر اشعاری را جهت تاثیر شورا انگیزی در افکار مردم داشتند یکی از مطلع‌ها این بود:

ایرانلی یووخ باش ویره روخ، نام آلا روخ بیز
دعواده رشادتله هامی کام آلا روخ بیز^۱

نجات محمد میرزا (ولیعهد ثانی)

ریچارد تاپر در کتاب تاریخ سیاسی اجتماعی شاهسون‌های مغان در صفحه‌ی ۱۸۳ می‌نویسد: «در سپتامبر ۱۸۲۶م/۱۲۴۱ق ژنرال یرمولف به سرعت سازمان نظامی خود را اصلاح و از تاخیر عباس میرزا در تصرف قلعه‌ی شوشا، استفاده نموده و با نیروی پنجاه‌هزار نفری تازه‌نفس، اقدام به حمله‌ی متقابل کرده بود. جنگ شرمکور، اولین برخوردی بود که بین سپاهیان ایران و روس رخ داد. در این جنگ یک ستون دوهزار نفری روس به یک سپاه پنج‌هزار نفری ایران که تحت حمایت فرماندهی محمد میرزا - فرزند عباس میرزا (معروف به ولیعهد ثانی) - بود حمله برد.

سواره‌نظام ایران در اثر آتش توپخانه‌ی روس‌ها از هم پاشید و سربازان ایرانی رو به فرار نهادند و توپخانه‌ی ایرانیان به دست روس‌ها افتاد و محمد میرزا به دست قزاق‌های روسی، اسیر شد ولی در اثر شجاعت یکی از روسای عشایر شاهسون توانست نجات پیدا کند».

جنگ در گرمی (اوجارود)

در سال ۱۲۴۱ق و اوایل شروع جنگ، فتحعلی‌شاه قاجار بعد از بازدید از جبهه‌های جنگ از راه مغان عازم اردبیل شد و در آن شهر اردو زد. در همان روزها، حاجی محمدخان قاجار - یکی از فرماندهان اردوی شاه - با عده‌ای مأمور جبهه‌ی اوجارود شد و با نیروهای روس که بدون توجه به مفاد عهدنامه‌ی گلستان، قصبه‌ی گرمی و حومه‌ی آن را قبل از آغاز جنگ دوم متصرف شده بودند، به نبرد پرداخت. وی در این ماجرا بر دشمن پیروز شد و با اسرا و غنائیم به دست آمده، به

۱- ترجمه: ایرانی هستیم، با دادن سرمان پرآوازه می‌شویم. همه‌ی ما در جنگ با رشادت هر چه تمام‌تر، پیروز می‌شویم.



اردوی شاه مراجعت کرد.^۱

در این جنگ که عشایر ساکن در اوجارود از دست روس‌ها عاصی شده بودند به کمک قوای ایرانی آمده و با شجاعت هر چه تمام تا شکست قطعی روس‌ها جنگیدند.

نفوذ روس به جنوب مغان و مشکین شهر

در ماه ربیع الثانی ۱۲۴۲ق بعد از مراجعت شاه از آذربایجان، وضع جبهه‌های جنگ ایران بحرانی شد. یکی از فرماندهان روسی با آگاهی از تزلزل ایجاد شده در جبهه‌ی ایران، با توپخانه و نیروی منظمی از رود ارس گذشت و از دشت مغان به طرف مشکین شهر پیشروی کرد. این نیروی متجاوز در حد فاصل مشکین شهر و اهر اردو زده، به تعرض در آن منطقه پرداخت. عباس میرزا با جمع‌آوری نیرو از اردبیل، تبریز و ارسباران این لشکر روسی را محاصره و با وارد ساختن تلفات سنگین، آن‌ها را مجبور به عقب‌نشینی کرد.^۲

اغلب نیروهای عباس میرزا را در این نبرد، عشایر شاهسون مغان و عشایر ارسباران تشکیل می‌دادند که با شجاعتی مثال‌زدنی به روس‌ها هجوم بردند. روس‌ها که ناظر دلاوری جنگجویان عشایر بودند چاره‌ی کار را، در فرار به سوی مرز ایران و شوروی دیدند.

آخرین مقاومت‌ها قبل از عهدنامه‌ی ترکمانچای

در سال ۱۲۴۲ق به دنبال شکست سپاه ایران از روس‌ها در شمال رود ارس و نواحی ساحلی دریای خزر، عباس میرزا فرماندهان نظامی و سرداران و امیرتومان‌های عشایر را در اردوگاه خود در جنوب رود ارس جمع کرد و پس از بررسی وضعیت جبهه‌های جنگ، ماموریت حفاظت از سرحدات مغان، ارسباران و اردبیل را بر عهده‌ی این فرماندهان گذاشت و خود عازم تبریز شد. در جلسه‌ی فرماندهان مقرر شد که پاسگاه‌های نگهبانی و دیده‌بانی از معبر پدی بُنلوک (روستای حسن خانلو) تا محل التقای رود گُز به دریای خزر، ایجاد و تقویت شوند. مسئولیت و ماموریت شاهسون‌ها، حفاظت و پدافند از این محور جبهه‌ی جنگ بود. علاوه بر آن، شاهسون‌های مغان در نقاط دیگر جبهه نیز حضور داشتند. اما وقتی عباس میرزا از جبهه‌ی جنگ

۱- جهانگیر میرزا. تاریخ نو. به اهتمام عباس اقبال. تهران، کتابخانه علی‌اکبر علمی و شرکاء، ۱۳۲۷. صص ۷-۶

۲- رضاقلی خان هدایت. روضه‌الصفای ناصری. تهران. پیروزی و خیام، ۱۳۳۹. ج ۹. ص ۶۵۷



به تبریز برگشت، فرماندهان سپاه او نتوانستند از عهده‌ی مسئولیت خویش برآیند و تفرقه و تشتت در جبهه‌های جنگ حاکم شد.

در گرماگرم این وضعیت نگران‌کننده، ژنرال مدداوف با عبور از رود ارس، پاسگاه‌های مرزی را تصرف کرد و بعد از پیشروی به سمت مشکین‌شهر، از آنجا روانه‌ی اردبیل شد. اما مدداوف در اردبیل از نیروهای جهانگیر میرزا - پسر عباس میرزا - و جنگجویان شاهسون و طالش به سختی شکست خورد و به قصد فرار به شوروی به سمت دشت مغان عقب نشست. اما در آن‌جا نیز مورد حمله‌ی برق‌آسای سواران شاهسون واقع شد و با به‌جا گذاشتن غنایم و اسرای زیادی از رود ارس عبور کرد و به شمال گریخت.^۱

در دوره‌ای که شاه ایران با فرومایگی از پشتیبانی جنگ، کوتاهی می‌کرد و دربار تهران و اطرافیان عباس میرزا در تبریز مشغول توطئه‌چینی، خیانت و تخطئه‌یکدیگر و هرکدام به فکر جلب توجه بیگانگان و دولت تجاوزگر روس بودند، عشایر مناطق اردبیل، مغان و مشکین‌شهر در نهایت مظلومیت و تنهایی، حماسه‌های بزرگی در جبهه‌های جنگ خلق می‌کردند و با وارد ساختن ضربات سنگین بر ارتش اشغالگر روس، اراضی از دست رفته را بازپس می‌گرفتند.

نقش عشایر از اشغال شهرهای آذربایجان توسط ژنرال آریستوف

در سال ۱۲۴۳ ق ژنرال آریستوف روسی با یک لشکر سه‌هزار نفری از طریق نخجوان و مرند به سمت تبریز پیشروی کرده و بدون مقاومت موثر، تبریز را که قلب آذربایجان بود به تصرف درآورد. تصرف تبریز، درست زمانی اتفاق افتاد که مردم اردبیل، مغان، طالش و مشکین‌شهر با اتکا به توان و امکانات ناچیز محلی، اشغالگران را از خاک ایران بیرون می‌راندند اما به طور ناگهانی تبریز در پشت جبهه‌های جنگ سقوط کرد و در پی آن، درباریان عیاش و منفعت طلب قاجار به مدافعین و عشایر اردبیل و دشت مغان فشار می‌آوردند که دست از مقاومت کشیده و خود را تسلیم دشمن کنند. اما عشایر علیرغم تسلیم عباس میرزا به خواسته‌های نمایندگان سیاسی و فرماندهان روسی، دست از مبارزه بر نکشید.

ذکر این نکته ضروری است که در برخی از اسناد دولتی آن دوران، دلاورمردی‌ها، شجاعت‌ها و وطن‌پرستی عشایر شاهسون، عمداً کتمان شده است و در عوض دفاع جانانه‌ی آنان را به غارتگری

۱- میرنی عزیززاده، تاریخ دشت مغان، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ دوم، ۱۳۸۶



و صفات مشابه دیگر، متهم می‌کنند و افراد خائن موجود در دولت، با دادن این صفت‌ها به عشایر در نامه‌های نگاشته شده به حاکمان آذربایجان و اردبیل، غیورمندان را در مقابل تجاوز روس‌ها خلع سلاح کرده و آنان را سست نمایند و صد البته عشایر قهرمان، بدون توجه به صفت‌های اتهامی و بدون پشتیبانی دولت مرکزی وقت در مقابل تجاوز بیگانگان، همواره ایستادند.

امروزه می‌بایست فرزندان، جوانان و نوجوانان اردبیل، دشت مغان و مشکین‌شهر به داشتن چنین آب‌ء و اجدادی بر خود افتخار کنند و بر آنان درود و آفرین گویند که در لحظات سرنوشت‌ساز، مظلومانه و به تنهایی در برابر قشون منظم یک دولت اروپایی و امپراطوری شرق مقاومت می‌کردند و دشمن چنان از آنان وحشت و هراس داشت که همیشه در جنگ با عشایر، احتیاط می‌کرد.

ژان ژونیر فرانسوی در خصوص تصرف تبریز به دست ژنرال آریستوف روسی به نقش عشایر در جلوگیری از سقوط دیگر شهرهای آذربایجان پرداخته و می‌نویسد: «به نظر پاسکویچ - فرمانده کل سپاه روس و قفقاز- اهمیت تصرف تبریز در آن دوره، بیش از پایتخت ایران بود و ایرانیان تصور نمی‌کردند که قشون تزاری، قصد اشغال تبریز را داشته باشد و آن را مافوق قدرت قشون تزاری می‌دانستند... پاسکویچ هنگام اعزام نیروی آریستوف جهت تصرف تبریز، توصیه‌های لازم را بیان کرد. از جمله گفت که در تمام کارهای جنگی که در آذربایجان می‌کند، باید خط سیر قشون خود و میدان جنگ را طوری انتخاب نماید که دچار عشایر آذربایجان نشود.

او به آریستوف گفت که در خط سیر او از نخجوان به تبریز، عشایر وجود ندارد. اگر بعد از اشغال تبریز احساس شود که اشغال شهرهای دیگر آذربایجان سبب می‌شود که عشایر وارد جنگ شوند، از اشغال آن شهرها خودداری نماید. اگر خطر ورود عشایر به جنگ وجود نداشته باشد، اشغال شهرهای دیگر آذربایجان ضروری است»^۱.

سردار آتاخان از غیورمندان عشایر

سردار آتاخان در میان عشایر به «کوه غیرت» معروف بود. حتی به بوته‌های چراگاه‌ها و مزارع مناطق بیلاقی در دامنه‌های سهند و سبلان تا شیروان و قره‌باغ به چشم ناموس عشایر نگاه می‌کرد. در کارش آن قدر مصمم و با اراده بود که اصلاً به سیاست‌های مزورانه فتحعلی‌شاه کاری نداشت. اگر گاهی هم نیاز به مشورت بود، به سراغ عباس میرزای دلاور می‌رفت. در جنگ‌های ایران و

۱- ژان ژونیر، دلاوران گمنام ایران در جنگ با روسیه. ترجمه‌ی ذبیح‌الله منصوری، تهران، ایران، ۱۳۶۳. چاپ اول. صص ۶۸۴-۶۸۵

روس، آتخان کارزاری کرد که تا ابد نام عشایر را بر بلندای صفحه‌ی غیرت و پایداری ایرانیان ثبت نمود. او در دوره‌ی پایانی جنگ‌ها، با تدبیر ویژه‌ی یک غیورمرد عشایری، کاری کرد که مردم منطقه و طایفه‌های پریشان حال و متفرق، برای همیشه، سر و سامان گرفتند.

درباره رشادت و دلآوری جنگجویان غیور و مقاوم عشایر دشت مغان در صحنه‌های مختلف و میادین جنگ با بیگانگان به ویژه اشغالگران روس، داستانها بر سر زبان‌هاست. جنگ‌های مردانه و عاشورایی سواران عشایر در نبرد با تجاوزگران و مبارزه ایشان در التزام رکاب سردارعباس میرزا، هستی نیروهای نظامی دشمن را درهم می‌کوبید و مقاومت کم‌نظیر ایشان، حافظ استقلال و تمامیت ارضی ایران بود. پس از افول خورشید دولت اقبال صفوی، تبریز که قلب آذربایجان بود، اشغال شد و اردبیل که کعبه آمل صفویان محسوب می‌شد، از دست‌درازی روس‌ها در امان نماند. در این میان عشایر شاهسون دشت مغان، تا آخرین نفس مقاومت کردند. هزاران نفر از مردان مبارز آنان کشته و او به‌هایشان به آتش کشیده شد. روس‌ها و ترکان عثمانی در این حوادث، جنایات روز عاشورا را تکرار کردند... .

حماسه‌هایی که غیورمردان پایداری این دیار در طول جنگ‌های ایران و روس آفریدند، از صحنه‌های به‌یاد ماندنی تاریخ ایران است. نکته جالب در این میان، تداوم نهضت ضد اشغالگری از سوی شاهسون‌ها و درگیری آن‌ها با نیروهای تجاوزگر روس تا پایان حاکمیت سلسله قاجاریه است. مقاومت و پایداری مردان و زنان باایمان و میهن‌پرست عشایر در برابر اشغالگران و متجاوزان روس در حالی صورت می‌گرفت که براساس شواهد تاریخی، گرفتاری و محنتی که در دوره قاجار، گریبان‌گیر مردم مسلمان و سلحشور عشایر شد، چنان سنگین و شکننده بود که پایه‌های استوار نظام اجتماعی این دیار فروپاشید و ده‌ها سال مردم منطقه را در حیرت و سرگردانی فرو برد؛ چنان چه سال‌ها نتوانستند زندگی عادی خود را از سرگیرند. اگر چه آثار تاریخی جنگ‌های ایران و روس در زندگی تمامی مردم ایران قابل مشاهده بود، ولی گرفتاری‌هایی که مردم تبریز، اردبیل، مغان و ولایات شمال ارس به ویژه غیورمردان و زنان عشایر از این جنگ‌ها داشتند، به هیچ وجه قابل مقایسه با دیگر نواحی ایران نبود.

اگر قشون دولتی ایران در جنگ‌های ده‌ساله با تحمل مشکلات طاقت‌فرسا در میادین جنگ با دشمنان قدرتمند می‌جنگیدند، اما حداقل پس از پایان نبرد، به اقامتگاه‌های خویش مراجعت کرده، سپاهیان و سربازان به زندگی عادی مشغول می‌شدند؛ اما عشایر دشت مغان، علاوه بر حضور مداوم در جنگ، وارث مشکلات و عواقب ناگوار پایان جنگ نیز بودند. نیروهای جوان



و فعال عشایر در جنگ‌ها مستأصل شده بود. اغلب مردان و جوانانی که می‌بایست گله‌های دام را به بیلاق و قشلاق ببرند و یا زخمی شده و فشار دیگری بر مشکلات عدیده خانواده وارد می‌ساختند. یکی از مردان نامی و مقاوم عشایر دشت مغان، که با ابراز رشادت در جنگ‌های روسیه با ایران، با درایت و ریاست مدبرانه خود، طوایف مشکین‌شهر و مغان را از تهدیدات داخلی و خارجی حفظ کرد و در میادین جنگ، با عشق و علاقه و شجاعانه به نبرد با دشمن متجاوز پرداخت، آتاخان بود. اجداد این مبارز شاهسونی، همه از قبیله مقاومت و پایداری بودند. آتاخان که ریاست قبیله خود را برعهده داشت و در تمام قبایل شاهسون از نفوذ کلام برخوردار بود، به همراه ایل و طایفه‌اش در التزام رکاب عباس میرزا جنگید و خدمات مهمی انجام داد. کم‌تر جنگی بود که آتاخان در آن شرکت نداشته باشد و از خود فداکاری نشان ندهد. در سال ۱۲۲۱ ش وقتی حکمرانان قره‌باغ و شگی در مقابله با روس‌ها از عباس میرزا کمک خواستند، دستجاتی از شاهسون‌ها به دستور عباس میرزا به یاری او شتافتند. در این وضعیت بحرانی عده‌ای از قبایل قره‌باغ نیز تقاضای پناهندگی به ایران و کوچ دسته‌جمعی به دشت مغان را کرده بودند. عباس میرزا مأموریت اداره و تهیه‌ی تدارک مهاجرت این قبایل را به آتاخان شاهسون داد. او با دسته‌ای از شاهسون‌ها وارد قره‌باغ شد و قبایل محصور در حوزه‌ی تصرفی روس‌ها را با سیاست و تدبیر شایسته به طرف جنوب ارس حرکت داد. آنگاه در مسیر راه با نیروهای مجهز روسی درگیر شد و در جنگی نابرابر و با تحمل تلفات انسانی سنگین، آن طوایف را به دشت مغان آورد.^۱

در همان سال، مصطفی‌خان شیروانی از دولت ایران تمرد کرد و با متمایل شدن به روس‌ها مشکلاتی را برای سپاه ایران به وجود آورد. عباس میرزا به آتاخان مأموریت داد که برای امیدوار ساختن مصطفی‌خان شیروانی به مراسم و الطاف بزرگان دولت ایران به شیروان رفته و با تدابیری او را به اردوگاه ایرانیان بیاورد. اما مصطفی‌خان به رغم اصرار شدید آتاخان از آمدن به نزد عباس میرزا خودداری ورزید. نیروهای ایرانی ناگزیر بر اردوی شیروانیان حمله برده، آنان را سرکوب کردند و قبیله‌ی مصطفی‌خان شیروانی و مرادخانی را که حدود شش هزار خانوار بودند، از آنجا کوچ داده و در دشت مغان اسکان دادند. عشایر مقاوم و ایران‌دوست دشت مغان - که در بحبوحه جنگ و مبارزه بزرگ شده بودند - به خاطر از دست رفتن اراضی و مراتع خود و شکست تحمیلی ایران در برابر افزون‌طلبی روس، آبرو و عزت ملی و قبیله‌ای خود را خدشه‌دار می‌دیدند و به آسانی توانایی تحمل چنان ضربه سنگین اجتماعی و روانی را نداشتند. مهم‌تر از همه این که، برای تأمین علوفه

۱- محمدتقی‌خان سپهر، نسخ‌التواریخ، تهران، اسلامیه، ۱۳۵۳، ج ۱. صص ۱۵۲-۱۵۰

و چراگاه قشلاقی، به شدت در تنگنا بودند. در روزگاران گذشته، وقتی از بیلاق‌های دامنه سبلان و سهند و بزقوش پایین می‌آمدند تا شیروان و قره‌باغ بزرگ، مراتع و چراگاه‌های وسیعی در اختیار داشتند. اکنون و در پی اشغال بخشی از خاک میهن توسط قوای تجاوزگر روس، قسمت اندکی از این اراضی در دشتستان باقی مانده است. این شرایط و زمینه‌ها، موجبات تحریض و تشویق مجدد عشایر دشت مغان را - برخلاف دولتمردان و سیاستمداران صلح‌جوی قاجار - برای استرداد اراضی اشغال شده فراهم آورد و این چنین مردان مبارزی چون آتاخان به همراه فرزندان و جنگجویان میهن‌پرست دیگر، یک‌تنه به میدان جنگ با روس‌ها رفتند. عشایر دشت مغان و در رأس ایشان آتاخان بزرگ، توجه چندانی به کارهای سیاسی دربار و فتحعلی‌شاه نداشت. اگر هماهنگی نیز لازم بود، با عباس میرزا در میان می‌گذاشت. سردار آتاخان و سربازانش، بوته‌های گیاهی چراگاه را به سان ناموس خویش می‌نگریستند و معامله شاهان قاجار بر سر اراضی قشلاقی در شرق و شمال مغان را تعدی سیاست‌بازان قاجاری به ناموس قبیله‌ای تلقی می‌کردند.

سردار آتاخان چنین باور داشت که فتحعلی‌شاه به خاطر ارضای هواهای نفسانی خویش، این سرزمین‌ها را به روسیه فروخته و به هیچ‌عنوان، موضوع شکست در برابر سپاهیان روس در میدین جنگ را قبول نمی‌کرد؛ زیرا پدران و اجداد آتاخان و ریش‌سفیدان قبیله، در قالب قصه‌های شب و خاطره‌های فراموش‌ناشدنی به آنان گفته بودند که در لحظاتی که سربازان و جنگجویان عشایر در مرزها می‌جنگیدند، شهر تبریز ناباورانه به تصرف روس‌ها درآمده بود. پدران و اجداد آتاخان، خیانت سیاست‌بازان و دغل‌کاری‌های درباریان دستگاه سلطنت را نقل کرده و مظلومیت و تنهایی عباس میرزا فرمانده کل قوای ایران در جنگ با روسیه تزاری را شرح داده بودند. از این رو بود که فرزندان و سپاهیان سردار آتاخان، شکست در جنگ را نمی‌پذیرفتند. آری دیگر نهضت مقاومت شاهسون‌ها در دشت مغان به رهبری آتاخان میهن‌پرست شکل گرفته بود. نهضتی که اهداف آن مقاومت در برابر توسعه‌طلبی روس‌ها و قیام برای بازپس‌گیری اراضی از دست رفته‌ی ایران در قفقاز بود.

نورالله بیگ قوجه‌بیگلو

از مشاهیر بسیار معروف ایل شاهسون و از فرماندهان شجاع و قهرمان سپاه ایران در دوره‌ی سلطنت محمدشاه و ناصرالدین‌شاه قاجار بوده است. در دوره‌ی محمدشاه قاجار (۱۲۶۴-۱۲۵۰ق) نورالله‌خان شاهسون در جنگ با ازبک‌ها، افغان‌ها و ترکمن‌ها به عنوان فرمانده



واحدهایی از سواران شاهسون شرکت داشته و رشادت‌ها از خود نشان داده است.^۱ به گزارش رضاقلی‌خان هدایت، در یکی از این عملیات‌ها «جنگ چنان مغلوبه شد که سواران طرفین چون تار و پود به یکدیگر اختلاط و ارتباط جستند و در آن محاربه، نورالله‌خان شاهسون که سرکرده‌ای مردافکن و دلیری صف‌شکن بود، جنگی رستمانه کرد و بسیاری از آن سواران را بر خاک افکند...»^۲.

نورالله‌بیگ قوجه‌بیگلو از سال ۱۲۸۰ق تا سال ۱۲۹۰ق در نتیجه فشارهای دولت قاجار و عوامل روسیه، همراه با طایفه‌ی خود از دشت مغان به آذربایجان غربی تبعید شد اما بعدها طایفه‌ی خود را از تبعیدگاه نجات داده و به آغوش دشت مغان و سبلان بازگردانید. وی سرانجام در سال ۱۲۹۸-۹ق فوت نمودند.

حضور شاهسون‌ها در جنگ خلیج فارس

در سال ۱۲۷۱ق نیروهای انگلیسی مستقر در خلیج فارس به بوشهر حمله کردند. دولت ایران قشون بزرگی از سربازان دولتی و سواران عشایر در تهران تشکیل داد و رهسپار بوشهر و سواحل خلیج فارس ساخت. در این اردو سواران شاهسون تحت فرماندهی سرکردگانی چون امیرخان امیرتومان - پسر نورالله‌خان قوجه‌بیگلو -، صفرعلی‌خان - پسر فرضی‌خان ایل‌بیگی شاهسون - و زین‌العابدین‌خان - پسر جوروق‌بیگ قوجه‌بیگلو - مشغول خدمت و جنگ بودند.^۳

نقش فرضی‌خان ایل‌بیگی

وی فرزند عطاءالله‌خان از ایل‌بیگی‌های بسیار قدرتمند ایل شاهسون در دوره‌ی سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار بود. در دهه‌های ۱۲۸۰ و ۱۲۹۰ق با توجه به اختلافات متعدّد پیش‌آمده بین ایران و روس و عدم پشتیبانی دولت در نتیجه فشار سفارت و کنسولگری روسیه، عشایر بعضاً به مناطق دیگر تبعید شده و از رفتن به قشلاقات خود منع می‌شدند و در تمام این درگیری‌ها، فرضی‌خان نقشی کلیدی در جوابگویی به روس‌ها و حل و فصل کارها داشته است.

۱- میرنبی عزیززاده، تاریخ دشت مغان، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ دوم، ۱۳۸۶، ص ۶۶۵

۲- رضاقلی‌خان هدایت، روضه‌الصفای ناصری، تهران، ۱۳۳۹، ج ۱۰، ص ۲۱۵

۳- محمدتقی‌خان سپهر، ناسخ‌التواریخ، تهران، اسلامیه، ۱۳۵۳، ج ۳



دولت قاجار برای حل مشکلات پیش آمده، حسنعلی گروسی را به عنوان ژنرال آجودان مخصوص و مامور ویژه تعیین کرده و به مغان می‌فرستد. وی در بخشی از گزارش خود به تهران در خصوص نقش فرضی خان می‌نویسد:

«فدایت شوم، مخلص را از سابق، کمی اطلاع به حالات مغان و ایلات و دعاوی دولت روسیه از دور و نزدیک بود. حالا که وارد مغان شده، در این چند روزه کما هو حَقُّهُ اطلاع و استحضار به هم رسانید، از قرار تقریر مامور دولت روسیه قریب دو گُرور مَنات ادعای تبعه دولت روسیه است از قوجا بیگلر [قوجه بیگلر]. الحاصل این کار، بسیار بسیار عمده‌ای است و بسیار کار سخت است که خداوند انصاف دهد به شاهزاده ضیاءالدوله^۱ که سه چهار سفر به مغان تشریف آورده‌اند و همه را به طور غرض رفتار فرموده و کار را نگذرانده‌اند. این کار اجزا می‌خواهد و اسباب می‌خواهد. بسیار خوب، بنده حاکم هستم. حاکم بی‌اجزا نمی‌تواند کار انجام دهد. عمده ادعا هم از ایل شاهسون مشکین است. اتمام آن هم تا شخص فرضی خان در بیله‌سوار حاضر نباشد، به سر مبارک اعلی حضرت شاهنشاه روحانفاده نخواهد شد که این مرد معتبر است، مسلط است، مطلع است، البته برای رفع تهمت‌ها که از بی‌التفاتی شاهزاده ضیاءالدوله به اسم او بسته شده و دولت روسیه از او شکایت دارند، سعی می‌شود که دعاوی به اتمام برسد و رفع تهمت‌ها بشود... مصلحتاً فرضی خان را حکماً سند داده، کاغذ رسمی داده، کشید آورد نزدیکی‌ها و خود به بیله‌سوار وارد شد. دید که آوردن فرضی خان بسیار خوب بوده که مامور دولت روسیه عمده خواهشش این است که فرضی خان باید از مشکین بیاید تا دعاوی تمام شود. مخلص به او گفتم که فرضی خان مجبور نیست بیاید و اگر شما خواهش کنید، من این قدرها اذن از دولت متبوعه‌ی خود دارم که بفرستم او را بیاورند شما کاغذی رسمی بدهید که سند من باشد تا من بفرستم او را بیاورند. مشارالیه قبول کرد، گفت حاجی میرزا مهدی خان^۲ بیاید، آن وقت کاغذ می‌دهم... خلاصه اگر کاغذ رسمی داد، فرضی خان را می‌آورم و انشاءالله تعالی جمیع کارها بر وفق مراد به اتمام خواهد رسید. و الا صریح عرض می‌کنم که اگر فرضی خان نیاید، کارها ناقص خواهد ماند... تفصیل این بود، در کمال صدق عرض شد که بی‌وجود داشتن فرضی خان امری است محال که این کار سخت و بزرگ و دعاوی چندین ساله صورت بگیرد. اکثر ادعا را در شخص او می‌نمایند. چگونه می‌شود که مدعی و مدعی‌علیه حاضر نباشد در مقام تحقیق. او مسلط است به ایل و طایفه و

۱- انوشیروان میرزا، حکمران اردبیل و مشکین شهر در سال ۱۲۸۶ق

۲- ناظم سرحدات مغان



عشیره... و شاهسون هم فرضی خان را اجاق می‌دانند؛ دروغ به سر او قسم نمی‌خورند...»^۱.

رشادت طایفه‌ی قوجه‌بیگلو

با وجود تدابیر و دستورات دربار ناصرالدین‌شاه قاجار مبنی بر سرکوبی طایفه‌ی قوجه‌بیگلو، بنا به درخواست روس‌ها، باز هم دشت مغان صحنه‌ی درگیری جنگجویان این طایفه و هواداران‌شان با نیروهای مرزی روس بود. اصولاً مبارزه در فرهنگ و زندگی افراد این طایفه‌ی سلحشور و غیرتمند، ریشه‌ی عمیقی دارد.

چهار تیره نوراله‌بیگلو، نصراله‌بیگلو، شاهماربیگلو و جوروق‌بیگلو، صحنه‌گردانان میادین جنگ با اشغالگران روس و تامین‌کننده نیروهای چریکی و رزمی نهضت مقاومت عشایر شاهسون بودند. بیش‌تر افراد این چهار تیره، بیگ‌زاده و دارای اسب، تفنگ و تجهیزات جنگی بوده و اوقات خود را در مبارزه و جنگ در مرزها، سپری می‌کردند.

نه زورگویی قوای اشغالگر روس و نه مگاری و دغل‌بازی حاکمان ضعیف و بی‌کفایت نمی‌توانستند این نهضت مقاومت را آرام و خاموش کنند. بنابراین روس‌ها به وسیله‌ی سفیر خود در تهران، دولت ایران را تحت فشار قرار می‌داد و آنان نیز از تصمیم‌گیران انتظار داشتند که به هر نحو ممکن جلوی شاهسون‌ها گرفته شود. به طوری که با دیدن چند تلگراف مبادله شده میان میرزا حسین خان سپهسالار^۲ و ولیعهد به خوبی بسیاری از واقعیت‌های آن روز را برای ما مشخص می‌سازد.

محمودظاهر احمدی در کتاب «تلگرافات عصر سپهسالار»^۳ با آوردن نمونه‌هایی، ما را با واقعیت‌ها آشنا می‌سازد:

در ۲۰ شوال ۱۲۹۶ ق صدراعظم به ولیعهد می‌نویسد: «... امر فرمایید نوراله و ایل قوجه‌بیگلو به مغان نرود که مورث زحمت و دردسر خواهد شد. مراتب مفصلاً عرض خواهد شد».

مظفرالدین میرزا ولیعهد در جواب می‌نویسد:

«... قرار می‌دهم نوراله نرود به مغان. وقتی که نوراله را مغلولاً^۴ می‌آورم به تهران؛ هزار واسطه

۱- ابراهیم صفائی، یکصد سند تاریخی، تهران: انتشارات انجمن تاریخ، ۱۳۵۲، چاپ دوم، صص ۱۶۸-۱۶۹

۲- صدراعظم ناصرالدین‌شاه

۳- چاپ شده توسط سازمان اسناد ملی ایران در سال ۱۳۷۰

۴- به زنجیر کشیده شده



پیدا می‌شود. خدا خانه‌ی واسطه را خراب کند که دولت را والله بالله همین کار خراب کرده است، بلکه عالم را».

آری روس‌ها از یک طرف با تجاوز به قلمرو شاهسون‌ها و بدون توجه به استقلال و تمامیت ارضی ایران با عبور از مرزهای مغان، شاهسون‌ها را در مناطق بیلاقی و قشلاقی تعقیب می‌کردند و از سوی دیگر، وزیرمختار روس، سفیر و نمایندگان ویژه‌ی آن کشور در تهران، ناصرالدین‌شاه، صدراعظم و درباریان مرعوب، ترسو و دغل‌باز را تحت فشار می‌گذاشتند که شاهسون‌ها در خاک روس غارتگری، قتل و کشتار می‌کنند تا بدین ترتیب صدای مظلومیت شاهسون‌ها به گوش دولت و شاه ایران نرسد و روس‌ها به راحتی با کمک مامورین دولت ایران، به سرکوب نهضت مقاومت شاهسون‌ها بپردازند. بنابراین این تلگراف‌های آورده شده و دیگر نوشته‌های تاریخی آن زمان در خصوص عشایر به ویژه طایفه‌ی غیور و میهن دوست قوجه‌بیگلو، در همین راستا ارزیابی می‌شود. میرنبی عزیززاده در کتاب «تاریخ دشت مغان»، با آوردن سندی منتشر نشده که مورد تایید یکی از خانواده‌های عشایر شاهسون قرار گرفته به ممنوعیت ورود طایفه‌ی قوجه‌بیگلو به مغان پرداخته است. در این سند یکی از شاهزادگان قاجار به نام اکبربن قهرمان که حکمران اردبیل بوده، خطاب به علیقلی خان^۱ نوشته است:

«مقرب‌الحضره علیقلی خان -ایل بیگی شاهسون مشکین- بدانند چون از قرار حکم امنای دولت جاوید آیت علیه مقرر است طایفه قوجه‌بیگلو از رفتن مغان و خروس‌لو ممنوع بوده و مأذون نمی‌باشند از خاک مشکین به آن طرف‌ها رفته و قشلاق و برای خودشان محل اقامت قرار بدهند که اسباب شکایت تبعه دولت بهیه روسیه شده و برای امنای دولت علیه، ابواب سوال و جواب مفتوح گردد.

حسب‌الامر مبارک محل قشلاق و اقامت برای طایفه نوراله و طایفه قوجه‌بیگلو عیسی بیگ بدین موجب از قرار معلوم پارسال قرار داده و معین فرمودیم که هر اشخاصی که اغنام و احشام دارند، اموال خود را برداشته، در هنگام حرکت ایلات به سمت مغان، آن‌ها هم رفته در اطراف انگوت و دره‌یورت^۲ قشلاق نموده، از سرحد دولت بهیه روسیه دور باشند. لهذا مقرر می‌داریم پس از زیارت این ملفوفه رقم والا به عالی جنابان عزت‌نشانان محمدبیگ^۳ و آقابیگ^۴ کدخدای

۱- ایل بیگی شاهسون‌ها و پسر فرضی خان و از خاندان عطاخان ساریخان بیگلو ی افشار

۲- رودخانه دره‌رود در جنوب دشت مغان

۳- پسر ارشد نوراله بیگ قوجه‌بیگلو و برادر بهرام خان معروف

۴- پسر عیسی بیگ و رئیس طایفه‌ی عیسی بیگلو



طایفه مزبور به قلعن اکید نمایند آنچه از طایفگی آنها اغنام و احشام دارند، بُرده در محال و در اطراف انگوت دره یورت پرستاری نموده، باز در فصل بهار به بیلاق خودشان که در خاک مشکین است، مراجعت نمایند. البته به طوری که امر و مقرر شده، معمول و رفتار نموده، به هیچ وجه تمرد و تجاوز نکرده، حسب المقرر در عهده شناسند. تحریراً فی شهر ذی القعدة الحرام ۱۳۰۰».

اتفاقات ۱۲۸۷ش بیله سوار از نگاه اسناد

چند سال پیش از حادثه بیله سوار بخشی از عشایر شاهسون که در شرق مغان به بیلاق و قشلاق می پرداختند، اجازه یافته بودند احشامشان را در باریکه ای از قلمرو روسیه که در نزدیکی دمان قرار داشت، بچرانند. محمدقلیخان آراللو در نزدیکی این باریکه آبادی کوچکی بنا کرد. روسها ادعا کردند که محمدقلیخان عملیاتهای غارتگرانه خود را از این آبادی هدایت می کند. به تصور آن محمدقلیخان در این مکان قلعه بنا کرده است. لذا از وی خواستند قلعه مذکور را ویران نماید. پس از آنکه محمدقلیخان به تقاضای ماموران روسیه وقعی نهاد، یک واحد سواره نظام قزاق به سوی اراضی واقع در میان بیله سوار و دمان گسل شد.

در ۱۱ آوریل ۱۹۰۸م/۲۲ فروردین ۱۲۸۷ش کاپیتان دو یقلازف از افسران واحد مذکور در تعقیب یک اسب رم کرده در نزدیکی بیله سوار وارد قلمرو ایران شد. کاپیتان دو یقلازف در جریان درگیری با قوجه از افراد طایفه قوجه بیگلو از پای درآمد. تعدادی از سربازان او نیز زخمی شدند. روسها بلافاصله به تلافی کشته شدن افسر مزبور با ورود به خاک ایران، ساختمان گمرک بیله سوار را ویران نموده و حدود چهل نفر از اهالی را به قتل رساندند.

در کتاب خاطرات و اسناد مستشارالدوله در مورد هجوم روسها چنین آمده است: «بلافاصله سالداتها به بیله سوار ریخته و قریبه و گمرکخانه را با نفت آتش زده یکصدوسی و پنج خانه را سوزانده، سی و هفت نفر را به قتل رسانده قریه را غارت کرده اند.

چهار روز بعد قشون روس در تحت فرمان دیمنانوف به قریه زرگر ریخته و هفده نفر را کشتند و دوست و هفتاد و هفت خانه را آتش زده یا غارت کرده اند.

سه روز بعد از سوزاندن زرگر قشون روس، جوادکندی را آتش زده غارت نمودند، هفتاد و پنج خانه سوخته است.

تمامی دهات سوخته متضرره را به رای العین ملاحظه نموده خسارت ایرانیان در



بیله‌سوار ۱۰۸۰۳۵ تومان، مستعلی‌بگلو ۱۸۱۲ تومان، زرگر ۴۱۹۷۶ تومان، جوادکندی ۲۲۹۰۰ تومان صورت خسارت گمرکخانه دولت را رئیس گمرک آستارا عرض خواهد کرد. رئیس مستحفظین روس را در بابت تامین دهات دیده مذاکره نموده.

۱۱ ربیع‌الثانی اهالی متواری زرگر و جوادکندی و قره‌قاسملو را جمع و به جاهای خودشان عودت دادم... خود وی به لنکران رفته در این باب با ناجالانک مذاکره می‌کند. تلگراف را به اردبیل فرستاده، فردا خیال عزیمت را دارد».

حدود یک هفته‌ی بعد، یک واحد کمکی متشکل از چند صد سرباز از باکو به بیله‌سوار گسیل شد. این نیروی جدید به دو دسته تقسیم گردید. دسته نخست از نزدیکی بیله‌سوار وارد خاک ایران شد و پس از ویران کردن یکی دو روستای ایران به تعقیب قوجه‌بیگلوها پرداخت؛ اما در نهایت با تلفات بسیار عقب‌نشینی کرد. دسته‌ی دوم تحت فرماندهی اسنارسکی پس از ویران کردن سکونت‌گاه محمدقلی‌خان در دمان وارد خاک ایران شد و پس از ویران کردن چند روستای ایرانی به خاک شوروی عقب نشست.^۱

دولت مشروطه ایران، فریاد رعیت مظلوم خود را نمی‌شنید؛ به طوری که تا مدتی این داستان را پوشیده می‌داشت تا این‌که به برخی از نمایندگان مجلس شورای ملی اطلاع رسید و آنان در مجلس به گفتگو پرداختند. نمایندگان مجلس، وزیران را جهت ارائه توضیحات لازم به مجلس خواستند. وزیر خارجه در توضیح ماجرا از مذاکره با سفارت روس و اعزام فلان سرکرده با چهارصد سوار از آذربایجان به بیله‌سوار سخن گفت. با این سیاست‌بازی‌های دولتمردان و بی‌توجهی نمایندگان مجلس، اقدامات دولت پایان یافت و بدون این‌که کم‌ترین کمکی به آسیب‌دیدگان نواحی مرزی شود و یا خسارتی از اشغالگران دریافت شود، اهالی بی‌گناه دشت مغان در بدترین شرایط به حال خود رها شدند.

شگفت آن‌که، فرماندهان روسی، سپاهی در مرز ایران متمرکز کرده و درخواست‌های سختی از دولت ایران داشتند. آن‌ها تقاضای بیست‌هزار منات خسارت از شاهسون‌ها را داشتند و دستگیری قاتلان فرمانده مقتول روسی (دویقلازف) را از حکام ایران طلب می‌کردند. با کمال تاسف، والی آذربایجان و حکمران اردبیل و دیگر دست‌اندرکاران دولت مشروطه با خفت و خواری این ذلت‌نگین را پذیرا شدند و خسارت مورد ادعای روس‌ها را از تجار اردبیل قرضه گرفته، به آن‌ها دادند. این حادثه، لکه‌ننگینی در تاریخ جنبش مشروطه ایران و در سرزمین آذربایجان که کانون

آزادپخواهی و مبارزه با استبداد و استعمار بود به جای گذاشت.^۱
 بقیه حادثه بیله‌سوار را از کتاب نارنجی گزارش‌های سیاسی وزارت خارجه روسیه با توجه به تلگراف‌ها دنبال می‌کنیم:

تلگراف وزیر امور خارجه به سفیر روسیه در تهران

سنت پترزبورگ ۳ مه ۱۹۰۸ (۱۶/۵/۱۹۰۸ م - ۲۶/۲/۱۲۸۷ هـ ش - ۱۵/۴/۱۳۲۶ ق)
 در دستورالعملی که والی (قفقاز) به رئیس گروه نظامی دیمان داده است این موارد به او پیشنهاد شده است: ضمن ترحم به زنان و کودکان، خان آلارسک و مهاجرین ایرانی، به زور بیرون رانده شوند، سپس به بیگ‌های شاهسون، آلارسک و خوجابک‌لین (خوجه بیگلو) [(قوچه بیگلو - کجاییگلو) از طوایف ایل شاهسون در آذربایجان شرقی این طایفه مانند دیگر طوایف ایل شاهسون شیعی مذهب اند] این خواست‌ها و شروط اعلام شود: پرداخت پول طبق تصمیمات دادگاه مرزی، پرداخت غرامت به خانواده‌های دویه‌گلازوف و زبردستان وی که کشته شده‌اند و پرداخت خسارت ناشی از اعزام گروه‌های ما به مرز و نیز خساراتی که واسطه اشغال خاک ما توسط محمدقلیخان آراللو ((محمدقلی خان آراللو ریش سفید و بزرگ ایل «آراللو» از ایلات ارسباران غربی «آذربایجان شرقی» بود که پیوسته با نیروهای روسیه در مرز ایران و روس درگیر می‌شد و به آن‌ها آسیب‌های جانی و زیان‌های مالی فراوان می‌رسانید.) وارد آمده است.

هم‌چنین تعهد کنند که جلوی تهاجمات و حملات هم‌قبیله‌های خود به نگهبانی‌ها و اتباع ما را بگیرند و بالاخره به آنان اعلام شود که در صورت متوقف نشدن راهزنی‌ها و تهاجمات، گروه‌های ما، روستاهای کلیه کسانی را که در این غارت‌ها و تهاجمات شرکت داشته باشند و یا راهزنان را مخفی کنند، آتش خواهند زد و مقصرین را بی‌رحمانه مجازات خواهند کرد، سایر بندهای این دستورالعمل مربوط به دستورات تخصصی بوده و ضمناً دستور داده شده است که با ساکنان صلح جو و بومی (غیر عشایری) آن با ترحم و شفقت رفتار شود. (امضاء) ایزولسکی

۱- میرنی عزیززاده، تاریخ دشت مغان، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ دوم، ۱۳۸۶، ص ۲۵۶

تلگراف هارتویک تهران ۷ مه ۱۹۰۸ م

[۲۰/۵/۱۹۰۸ م، ۳۰/۲/۱۲۸۷ ش، ۱۹/۴/۱۳۲۶ ق] تلگراف به تفلیس

اولتیماتوم مورخ ۳ مه [۱۶ مه ۱۹۰۸ م، ۲۶ اردیبهشت ۱۲۸۷، ۱۵ ربیع الثانی ۱۳۲۶ ق] ژنرال اسنارسکی (ژنرال snarski فرمانده قوای روسیه تزاری بود که پس از رویداد بیله سوار (کشته شدن سروان دویه گلازوف و سربازانش) به دستور نایب السلطنه قفقاز به خاک ایران لشکر کشید و خون‌بهای افسر و سربازان روسی (بیست هزار منات و پذیرفتن چند شرط دشوار دیگر را خواستار شد.) که از طریق فرماندار اردبیل به حاکم آذربایجان داده و تازه امروز در تهران دریافت شده است، تاثیر شدیدی بر مجلس گذاشته است. وکلا، وزیر امور خارجه را با تقاضای به تعویق انداختن لااقل مدت کمی برای اجرای شروط به نزد من فرستادند زیرا تا روز نُه مه (یکم خرداد) که اسنارسکی به عنوان پایان مهلت تعیین کرده است فقط سه روز باقی مانده که در ظرف این مدت اجرای شروط اولتیماتوم نامقدور است. من به وزیر گفتم که ژنرال اسنارسکی از طرف جناب عالی اختیار دارد که مستقل عمل کند و در حال حاضر مشکل است بتواند با این واسطه شدن‌ها وضع را تغییر داد. مشیرالدوله برای آنکه پارلمان را آرام سازد به هر حال از من قول گرفت که من این تقاضا را به عرض دولت امپراتوری که همیشه نسبت به این جانب حُسن نظر داشته است برسانم. وی قول داد از همین امروز دولت و مجلس، همه اقدامات را جهت برآوردن خواسته‌های مذکور به عمل آورند که البته برای این کار زمان لازم داشت.

چنانچه عالی جناب مانعی نمی‌بینند این جانب تصور می‌کند که بهتر باشد مهلتی به ایرانیان بدهیم. با توجه به اینکه تلگرام اسنارسکی هم روز چهارم به این جانب رسیده است. از آن گذشته، بدون شك مهم است که ایرانی‌ها هم به نوبه خود فرصت داشته باشند اقدامات مقتضی را علیه عشایر شاهسون به عمل آورند.

تلگراف هارتویک تهران ۸ مه ۱۹۰۸

[۲۱ مه ۱۹۰۸ م، ۳۱ اردیبهشت ۱۲۸۷ ش، ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۲۶ ق]

امروز صبح زود شاه مرا به قصر دعوت کرد و در حضور وزیر امور خارجه خواهش کرد تقاضای مصرانه وی را راجع به تعویق انداختن عملیات و سند مامور سرکوبی ژنرال اسنارسکی پانزده تا بیست روز دیگر به اطلاع دولت امپراتوری برسانم. دولت ایران متعهد می‌شود ظرف این مدت

کلیه شرایط اولتیماتوم را اجرا کند، من می دانم که هیات نمایندگی مجلس و کلیه وزراء این وساطت را از شاه خواستار شده اند که در صورت امکان جواب مثبت به آن تاثیر بسیار مساعدی خواهد داشت. از اینجا نصرت السلطنه برای مجازات شاهسون ها به منطقه اعزام شده و اعتباری به مبلغ بیست هزار تومان از طریق بانک ما جهت اعزام قشون به طرف مرز در اختیار حاکم آذربایجان گذاشته شده است.

تلگراف وزیر امور خارجه به امپراتور در قفقاز سنت پترزبورگ

(۲۱ مه ۳۱ اردیبهشت ۱۲۸۷ ش، ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۲۶ ق)

آقای هارتویک به من اطلاع داد که تلگرافی از حضرت عالی تقاضا کرده است مهلتی برای اجرای شرایط اولتیماتوم ژنرال اسنارسکی به ایرانیان اعطا فرماید. وی هم چنین شخصاً مصرانه این تقاضا را از شاه کرده و تعهد گرفته است که دولت ایران شرایط مندرج در اولتیماتوم را اجرا کند که سفیر [مان] جناب عالی را نیز در این مورد آگاه کرده است. با توجه به موارد یاد شده وظیفه خود می دانم خاطر نشان کنم که جواب مثبت به این تقاضا از جهات سیاسی به صلاح و خیر می باشد. (امضاء) ایزولسکی

تلگراف وزیر امور خارجه به سفیر روسیه در تهران

(۲۱ مه ۱۹۰۸ م، ۳۱ اردیبهشت ۱۲۸۷ ش، ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۲۶ ق)

خواهشمند است به مشیرالدوله اطمینان دهید که دولت امپراطوری هم چنان مانند گذشته رابطه دوستانه خود را نسبت به ایران ادامه داده و عملیات دسته ی مامور سرکوبی ما فقط شامل حال قبایل اشراک سرکش خواهد شد. برای اطلاع شما، محتوای دستورالعمل دیگری را که والی [قفقاز] در پی دستورالعمل قبلی خود برای ژنرال اسنارسکی صادر کرده و بدین شرح است به اطلاع می رساند:

- ۱- جستجو و دستگیری قاتلین دویه گلازوف و افراد وی و اعدام آن ها در حضور نمایندگان گروه ها
- ۲- تحویل اشراک فراری به ما
- ۳- تعهدات کتبی سردمداران آن ها مبنی بر قطع حملات خود بر پاسگاه ها و مردم صلح جو
- ۴- اخذ بیست هزار روبل به خاطر هزینه های لشکرکشی ما
- ۵- پرداخت سی هزار روبل به مجروحین و خانواده های کشته شدگان و سی هزار روبل طبق آراء دادگاه جمعاً به مبلغ هشتاد هزار روبل از شاهسون ها.

مهلت: دو هفته در صورت عدم اجرای شرایط آبادی‌های شاهسون که قبلاً به آن‌ها اشاره شده است نابود خواهد شد.
(امضاء) ایزولسکی

تلگراف وزیر امور خارجه به سفیر روسیه در تهران

سنت پترزبورگ ۹ مه ۱۹۰۸ [۲۲ مه ۱۹۰۸ م، یکم خرداد ۱۲۸۷ ش، ۲۱ ربیع الثانی ۱۳۲۶ ق] تلگراف مورخ ۸ مه واصل شد. تقاضای مشابهی از طرف شاه توسط علیقی خان (علیقی خان انصار مشاور الملک) پسر میرزا حسین خان نایب‌الوزراء، تولد ۱۲۴۸، مرگ ۱۳۱۹ خورشیدی، کارمند وزارت خارجه نایب و مستشار سفارت ایران در پترزبورگ، وزیر خارجه (دولت فرمانفرما در سال ۱۲۹۴ خورشیدی دولت مستوفی‌المالک (۱۲۹۶ ش) دولت نجفقلی خان، صمصام‌السلطنه بختیاری، دولت وثوق‌الدوله (۱۲۷۹ ش)، رئیس هیات نمایندگی ایران) در کنفرانس صلح و رسای، سفیر کبیر ایران در اسلامبول، سفیر ایران در مسکو (۱۳۰۵ ش) و... نامبرده پدر عبدالحسین مسعود انصاری (مریرالدوله) بوده است) به من تسلیم شد. من اعلام داشتم که ما بارها هشدار داده‌ایم که چنانچه دولت ایران عشایر را وادار به قطع راهزنی‌ها و حملات آن‌ها به کشور و اتباع ما نکند اقدامات مستقل از طرف ما اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. بدیهی است ماهیت و نحوه اجرای این اقدامات کاملاً توسط مقامات قفقاز تعیین می‌شود. من گفتم به همین دلیل، نیازی به انجام هرگونه مذاکره بین دولتین نمی‌بینیم، اما جهت اطلاع می‌توانم به کاردار بگویم که تقاضای دولت وی که به شما تسلیم شده است توسط من به والی [قفقاز] داده شده و اتخاذ تصمیم مطابق با شرایط محلی به وی بستگی دارد. (امضاء) ایزولسکی

تلگراف هارتویک

تهران ۱۰ مه ۱۹۰۸ [۲۳ مه ۱۹۰۸ م، ۲ خرداد ۱۲۸۷ ش، ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۲۶ ق] تلگرام مورخ ۸ مه [۳۱ اردیبهشت] را دریافت داشتم. خبر لشکرکشی سرکوبگرانه ما به سرحدات ایران اثر شدیدی بر مجلس وزراء گذاشت. اولین عکس‌العمل آن‌ها این بود که از طریق من تقاضای به تعویق انداختن این لشکرکشی را داشتند، در این حال آنان موافقت کامل خود را با اجرای کلیه شرایط مندرج در اولتیماتوم اسنارسکی ابرار کردند. تمام وزرا از ترس اینکه



مبادا به تقاضای آن‌ها ترتیب اثر داده نشود همگی باهم به نزد شاه رفته و از او تقاضای وساطت در برابر اعلیٰ حضرت امپراتور را کردند. در شرفیابی که من به حضور اعلیٰ حضرت داشتم او نیز تایید کرد که دولت همه‌ی شرایط مقامات قفقاز را اجرا خواهد کرد و واقعاً فوراً هم اقدامات جدی در جهت سرکوبی و مجازات شاهسون‌ها اتخاذ شده است. در عین حال، در گفتگوی اعتمادآمیزی که وزیر امور خارجه با من داشت از سختی شرایط مورد درخواست به خصوص با اشاره به مشکلاتی که دولت با وجود بحران مالی موجود از نظر پرداخته هزینه‌های سنگین دارد، گله دارد. از آن‌جا که شکی وجود ندارد که دولت ایران قادر نیست در مدت کوتاهی هشتاد هزار روبل را بپردازد. بنابراین چنانچه امکان دارد این مبلغ نیز جزو تعهدات استقراضی آن که در حال حاضر از محل درآمدهای گمرکات پرداخته و مستهلک می‌شود به حساب آید. در مورد شرایط مربوط به دستگیری و مجازات قاتلین دویه قلازوف و همکارانش و تحویل اشرار فراری و غیره، عقیده دارم که لازم است قاطعانه به این خواست اصرار و تاکید شود و از مقامات آذربایجان نیز خواسته شود که در این مورد همکاری کاملی به ما داشته باشند. در عین حال هم چنین عقیده دارم که بهتر است آلارسی‌ها (منظور شاهسون‌های آلاری مقیم در روستاهای مرزی ایران با خاک روسیه بوده‌اند که روس‌ها مدعی شدند به خاک آن کشور پای نهاده و در پاسگاه مرزی آن سروان دویه قلازوف و سربازانش را کشته‌اند) جدا از قضیه مرزی اخیر از کشور ما بیرون رانده شوند.

تلگراف وزیر امور خارجه به والی اعلیٰ حضرت امپراتور در قفقاز

سنت پترزبورگ ۱۰ مه ۱۹۰۸ [۲۳ مه ۱۹۰۸ م، ۲ خرداد ۱۲۸۷ ش، ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۲۶ ق] با توجه به تقاضای شاه، تصمیم گرفته شده است پانزده روز مهلت برای اجرای اولتیماتوم ژنرال اسنارسکی داده شود. از عالی جناب استدعا دارد دستور مقتضی را به فرمانده دسته مامور سرکوبی ما صادر و از متن آن، من و سفیر ما در تهران را آگاه سازند. متن تلگرام حاوی این تصمیم که باید توسط آقای هارتویک به دولت شاه اعلام شود به ضمیمه ۲ به جناب عالی تقدیم می‌شود.

(امضاء) ایزولسکی

تلگراف وزیر امور خارجه به سفیر روسیه در تهران

سنت پترزبورگ ۱۰ مه ۱۹۰۸ (۲۳ مه ۱۹۰۸ م، ۲ خرداد ۱۲۸۷ ش، ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۲۶ ق) به اطلاع والی اعلیٰ حضرت امپراتور در قفقاز (منظور وارانستوف - داشکوف نایب السلطنه قفقاز است). می‌رساند:

تلگرام مورخ ۸ مه [۳۱ اردیبهشت] واصل شد. با توجه به درخواست شاه، پانزده روز مهلتی که اعلیٰ حضرت برای به اجرا در آوردن اولتیماتوم ژنرال اسنارسکی تقاضا کرده بود مورد قبول واقع نشده است. لطفاً دولت شاه را از این تصمیم، آگاه و اضافه کنید که این مهلت به شرطی داده می‌شود که دولت شاه کتباً اطمینان دهد در راس موعد، شرایط فرمانده دسته مامور سرکوبی را به دقت و بی‌چون و چرا اجرا خواهد کرد. آغاز مهلت پانزده روز باید از روزی که شما موافقت ما را به دولت ایران اعلام خواهید داشت محاسبه شود. در این حال لازم است موکداً به ایرانیان اعلام دارید که در صورت عدم اجرا و با اجرای ناقص شرایط اولتیماتوم تا قبل از انقضای مهلت، هیچ‌گونه تمدید مهلتی از طرف ما نخواهد شد و دسته مامور سرکوبی بدون هیچ اغماض و چشم‌پوشی به وظیفه خود عمل خواهد کرد. (امضاء) ایزولسکی

تلگراف وزیر امور خارجه به سفیر روسیه در لندن

سنت پترزبورگ ۱۵ مه ۱۹۰۸ م [۲۸ مه ۱۹۰۸ م، ۷ خرداد ۱۲۸۷ ش، ۲۷ ربیع الثانی ۱۳۲۶ ق] آقای اوברن (هیو اوברن کاردار سفارت انگلیس در سنت پترزبورگ) دیروز نزد من بود. من به طور اختصار وی را با تاریخچه وضعی که در سال‌های اخیر در مرزهای قفقاز و ایران به وجود آمده است آشنا ساختم و به او گفتم که واقعه انزجار آمیز قتل دویه‌قلازوف کاسه‌ی صبر ما را لبریز کرده و ما را برای مجازات‌های عشاير، دسته مامور سرکوبی تشکیل داده‌ایم که فرمانده آن از سردمداران آن‌ها، مجازات‌مقصرین در قتل افسر ما و پرداخت جواهرات و تعهد کتبی مبنی بر قطع تهاجمات به مرز ما در آینده را خواستار شده است و اضافه کردم که به علت درخواست دولت ایران، ما اجرای اولتیماتیوم را پانزده روز به تعویق انداخته‌ایم و تاکید کردم که همه اقدامات ما، تنها در جهت سرکوبی راهزنانی است که از دولت تهران اطاعت نکرده‌اند و ما به هیچ وجه مایل نیستیم در این مساله پای دولت ایران را به میان بکشیم و سخت در صدیدیم تا بهترین روابط را با آن دولت حفظ بکنیم. (امضاء) ایزولسکی



تلگراف آلفریف

آستارا ۱۷ مه ۱۹۰۸ [۳۰ مه ۱۹۰۸م، ۹ خرداد ۱۲۸۷ش، ۲۹ ربیع الثانی ۱۳۲۶ق] تلگراف به تهران و تبریز: روز ۱۵ مه [۲۸ مه، ۷ خرداد] غفارخان با بیگ‌های آلا رسک و خوجاییک‌لین (خوجه بیگلو) [قوجه بیگلو] به اردبیل آمد. فرماندار قول داد شرایط ژنرال اسنارسکی را اجرا کند و با قشون جهت رفتن به مرز آماده می‌شود و مصرانه از من خواسته است که من هم به دیمان بروم. تا دیمان شصت فرسخ از طریق یک جاده امن است.

تلگراف ژنرال آجودان گراف وارانستوف - داشکوف

تفلیس ۲۸ مه ۱۹۰۸ [۱۰ ژوئن ۱۹۰۸م، ۲۰ خرداد ۱۲۸۷ش، ۱۰ جمادی الاول ۱۳۲۶ق] روز ۲۷ مه [۹ ژوئن ۱۹ خرداد] طبق دستور من، کانوفسکی مبلغ پنجاه هزار روبل از سرکنسول ایران در تفلیس دریافت داشت. این پول از تبریز توسط مخبرالسلطنه حاکم آذربایجان طبق تلگراف مورخ ۲۶ مه [۱۸ خرداد] از طریق شعبه بانک استقراضی ایران به شعبه بانک دولتی در تفلیس جهت پرداخت پول‌های مربوط به قضیه بیله‌سوار حواله شده بود. سی هزار روبل از این مبلغ برای خانواده‌های سروان دویه‌قلازوف مقتول و افراد وی و بیست هزار روبل به حساب مخارج لشکرکشی گروه انتقامی منظور شده است. این مطلب به اطلاع ژنرال اسنارسکی رسیده و تلگرافی، به سفیر روسیه در تهران اطلاع داده شده است.

تلگراف ژنرال آجودان گراف وارانستون - داشکوف

تفلیس ۲ ژوئن ۱۹۰۸ [۱۵ ژوئن ۱۹۰۸م، ۲۵ خرداد ۱۲۸۷ش، ۱۵ جمادی الاول ۱۳۲۶ق] با رضایت نسبی در مورد انجام کلیه بندهای شرایطی که در مقابل شاهسون‌ها قرار داده و انجام آن‌ها را توسط ژنرال اسنارسکی از طریق غفارخان از آن خواسته بودم، عقیده دارم که کار من در این مورد با موفقیت به پایان رسیده است و چون لازم نمی‌دانم که بیشتر از این گروه (انتقامی) را در مرز نگه دارم به ژنرال اسنارسکی دستور دادم باز گرداندن آن‌ها را به تفلیس آغاز کند. من عبارت رضایت نسبی را فقط از آن جهت به کار برده‌ام که هنوز اخبار مربوط به مجازات قاتلین سروان دویه‌قلازوف را که شاهسون‌ها تحویل داده‌اند دریافت نکرده‌ام و نیز هنوز بخش قابل ملاحظه‌ای



از پول‌هایی که طبق رای دادگاه باید شاهسون‌ها بپردازند از جناب‌عالی تقاضا کنم به سفیر ما در تهران و نماینده سیاسی ما در اردبیل دستور فرمایند انجام این دو شرط را خواستار شوند. هم اکنون من از ژنرال اسنارسکی خبری دریافت کردم مبنی بر اینکه چهارده هزار روبل دیگر غفارخان به حساب پول‌های حل و فصل نشده پرداخت کرده است که بدین ترتیب جمعاً شصت و چهار هزار روبل به صورت پول و به میزان هفده هزار روبل گله (گوسفند) وصول شده است.

پس از انعقاد قرارداد ۱۹۰۷م/۶-۱۲۸۵ش وزیرمختار انگلیس در تهران به رغم اطلاع کامل از واقعیات و مقصر واقعی به دولت ایران توصیه نمود که به درخواست روس‌ها تن در دهد. از شاه خواسته شد تا ماجرا را با تساهل، فیصله دهد. اما بسیاری از ایرانی‌ها عقیده داشتند که شاه با تحریک شاهسون‌ها عمده‌بانه لازم را برای دخالت نظامی روسیه فراهم آورده است. تا از این طریق بتواند مشروطه‌خواهان را سرکوب نماید.

روس‌ها با مشاهده افزایش شدید تنفر افکار عمومی در اوایل ژوئن ۱۹۰۷م از خود انعطاف نشان دادند. قوای تحت فرماندهی اسنارسکی از مرز عقب نشست و غرامت مورد درخواست به قروض بلندمدت ایران اضافه گردید تا در سال‌های بعد به عنوان ابزار فشار به کار گرفته شد. شاه کوتاه زمانی پس از این حوادث مجلس را به توپ بست و سلطنت خودکامه‌اش را باز یافت.

این سیاست توسعه‌طلبانه در قضیه بیله‌سوار پیش در آمد نفوذ روس‌ها به ایران و اشغال آذربایجان تا حوالی قزوین بود و یکی از موانعی که در نفوذ روس‌ها در سرحدات اردبیل وجود داشت محمدقلیخان آراللو بود.

محمدقلیخان آراللو یا سیف‌الملک، حاکم قبلی اردبیل توسط پیرم‌خان ارمنی با غل و زنجیر به اسارت درآمده و روانه تهران شدند و زندان محبوس بود ولی در سال ۱۳۳۰ق از زندان گریخته و از راه رشت عازم اردبیل شد ولی در آستارا دستگیر و به سمت حکمران اردبیل رشیدالملک به دار آویخته شد.

ایالت آذربایجان به دلیل دارا بودن اراضی مستعد و حاصل خیز و کرسی عمده تجارتی آن یعنی تبریز صدها مایل با ناحیه قفقاز مرز مشترک دارد و از تقلیس مرکز قفقاز چندان دور نیست و در این دوران پر آشوب نیز به راحتی قابل الحاق می‌باشد.

روس‌ها پیش بینی حوادث در آذربایجان را کرده بودند و مایل بودند در صورت بروز هر حادثه‌ای در تبریز هیچ کدام از جناح‌های متقابل به پیروزی قاطعی نرسند تا زمینه برای اجرای نیات آن‌ها



و اهداف مبتنی بر قرارداد ۱۹۰۷م آماده شود و دیگر این که مجلس شورای ملی در تهران آن قدر گرفتار مسایل و مشکلات داخلی ایران است که توجهی به امور دیگر ندارد. پس می توان گفت که وکلای مجلس شورای ملی از روز حوادث پیش آمدها به درستی آگاه نبوده اند که نهایتاً آتش آن، دامن همه را گرفت، اما گذشته از این ها زیاده خواهی های روسیه در آذربایجان و برخی مسایل این بهانه جویی ها را تشدید می نمود.

عمران خان و نقش او در حوادث مشروطیت

عمران خان-پسر حاجی حضرتقلی خان ۱- براساس اسناد به دست آمده از خاندان طایفه‌ی حاجی خواجه‌لو در سال ۱۳۲۲ق (اشاره شده در کتاب دشت مغان به تالیف میرنی عزیززاده) تفنگدار مخصوص محمدعلی میرزا -ولیعهد قاجار- شده بود به خاطر نشان دادن شایستگی و لیاقت، به دستور ولیعهد، فرمانده یک دسته‌ی بیست نفره از تفنگچیان کشیک خانه شد. در این زمینه، محمدعلی میرزا فرمانی با مضمون ذیل صادر کرده است:

«نظر به کفایت و لیاقت عمران خان تفنگدار مخصوص بیست نفر سوار به تفصیل ذیل ابواب جمع مشارالیه نمودم که در سر خدمت با خود حاضر نماید. آقامعلی خان صاحب منصب و... (بقیه اسامی بیست نفر). مبلغ یکصد تومان به هر یک از این ها موجب و در سر خدمت هم جیره علیق به آن ها داده خواهد شد و عمران خان باید آن ها را در کشیک خودش سر خدمت حاضر سازد.»

محمدعلی شاه قاجار پس از سه ماه از آغاز سلطنت خویش با صدور فرمانی در سال ۱۳۲۵ق، عمران خان را به دلیل لیاقت و کاردانی در جنگ با صدور فرمانی به منصب سرتیپی سواره نظام ارتقا داد.

عمران خان در سال ۱۳۲۷ق از سوی انجمن ایالتی آذربایجان و مخبرالسلطنه هدایت -والی آذربایجان- صاحب منصب امیرتومانی (فرمانده ده هزار سوار نظام) گردید.

عمران خان امیرتومان به همراه پدرش به دلیل مرتبط شدن با انجمن ایالتی آذربایجان و

۱- حاجی حضرتقلی خان کدخدای طایفه بزرگ حاجی خواجه‌لوی شاهسون (در ناحیه ارسباران که عمده مخالفان مشروطه خواهی به رهبری رحیم خان چلبیانلو و فرزنداننش متمرکز بودند، حضور و تحرکات سواران تحت امر حاجی حضرتقلی خان و عمران خان امیرتومان در جلوگیری از تهاجمات مخالفان مشروطه به انجمن ولایتی اهر و پیشروی به سوی تبریز بسبب بسیار با اهمیت تلقی شده است.)

والی آذربایجان، در جلوگیری از تحرکات و تهاجمات مخالفان مشروطه‌خواهی از جمله رحیم‌خان چلبیانلو و فرزندانش در ناحیه‌ی ارسباران به سوی تبریز تأثیر زیادی داشتند. عمران‌خان امیرتومان به علت بیماری در ۲۸ رمضان ۱۳۲۸ ق فوت نمود.

حاجی‌عبداللّه‌اجیرلو

حاجی‌عبداللّه، پسر بدل‌بیگ از نسل یعقوب‌بیگ‌اجیرلو است. براساس نوشته‌ی محمدترکمان در کتاب «اسنادی درباره‌ی هجوم انگلیس و روس به ایران» در زمینه‌ی نقش عبداللّه‌بیگ‌اجیرلو در حوادث سیاسی و اجتماعی آذربایجان، نام او فقط در یک سند تاریخی دوره‌ی مشروطه آمده است که همراه با اغلب بزرگان و سرکردگان طوایف شاهسون با ابراز تبعیت از فتوای شرعی مراجع عظام نجف و اظهار تنفر از حرکات ناشایست متمرّدین از دولت، سوگند یاد کرده‌اند که احکام مراجع تقلید را از فرایض مذهبی دانسته و با اطاعت از حکم اولیای دولت در مقابل مداخله‌ی روسیه در امور داخلی ایران، دفاع و جانفشانی کنند.

بدل‌بیگ زرگر سرحد بیگی

کربلایی بدل‌بیگ‌فرزند حاجی‌محمدعلی - کدخدای زرگر و سرحدبیگی بیله‌سوار مغان از مردان شجاع و غیرتمند در دوره سلطنت مظفرالدین‌شاه قاجار بوده است. از اتفاقات مهم دوران سرحدبیگی و کدخدایی بدل‌بیگ، درگیری‌های مرزی سالدات‌های روسی با قوجه‌بیگ‌لوه‌ها در سال ۱۳۲۶ ق بود که در این درگیری‌ها، روس‌ها علاوه بر آتش زدن قصبه‌ی بیله‌سوار مغان و ویران ساختن گمرک‌خانه و بناهای دولتی آن، به روستای زرگر نیز حمله آورده و به طرزی وحشیانه دویست و هفتاد باب خانه را آتش زده، سراسر روستا را غارت و تاراج کردند و هفده نفر از مردان و زنان بی‌گناه را کشته و ده‌ها نفر را زخمی کردند.^۱

تلگراف علمای نجف خطاب به ملت ایران

روس‌ها بعد از اشغال، اختیار امور اردبیل را در دست گرفته و به آزار و اذیت مسلمانان این منطقه می‌پرداختند. حاکم اردبیل که از سوی دولت قاجار در این نواحی حکمرانی می‌کرد، هیچ حرکت قابل توجهی در مقابله با تجاوز روس‌ها انجام نمی‌داد و مردم منطقه و عشایر غیرتمند، هم‌چنان در تنگنا و فشار بودند. وقتی اخبار تجاوز روس‌ها به نجف اشرف و به استحضار مراجع عظام تقلید تشییع رسید، آنان از رفتارهای ناپسند نیروهای بیگانه ناراحت شده و تلگراف زیر را به ایران مخابره کردند تا بلکه افکار عمومی را در دفع تجاوز روس‌ها هم‌صدا سازد.

متن این تلگراف که در ۱۶ ذی‌قعدة ۱۳۲۸ ق مخابره شده، بدین مضمون است:

«...توسط مجلس محترم ملی، سایر بلاد توسط انجمن‌های ایالتی و ولایتی، خدمت عموم آقایان حجج الاسلام و قاطبه وزرا و امرای عظام و تمامت طبقات ملت ایران دامت تائیداتهم. با آن حمله داخله دو همسایه به استقلال ایران، اساس دیانت اسلامیة متزلزل. محض دفاع، عجالتاً تقدیم پروتست‌نامه از طبقات مختلف ملت به سفرای دول معظمه واجب است. چنان چه داعیان هم فرستادیم، از ناحیه مختلفه اسلامیة حتی تونس و جزایر تاتار در اسلامبول، ملت‌ها برای دفاع از ایران چه اقدام اسلام‌پرستانه کرده. آیا غیرتمندان خود ایران باز هم با این حالت و شیوع نفاق و رقابت و اغراض و سایر موجبات تفرقه کلمه، خود را آلت دست دشمن کرده، در محو اسلامیت و استقلال مملکت خواهند کوشید؟

فَيَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ. محمدکاظم الخراسانی، عبدالله المازندرانی»^۱

تلگرافی دیگر خطاب به علمای دینی اردبیل

بسم الله الرحمن الرحيم

اردبیل. عموم آقایان عظام، علمای اعلام و ارکان اسلام آن بلده شریفه دامت برکاتهم را به سلام وافر مخصوص می‌دارد. البته آن ذوات محترم به وظیفه و تکلیف فعلی که امروزه در حفظ اسلام و صیانت مذهب در عهده دارند، قیام خواهند فرمود و این معنی را پیوسته در نظر خواهند داشت که دول مسیحیه از چند قرن قبل بر این طرف، هر یک از هر طرف که به بلاد اسلامیة راه داشته،

۱- اسنادی درباره هجوم انگلیس و روس، تالیف محمد ترکمان، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه ایران، ۱۳۷۰، چاپ اول، صص ۱۸۲-۱۸۱

به محو استقلال اسلامیان و هدم اساس مسلمانی همت گماشته، کاملاً به مقدمات آن مشغول و حالا به گرفتن نتیجه پرداخته‌اند. مفسد داخله مرکز [...] باطله معاندین اساس دیانت حقه و جدیت لامذهبان داخلی در موجبات نفرت قلوب و تفریق کلمه ملیه هم از فروع این اصل است و منشأ تمام این مفسد و اساس تمام خرابی‌ها اقامت قشون اجانب است در داخله مملکت ایران که علاوه بر تمام این مفسد موجوده، تدریجاً به فساد اخلاق ملت و ذهاب غیرت ایلات و ضعف عقاید مؤدی و به وسیله دام‌هایی که افکنده‌اند، مسلمانان سُست‌عنصر ضعیف‌الایمان را آلت اجرای مقاصد خبیثه خود نموده، کار به جایی رسیده که بستگی به اجانب و در تحت حمایت آن‌ها بودن موجب شرف و افتخار شده است. یاللاسف که درجه ایمان و جهالت و بی‌خبری مسلمین از مقتضیات دیانت اسلامی به این مرتبه منتهی شده است. خوب است که از حال مسلمین سایر ممالک، مثل ترکستان و قفقاز و بعضی صفحات هند و غیرهم، که به همین ترتیبات ابله فریبانه دشمنان دین، شرف و استقلال مملکت خودشان را از دست داده، حالا در ذلت اسارت و رقیق کفره گرفتارند، عبرت بگیرند. فعلاً اهم وظایف عموم علمای اعلام و حصون اسلام این است در سد این ثلمه عظیمه و وارده بر اسلام، بذل جهد و صرف مهججه فرمایند. تمام ارباب منابر و وعاظ را مقرر فرمایند که در مجامع عامه به مفاد اخبار و آیات وارده در منع تواد و سحاب و انس با کفره فضلاً از کارگذاری برای آن‌ها ذهن قاطبه مسلمین روشن نموده، به همه بفهمانند که به نص کلام الله مجید الهی عزّ اسمه، «لا تجد قوماً یؤمنون بالله و الیوم الاخر یوادون من حادّ الله و رسوله»، این رفتارها با واقعی بودن ایمان، منافی و البته اگر مسلمانان پاک عقیدت به این معانی متذکر و بفهمند که چشم و گوش بسته در وادی محو استقلال اسلام قدم می‌زنند، البته از این سکوت و غفلت متنبه خواهد شد و عقد اخوت و اتحاد با همدیگر در دفاع از حوزه اسلام موفق و بلکه به همان فطرت اسلامی بدون حاجت به صدور حکم تحریر امتعه روسیه از این فضول عیش که موجب ذهاب ثروت و فطت اسلام و ذلت و اسارت مملین است، غمض عین خواهند کرد و حتی به قوه دفاعیه، که فعلاً بر قاطبه مسلمین واجب است و اهمیت آن از تمام احکام مطهره بدیهی است مبادرت، و احکام مبین در آیه را که در این عصر مصداقش مبدل است امتثال، بلکه در آن باب بعد از مشورت با آقایان حجج اسلام آن‌چه به نظر رسیده، حوزه علمیه تمام بلاد محروسه باهم متفق و متواعد شوند و در موعد واحد، همه به تعلیم قوانین حرب شروع کنند که موجب تأسی طبقات عموم ملت گردد.

انشاءالله تعالی و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

من الاحقر الحاج محمد کاظم الخراسانی^۲

۱- افتادگی دارد.

۲- اسنادی درباره هجوم انگلیس و روس، تالیف محمد ترکمان، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه ایران،

تلگراف شاهسون‌ها به مجلس شورای ملی

پس از نامه آیت‌الله آخوند محمدکاظم خراسانی خطاب به علمای دینی اردبیل مبنی بر دفاع از اسلام و مقابله با تجاوز دشمنان، شاهسون‌های متدین و دلسوز به فریاد اسلام‌خواهی و مبارزه با اشغالگران متجاوز لبیک گفته و تلگرافی بدین شرح به مجلس شورای ملی ارسال نمودند:

«مقام مقدس دارالشوری کبری ملی

در انجمن محترم، دستخط مبارک حضرت آیت‌الله مدظله‌العالی را زیارت کرده از ارایه احکام حضرت آیت‌الله مسبوق شدیم... خودمان به کلام الله مجید قسم یاد کرده‌ایم که به هیچ وجه از حکم اولیای دولت و اطاعت حکومت تمرد ننماییم و در اجرای احکامات دولت جان‌نثاری نماییم تا چه رسد به احکام حضرت حجج‌الاسلام که از فرایض مذهبی است.

ما طوایف شاهسون تا جان در بدن داریم، راضی نخواهیم شد دول همسایه به هیچ‌وجه مداخله به امورات داخله ایران بنمایند. برای هر قبیله دفاع و جانفشانی حاضریم؛ منتظر امر.

رشیدالممالک شاطرانلو، سردارخان قوجه‌بیگلو، لطف‌اله‌خان یورتچی، عالیشان‌بیگ قوجه‌بیگلو، فیروزخان فولادللو، بایندوربیگ قوجه‌بیگلو، باباش‌بیگ طالش میکائیل‌لو، موسی‌بیگ قوجه‌بیگلو، یوسف‌خان قوجه‌بیگلو، کریم‌بیگ قوجه‌بیگلو، حمزه‌اللهیاری خان، بابک‌بیگ آراللو، حمیدبیگ آراللو، عزت‌بیگ آراللو، بدل‌بیگ کدخدای زرگر، فولادخان قوجه‌بیگلو، محمدبیگ یرایوسالو، آقابالاخان خامس‌لو، شهیاربیگ خامس‌لو، محمدقلی‌خان فولادللو، رضاعلی‌بیگ مغانلو، نعمت‌الله‌بیگ گیگلو، عبادالله‌بیگ گیگلو، غلامرضایبگ دمیرچلسو، احمدخان حاجی‌خواجه‌لو، حضرتقلی‌حاجی‌خواجه‌لو، جوادخان حاجی‌خواجه‌لو، حاجی‌عبادالله‌اجیرلو، حاجی‌جهانگیر یدی‌اویماق»^۱.

جنگ ۱۲۹۱ش جنگ ساوالان

در سال ۱۳۳۰ق/۱۲۹۱ش فرماندهان سپاه روس مستقر در اردبیل، با همکاری حکمران مزدور اردبیل یکی از مردان رشید عشایر اوجارود مغان به نام محمدقلی‌خان آراللو را دستگیر کرده و به طرز ناجوانمردانه به دار زدند.

۱۳۷۰، چاپ اول، صص ۳۰۹-۳۱۰

۱- اسنادی درباره هجوم انگلیس و روس، تالیف محمدترکمان، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه ایران، ۱۳۷۰، چاپ اول، ص ۱۸۶

وقتی اخبار جنایت مشترک روس و حکمران اردبیل در قتل محمدقلی خان آراللو به شاهسون‌های مغان رسید دست به قیام عمومی زدند.

ژنرال فیدراوف فرمانده قشون روس در اردبیل با سه‌هزار سالدات و توپخانه به جنگ شاهسون‌ها رفت و در دربند ثمرین از روستاهای استان اردبیل آرایش جنگی گرفت و به روی ایل شاهسون از جمله طایفه‌ی قوجه‌بیگلوها، عیسی‌لوها و آراللوها آتش گشود.

شاهسون‌ها که سلاح سنگین نداشتند به راهبرد جنگ‌های چریکی رو آورده و با کشاندن نیروهای دشمن به درّه‌های سبلان، تلفات سنگینی بر آن‌ها وارد می‌کردند. چون ایام بیلاق سر رسید شاهسون‌ها به سمت دشت مغان حرکت کردند و فیدراوف چون مقاومت شاهسون‌ها را دید به پادگان اردبیل عقب‌نشینی کرد.

در سال ۱۳۳۱ق که شاهسون‌ها دوباره به بیلاق آمدند، این بار نیز فیدراوف با سه‌هزار نفر از اردبیل، دلماچوف با سه‌هزار نفر از تبریز و از راه اهر و دو قشون بزرگ از راه اصلاندوز به سمت بیلاق سبلان حرکت کردند و شعله‌های آتش جنگ دوباره بر افروخته شد و شاهسون‌ها از چهار طرف محاصره شد.

و چون تمام راه‌های بین مشکین‌شهر و اردبیل کوهستانی بود روس‌ها توپ‌ها و تجهیزات سنگین را با شتر حمل می‌کردند. در این بین یکی از سرگردکان طایفه‌ی عیسی‌لو با یکی از تفنگچیان خود سوار بر اسب پیش تاختند و در میان چشمان سالدات‌ها و رگبار مسلسل‌ها تمام شتران را جمع‌آوری کرده و به غنیمت گرفت.

غلامحسین ساعدی^۱ در کتاب رمان خویش به نام «توپ» در توصیف صحنه جنگ در دامنه سبلان می‌نویسد:

وقتی خبر ورود دلماچوف روس به «طاووس‌گولی» به گوش طوایف شاهسون مغان رسید دشمنی قدیمی طوایف ناگهان فراموش شد و همه از کینه دست کشیدند و هر جا بودند و هر کاری داشتند کنار گذاشتند و به تاخت‌رو به طاووس‌گولی راه افتادند.

طایفه‌ی قوجه‌بیگلوها همه مسلح از راه تیگانلو به راه افتادند... دو طایفه‌ی حاجی‌خواجه‌لو و آراللو باهم به راه افتادند. هاوارخان و حاجی ایلدیروم یک شب پشت تپه‌های زیوه جمع شده بودند و برّه کشته بودند و نان و نمک تازه می‌کردند و کینه‌ها فراموش شده بود و هاوارخان سی قبضه تفنگ به حاجی ایلدیرم بخشیده بود... .



طایفه‌ی حسن حاجیلو آلاچیق‌ها را برچیدند و خود را به طایفه‌ی آدی‌گوزل رساندند و به طرف طاووس‌گولی تاخته بودند.

حاجی‌زیاد با هفتاد ایلپاتی از بوزقوش برگشته و در نیمه‌ی راه به طایفه‌ی خلیفه‌لو برخورد کرد و بعد دسته جمعی از کوه‌های سرسبز چالداغ به طرف طاووس‌گولی راه افتادند....

طایفه‌ی ساری‌خان بیگلو نیز برای کمک به دیگران مصمم شده بودند و حاجی‌باباش با هفتاد مرد از تپه‌های قوتورسونی پیش می‌تاختند آن‌ها پنجاه تفنگ بیش‌تر نداشتند و دیگران با خورچین‌های پر از سنگ و گُلُوخ دیوانه‌وار به سمت طاووس‌گولی می‌رفتند.

طایفه‌ی گبلو نیز بی‌آن که کسی آن‌ها را خبر کرده باشد در بیلاقات کورعباس‌لو جمع شده بودند....

طایفه‌ی دمی‌رچی‌لو که هیچ اسلحه و تفنگی نداشتند از خیاو، نفت با خود آورده بودند....
طایفه‌ی گیگلو که فقط حاجی‌فرج و عالشان‌بیگ تفنگ داشتند بقیه با چوب و چماق از چالداق راه افتادند....

صدای توپخانه‌های دشمن، بزرگان دیگر طوایف را به جنب و جوش وا داشته بود در اندک زمانی طوایف بیله‌سوار، انگوت و گرمی هم‌چون پیرایوتلو، اجیرلو، عربلو، ساربانلو و جلودارلو از سمت شمال به دشمن رسیدند و طوایف مکاییل‌لو، زرگر و اودلو از جهت شرقی برآمدند و توپخانه‌های دشمن به آتش کشیده شد و عده‌ای به دست شاهسون‌ها افتاد و صدها سالدات روسی کشته شد. عاقبت با وساطت بزرگان عشایر، دالانی از سمت شرقی میدان جنگ ایجاد شد تا باقی نیروهای روسی خارج شوند و فیدراوف با ذلت و خواری با باقی نیروهای خلع سلاح شده و با پرچم سفید به علامت تسلیم از راه بیله‌سوار به سمت پادگان مرزی رفت.

۱- این طایفه از زمان‌های خیلی دور به سلامت نفس و بی‌زاری از چپاول و غارتگری در بین طوایف اشتهار دارند. چون قشلاق این طایفه اکثراً در مرز شوروی سابق واقع شده همواره در حفظ تمامیت ارضی کوشیده و چندین بار با روس‌ها زد و خوردهایی داشته‌اند.



حاجی فرج گیگلو

از مشاهیر طایفه‌ی گیگلو در اواخر دوره قاجاریه بود که بیش از پنجاه سال بر طایفه‌ی خویش کدخدایی کرده است. حاجی فرج گیگلو به همراه برادر زاده‌اش -عالشان خان^۱- با بستن اتحاد با دیگر طوایف در سال ۱۳۳۰ق در دامنه‌ی سبلان و مناطق ارشق و مغان در ایام تهاجم گسترده کمونیست‌ها به مرزهای ایران (اوجارود و ارس) با روس‌ها جنگیدند و توانستند خاک میهن اسلامی مان را از لوٹ و جود بلشویک‌ها و کمونیست‌ها دور نمایند.

حاجی فرج نیز مانند بهرام خان قوجه بیگلو و جوادخان امیرتومان تمایلی به پذیرش سیاست خلع سلاح عشایر نداشتند. بنابراین در سال ۱۳۰۶ش در برابر رضاخان به مبارزه برخاستند و در جنگی نابرابر شکست خورده و به شوروی رانده شدند. حاجی فرج، مدتی در زندان آذربایجان شوروی محبوس بود و بعد از دو سال به میهن بازگشت. سرانجام وی پس از هشتاد سال در سال ۱۳۱۲ش درگذشت.

درگیری طایفه‌ی پیریواتلو با روس‌ها

در بحبوحه‌ی دومین فرار محمدعلی میرزا از ایران، فوجی از قزاقان روسی برای سرکوبی عشایر ایرانی از روبروی اولتان وارد مغان می‌شوند. هوا مه‌آلود بود و آن‌ها به جای آن که به طرف روستای پیریواتلو که مقصد اصلی شان بود حرکت کنند به سوی محل کارخانه قند فعلی حرکت می‌کنند و صبح اول وقت پیریواتلوها، قزاقان روسی را در پای تپه‌ی کارخانه مشاهده و جنگ را شروع می‌کنند. چون روس‌ها در دشت هموار واقع شده و جایی برای سنگرگیری نداشتند تلفات زیادی به آن‌ها وارد می‌شود و چندین نفرشان کشته می‌شوند. در تعقیب بقیه‌ی روس‌ها، دو نفر سرباز زخمی که در بین مقتولان افتاده بوده‌اند از پشت اهالی را هدف قرار داده پنج نفر از عشایر شاهشون را به قتل می‌رسانند. با صدای تیر، چند نفر از قوجه بیگلوها به کمک پیریواتلوها می‌شتابند و تویی از روس‌ها به غنیمت می‌گیرند.^۲

۱- از بزرگان طایفه‌ی گیگلو بود که بنا به گفته معمرین محلی، در حوادث مشروطه‌خواهی در آذربایجان به همراهی عمران خان امیرتومان حاجی خواجه‌لو به هواخواهی از دولتمردان و حکام آذربایجان و اردبیل و آزادی‌خواهان برخاست و در تمام درگیری‌ها در کنار حاجی خواجه‌لوها در ارسباران، مشکین و اردبیل با مستبدین جنگید.

۲- ایرج افشارسیستانی در کتاب چادر نشینان طوایف عشایری ایران، عبور روس‌ها از مرز را در تعقیب شخصی به نام ساری‌خان ذکر کرده است.



ساری خان

در سال ۱۲۹۹ش (۱۳۳۹ق/۱۹۲۰م) ارتش روسیه، آذربایجان کنونی شوروی را اشغال کردند و گروهی که در آن منطقه به نام «مساواتیست»^۱ها فعالیت می‌کردند متواری شدند و عده‌ای از آنان به سوی ایران سرازیر شدند که از این بین عده‌ای به گیلان، عده‌ای به مازندران و ستون دیگری هم در سال ۱۳۰۰ش وارد دشت مغان شد.

در بین این پناهندگان، شخصی به نام ساری خان هم بود که سابقاً از مالکان روستای آقاخانلی بود. او به همراه دو برادر، خواهر و نوکرانش از مرز گذشته در میان سران طایفه‌ی قوجه‌بیگلو به سر برد. با فرارسیدن زمستان به میان پیرایواتلو آمد و آقاکیشی بیگ به او چادری داد. روس‌ها برای یافتن محل سکونت ساری خان، ماموری به ایران اعزام کرد. این مامور محل ساری خان را مشخص و به روس‌ها گزارش داد.

چند روز بعد، عده‌ای سواره‌نظام و گروهی پیاده‌نظام که با توپ‌های صحرایی سنگین و مسلسل و ارابه‌های مهمات پشتیبانی می‌شدند در روستای قره‌دونلو مشاهده شدند و سپس در قزل‌موخور مستقر شده و چادر زدند. قوای روس چادرهای عربلو و قوجه‌بیگلو را محاصره کرده و شروع به تیراندازی کردند. هنگامی که کوچ‌نشینان مشغول نجات افراد خانواده و احشام خود بودند پیرایواتلو از شمال شرق و جنوب شرق، جلوی روس‌ها را سد کردند.

قوای روس از یلاقارشا در جنوب و محمدرضالو و قره‌داغلو در شرق گذشته، توپخانه خود را در ارتفاعات دوش‌بورون مستقر کرده، شروع به فرو ریختن آتش مسلسل و توپ بر چادرهای شاهسون کردند. آنان ناگهان مشاهده کردند از دو سو شدیداً زیر آتش هستند. عربلوها در نهایت قدرت و شجاعت مقاومت کرده فضی بیگ پرچمدار و پیشرو شلیک آنان بود. ساری خان، آقاکیشی بیگ، بیوک آقا و برادرزاده‌اش امیرقلی، حمله را رهبری می‌کردند. در ارتفاعات قاسم‌اوتوران، ساری خان و آقارضا موضع گرفته و جنگیدند. سرانجام قوای روس مجبور شدند دست از جنگ بکشند؛ در این هنگام ساری خان و همراهانش به تعقیب آنان پرداخته، حتی یک مسلسل سنگین به دست ساری خان افتاد. ساری خان نزدیک قره‌مزار، عده‌ای از روس‌ها را تحت تعقیب قرار داده، آنان را زیر آتش گرفت، ولی یکی از روس‌ها او را هدف قرار داد و گلوله‌ای به سینه‌ی او نشست و روز بعد درگذشت.^۱



عظمت خانم

هر گاه صحبت از نقش زن در دوران معاصر ایران می‌شود، غیر از آن‌چه که به طور طبیعی و سنتی وظیفه وی می‌شمارند، بلافاصله حضور اجتماعی او در صحنه‌های نوین جامعه به ذهن متبادر می‌شود.

ساموئل بنجامین مؤلف سفرنامه‌ای با نام خودش و با ذیل عنوان ایران و ایرانیان عصر قاجار، می‌نویسد: «اگر عجب‌ولانه قضاوت و نتیجه‌گیری شود که زنان ایرانی عقب افتاده و نادان هستند، اشتباه محض است. آن‌ها اگر چه... تحصیل کرده و آشنا به تمدن غربی نیستند بلکه در امور اجتماعی و سیاسی کشور نفوذ دارند و در پشت پرده خیلی کارها با مشارکت و مساعی آن‌ها می‌گذرد. با کاوش در زوایای تاریخ، نقش‌های دیگری غیر از صرفاً همسری و مادری را در همان هنگام هم که خبری از تحولات جدید و افکار نوین نبود؛ از زنان می‌یابیم».

در سریال‌های مربوط به میرزا کوچک، عظمت خانم را بانویی مقتدر که عقابی بر شانه‌اش نشسته نشان می‌دهند. در همه کتاب‌هایی که مربوط به حوادث جنگل است عاقبت غمبار میرزا با نام عظمت خانم پیوند می‌خورد. براساس شنیده‌ها از سران و ریش سفیدان طایفه قوجه بیگلو، مادر عظمت خانم، نازلی خانم نام داشته که باسواد و اهل مطالعه بوده و آن‌چه نه تنها برای آن دوران، بلکه در حال حاضر نیز باعث تعجب خواهد بود این است که نازلی خانم هفت بار شتر، کتاب با خود در کنار جهیزیه‌اش به خانه‌ی شوهر آورده است. عظمت خانم دست پرورده چنین زنی بوده است. وی در روستای کرندق خلخال به دنیا آمد. به همراه پسران ایل، گاه در مکتب‌خانه ایل و گاه با معلم سرخانه، درس خواند و با جورق بیگ، رئیس ۳۲ طایفه شاهسون آذربایجان، ازدواج کرد و با این ازدواج، ریاست شاهسون به عظمت خانم واگذار شد. ۱ جورق بیگ به دستور دولت قاجاریه کشته شد و چهار پسر و یک دختر از وی برجای ماند. به رسم ایل، عظمت خانم با حسین علی خان ملقب به سالار ایران ازدواج کرد که برادر همسر مرحومش بود و گوهر تاج دختر دیگری بود که با ازدواج دوم به دنیا آمد.

همسر دوم عظمت خانم هم جایگاه وی را محترم داشته و تصمیمات مهم ایل نیز بر عهده‌ی ایشان بوده است. قدرت، تدبیر و مدیریت او در کمتر مردی وجود داشته است. روابطش، به سران حکومت و سران قبایل دیگر محدود نمی‌شد، بلکه به دولت‌های خارجی نیز فهمانده بود که باید قدرتی به نام قدرت عشایر ایران را به رسمیت بشناسند.



دولت‌های همسایه مثل روسیه و عثمانی نیک می‌دانستند که عظمت‌خانم در تصمیمات مهم کشور، نقشی بیش از یک رئیس قبیله دارد و دولت‌های وقت نیز با روی کار آمدن متوجه عظمت‌خانم می‌شدند و روی مساعدت‌های او، حساب می‌کردند. در اینجا باید خاطر نشان کنم که در آن زمان مملکت به شکل ملوک‌الطوایفی اداره می‌شد و همه سران قبایل و حاکمان مناطق در چرخش امور کشور دخیل و موثر بودند. وی به مناسبت روی کار آمدن دولت‌های وقت به رسم تبریک و تایید هدایایی به دربار می‌فرستاد و این رسم تا دربار تزار روس گسترده بود و نیز هدایایی از همسر تزار به نام عظمت‌خانم به ایران فرستاده می‌شد. آن‌ها به خوبی به قدرت وی در منطقه واقف بودند.

چندین مرتبه به نماینده دولت جهت صلح و سازش و گذاشتن اسلحه به زمین جواب رد داد. با قوای دولتی به فرماندهی سروان داودخان فرمانده ستون ارتش و مختار نظام پدر صاحب اختیاری مالک منطقه‌ی صلوات و پدران آن‌ها که از نزدیکان عباس میرزا بوده‌اند درگیر جنگ شده و این جنگ را پسران و برادرانش از جمله ابیش‌خان، قلی‌نج‌خان و شوهرش جوروق و پسرانش جوزی‌خان و فیروزخان آغاز نمودند. در اول جنگ پولادلوها تلفاتی به قوای دولتی وارد نمودند و سروان عظیم‌زاده در دره‌ی مشکل کشته شد و نیروهای دولتی دره و ده بودالا را مورد هدف توپخانه و مسلسل قرار می‌دهند. تمام ساختمان‌ها و چادرها تخریب و از خون کشته‌های افراد عظمت‌خانم، رودخانه‌های اطراف رنگین می‌شود و چند نفر از افراد نزدیک او کشته و عظمت‌خانم دستگیر و در نارین‌قلعه اردبیل زندانی گردیده و فیروزخان یکی از پسران عظمت در سال ۱۳۰۸ ش تیرباران می‌شود. عظمت، نوروز، امیرفیروز و دیگر سران آن‌ها به اردبیل منتقل و در خانه‌ی کوچکی زندگی آغاز می‌کنند و او شب و روز در ماتم فرزندان خود می‌نالد. معروف است که وقتی هیأت دولت سرلشکر امیرطهماسب نزد سران پولادلو رفت. امیرعشایر به خواهرش عظمت پیشنهاد کرد که با قوای دولتی صلح کنند و تسلیم شوند ولی عظمت، چارقد خود را پیش انداخت و گفت چارقد زنان سرکن و این بود که عشایر از تسلیم منصرف شدند. ابوالقاسم‌خان سرهنگ فرمانده پادگان مشکین‌شهر به دستور امیرطهماسب، مأمور سرکوب عظمت‌خانم بوده و فرمانده قوای عظمت‌خانم نیز پسر بزرگ او سبزه‌علی‌خان بود، بودالو جای عظمت و آرالو عمارت فیروزخان بود که سوزانده شد. حاجی میرهاشم حفظ‌آبادی، واسطه‌ی تسلیم عظمت گردید و پسر کوچک عظمت - جوزعلی - با مادرش زنده ماند. بعد از سرکوبی فولادلوها از طرف ارتش ایران ویران و در و پنجره عمارت عظمت‌خانم در بودالو در آورده و در ساختمان سالاریه



که مقرر ستاد پادگان اردبیل در جلوی نارین قلعه بود بکار بردند.^۱
در اینجا شعری را که برای فیروز خان ساخته شده و هنوز هم در تمام ایلات شاهسون و
آبادی‌های مغان و مشکین شهر به آواز خوانده می‌شود می‌آوریم:

نه قارایدی فیروز خانین قاشلاری

گویه دیجک قوجا قلادی داشلاری

باجیلاری اشید دیگجک قوربان دئدی قوشلاری

نجه قیدون فیروزخانی اولدوردون

نجه قیدون شاهچراغی سون دوردون

اردبیل دن بویول آشیر سارابا

باجون قوربان ایا قوندا جورابا

فیروز اولدی برزند قالدی خارابا

نجه قیدون فیروزخانی اولدوردون

نجه قیدون شاهچراغی سون دوردون

قوشون گلدی جبه‌دره‌ین باشینا

بلد اولدی سنگرینه داشینا

سنگر تاپسا باج ورمزدی قوشونا

نجه قیدون فیروزخانی اولدوردون

نجه قیدون شاهچراغی سون دوردون

تک آت‌دی‌دون بولوت کیمی شاخیردون

شاخیاندا او لشکره توخوردون

توخویاندا سبحان‌الله اوخوردون

نجه قیدون فیروزخانی اولدوردون



نجه قیدون شاه چراغی سون دوردون ...
 گتدیم گوردوم گول فیروزخانی یاتوبدی
 چکمه لرون چیخاردیدی آتوبدی
 قیزیل ساعات قیزیل قانا باتوبدی
 نجه قیدون فیروزخانی اولدوردون
 نجه قیدون شاه چراغی سون دوردون

مقاومت عشایر شاهسون در برابر اشغالگران روسی

پس از شکست ایرانیان در جنگ اصلاندوز و تحمیل شدن دو عهدنامه‌ی ننگین گلستان و ترکمنچای در زمان فتحعلی شاه قاجار جنگ‌های ایران و روسیه به پایان رسید. از آنجایی که رود ارس به عنوان سرحد دو دولت تعیین شده بود مناطق واقع در ساحل شمالی رود ارس و به تبع آن قسمت اعظم قلمرو قشلاقی و مراتع بسیار غنی ایل شاهسون در قلمرو روسیه قرار گرفت. پس از آن دولت روسیه تزاری به سرعت به فکر تثبیت سرزمین‌های جدید افتاد که یکی از اولین اقدامات آن بستن مرزها به روی شاهسون‌ها و جلوگیری از ورود آن‌ها به چراگاه‌های زمستانی آن سوی ارس بود.

از آنجایی که طوایف شاهسون برای قرن‌ها نصف سال را در آن سوی مرز زندگی کرده بودند و آنجا را وطن مادری خودشان می‌دانستند، پس از بسته شدن مرزها وضعیت بسیار دشوار و نابسامانی را در این سوی مرز متحمل شدند و دوران سختی را شروع کردند. از دست رفتن بهترین مراتع، ظلم و بیدادگری سالدات‌های روسی در حین بیرون راندن شاهسون‌ها از قشلاقات، از دست رفتن بازار شهرهای سالیان، شیروان، گنجه و قره‌باغ که آن‌ها مایحتاج‌شان را از آنجا تأمین می‌کردند و اختلافات شدید بین طایفه‌ای بر سر تقسیم مراتع باقی مانده، شاهسون‌ها را نسبت به روس‌ها بی‌نهایت کینه‌ای ساخت و در نهایت آن‌ها را به سوی تشکیل یک نهضت مبارزه با اشغالگری سوق داد.

اما روس‌ها که هنوز اهداف دیگری در سر داشتند حتی برای لحظه‌ای از قلمرو شمال غربی ایران و سواحل جنوبی ارس غافل نبودند. از جمله این اهداف عمل کردن به وصیت پترکبیر و کشاندن پای روس‌ها از سرزمین‌های یخ بسته به قلمرو آب‌های گرم و به دنبال آن دست‌اندازی به کشور



هندوستان بود که در تصرف رقیب سرسخت‌شان انگلیس قرار داشت. به خاطر این مسئله روس‌ها قشلاقات مغان را جولانگاه خویش ساخته بودند و مرزبانان‌شان در تمامی روزهای سال از مرز رد می‌شدند و با بهانه و بدون بهانه به تعقیب و آزار و اذیت شاهسون‌ها می‌پرداختند.

عشایر مغان سابقه‌ی چند صد ساله افتخار دفاع از تمامیت ارضی و استقلال ایران را در کارنامه‌ی درخشان خویش داشتند و اجداد آنان در جنگ‌های دوران صفویه و افشاریه، حماسه‌های درخور تحسینی را برای ایرانیان خلق کرده بودند. در نتیجه جنگ‌های اول و دوم روس و ایران علاوه بر ولایات شمال ارس (گرجستان، داغستان، شیروان، آران، قره‌باغ و ارمنستان) بخش وسیعی از اراضی قشلاقی شاهسون‌های مغان به تصرف روس‌ها درآمده بود. بنابراین عشایر که در جنگ و مبارزه بزرگ شده بودند به خاطر از دست دادن اراضی و مراتع خود و شکست دولت ایران در برابر افزون طلبی‌های روس، آبرو و عزت ملی و قبیله‌ای خود را خدشه‌دار می‌دیدند و به آسانی تحمل چنان ضربه‌ی سنگین اجتماعی و روانی را نداشتند و توجه چندانی به موافقت و مخالفت دولت مرکزی نمی‌دیدند. آنان بوته‌های گیاهی چراگاه خود را به سان ناموس خویش می‌نگریستند و معامله بر سر اراضی قشلاقی در شرق و شمال مغان را تعدی سیاست‌بازان قاجاری به ناموس قبیله‌ای تلقی می‌کردند. آنان چنین باور داشتند که شاه ایران به خاطر ارضای هواهای نفسانی خود، این سرزمین را به روس‌ها فروخته است و به هیچ عنوان موضوع شکست در برابر سپاهیان روس در میادین جنگ را قبول نمی‌کردند. آنان خیانت و دغل‌کاری‌های سیاست‌بازان را نمی‌پذیرفتند. این عوامل مادی و معنوی دست به دست هم داده نهضت مقاومت شاهسون‌ها در دشت مغان را به وجود آورد. نهضتی که اهدافش مقاومت در برابر توسعه طلبی‌های جدید روس‌ها و بازپس‌گیری اراضی از دست رفته بود.

در میان طوایف شاهسون، دو طایفه‌ی قوی‌تر و بزرگ‌تر از سایرین بودند. یکی از آن‌ها، طایفه‌ی قوجه‌بیگلو و دیگری طایفه‌ی حاج‌خواجه‌لو (حاج‌خوجالو) بود. از روسا و جنگجویان بسیار دلیر

۱- دوره اول جنگ‌های ایران و روسیه به جنگ‌های میان این دو کشور در سال‌های ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۸ش (۱۸۰۵-۱۸۱۳م) گفته می‌شود که در آخر منجر به عهدنامه گلستان و در نتیجه از دست رفتن اراضی بزرگی از ایران در شمال رود ارس گردید. به سال ۱۲۱۵ق گنورگی حاکم گرجستان رسماً تحت‌الحمایگی روس‌ها را پذیرفت. برادر گنورگی، الکساندر چون مخالف الحاق گرجستان به روسیه بود به دربار ایران پناهنده شد. تزار روس این امر را بهانه قرار داده فرمانده خود پاول سیسیانوف را مأمور تصرف قفقاز کرد. سیسیانوف به تفلیس حمله کرد و آن شهر را تصرف کرد. در این زمان گنورگی خان مُرد و یکی از فرزندان او تهمورث به دربار ایران پناهنده شد و شاه ایران را به جنگ با روس‌ها تشویق کرد. فتحعلی‌شاه که از الحاق گرجستان به روسیه ناراحت بود پناهنده شدن شاهزادگان گرجستانی به دربار ایران را بهانه کرد و فرمان حمله به گرجستان را صادر کرد. علت اساسی جنگ هم تمایل هر دو دولت ایران و روسیه بر به تصرف درآوردن گرجستان بود.



این دو طایفه می‌توان جوادخان حاج‌خواجه‌لو و بهرام‌خان و نوروزخان قوجه‌بیگلو را نام برد. مراتع قشلاقی طایفه‌ی حاج‌خواجه‌لو در اصلاندوز و اطراف رودخانه دره‌یورد و مراتع بیلاقی‌شان در دامنه‌های سبلان قرار داشت. این دو طایفه هیچ‌گاه سرسازگاری با روس‌ها را نداشتند و اختلافات و درگیری‌شان با روس‌ها تمامی نداشت. مردان این دو طایفه تا فرصت پیدا می‌کردند از مرز رد می‌شدند و مرزبانان روسی را مورد حمله قرار می‌دادند. سالدات‌ها را می‌کشتند و اسب، اسلحه، سیورسات^۱ و اموال‌شان را به غنیمت می‌بردند. این جریان سال‌ها ادامه داشت تا این که چند درگیری بزرگ در بیله‌سوار و اصلاندوز بین طوایف قوجه‌بیگلو و حاج‌خواجه‌لو و سالدات‌های روسی پیش آمد و هر بار روس‌ها با دادن تلفات سنگینی به آن سوی مرز عقب نشستند. در یکی از این درگیری‌ها که در اصلاندوز رخ داد حدود پانزده سوار روس که در راس آن‌ها افسری با درجه‌ی پالکونیک یا سرهنگی قرار داشت به بهانه تعقیب دزدان اسب، به اصلاندوز تاختند و پس از جر و بحث با محمودخان پدر جوادخان که در آن موقع دوران کهنسالی را سپری می‌کرد تعداد زیادی از مرغوب‌ترین اسب‌های طایفه را به قصد توقیف از ایلخی^۲ جدا کردند. در این موقع جوادخان از راه رسید و درگیری بسیار خونینی رخ داد. بیش از ده سوار روس به دست جوادخان و چند تن از حاج‌خواجه‌لوها کشته شدند و بقیه همراه فرمانده‌شان به آن سوی مرز گریختند. به دنبال این حادثه روس‌ها با سالدات‌ها و تجهیزات بیش‌تری از رود ارس گذشتند و به اصلاندوز حمله کردند. این حادثه مصادف با کوچ شاهسون‌ها به بیلاق بود. به دستور جوادخان و عموی وی حاج‌حضرتقلی خان مین‌باشی افراد بار و بنه را بر پشت شترهای نر بار نمودند و همه زن‌ها و بچه‌ها و افراد سالخورده را همراه چوپان‌ها و گله‌ها به سمت بیلاق حرکت دادند. خان و جنگجویان طوایف حاج‌خواجه‌لو، گیگلو و گبلو^۳ راه را بر سالدات‌ها بستند. جنگ سختی در نقطه‌ای مابین

۱- سیورسات غله و خوارباری است که لشکریان به زور از دهقانان و مردم سر راه خود می‌ستانند. در گذشته علاوه بر بهره‌مالکانه منظم، مالک یک سلسله مالیات و عوارض و سیورسات به دهقانان تحمیل می‌کرد. قرن‌ها بود که این رسم در ایران وجود داشت. در برگ برگ تاریخ این سرزمین تعدی به دهقانان و کشاورزان با نام سیورسات دیده می‌شود. حتی در جریان دو جنگ جهانی، سربازان انگلیسی، آمریکایی و روس خسارات بسیاری از این بابت به مردم مظلوم ایران وارد کردند. معنی اش در فرهنگ معین: (س) ترکی (ا). زاد و توشه - خواربار و علوفه که از روستاهای سر راه برای عبور لشکر یا موکب خان گرد می‌آوردند.

و در لغت نامه دهخدا هم معنی «سیورسات/ناظم الاطباء» بدین صورت آمده است: مجموع غله و خوراک لشکریان و سپاهیان و علوفه اسب‌ها و دیگر حیوانات.

۲- رمه‌ی اسب

۳- به نقل از معمرین محلی، طایفه‌ی گبلو از بزرگ‌ترین طوایف شاهسون‌ها بوده که به دلیل نزدیکی و قرابت نسبی اعضای این طایفه با طایفه‌ی حاج‌خواجه‌لو، در نبردهایی که طایفه‌ی حاج‌خواجه‌لو با روس‌ها داشته است همراهی نموده است. هم‌چنین این طایفه‌ی غیور، به شخص جوادخان امیرتومان در ماموریت‌هایی که داشته است کمک شایانی نموده است. این



تپه نادری و رودخانه دره‌یورد در گرفت. تعدادی از افراد خان در حین تاخت، مورد اصابت گلوله سالدات‌ها قرار گرفتند و کشته شدند. اما روس‌ها که انتظار حمله بزرگی را نداشتند شدیداً غافلگیر شدند و از آن جایی که در زمین نسبتاً هموارتری قرار گرفته بودند، تلفات شدیدی را متحمل شدند. پس از ساعت‌ها جنگ و گریز در نهایت روس‌ها با رهاکردن دو عراده توپ شراپنل ۱ به آن سوی ارس عقب‌نشینی کردند. افراد خان پس از جمع سلاح‌ها و مهمات غنیمتی توپ‌ها را به سمت تپه ماهورها حرکت دادند و در بالای تپه بزرگی نزدیک به قشلاق از دربیگلوئی فعلی قرار دادند که آن نقطه امروزه نیز توپ چکیلن^۲ نامیده می‌شود.

پس از این حوادث و جنگ خونینی که بین سالدات‌های روس و جنگجویان طایفه قدرتمند قوجابیگلو در بیله‌سوار رخ داد، روس‌ها دست به انجام یک عملیات بزرگ علیه شاهسون‌ها زدند. یک ژنرال روسی به نام فیداروف که شاهسون‌ها او را به خاطر مدال‌های روی سینه‌اش پول‌کوینک^۳ می‌نامیدند از طرف تزار نیکلای دوم^۴ فرماندهی عملیات را بر عهده گرفت. فیداروف نیروهای تحت امر خویش اعم از سواره‌نظام و ستون‌های پیاده را که مسلح به توپ‌های شراپنل و مسلسل‌های ماکسیم^۵ بودند در قالب سه لشکر سازماندهی کرد. یک لشکر را به سوی طایفه آراللوی اردبیل روانه ساخت. لشکر دوم از ارس گذشت و از طریق اصلاندوز به سمت بیلاقات طایفه حاج‌خواجه‌لوروانه شد و دسته سوم به فرماندهی خود ژنرال در منطقه ثمرین اردبیل مستقر شد و آماده حمله به بیلاقات طایفه‌ی قوجه‌بیگلو در کوهستان سردابه شد.

طایفه، همواره متحد طوایف حاج‌خواجه‌لو و گیگلو بوده است. ولی متأسفانه در کتب تاریخی، نام این طایفه و نقش آنها در مبارزات با روس‌ها کم‌تر آمده است.

۱- از اوایل قرن نوزده ارتش‌هایی که در مناطق کوهستانی خدمت می‌کردند از توپ‌ها یا هویتزهای سبکی بهره می‌گرفتند که بتوان آنها را به چند قطعه مجزا تقسیم کرد تا به وسیله‌ی قاطر، قابل حمل باشد.

۲- جایی که توپ‌ها را جهت شلیک قرار دادند.

۳- پیراهنی که رویش پول هست.

۴- نیکلای الکساندروویچ رومانوف یا نیکلای دوم (به روسی: Николай II یا Николай Александрович Романов) (زاده ۱۸۶۸م - مرگ ۱۷ ژوئیه) واپسین تزار روسیه، پادشاه لهستان و گراندوک فنلاند بود. لقب کامل او «نیکولای دوم، امپراتور و فرمانروای مطلق سراسر روسیه» بود. او از سال ۱۸۹۴ تا ۱۹۱۷م - که ناچار به کناره‌گیری شد - به فرمانروایی پرداخت. او نشان داد که از اداره کشور آشوب‌زده‌اش و نیز ارتش که درگیر جنگ جهانی یکم بود ناتوان است. فرمانروایی او با انقلاب ۱۹۱۷م روسیه به پایان رسید. چند ماه پس از این انقلاب، نیکلای و خانواده‌اش به دست بلشویک‌ها کشته شدند. کلیسای ارتدکس روسیه پس از تقدیس نیکلای، وی را نیکلای «قدیس رنج‌کشیده» خواند.

۵- مسلسل ماکسیم از نخستین گونه‌های مسلسل است. آن را مخترع بریتانیایی سیرهیرام ماکسیم در سال ۱۸۸۴م اختراع کرد. در مسلسل ماکسیم از نیروی پس‌زدن برای مسلح کردن سلاح استفاده می‌شد. نمونه‌های اولیه آن با مخزنی از آب که دور لوله آن را می‌پوشاند خنک می‌شد. مسلسل ماکسیم ۶۰۰ تیر در دقیقه شلیک می‌کرد.



لشکری که برای جنگ با حاج‌خواجه‌لو روانه شده بود پس از پیوستن به لشکر دیگری به فرماندهی ژنرال‌دالماچوف روسی در قوشاداغ و قاشقامنشه با جنگجویان حاج‌خواجه‌لو درگیر شد. سواران جوادخان بین اوبه‌ها و لشکر روس قرار گرفته و در لابلاهی صخره‌ها و میان درختان کوهی سنگر گرفته بودند. باران گلوله و پاره‌های چدن و فولاد توپ‌ها باریدن گرفت و از طلوع خورشید تا شروع تاریکی ادامه یافت. به دستور خان، افراد با استفاده از تاکتیک گازانبری در پشت و جناحین دشمن ظاهر می‌شدند و در حال تاخت مسلسلچی‌ها و توپچی‌ها را هدف قرار می‌دادند و به سرعت در پشت صخره‌ها ناپدید می‌شدند. تعدادی از جنگجویان از جمله احد فرزند جوادخان در جنگ کشته شدند. زمین پوشیده از اجساد سالدات‌ها شده بود. تعداد زیادی از توپ‌های روسی و ارابه‌های چادر برزنتی حمل سیورسات به آتش کشیده شدند. روس‌ها در حالی که بیش از هزار نفر از سالدات‌های‌شان کشته شده بود عقب‌نشینی کردند.

ژنرال‌فیداروف که در کوهستان سرداوا (سردابه) وارد جنگ هولناکی با قوجه‌بیگلوها شده بود، پس از شنیدن این خبر ناگوار جنگ با آن‌ها را رها کرد و برای جنگ با حاج‌خواجه‌لو به سوی ییلاقات آن‌ها به راه افتاد. جوادخان برای تحلیل بردن قوای آن‌ها، سوارانش را در اوج گرمای تابستان به سوی مغان حرکت داد. چون در دشت صاف و هموار مغان، امکان مقاومت در برابر مسلسل‌های ماکسیم روسی ممکن نبود به دستور خان، حاج‌خواجه‌لوها و در کنار آن‌ها سواران طوایف گیگلو و گبلو در تپه ماهورهای آغ‌داغ اصلاندوز، سنگر گرفتند. وقتی روس‌ها به آن نقطه رسیدند دوباره جنگ بسیار سختی درگرفت و توپخانه روس‌ها با شدت حیرت‌انگیزی به کار افتاد و کار بر حاج‌خواجه‌لو سخت‌تر شد. خان و تعدادی افراد داوطلب، اسب‌ها را به سمت توپچی‌ها به تاخت درآوردند و همه آن‌ها را هدف قرار دادند و به سرعت در داخل دره‌ها و آبکنده‌ها ناپدید شدند. پس از ساعت‌ها جنگ و گریز و کشتن گروهی از سالدات‌ها به سمت بالادست دره‌یورد به راه افتادند و سالدات‌ها را دوباره به دنبال خود کشیدند. در منطقه‌ی ارشق به جنگجویان طایفه قدرتمند قوجه‌بیگلو پیوستند که توسط بهرام‌خان و نوروزخان فرماندهی می‌شدند. ژنرال‌فیداروف به اردبیل مراجعت کرد و به تجدید قوا پرداخت. در مدت بسیار کوتاهی دسته‌های بیش‌تری از سالدات‌ها و مقدار بسیار زیادی تجهیزات و سیورسات جنگی از جانب تزار برای کمک به او فرستاده شد. این بار جنگجویان شاهسون اعم از سواران حاج‌خواجه‌لو و قوجه‌بیگلو و طوایف تابعه در منطقه کوهستانی ارشق سنگر گرفتند. فیداروف، لشکر انبوه خود را به حرکت درآورد و

شاهسون‌ها را از چهار طرف به محاصره درآورد. جنگی که شروع شد روزها ادامه پیدا کرد. از هر دو طرف، افراد زیادی کشته شدند. بیش از دویست نفر از جنگجویان شاهسون به شهادت رسیدند که تعدادی از آن‌ها نزدیکان روسای طوایف از جمله سواد پسر دیگر جوادخان بود.

خبر جنگ بزرگ در کل منطقه پیچید. افراد بی‌شماری اعم از شاهسون، روستایی و شهری از شهرهای اهر، مشکین‌شهر و اردبیل و اوبه‌های دور و نزدیک به کمک جنگجویان رفتند. حتی آن‌هایی که تفنگ نداشتند با شمشیر، قمه، سه‌شاخ و پیت‌های پر از نفت سیاه برای آتش زدن سیورسات دشمن به میدان جنگ هجوم آوردند. این بار روس‌ها از چهار طرف در محاصره قرار گرفتند. توپخانه روس‌ها به کلی منهدم شد و کل تجهیزات و مهمات‌شان به آتش کشیده شد. در نهایت ژنرال و باقی مانده لشکر شکست‌خورده، با به دست گرفتن پرچم‌های سفید از طریق معبری که برای خروج آن‌ها باز گذاشته شده بود از آن معرکه هولناک خارج شدند و از طریق بیله‌سوار به آن سوی مرز عقب نشست.

جوادخان حاج‌خواجه‌لو که در ادامه به طور مفصل به معرفی‌اش خواهیم پرداخت بنا به گواهی تاریخی و معمرین منطقه بزرگ‌ترین و شجاع‌ترین جنگجوی شاهسون بود که به همراه افراد طایفه‌اش سال‌ها در برابر تجاوزات قوای پرشمار روسی ایستادگی کرد و در این راه دو فرزند جوانش را نیز از دست داد. او در حدود سال ۱۲۴۷ش در اصلاندوز متولد شد. زندگی قشلاقی آن‌ها به کلی در اصلاندوز سپری شد. محل یورتگاه و آلاچیق وی در نقطه‌ای حدود پست مسجد جامع کنونی اصلاندوز قرار داشت. سرانجام در سال ۱۳۲۰ش چند روز قبل از حمله روس‌ها به ایران دار فانی را وداع گفت و در روستای میزان از توابع مشکین‌شهر به خاک سپرده شد.

جوادخان امیرتومان

از طرف مادر از تیره‌ی حاج‌محمدلو از طایفه حاجی‌خواجه‌لو^۱ و از طرف پدر از تیره‌ی محمدخانلو^۲ از طایفه حاجی‌خواجه‌لو می‌باشد. نام مادرش گل‌اندام دختر حاج‌محمد بود.

در حدود یکصد سال پیش دوران مبارزاتی خود را طی می‌کرده است رشادت‌های او در مقابل

۱- این طایفه در دوران فتحعلی‌شاه قاجار از گنجه‌ی امروزی وارد ایران دشت مغان شده‌اند که جزو بزرگ‌ترین طوایف شاهسون محسوب می‌شود.

۲- شهرت این تیره در سال‌های اخیر به علت قیام بزرگ‌ترین قهرمان ملی عشایر آذربایجان از این طایفه در غائله فرقه دموکرات است. این قهرمان ملی عبدالله‌خان محمدخانلو نام داشته است.



فصل دوم | ۱۲۳

روس‌ها و ایفای نقش بارز او در دوران محمدعلی‌شاه، سال‌ها در داستانهای عشایر ایل شاهسون استانهای اردبیل و آذربایجان شرقی گفته شده و اکنون نیز نسل به نسل منتقل می‌گردد. فردی نترس که در منطقه مغان، مشکین‌شهر و تبریز صاحب اسم و رسمی بوده است.

وی مرد شجاع، غیرتمند و نام‌آور عشایر مغان است که حماسه‌های جنگی و مقاومت‌های دلاورانه‌ی او در مقابل دشمنان اشغالگر هنوز هم در ذهن‌های مردان و زنان عشایر منطقه‌ی مغان و ارسباران باقی است.

جوادخان پسر محمودخان حاجی خواجه‌لو است که هم‌زمان با عموی خود حاجی حضرتقلی‌خان بر طایفه‌ی بزرگ حاجی خواجه‌لو ریاست می‌کرد. البته او مرد جنگ و رزم بود و چون دوره‌ی وی، مصادف با آشوب‌ها و اختلافات محلی و منطقه‌ای و تجاوزات روس‌ها به قلمرو شاهسون‌ها بود اغلب سوار بر اسب و در میادین درگیری‌های ایلی و جنگ با دشمنان خارجی روزگار سپری می‌کرد.

جوادخان به خاطری رفتار و اعمال متفاوت خود از دیدگاه افراد مختلفی مورد توجه قرار گرفته که هر یک متناسب با نوع برخورد جوادخان وصف حال او را بیان کرده‌اند.

از دیدگاه بیگزادگان طوایف بزرگ ایل شاهسون مغان، مشکین‌شهر و اردبیل، جوادخان رقیب و حریف قدرتمند اجداد آن‌ها و در عین حال جوانمردی شجاع و وطن‌پرست معرفی شده که حماسه‌ی ماندگار او را در مقاومت و مقابله با تهاجم سپاهیان روس با تحسین و تمجید یاد می‌کردند.

جوادخان فردی شجاع و نترس و دارای غیرت ناموسی و مردانگی بود و عاری از هرگونه جاه‌طلبی، طوری که هم‌اکنون نیز مردمان و مردان و زنان عشایری مغان از جمله طوایف حاج‌خواجه‌لو، گیگلو، مغانلو، گبلو و طوایف دیگر اردبیل، مشکین‌شهر و مغان همچون قوجه‌بیگلو با غرور خاص ایلی، از شجاعت و غیرت و مردانگی جوادخان می‌گویند و او را بزرگ‌ترین فرمانده جنگی عشایر در دوره‌ی ناصرالدین‌شاه قاجار و مظفرالدین‌شاه و بیست سال حاکمیت مشروطه‌خواهان معرفی می‌کنند و امیرتومانی را خاص جوادخان امیرتومان می‌دانند و حکایات افسانه‌آمیزی درباره‌اش نقل می‌کنند.

در ۳۱ شهریور ۱۲۸۷ش (۱۳۲۶/۸/۲۵ق-۱۹۰۸/۹/۲۲م) جوادخان به دعوت علمای تبریز که گفته بودند دین اسلام در خطر است و آرامنه و قفقازی‌ها بر تبریز مسلط شده‌اند با بیست و پنج سوار از طایفه‌ی حاج‌خواجه‌لو به تبریز رفته و به مدت سه روز متوالی در محله‌ی باغمیشه با



مجاهدین، جنگ سختی کرده و عده‌ای از تفنگچیان‌ش کشته شدند طوری که سربازان زنده، بعد از جنگ معتقد بودند که جوادخان امیرتومان مثل امیراسلان رومی^۱ تنها در میدان جنگ می‌جنگید.

نقش جوادخان در جنگ با اشغالگران روس اوج نام‌آوری جوادخان در جنگ با بیگانگان مقاومت شجاعانه‌ی او در برابر یورش سپاهیان ژنرال فیدراوف روسی از اردبیل و دیگر سپاهیان روس اعزامی از پادگان تبریز و مرز مغان در سال‌های ۱۲۹۰ و ۱۲۹۱ش بوده که شرح آن مباحث مربوط به نهضت مقاومت شاهسون‌ها در مقابله با روس‌ها بیان شده است.

در جریان قیام شیخ محمدخیابانی در تبریز چون امیرارشد سام‌خان‌علیلو^۲ از خوانین قدرتمند ارسباران از خیابانی تمکین نمی‌کرد جوادخان حاجی خواجه‌لو به دستور شیخ محمدخیابانی به مقابله با او رفت و مدتی نیز در شهر اهر، قره‌داغ را محاصره کرد و درگیری‌های سختی با امیرارشد داشت در این جنگ‌ها حاجی آقا برادر جوادخان به دست تفنگچیان امیرارشد کشته شد و جنازه‌اش مدت‌ها در یکی از محلات شهر اهر بر دار آویزان بود.

از آنجا که جوادخان در برابر امیرارشد عاجز مانده بود خطاب به شیخ محمدخیابانی که اصرار زیادی در سرکوب امیرارشد داشت می‌گوید: «من خیاط جنگ هستم. هر طور محاسبه می‌کنم حریف امیرارشد نمی‌شویم» و شکست خورده باز می‌گردد.^۳

... بعد از مرگ مشکوک امیرارشد قزاق‌دانی در صحنه‌ی جنگ و شکست اردوی دولتی، سواران شاهسون به اتفاق قوای دولتی جنگ مشترکی را بر ضد سمیتقو طراحی کردند.

در این درگیری جوادخان امیرتومان با یکصد و پنجاه نفر از سواران تحت امر خود شرکت و ابراز رشادت کرد اسماعیل آقا سمیتقو هنگام فرار از معرکه‌ی جنگ، اهل و عیال خود را به جا گذاشته و در جواب همسر حامله‌ی خویش که پرسیده بود چرا ناموس خود را در میان فاتحان جنگ به جای می‌گذاری؟ گفته بود من نگران شما نیستم چون شما در اختیار جوانمردی هستید که غیرت ناموسی دارد و اشاره به جوادخان کرده بود.

۱- اشاره به شجاعت امیراسلان که داستانش را نقیب‌الممالک، قصه‌گوی ناصرالدین‌شاه قاجار برای وی می‌گفت و در این هنگام فخرالدوله، دختر ناصرالدین‌شاه پشت در نیمه باز اتاق خواجه سرایان می‌نشست و ماجرا‌ها را با دقت مکتوب می‌کرد و برای آنها نقاشی می‌کشید. داستان امیراسلان این‌گونه برجای مانده است.

۲- ناگفته نماند در جنگ‌های ایران و روس، افراد طایفه حاجی‌علیلو فداکاری زیادی به خرج دادند و اسداله سلطان رئیس این طایفه در این جنگ‌ها، چند پسر خود را از دست داد. بزرگان طایفه‌ی حاجی‌علی‌لو به خدمت مشروطه درآمدند و یکی از بزرگان به نام سام‌خان ارشد لقب سردار ارشد گرفت و با دو هزار و پانصد چریک و ژندارم مامور سرکوبی اسماعیل آقا سمیتقو شد. ارشد در این جنگ کشته شد.

۳- حسین بایبوردی. تاریخ ارسباران. تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۱. چاپ اول. صص ۱۰۷-۱۰۶



یک خاطره دیگر از جوادخان

محل کنونی سد خدا آفرین قبلاً محل گذر بازرگانان ایران و روس بود. در این محل عشایر و سایر تاجرین جهت خرید فروش جمع و به محض اجازه دولت طرفین حمل کالا صورت می‌گرفت و حتی در این محل بدون بردن کالا به داخل روسیه معاملات با رضایت طرفین صورت می‌گرفت. در این رابطه خاطراتی از مرحوم جوادخان نقل می‌کنند که جوادخان با نوکر خویش، وسایل ارزشمند قدیمی نظیر چندین قطعه ورنی از نوع ابریشمی درجه یک و... به محل برده بودند تا با تجهیزات جنگی لازم که توافق آن قبلاً ظاهراً شده بود مبادله کنند، پس از گذر تاجرین و اتمام معاملات، در محل یکی از تاجرین مهم روسیه، چشمش به جوادخان افتاده اعلام می‌کند این مرد بزرگ، جوادخان امیرتومان حاجی خواجه‌لونیست؟ جواب می‌دهند: آری. می‌گوید این هم برای تجارت آمده؟ مردم می‌گویند نمی‌دانیم و بعید به نظر می‌رسد. تاجر بزرگ روس و ایران نزدیک شده از نوکر امیر تقاضای سوال کرده و بالاخره پیش امیر می‌آید و پس از احترام خاص سوال می‌کند: این اجناس گرانبها را با قیمت خوب به ما می‌فروشی؟ جوادخان جواب می‌دهد: نخیر؛ می‌گوید: چرا؟ امیر از ما خوشت نیامد؟ جواب می‌دهد: ما این وسایل را به یک فرد دیگری از روسیه می‌دهیم و در عوض چیز دیگری خواهیم گرفت در بین این مذاکرات تاجری که قبلاً با او جهت گرفتن تجهیزات جنگی توافق کرده بودند وارد شده و ضمن عذرخواهی از تاخیر؛ بلافاصله فشنگ و اسلحه را به امیر تحویل و قطعات فرشی را تحویل می‌گیرند. تاجر دیگر حساس شده از جوادخان می‌پرسد: به جای خریدن تجهیزات آن هم برای به‌کارگیری نیروی شوروی چرا برای سایر خورد و خوراک و دیگر وسایل مایحتاج زندگی این را مبادله نکردی؟ جوادخان به تاجر جواب می‌دهد: «خورد و خوراک را همیشه می‌توان پیدا کرد ولی اگر اجنبی خاک ایران را تصرف نماید نمی‌توان آن را بدست آورد و من تا زمانی که زنده هستم در صورت تجاوز روسیه به خاک ایران با همین وسایل خریداری شده از روسیه با متجاوزین می‌جنگیم تا خاک وطن حفظ شود و اجنبی‌ها به ما مسلمانان نتوانند مسلط شوند».

در اثنای این مذاکرات جوادخان به نفرات خود دستور می‌دهد وسایل خریداری شده را حمل کنند ولی متوجه می‌شود که اینها مامور دولت هستند که با جوادخان وارد معامله شده و می‌خواستند پی به اهداف جوادخان ببرند از جوادخان می‌خواهند که با فرماندهان روسیه مذاکره و به توافق برسند. نفرات جوادخان، تا خواستند وسایل خریداری شده را با اشاره جوادخان از معرکه خارج کنند جاسوس‌ها اعلام کردند وسایل را نگه دارید تا کنترل کنیم. جوادخان از تاجری



که قبلاً با او صحبت معامله اسلحه و... کرده بود سوال می‌کند: «شما ظاهراً ناقض توافقات قبلی هستی این رسم معامله و صداقت و تجارت و جوانمردی نیست و این افرادی که الان با شما هستند؛ بنده با اینها معامله نکرده‌ام. چرا این‌ها دخالت می‌کنند؟»

بالاخره امیر و نفراتش جواب بلند به جاسوسان و این برنامه تنظیم شده می‌دهند و کشف می‌شود که جاسوسان پی به معامله بین جوادخان و تاجر روسی شده و این‌ها را کنترل و تحت تعقیب قرار دادند تا معامله را به هم بزنند و تاجر روسی و جوادخان را به نحوی دستگیر و به روسیه ببرند.

جوادخان به دور ور خود نگاه کرده متوجه می‌شود که برادر خویش بالاخان مانند شیر ناظر به این تبادل مذاکرات می‌باشد و مواظبش هست. جوادخان به تاجر روسی اشاره کرده و می‌گوید: لو رفته‌ای یا خیانت کرده‌ای؟ متوجه می‌شود که خیانت نکرده و تحت کنترل قرار گرفته به جاسوسان روسیه می‌گوید: «بالاخره ما این وسایل را گرفتیم و می‌بریم اگر موردی هست اعلام فرمایید؟» جواب می‌شنوند که معامله فسخ و وسایل شما مال خودت و وسایل تجهیزات جنگی را به ما بدهید تا قضیه تمام شود. جوادخان جواب می‌دهد: «بهتر بود شما نمی‌گذاشتید تا اینجا این وسایل حمل می‌شد؟ ولی حالا چرا؟» می‌گویند که ما می‌خواستیم بفهمیم که این معامله را تاجر ما با چه کسی انجام می‌دهد و وقتی حقایق کشف شد دیگر مبادله غیر ممکن است و این تاجر هم مرتکب جرم و خیانت شده است. جوادخان هم می‌گوید: «بهتر بود از مبدأ، مانع حمل این وسایل می‌شدید». آن‌ها می‌گویند که وسایل و شماها را ببریم و مذاکرات بعدی پیش مسئولین انجام شود و اگر اجازه دادند وسایل مال شما باشد. جوادخان جواب می‌دهد: «نه ما و نه این تاجر هیچ‌جا نمی‌رویم» و در نهایت تاجر به جوادخان متوسل می‌شود که اگر با آن‌ها برود مورد شکنجه قرار می‌گیرد. جوادخان جواب می‌دهد: «که حتی ارتش روس هم نمی‌تواند شما را از من بگیرد».

در بین این مباحثه بالاخره جاسوسان که به ارتش روسی خبر داده بودند و از قبل از موضوع مطلع شده بودند وارد شده و پس از مذاکرات لازم نتیجه به درگیری منجر شود اما جوادخان احتمال وقوع حادثه را پیش‌بینی کرده و به نفرات خود دستور داده بود که از فاصله دور مواظب باشند و به محض اشاره و درگیری اقدام لازم را انجام دهند. قزاق‌ها و افسرهای روسی حاضر، تقاضای مذاکره و صلح می‌کنند ولی جوادخان به شدت به آنان حمله و دستور دستگیری و تسلیم حاضرین در محل را می‌دهد. برادر جوادخان که کمی فاصله گرفته بلافاصله به تاجر اعلام می‌کند که حرکت کرده و از روس‌ها فاصله و به نفرات آنان ملحق شود در غیر این صورت



شما نیز جزو خائنین و بی‌دینان محسوب می‌شوید و هر لحظه احتمال مرگ شما نیز هست. اما ارتشیان روسی نیز که مانند جنگجویان جوادخان از کوه روبرو سنگر گرفته و مواظب نیروهای خود بودند که آنان را با دوربین کنترل می‌کردند بلافاصله به نفرات خودی دستور می‌دهد تا جوادخان را محاصره کنند. اما جوادخان و اطرافیان سوار اسب شده و فوری به سمت نیروهای خودی با سرعت هر چه تمام‌تر حرکت می‌کنند و با کمی فاصله جنگجویان جوادخان، جنگ را از چندین نقطه آغاز می‌کنند تا ارتشیان روس نتوانند به اهداف شوم خود یعنی دستگیری جوادخان و یاران او برسند. در این ماجرا نزدیک بود جوادخان و پسرش تیر بخورند ولی به گوش اسب جوادخان تیر می‌خورد. جنگ به قدری بالا می‌گیرد که صدای تیراندازی در این جنگ به طایفه‌ی حاجی خواجه‌لو می‌رسد. آن‌ها بلافاصله متوجه درگیری می‌شوند و به کمک‌شان می‌شتابند. در این جنگ پسر عموی جوادخان تیر خورده و به شدت مجروح شده به طوری که حتی قادر به حرکت نمی‌شود. برای این‌که وی را از صحنه خارج نمایند، جوادخان دستور می‌دهد جنگ را از نقطه دیگر شروع کنند و به پسر خود دستور می‌دهد به نحوی مجروح را از میدان نبرد خارج کند. پسر جوادخان، مجروح را نجات می‌دهد اما از پا مجروح می‌شود.

خلاصه این‌که اگر درایت و مهارت جوادخان نبود احتمال نجات غیرممکن بود زیرا روس‌ها از توپ جنگی نیز استفاده می‌کردند. جنگ بیش از پنج ساعت به طول می‌کشد. در این درگیری جوادخان ده‌ها سالدات روسی را یکی پس از دیگری به جهنم‌ی اصل می‌کند و نیروهایش را به ادامه‌ی جنگ تشویق می‌کند و می‌گفت: «که چشم روس‌ها نزدیک عصر ضعیف می‌شود و پیروزی ما نزدیک است».

جالب اینجاست که تاجر روسی ملحق شده به نیروی جوادخان داروهای بسیاری نیز با خود آورده بود که این داروها در این جنگ بسیار کارساز شده و جان بسیاری را نجات می‌دهد و خود تاجر روسی به مداوای مجروحین از لشکر جوادخان می‌پردازد. براساس شنیده‌ها این تاجر، مدت بسیاری در نزد جوادخان بود و از طریق ارتباطات جوادخان، خانواده این تاجر به ایران منتقل شد. او در ایران به تجارت مشغول شد و در ایران ماندگار شد.



جریان عدم الحاق بیله‌سوار به روسیه سابق

به نقل از تاریخ‌نویسان و ریش‌سفیدان حاضر در کنار جوادخان امیرتومان در جریان تعیین سرحدات مرزی در آذربایجان با حضور نماینده دولت ایران و شوروی و سران عشایر، بالاخره توافق می‌شود که شهرستان بیله‌سوار نیز به روسیه واگذار و بین سرحد مرزی از سرزمین بیله‌سوار بین روسیه و ایران مرز تعیین و امضاء شود که موضوع اختلاف، فیصله و صلح برقرار گردد. پس از امضاء سران، نمایندگان روسی متوجه می‌شوند که جوادخان حاجی‌خواجه‌لو در این جلسه حضور ندارد و برای توافق باید امضای ایشان نیز باشد و سوال می‌کنند که امیر جوادخان چرا تشریف نیاورده و آیا دعوت نامه به او تحویل نداده‌اند؟ بزرگان ارتش ایران می‌گویند: چرا؟ ولی گویا با تاخیر تشریف خواهند آورد.

روس‌ها اعلام می‌دارند جوادخان که با روسیه در جهت دفاع از سرزمین ایران همیشه جنگ کرده و نظر ایشان برای تعیین مرز حائز اهمیت است تا در آینده، جنگی بین دو کشور از این لحاظ ایجاد نشود. در اثنای این مذاکرات جوادخان وارد مجلس شده و پس از پذیرایی، توافق به جوادخان قرائت می‌شود تا جوادخان نیز این توافق را تایید و امضاء نمایند جوادخان رو به حاضرین کرده اعلام می‌کند:

«اگر بنده نبودم وطن فروشی می‌کردید. چرا باید شهر و خاک ما را روسیه به زور اسلحه توپ و تانک بگیرد. این ننگ است. این توافق را بنده قبول ندارم و امضاء نمی‌کنم و حتی اگر جنگ دیگری را شروع کرده باشیم».

سران ارتش و نماینده وقت دولت اظهار می‌دارند که امیر بالاخره توافق کردیم. اجازه بفرمایید موضوع اختلاف تمام بشود و قرارداد صلح و تعیین سرحدات مرزها به شکل توافقی پایان یابد. جوادخان به فرماندهان ارتش می‌گوید:

«شماها می‌توانید امضاء کنید ولی اگر بنده را به عنوان اعضای ایرانی خود قبول دارید این توافق ننگ است و فردا ما به فرزندان سرزمین خویش چه جوابی خواهیم داشت؟ بنابراین این توافق نیست بلکه تسلیم به خواسته اجنبی‌ها است... نباید به این راحتی بیله‌سوار را نیز به روسیه دو دستی تقدیم کنیم و باید شهرهای جدا شده اعم از باکو و گنجه و شیروان را از روسیه بگیریم و بنده آماده جنگ هستم».

بزرگان ارتش وقت، به جوادخان می‌گویند که ما در حالت فعلی قادر به مقابله با ارتش روسیه با



داشتن تجهیزات جنگی بالا نیستیم و باید زمان آن برسد تا با برنامه‌ریزی برابر نظر حضرت‌عالی اقدام نماییم. فعلاً شرایط ایران در حالتی نیست که ما با شوروی در بیافتیم. بالاخره اجازه بفرمایید موضوع فیصله و صلح بین دو کشور برقرار گردد.

این پیشنهاد روسیه، جوادخان را آن‌چنان ناراحت می‌کند که به نمایندگان روسیه این چنین جواب می‌دهد:

«مهم‌ترین نقاط ایران را از دست دادیم و این از بی‌عرضگی شاهان ما بوده است و حالا که ما توانایی دفاع از سرزمین خودمان را داریم تسلیم خواسته‌ی غیرشرعی و غیرقانونی شماها شویم؟ فردا این امر را مجتهدین ما بشنوند اعلام خواهند کرد که جوادخان نیز با روسیه ساخته است. حالا شما مجدداً می‌خواهید قسمتی از آذربایجان و شهر باقی مانده بیله‌سوار را تجزیه و به خاک خود ملحق کنید و این خارج از عرف بین‌المللی، قانونی و شرع مقدس است که ما فردا به بزرگان دینی خود چه جوابی خواهیم داشت و اگر علما و مجتهدین این قرارداد را ببینند شاید حکم جهاد دهند و مسئله به این سادگی نیست. شیخ محمد خیابانی از مبارزین سرسخت و دوست گرامی بنده است وقتی با هم حرف می‌زنیم دستور شروع جنگ و تصرف شهرهای از دست داده را برنامه‌ریزی می‌کند. اگر ایشان بشنوند چه جوابی خواهیم داد؟»

نهایتاً پس از عدم قبولی جوادخان و اطلاع دادن موضوع عدم رضایت جوادخان به روسیه توسط نمایندگان خود به فضل پروردگار و در نتیجه هوشیاری و آگاهی و غیرت و کمک شایان جوادخان، روسیه از خواسته خود، منصرف و نهایتاً شهر زیبا و پر از غیرت بیله‌سوار از قرارداد تجزیه و الحاق آن به روسیه اصلاح و قرارداد سرحد مرز از نکته پایانی بیله‌سوار امضاء می‌گردد. نمایندگان ایران نیز وقتی این عمل خیر جوادخان را می‌بینند ضمن قدردانی و تشکرات فراوان با برپا کردن جشن بزرگ این پیروزی بدست آمده را مجدداً به جوادخان و طوایف عشایر حاضر تبریک و آنان را پیوسته به دفاع از سرزمین آذربایجان عزیز و همکاری با همدیگر و ارتش ایران جهت دفاع از سرزمین میهن عزیز تشویق و توصیه می‌کنند و این توفیقات مایه‌ی سربلندی هیات ایرانی حاضر در جلسه و عشایر وطن‌پرست و اهالی شهر بیله‌سوار گردید. به همین خاطر بیله‌سواری‌ها همیشه از جوادخان با نام نیک و غیرتمند یاد می‌کنند.

جوادخان حاجی خواجه‌لو در سال ۱۳۲۰ش قبل از تجاوز نیروهای روس به نواحی شمال و شمال‌غرب ایران دارفانی را وداع گفت. قبر جوادخان در روستای میزان از توابع مشکین‌شهر قرار دارد.



جنگ سراندازخانم حاجی خواجه‌لو با روسیه

سراندازخانم که جوادخان به خاطر رشادت و سلحشوری وی، او را برادر خطاب می‌کرد در زمان حمله روس‌ها به خاک ایران عزیز، دوشادوش برادر خویش با پوشش لباس جنگی مردانه در میدان نبرد با لشکریان روسیه می‌جنگید و مواظب سنگر جوادخان نیز می‌شد و با استفاده از تاکتیک جنگی صدها سالدات (نیروی نظامی) روسی را به قتل می‌رساند.

روزی از وی سوال می‌پرسند که: «چه لزومی است شما به مانند برادرتان در میدان نبرد با بیگانگان دوشادوش برادر نامدار خود مشغول جنگ می‌شوید؟»

سراندازخانم حاجی خواجه‌لو در پاسخ می‌گوید: «از شوهر خویش عهد و پیمان گرفته‌ام که در زمان جنگ باید به برادر خودم جوادخان کمک کنم و تحمل تنها گذاشتن او در میدان جنگ را ندارم و به رزمندگان جنگی کمک و خود فرماندهی قسمتی از جنگ را به عهده می‌گیرم و شوهرم نیز آن را قبول کرده بنابراین در تمامی جنگ‌های برادرم، شرکت و تحمل تنها گذاردن وی را در جنگ‌ها ندارم».

شهامت و شجاعت این زن وطن‌پرست عشایر، پس از گذشت یک قرن هنوز هم در اذهان عشایر ورد زبان شده و اشعار آن زمان را که در وصف او سروده‌اند در مجالس و محافل اعم از زن و مرد بیان می‌نمایند:

توفنگی دولدور سرانداز!

بایراغی قالدور سرانداز!

گوجووی بیلدور سرانداز!

آی سرانداز، آی سرانداز

ترجمه:

سرانداز، تفنگ را با گلوله پر کن!

بیرق را در بلندی‌ها نصب کن!

و قدرت و زورت را نشان بده!

ای سرانداز، ای سرانداز



اشعار سروده شده درباره جوادخان

یکی از این اشعار صحنه‌ی مربوط به محاصره‌ی صمد پسر جوادخان به همراه عده‌ای از جنگجویان حاجی خواجه‌لو در چنگ نیروهای دشمن است. سواد - برادر صمد - با مشاهده‌ی این وضع دردناک، دلتنگ و ناراحت شده و ابراز نگرانی می‌کند. جوادخان پسرش را روحیه داده و این چنین دلداری می‌دهد:

آغلاما، آغلاما سواد آغلاما

ئولمیوب جواد آغلاما^۱

...

یا در جای دیگر، عشایر وفادار شاهسون از خدا برای یاری جوادخان و خواهرش سراندازخانم، این چنین زبان به دعا می‌گشودند:

الله نوزون کمک ائيله جوادا

دوققوز آیدی باجی قارداش داوادا^۲

...

شجاعت و توانایی جوادخان در نبرد با دشمن به حدی بود که عشایر شاهسون او را شایسته جایگاه پادشاهی دانسته و این چنین می‌سرایند:

چک قلینجووی وور جوادخان

شاه‌یئرینده دور جوادخان^۳

...

۱- ترجمه: گریه نکن، گریه نکن پسر سواد؛ گریه نکن که هنوز پدرت جواد نمرده است.

۲- ترجمه: خدایا خودت به جواد کمک کن که نه ماه است به همراه خواهرش در حال جنگ با دشمن است.

۳- ترجمه: شمشیرت را بکش و بزن ای جوادخان؛ در مسند و جایگاه شاهان بایست ای جوادخان.



اصلا ندوز در گذر تاریخ

جنگ‌های ایران و روس اصلا ندوز را محل استقرار نظامیان ایران به فرماندهی عباس میرزای قاجار کرده بود و یکی از بزرگ‌ترین جنگ‌ها در همین محل رخ داده است. این منطقه به سبب موقعیت خاص خود و حوادث معاصر، به ویژه جنگ‌های ده‌ساله‌ی روسیه با ایران (۱۲۱۸-۱۲۲۸ق)، دارای اهمیت است. معبر اصلا ندوز به عنوان محل نفوذ به خاک آذربایجان به خصوص در جنگ‌های هفتگانه‌ی عباس میرزا با روس‌ها، پیوسته مورد استفاده بوده است.

در هنگامه‌ی جنگ روسیه با ایران (۱۲۲۷ق/۱۸۱۲م)، زمانی که نمایندگان روسیه و ایران در محل اصلا ندوز در حال مذاکره بودند، روسیه و انگلستان در اروپا با یکدیگر به توافق رسیدند و سفیر انگلیس (سرگوراولی) به افسران انگلیسی که مأمور آموزش نظامی قوای ایران بودند، دستور داد که در مناقشه‌ی ایران و روس مداخله نکنند. متعاقب آن، قوای روسیه در اصلا ندوز به سپاه ایران شیبخون زد و با وارد ساختن تلفات و صدمات ناگهانی بر قوای ایرانی، با وساطت دولت انگلستان، ایران را وادار به صلح و پذیرش عهدنامه‌ی گلستان (۲۹ شوال ۱۲۲۸ق/۱۲ اکتبر ۱۸۱۳م) کرد. به دنبال آن تمامی قلمرو ایران در شمال ارس از دست رفت.

رو در رویی طایفه حاجی خواجه‌لو با روس‌ها

فیداروف فرمانده روس‌ها پس از سه ماه جنگ با طوایف علیرضاییگلو، قوجه‌بیگلو و عیسی‌بیگلو، چون دید نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود؛ تصمیم گرفت از سوی اهر، سمت غربی سبلان که بالنسبه هموار است به عشایر حمله کند تا مگر به نتیجه‌ای برسد. ژنرال فیداروف روسی با سه هزار نیرو از سوی اهر حمله کرد. این بار با طایفه‌ی مشروطه‌خواه و امنیت‌دوست حاجی خواجه‌لو مصادف شد. در این موقع عمران خان امیرتومان فوت کرده بود و ریاست طایفه را جوادخان بر عهده داشت. او در جنگ با روس‌ها چنان شجاعتی از خود نشان داد که نه تنها در بین کل طوایف به رشادت و شجاعت مشهور شد و اشعار زیادی در وصف او سرودند، بلکه خود فیداروف نیز از رشادت وی تمجید کرد. از قول مترجم او می‌گویند: یک روز سواری از سنگر جوادخان بیرون آمد که می‌خواست خود را به تپه‌ی دیگر برساند. فیداروف دستور داد که او را به توپ ببندند. توپ چند بار شلیک کرد و با آن که گلوله‌های توپ نزدیک سوار به زمین می‌افتاد، سوار هم چنان آهسته و خونسرد به سوی تپه می‌رفت. فیداروف به توپچی دستور داد دیگر شلیک نکند و گفت: «هرکس



دیگری بود حتماً به تاخت خود را به تپه می‌رساند. این خود جوادخان است که اعتنایی به شلیک توپ نمی‌کند. حیف است هم چون جوان شجاعی به دست من کشته شود».

سه ماه تمام جنگ با حاجی خواجه‌لوها ادامه یافت و دو پسر جوان و شجاع جوادخان به نام‌های احدخان و صمدخان در این زد و خوردها کشته شدند. شاهسون‌ها آن قدر از سالدات‌های روسی تفنگ و فشنگ به غنیمت می‌گرفتند که دیگر احتیاج نبود از جایی دیگر تفنگ و فشنگ تهیه کنند. فیداروف پس از سه ماه، حمله از سوی غرب و جنگ، حاجی خواجه‌لورها را کرد و قوای خود را دوباره در جبهه‌ی شرقی متمرکز کرد و فشار بر طوایف شرقی را افزود. ولی چون نتوانست نتیجه‌ای بگیرد، دولت ایران را تحت فشار قرار داد تا عشایر را مطیع سازد. خلاصه پس از چهارده ماه با کمک روس‌ها در کنار پل سامیان جلوی عشایر را گرفتند و آن چه عشایر داشت بین روس‌ها تقسیم شد سالی که با نام (بول‌گی ایلی) یعنی «سال تقسیم» برای عشایر مبدأ تاریخی گردید که در ادامه توضیح پیش‌تر در این مورد داده خواهد شد.

سال تقسیم (بول‌گی ایلی)

روس‌ها از یک طرف بنا به درخواست دولت در روزهای اول سلطنت احمدشاه قاجار در پی سرکوبی مشروطه‌خواهان و از سوی دیگری سرکوبی طایفه‌های شاهسون بودند. جنگ با طوایف شاهسون از حاشیه رود ارس تا جنگل «قاشقا منشه» ادامه یافته بود. در آغاز بیش‌تر طایفه‌ها دست به یک بودند، اما نیروی تزاری روس بیش از حد تصور قوی بود، عده‌ای تسلیم شدند مگر جوادخان، بیگ طایفه‌ی حاجی خواجه‌لوها که به داخل جنگل «قاشقا منشه» می‌زند و تاروژی که ژنرال روسی حاضر به صلح شد دست از جنگ برنداشت. با همه این اوضاع و احوال، جنگ نیروهای تزار با ایلات و عشایر شاهسون به نفع روس‌ها تمام شد. شاهسون زخم خورده و چپاول شد.

فصل پاییز فرا رسیده بود طایفه‌ها مجبور شدند از بیلاقات جمع شوند و به سمت قشلاقات کوچ کنند. همه‌ی طایفه‌های پراکنده شاهسون شروع به کوچ می‌کنند اما تزار که دست به خون شاهسون آلوده برای این کارش غرامت و مزد هم می‌خواهد، مزد آدم‌کشی‌هایش را. و این غرامت و دستمزد باید توسط خود طایفه‌ها پرداخت شود که غارت و چپاول شده‌اند و کشته داده‌اند.

در همین روزهای کوچ خیل سالدات‌ها به سر وقت طایفه‌ها می‌روند و جلوی‌شان را می‌گیرند.



دولت ایران هم موافقت می‌کند که ایلات تمام مخارج جنگ را به روسیه تزاری بپردازند و همه‌ی این حوادث درست در روزهای اول سلطنت احمدشاه قاجار اتفاق می‌افتد.

طایفه‌ها را در چهار فرسخی اردبیل زیر پل «سامیان» جمع می‌کنند و صارم‌السلطنه هم برای نظارت با عنوان رسمی ناظر دولت ایران ماموریت پیدا می‌کند و آن وقت تقسیم شروع می‌شود. در این تقسیم تمام دار و ندار عشایر شاهسون به روس‌ها داده می‌شود. از احشام گرفته تا چوب‌های آلاچیق و نمدی که رویش می‌خوابیدند و گندم و وسایل نان‌پزی و حتی لباس‌هایشان بین روس‌ها تقسیم می‌شود.

این سال برای عشایر ایل شاهسون استان اردبیل به عنوان یک مآخذ تاریخی به «بول‌گی ایلی» (سال تقسیم) مشهور است. سالی که درباره‌ی آن ضرب‌المثل‌ها ساخته‌اند. امروز هم در بین ریش‌سفیدان عشایر معمول است که می‌گویند فلان کس بیست سال بعد از سال تقسیم فوت کرد. یا بهمان کس در سال تقسیم هنوز بچه بود.

برای این که پاسخ این حرکت‌های زشت و ناپسند روس‌ها را بدهند طایفه‌ی قوجه‌بیگلوه‌ها جنگ دیگری با روس‌ها در سال ۱۳۳۷ق برپا می‌کنند. آن‌ها در شیخونی که شبانه به آن طرف مرزها و با دست‌های خالی می‌زنند دو توپ و هشت مسلسل را از چنگ پنج‌هزار قشون روس بیرون می‌کشند و همه را فراری می‌دهند.

فرج‌الله‌خان شاهسون

قوای روسیه تحت فرماندهی ژنرال گودویچ که جانشین ژنرال سیسیانف شده بود در شمال‌شرق (قفقاز) سرگرم جنگ بود. شورش مردم دربند، علیه شیخ‌علی‌خان، موجب گشوده شدن دروازه‌های آن شهر به سوی روس‌ها گردید. عباس‌میرزا در صدد محاصره‌ی گنجه بود، لکن با شنیدن خبر سقوط دربند، تصمیم گرفت به جانب شیروان و دربند عزیمت نماید. مصطفی‌خان حاکم شیروان، بسیار محیل^۱ و در وفاداری ناپایدار بود. از این رو پس از دستیابی شیروان توسط قوای ایرانی، نجفقلی‌خان گروسی و فرج‌الله‌خان شاهسون برای تسخیر استحکامات او در فیت‌داغ، بدان سو روانه شدند. لیکن آن دو نتوانستند به تعقیب مصطفی‌خان پرداخته و بر او دست یابند.

در این زمان روس‌ها سرگرم آزادسازی باکو و شیروان و در استانه اشغال مغان بودند. سلیم‌خان حاکم شکی، آخرین متحد ایران که هم‌چنان در ناحیه‌ی شکی به مقاومت ادامه می‌داد از دولت ایران تقاضای کمک کرد. فرج‌الله‌خان شاهسون به دستور عباس میرزا با هشتصد سپاهی به کمک سلیم‌خان شکی شتافت. لیکن دیر شده بود و در برخورد با لشکری از روس‌ها، زخم‌های هولناک برداشت و در بیهوشی اسیر سپاهیان روس گردید. سرکرده روسی که از رشادت و شجاعت فرج‌الله‌خان شاهسون خوشش آمده بود به پزشک قشون سپرد که او را معالجه کند و دقت بیش‌تری در بهبودی زخم‌هایش به خرج دهد. پزشک هم اطاعت امر کرد تا اینکه او سلامتی خود را بازیافت. سرکرده روسی فرج‌الله‌خان را احضار کرد و از او پرسید: «آیا باز هم به جنگ روس‌ها خواهید آمد؟» فرج‌الله‌خان این‌طور پاسخ داد: «اگر هزار بار بمیرم و دوباره زنده شوم با متجاوزان به وطنم جنگ خواهم کرد». سردار روسی هر قدر او را تهدید کرد او ترسی به خود راه نداد و بالاخره او را آزاد نمود و فرج‌الله‌خان به لشکریان ایران پیوست.^۱

ژان ژونیر در ادامه با تمجید و تحسین از شجاعت جنگجویان شاهسون می‌نویسد: «فرج‌الله‌خان و سربازانش شکست خوردند، اما تسلیم نشدند و وقتی جنگ به اتمام رسید، در قشون کوچک فرج‌الله‌خان یک نفر باقی نماند که کشته یا زخمی نشده باشد». در این نبرد، هشتصد نفر از مردان و جوانان عشایر شاهسون در دفاع از مسلمین در بند، ایثارگری نمودند.

عبدالله‌خان محمدخانلو

وی از طایفه‌ی محمدخانلوسست و در حدود سال ۱۲۷۰ش در قره‌داغ متولد شد و پس از فوت شجاع‌الممالک به ریاست آن طایفه انتخاب شد. مردی شجاع، دلیر، بی‌باک و میهن‌پرست بود. در سال ۱۳۲۴ش که فرقه‌ی دموکرات در آذربایجان بر سر کار آمد چون نتوانست شاهد اشغال کشور به وسیله اجنبی باشد، علیه آنان قیام کرد و پس از زد و خورد زیاد به دست آنان شهید و اموالش مصادره شد. وی یکی از قهرمانان ملی کشور است.^۲

۱- ژان ژونیر، دلاوران گمنام ایران در جنگ با روسیه. ترجمه‌ی ذبیح‌الله منصور، تهران، ایران، ۱۳۶۳.

۲- مغان در گستره‌ی تاریخ، عزیزاله قلمی، انتشارات فرشاد، ۱۳۷۶، چاپ اول



پیرقلی خان گُرداحمدلو

یکی از امیران و سرداران بزرگ دوره قاجار از طایفه‌ی گُرداحمدلو (از عشایر شاهسون حوزه‌ی ارسباران) است که در نزد عشایر ایل شاهسون و تاریخ ایران نام نیکی به‌یادگار گذاشته است.^۱

محمدقلی خان آراللو

کسی بود که تا آخر عمر خود در کانون نهضت مقاومت ضد استعماری شاهسون‌ها قرار داشت. وی در مرزهای اردبیل و اجارود با اشغال‌گران روس جنگید و سرانجام در سال ۱۳۳۰ ش به دست روس‌ها در آستارا دستگیر و با هم‌دستی حکمران بزدل و بی‌کفایت اردبیل در مقابل گلوله‌ی توپ بسته شد و با شلیک گلوله توپ، پیکرش پاره پاره گردید.^۲

عشایر شاهسون هرگز با روس‌ها سازش نداشتند و با هر فرصتی که به‌دست می‌آوردند از مرز گذشته نگهبانان روس را می‌کشتند و اموال و اسلحه آن‌ها را به غارت می‌بردند. اعدام محمدقلی خان آراللو، عشایر را بیش از پیش از روس‌ها متنفر ساخت. محمدقلی خان که در سال ۱۳۲۸ ش توسط سردار بهادر و پیرم‌خان دستگیر و به تهران فرستاده شده بود، در اواخر سال ۱۳۳۰ ش موفق به فرار از زندان شد ولی در آستارا به وسیله روس‌ها که از وی دل پر خونی داشتند دستگیر شد و در اردبیل به حکم حاکم شهر به چوبه دار آویخته شد.

ژنرال فیداروف فرمانده سپاه روس در اردبیل جنگ و سرکوبی عشایر را خیلی سهل می‌پنداشت و خیال می‌کرد که ظرف چند روز به غائله عشایر پایان خواهد داد. بنابراین جنگ را با سهل‌انگاری بدون تمهید مقدمه، شروع کرد در آن موقع، فصل بیلاق بود و عشایر همگی در دامنه‌ی سبلان پراکنده بودند. طلعه قشون روس در قسمت شمالی سردابه (سرداوا) با عشایر برخورد کرد و از همین درگیری نخست، روس‌ها فهمیدند که این جنگ برای‌شان گران تمام خواهد شد. در این قسمت از دامنه‌ی سبلان، طوایف علیرضاییگلو و قوجه‌بیگلو اسکان داشتند و برخورد اولیه نیز با آنان رخ داد.

شاهسون‌ها می‌دانستند که در دشت و اراضی هموار نخواهند توانست با قشون منظم روس مقابله کنند. بنابراین سعی می‌کردند آن‌ها را به ارتفاعات و دژه‌های سنگلاخی و مخوف سبلان

۱- نگاهی به آذربایجان شرقی، تالیف ایرج افشار سیستانی

۲- میرینی عزیززاده، تاریخ دشت مغان، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ دوم، ۱۳۸۶



بکشند و با جنگ‌های چریکی نابودشان کنند.

فیداروف نیز به این امر واقف بود که در ارتفاعات بالا، جنگ سپاه منظم با جنگجویان چریکی نوعی خودکشی است. بنابراین از تعقیب شاهسون‌ها در ارتفاعات سبلان، چشم‌پوشی کرد و اطراف روستای ثمرین را لشکرگاه خود قرار داد و هر از چندگاهی، دسته‌ای را به سوی اوبه‌های عشایر می‌فرستاد که تلفات سنگینی متحمل می‌شد و باز می‌گشت.^۱

ملا امام‌وردی

یک بومی مشکین‌شهری با چهره‌ای درخشان و ماندنی در تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، روحانی شجاعی به نام ملا امام‌وردی بود که روشن‌بین، روشن‌اندیش، سر‌نترس و دل‌بی‌باک داشت.

سال‌های اول عمرش را در صحراهای خیابو (مشکین‌شهر) به چوپانی گذرانده بود و همان روز هم کتاب به بغل به صحرا می‌رفته، شبها پیش آخوندهای محل درس می‌خواند. مدتی بعد در طالبیه شهر تبریز درس خوانده، سال‌های بعد با مکافات زیاد خود را به نجف رساند و بعد با توشه‌ای از معلومات دینی به زادگاهش مشکین‌شهر برای کسب و کار اولش و هدایت دینی مردم برگشت.

ملا امام‌وردی تنها مردی بود که در چنان آشفته بازار پر هرج و مرج به آزادی و نجات فکر می‌کرد و بالای منبر از مشروطه می‌گفت.

همان روزهایی که مجلس، دست کمک به همه‌جا دراز کرده بود ملا در تبریز به مجاهدین قول داد که به مشکین‌شهر رفته و از عشایر و سواران قره‌داغ^۲ و مردم و مجاهدین خیابو برای کمک ترتیباتی بدهد، اما از مدت‌ها پیش در خود خیابو به کمین ملا نشسته بودند و وقتی زمزمه در ماندگی مجلس به آن دیار رسید تصمیم گرفتند که حساب ملا را پاک بکنند. به همین جهت نرسیده به خیابو، مردی به اسم رحیم‌خان آقاخانلو در بندش کشید و سه روز تمام در قلعه

۱- مغان در گستره‌ی تاریخ، عزیز اله قلمی، انتشارات فرشاد، ۱۳۷۶

۲- ساکنین قره‌داغ تنها در عصر باستان معروف نبوده‌اند بلکه قره‌داغ همیشه و در همه اعصار مرکز و مأمن مردان دلاور و شجاعی بوده است که برای حفظ آبرو و حیثیت این آب و خاک از فداکاری و جانبازی دریغ نکرده‌اند. در لشکر کشی محمد شاه غازی قاجار به افغانستان و فتح هرات، هر جا مشکل جنگی پیش می‌آمد و افواج ایرانی از پیشروی در می‌ماندند فوج قراجه‌داغی (قره‌داغ) را مامور حل مشکل می‌کردند و آنها در اندک مدتی گره کار را می‌گشودند.



منظم‌الملک نگهش داشت و وقتی مردم خبردار شدند، شبانه او را از راه سامیان به اردبیل بردند و حاکم اردبیل امیر معزگروسی مدت دو روز او را زنده نگه داشته و یک شب ناگهانی در پشت بام داخل «نارین‌قلعه» به دارش کشید.

صبح مردم اردبیل خبردار شدند و بیرون ریخته و جسد ملا را بالای قلعه حلق‌آویز دیدند. آقامیرزا علی اکبر و عده‌ی کثیری از علمای اردبیل هجوم آوردند و جنازه را گرفته و گریه‌کنان او را به امامزاده صالح بردند و به خاک سپردند و سینه‌زنان، نفرین‌کنان و زنجیرزنان به شهر برگشتند و امیر معزگروسی که تازه از پیروزی مشروطه‌چیان در کار مجلس خبردار شده بود از شهر گریخت. قتل ملااماموردی در تابستان ۱۲۸۷ش اتفاق افتاد.

احمد کسروی در کتاب تاریخ مشروطیت ایران (تالیف ۱۳۴۰ش) در این باره نوشته است: «ملااماموردی مشکینی یکی از ملایان غیرتمند و مشروطه‌خواه آذربایجان می‌بود. در روزهایی که دارالشوری از شهرها یآوری می‌خواست و در تبریز آن جوش و خروش می‌رفت، این مرد که به شهر آمده بود، نوید داد که به مشکین رود و از سواران قره‌داغ به یاری‌آوری آهنگ آن‌جا کرد ولی چون آگاهی از بمباران مجلس رسید کسانی به شیرین‌کاری در پیش دولتیان، آن مرد غیرتمند را دستگیر کرده و با دستور امیر معزز به اردبیل آوردند و در این‌جا یک رسوایی که کم‌تر دیده شود در بازارها گردانیده و در نارین‌قلعه دشت اردبیل به دارش زدند».

در کتاب جالب «بلوای تبریز»^۱ درباره‌ی این واقعه آمده است: «روز شنبه ۲۹ جمادی الثانیه... و خیر رسید که در اردبیل ملااماموردی مشکینی را که مشروطه‌طلب و آدم متدین و شاگرد جناب فاضل شریبانی بود، حاکم اردبیل میرزاعلی اشرف‌خان خفه کرده و در معبر عام آویزانده است و این هم از اشارات آقایان مستبدین شده. این بیچاره در اول بلوای تبریز در این‌جا بود و می‌گفت که از شاهسون می‌توانم سواره به کمک شما بیاورم. خواست برود مانع شدند که رفتن تو در این بین برای تو خوب نیست. گفتم می‌روم و سواره می‌آورم... آن بیچاره عازم اردبیل شده آقایان مستبدین به حاکم اردبیل نوشتند که ملااماموردی آمد و از روسای بابی‌هاست بگیر و دو شقه کن و بیاویزان. اما حاکم حیا کرده و دو شقه نکرده است».



شیخ عبدالمناف (امین الاسلام) کریمی‌کنده

عبدالمناف (امین الاسلام) - پسر آقا شیخ علی - از روحانیون آگاه و باسواد و تربیت یافته در محضر استادان حوزه علمیه نجف بود. ایشان در اواخر دوره سلطنت ناصرالدین شاه، دوران مظفرالدین شاه و دوره مشروطه، اقتدار و نفوذ فوق‌العاده‌ای در منطقه داشت. شیخ عبدالمناف که لقب افتخاری «امین الاسلام» را از میرزا علی اکبر مجتهد اردبیلی گرفته بود، از یاران و همفکران صمیمی این مرد بزرگ و روحانی مقتدر اردبیلی شناخته می‌شد و با تبعیت از او در کارهای سیاسی و اجتماعی آن دوره نقش فعالی ایفا کرد.

شیخ عبدالمناف در امر به معروف و نهی از منکر و احقاق حق ستمدیدگان و جلوگیری از زورگویی خوانین، بیگ‌ها و کدخداها در مناطق عشایری، سعی و اهتمامی جدی داشت و در دوره سلطنت رضاشاه پهلوی با سیاست‌های ضد اسلامی او به ویژه برنامه استعماری کشف حجاب به مخالفت برخاست. وی در سال ۱۳۲۰ ش در سن هفتاد سالگی دار فانی را وداع گفت.^۱

آیت‌الله‌العظمی سید یونس موسوی

سید یونس فرزند سید محمد تقی در سال ۱۲۹۶ ق در روستای زهرآکندی از محال اوجارود مغان متولد شد. مقدمات و سطح حوزوی را نزد پدرش و علمای اردبیل فرا گرفت. از سال ۱۳۱۹ ق به مدت چهارده سال در نجف اشرف به تحصیل علوم حوزوی مشغول شد. سپس در حوزه‌ی علمیّه کربلا به ادامه تحصیلات پرداخت و در سال ۱۳۴۶ ق به اردبیل بازگشت و به عنوان مجتهدی مشهور به وظایف شرعیّه عمل نمود.

ایشان در سال ۱۳۵۴ ق، بیست و پنج روز قبل از قیام مسجد گوهرشاد، به قصد زیارت امام رضا (ع) به مشهد مقدس رفت و در کانون رهبری قیام قرار گرفت. پس از قتل عام خونین مردم معترض به سیاست‌های اسلام‌زدایی و ضد فرهنگی رضاخان پهلوی در مسجد گوهرشاد، او و دیگر علمای موثر در قیام، دستگیر و در تهران زندانی شد.

آیت‌الله سید یونس موسوی به مدت پنج ماه در زندان‌های مخوف پهلوی، سخت‌ترین شکنجه‌های روحی را تحمل کرد و بعد از مدتی به شهر اردبیل تبعید شد.

ایشان در سال ۱۳۶۱ ق به مشهد مقدس مهاجرت کرد و در آنجا به عنوان مرجع عالیقدر شیعیان،

۱- ر ک: میرنی عزیززاده، تاریخ دشت مغان، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ دوم، ۱۳۸۶



حوزه‌ی درس تشکیل داد و به تربیت علمای دینی پرداخت و مقلدین بسیاری به معظم له مراجعه کردند. وی در اردبیل با فعالیت‌های کمونیست‌ها، حزب توده و فرقه‌ی دموکرات آذربایجان به مخالفت و مبارزه برخاست. او در جریان تشکیل دفتر حزب توده، فتوای تحریم و بی‌دینی عناصر کمونیست را صادر کرد و روشنفکران و مردم را از ثبت نام و فعالیت در این حزب برحذر داشت. باطل و منحل خواندن حزب توده از سوی آیت الله سیدینوس، چنان تأثیری در روحیه‌ی فرمانده قشون اشغالگر روس گذاشته بود که وی بعد از ملاقات با سیدینوس، از دلایل آن عالم بزرگ، قانع و منقلب شده و به مقرر خویش بازگشت.

با الهام از فتوای شرعی این زعیم و مرجع عالیقدر شیعه بود که روحانیت بیدار اردبیل، دشت مغان و مشکین شهر با فرقه‌ی دموکرات آذربایجان و حزب توده به مخالفت برخاستند. به طوری که دفتر حزب توده در اردبیل (در دوره‌ی اشغال آذربایجان) به وسیله سیدبخاص اوچارودی و سواران عشایر مغان به آتش کشیده شد.^۱

میرزایوسف کریمی‌کنده

حاجی میرزایوسف - پسر عبدالمناف - سومین پسر امین‌الاسلام است که در کسوت روحانیت به سر می‌برد. وی در سال ۱۳۰۶ ش متولد شد. دروس حوزوی را در مدارس علوم دینی اردبیل فرا گرفت و سپس به زادگاه خود مراجعت کرد. در جریان ظهور فرقه‌ی دموکرات آذربایجان به مبارزه با آن فرقه برخاست و در جریان سخنرانی در روستای قوطان لوی ارسباران از سوی فداییان تحت امر محمدرضا فدایی - از فرماندهان کمیته‌ی ولایتی فرقه در مشکین شهر - دستگیر و بازداشت شد. اما با وساطت بزرگان منطقه و هیجان عمومی توده‌ی مردم به زودی رهایی یافت.^۲

آقامیرحمدالله ربطی

آقامیرحمدالله ربطی در سال ۱۲۸۲ ش در گرمی مغان متولد شد. پدرش میرفتاح^۳ از سادات واجب‌الاحترام بوده است. تحصیلات سطوح حوزوی را در مدارس دینی اردبیل کسب کرد و در زادگاه خویش به ارشاد مردم پرداخت. در جریان ظهور فرقه‌ی دموکرات آذربایجان در

۱- همان

۲- همان

۳- میرفتاح در روستای لنگان گرمی سکونت داشته که با خانواده‌ای از طایفه‌ی آرالو ازدواج کرده و پس از مدتی به شهر اردبیل مهاجرت کرده است و در آن شهر دار فانی را وداع گفته و در مزار غریبان به خاک سپرده شد.

سال ۱۳۲۴ ش، آقامیرحمده به علت مخالفت با مرام آن‌ها مورد تعقیب واقع شده و به تعبیری، محکوم به اعدام شده بود. اما در میان اقوام خود در آق‌بلاغ ارشق مخفی شد. وی مدتی بعد به گرمی بازگشت و از سوی عناصر فرقه بازداشت شد. اما با اعتراض عمومی مردم آن ناحیه، آزاد و به اردبیل تبعید شد. او در سال ۱۳۵۴ درگذشت.^۱

میرزاجواد اردبیلی

در اصل از روستای اوچ‌آجاج گرمی مغان برخاسته و در مدارس علوم دینی اردبیل تحصیل کرده و به مقامات و کمالات معنوی و علمی نایل آمده بود. از روحانیون آگاه به زمان و حوادث اجتماعی و عنصری روشن‌بین و نیک‌اندیش بود. در اردبیل چنان شهرت یافته بود که در میان خاص و عام به میرزاجواد اردبیلی شناخته می‌شد.

در جریان بیداری ملی ایرانیان و پیدایش نهضت مشروطه‌طلبی با هدف مبارزه با استبداد و نجات مردم از فقر و فلاکت عمومی و فراگیر به صفوف مبارزان و آزادیخواهان پیوست و از رهبران محلی مشروطه‌طلبی در اردبیل شد و سرانجام پس از پنج سال فعالیت چشمگیر در اردبیل و تبریز، در جریان حاکمیت استبدادی صمدخان شجاع‌الدوله مرنندی در آذربایجان، در سال ۱۳۳۰ ق دستگیر و به دست دژخیمان او در تبریز به شهادت رسید.^۲

فتوای جهاد آیت‌الله میرزاعلی اکبرآقا علیه کمونیست‌ها

هم‌زمان با ارسال نامه روحانیون و بزرگان آستارا مبنی بر یاری خواستن از آیت‌الله میرزاعلی اکبرآقا مجتهد اردبیلی در مقابله با کمونیست‌ها، گروه زیادی از مردم شهر اردبیل به جهت وحشت از شنیدن اخبار ورود کمونیست‌ها به اردبیل در مسجد آقامیرزاعلی اکبر جمع شدند. مجتهد اردبیلی بالای منبر رفت و با تقبیح بالشویک‌ها و مرام آن‌ها، مردم را به مقابله تهییج کرد و آن را از موارد جهاد اسلامی به‌شمار آورد.

با دستور مجتهد اردبیلی، گروهی از مردم مسلح شده و کشیک می‌دادند. وی برای تقویت روحیه مردم، شمشیری حمایل کرده و در جلوی قلعه حکومتی زیر بیرق «نصر من الله وفتح

۱- میرنبی عزیززاده، تاریخ دشت مغان، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ دوم، ۱۳۸۶

۲- میرنبی عزیززاده، تاریخ دشت مغان، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ دوم، ۱۳۸۶

قریب» قرار گرفته و از رژه‌ی نظامی جنگجویان اردبیل و سواران عشایر شاهسون، سان می‌دید. این تظاهرات اثرات بسیار مهمی در جلوگیری از نفوذ انقلاب کمونیستی به ایران داشت و نگرانی عمیقی در قفقاز ایجاد کرد. تا آنجا که به قول سالخورده‌گان، حتی در لنکران نیز بالشویک‌های روس از ترس حمله‌ی آقامیرزاعلی‌اکبر و مجاهدان اردبیل از شهر خارج و مخفی شدند.^۱

در سایه‌ی قدرت معنوی این فتوای تاریخی و سرنوشت‌ساز مجتهد اردبیلی، عشایر منطقه به ویژه طایفه‌ی آراللو با کمک طوایف شاهسون از جمله قوجه‌بیگلو، مغان‌لو، حاجی‌خواجه‌لو، گیگلو، اودلو، بیگ‌باغلو، شاه‌علی‌بیگلو و علی‌بابالو علیه کمونیست‌ها جنگیدند و توانستند آن‌ها را به آن سوی مرزها عقب برانند.

نجفقلی خان آراللو

پسر محمدقلی خان آراللو یکی از مردان متدین و نامی عشایر اردبیل و دشت مغان بود که خاندان او همواره در خدمت ملت و دولت ایران، حماسه‌های بزرگی را آفریده بودند. نجفقلی خان که در عهد ریاست پدرش از فرماندهان میادین و از مردان آگاه و باکیاست شناخته شده بود، پس از پدر با هماهنگی آقامیرزاعلی‌اکبر مجتهد اردبیلی دست به اقدامات مهمی زد. او با قدرت‌یابی تشکیلات شعبه‌ی حزب دموکرات در اردبیل که خواه ناخواه پیش‌تاز جریان‌ات کمونیستی بودند به مبارزه‌ی جدی برخاسته بود. وی از بزرگان قدرتمندی بود که از نفوذ بالشویک‌ها به آذربایجان و اردبیل جلوگیری کرد و جنگ‌های متعددی با کمونیست‌ها در اردبیل، اجارود و دشت مغان داشت. هنگامی که برخی از منورالفکرهای اردبیل از کمونیست‌ها استقبال می‌کردند و یا وقتی که مردم اردبیل از ترس حمله‌ی کمونیست‌ها شهر را تخلیه کرده و تا همدان فرار کرده بودند، این نجفقلی خان بود که با جنگجویان عشایر و تحت رهبری دینی میرزاعلی‌اکبر آقا شجاعانه مقاومت کرد و کمونیست‌ها را حتی از اراضی طالش و لنکران نیز عقب راند. در جریان خلع سلاح در دوره‌ی پهلوی نیز به علت درگیری با کمونیست‌ها، از جمله سرکردگانی بود که اعتقاد به کنار آمدن با نیروی نظامی دولتی ایران داشت. رضاخان پهلوی و امیرلشکرش، او را با حيله و فریب و به وسیله یکی از اقربای سببی با سوگند و قسم از اجارود به اردبیل آوردند و با قول و قرارهایی او را به تبریز کشیده و نابود کردند. به طوری که حتی جنازه‌اش را نیز تحویل ندادند. این حادثه هم‌زمان با تبعید آقامیرزاعلی‌اکبر مجتهد اردبیلی رخ داد. همه معمرین و آگاهان منطقه این برخورد را از جنایت‌های رضاخان پهلوی می‌دانند و معتقدند که رضاخان او را به روس‌ها فروخته است.^۲

۱- ر. ک: بابا صفری. اردبیل در گذرگاه تاریخ. دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل، ۱۳۷۱. ج ۱، چاپ دوم. ص ۳۸۶

۲- میرنی عزیززاده، تاریخ دشت مغان، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ دوم، ۱۳۸۶



غلام خان آراللو

غلام خان پسر محمدعلی بیگ^۱ و عموزاده نجفقلی خان از طایفه‌ی آراللو در جریان درگیری با بالشویک‌ها در سال ۱۹۲۰م/۱۲۹۹ش به همراه یکی از نزدیکان آقامیرزاعلی اکبر مجتهد اردبیلی با عده‌ای از سواران عشایر، نفوذی‌های بالشویک به اردبیل را، تحت تعقیب قرار دادند و با وارد ساختن تلفات سنگین و به هلاکت رساندن بیش از یکصد نفر از آنان، آنان را با خواری هر چه تمام‌تر، از ایران بیرون کردند.

غلام خان آراللو از جمله سرکردگان طایفه‌ی آراللو بود که با تبعیت از حکم شرعی میرزاعلی اکبر آقا، که دستور جهاد بر ضد بالشویک‌ها را صادر کرده و گروه‌های سوسیال دموکرات‌ها را فرقه‌ی ضاله معرفی کرده بود، به مبارزه با آنان برخاست. از این رو، بعد از استقرار واحدهای لشکر شمال غرب در شهرهای آذربایجان، دموکرات‌های اردبیل در شکایت خود از طرفداران مستبدین به امیرعبدالله خان طهماسبی - از فرماندهان تحت امر رضاخان سردار سپه - نام غلام خان را نیز جزو مستبدین آورده و تقاضای مجازات او را کرده بودند.^۲

ایشان در سال ۱۳۰۶ش در درگیری عشایر اجارود و شاهسون مغان با قوای نظامی اعزامی رضاخان در دیمان منطقه‌ی ارشق از سوی ماموران رضاخان پهلوی مورد اصابت گلوله قرار گرفت و کشته شد.

روح‌الله خان آراللو

روح‌الله خان آراللو، یکی دیگر از بزرگان طایفه‌ی آراللو بود که در هنگام پیدایش فرقه‌ی دموکرات آذربایجان به دست کمونیست‌ها در اردبیل مورد هدف قرار گرفت و جان خود را از دست داد.

یدالله خان آراللو

یدالله خان آراللو پسر محمدقلی خان بعد از کشته شدن نجفقلی خان - برادر ارشدش - به دست عوامل رضاخان پهلوی در روستای لنگان او جارود ریاست بخشی از طایفه را برعهده گرفت. براساس مصاحبه‌ی میر نبی عزیززاده مولف تاریخ دشت مغان با معمرین محلی در ۱- آنچه در کتاب نهضت جنگل اتحاد اسلام نوشته‌ی فتح‌الله کشاورز در ج ۱، ص ۵۴ آمده است: پدرش، محمدعلی بیگ در سال ۱۳۳۶ق در درگیری‌های شدید میان موافقان و مخالفان هیات اتحاد اسلام و قیام میرزا کوچک خان جنگلی در اردبیل رخ داد، به قتل رسید.

۲- اردبیل در گذرگاه تاریخ. بابا صفری، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل، ۱۳۷۰. ج ۱، چاپ دوم، صص ۴۰۵ و ۴۴۳



سال ۱۳۷۵ ش، یدالله‌خان در سال ۱۳۰۶ ش در جریان جنگ عشایر شاهسون به رهبری بهرام‌خان قوجه‌بیگلو با اردوی نظامی دولت رضاخان پهلوی، به همراه برخی از عموزادگان خود در حمایت از قوجه‌بیگلوها جنگیده است. معمرین طوایف او جارود و مغان، نقش وی را در این جنگ‌ها ستوده و او را بازوی قوی بهرام‌خان قوجه‌بیگلو در دفاع از حیثیت و آبروی ایل شاهسون می‌دانند.

نقش طایفه‌ی قره چورلو از عشایر قره‌داغ

افراد این طایفه مردانی شجاع و دلیر بودند و در تاریخ چند صد ساله‌ی اخیر ایران، اسامی عده‌ای از سرداران و مردان بزرگ این طایفه به چشم می‌خورد که در جنگ‌های میهن از جانبازی و فداکاری دریغ نکرده‌اند.

در جنگ هرات به سال ۱۲۵۳ ق جعفرقلی خان سرتیپ با دو فوج افراد قره‌داغی در بین همه‌ی افسران و سرکردگان ممتاز و مشهور بوده است.^۱ رحیم‌دل خان پسر سرخای خان و نوه‌ی جعفرقلی خان سرتیپ، فرمانده فوج پنجم ایلات بوده است. از این طایفه کربلایی علی خان سرهنگ نیز سال‌ها بیگلربیگی عشایر شاهسون بوده است.

نقش عشایر در قیام سردار جنگل

یکی از وقایع تاریخی در اواخر دوره‌ی قاجاریه قیام میرزا کوچک‌خان جنگلی^۲ است. او در گیلان علیه دولت قیام کرد و قسمت‌هایی از گیلان و خلخال را تحت نفوذ خود در آورد. مردم و آزادیخواهان خلخال در این رابطه نقش فعالی داشتند. در سال ۱۲۹۵ ش (۱۳۳۵ ق) کوچک‌خان به همراه همراهان خود از جمله خالوقربان، حاج احمد کسائی، کربلایی حسین و بعضی از سران به خلخال آمده مورد استقبال بی‌سابقه‌ی مردم خلخال قرار گرفتند.

میرزا در مدت اقامت دو ماهه‌ی خود در خلخال هیئت اتحاد اسلام را تشکیل و سخنرانی و

۱- چادرنشینان و طوایف عشایری ایران، ایرج افشار سیستانی

۲- یونس معروف به میرزا کوچک، فرزند میرزا بزرگ در سال ۱۲۵۷ ش برابر با ۱۲۹۸ ق در محله استادسرا، در حوالی روستای کسماء شهرستان رشت به دنیا آمد. میرزا در سال ۱۲۹۰ ش در گیلان به صفوف آزادی‌خواهان پیوست و در زمره‌ی همراهان جنبش مشروطه‌خواهی قرار گرفت. وقتی در یک نبرد سنگین و نابرابر اکثر مجاهدین جنگل یا کشته و یا تسلیم و متواری شدند، میرزا برای جلوگیری از برادرکشی برای ملاقات با رشیدالممالک خلخال عازم خلخال شد ولی در راه با برف و بوران سختی در کوه‌های گیلان روبرو شد. در بوران، عده‌ای از همراهانش کشته شدند و خودش در حالی که یکی از یارانش را به دوش داشت و از توش و توان افتاده بود گرفتار یخبندان شد و در روز ۱۱ آذر ۱۳۰۰ ش در سن ۴۳ سالگی درگذشت.



مجالس متعددی منعقد می‌نماید و در آن زمان که خلخال در قحطی بسر می‌برد، کمک‌های زیادی به اهالی شهر و حومه و هم‌چنین به تجدید مدرسه‌ی ناصری - که قبلاً توسط ناصر دفترروائی تأسیس شده بود - کرده بود.^۱

ناصر دفترروائی در کتاب خود با نام خاطرات و اسناد ناصر دفترروائی می‌نویسد:

«میرزا کوچک خان در سال ۱۳۳۵ق به اتفاق همراهان خود به خلخال آمد و در خانه‌ی امیرعشایر که خانه‌ی حکومتی خود را برای نشیمن او ترتیب داده بود ماند. بازار در خلخال سه شبانه‌روز به خاطر او بسته بود و جشن عمومی گرفته شد. باز نگارنده را یادی از هندوستان آمد و میرزا کوچک خان را از تشکیلات مدرسه در خلخال با خبر کردم و کمک‌هایی در این راستا کرد و خوانین و تجار را جمع کرد و ۶۰۰ تومان اعانه از آن‌ها جمع کرد و حاج میرزاتقی معلم را از بادکوبه خبر کردیم و مدرسه دوباره در ماه صفر ۱۳۳۶ق افتتاح گردید. در حدود دو ماهی که میرزا در خلخال بود محکمه‌ی عدلیه در خلخال تشکیل شد.»

امیر فخرایی در کتاب سردار جنگل (ص ۹۲) می‌نویسد: «رشیدالممالک شقاقی» معروف به ابیش خان که برادر عظمت خانم فولادلو و امیرعشایر خلخال بود به میانجی‌گری برخاست. زیرا هم از هواداران جنگل و هم همسایه دیوار به دیوار امیر مقتدر (ضرغام السلطنه) بود و به کمک فکری سلطان الواعظین خلخال (متخلص به مهجور آذربایجانی) که مردی پاک‌سرشت و شاعر پیشه بود و مرآت السلطان رییس دارایی خلخال و ناصر دفترروائی و شجاع الدوله انوشیروان کرگانرودی (هشتبر فعلی) موجبات ترک مخاصمه و اصلاح طرفین را فراهم آورد. همراه عده‌ای از روسای شاهسون و از جمله آن‌ها عظمت خانم فولادلو به فومن آمد. سوگند وفاداری یاد کردند و به گرمی پذیرایی شدند.»

مخالفت عشایر شاهسون با حزب توده

روزنامه رسمی حزب توده به نام «رهبر» در شماره ۸۶۸ در تاریخ ۱۳ آذر ۱۳۲۵ش چنین گزارش داده است:

«در اردبیل، یورتچی، خان معروف شاهسون، مورد حمایت کامل ملاهای محلی است و بنابراین قضیه (بی‌نظمی‌های گسترده آن روزها، موارد عملیات شبه‌نظامی و افزایش خشونت) را به عنوان جهاد علیه حزب توده در منطقه می‌شمارد.»

۱- خلخال و مشاهیر اثر سیدمسعود نقیب

میرمنصور و میرغلام منصوری

روحانی میرمنصور منصوری از مهاجرین طالش بود و در روستای اظماره گرمی سکونت داشت و در جریان قیام سیدبخاص^۱ بر ضد حزب توده و فرقه‌ی دموکرات علاوه بر کمک مالی به وی، مردم را نیز تشویق به حمایت از او کرد. ضمن این‌که دو پسر وی به نام‌های میرغلام و میرعبدالحسین به جمع مبارزان ضد فرقه پیوسته بودند میرغلام منصوری و سیدبخاص از رهبران گروه مبارز بر ضد فرقه شناخته می‌شدند و از این رو عناصر فرقه، بعد از شکست جبهه‌ی عشایر مغان، میرغلام منصوری را به دلیل همراهی با سیدبخاص در به آتش کشیدن دفاتر حزب توده در اردبیل دستگیر و در بازداشت‌گاه اردبیل زندانی کردند. سپس دموکرات‌ها محکمه خلقی تشکیل داده، او را به اعدام محکوم کردند.

آزادی بیان از جمله شعارها و خواسته‌های بارزی بود که سران فرقه در مرام‌نامه و بیانیه‌های خود توجه ویژه‌ای به آن کرده بودند و به شدت از فضای خفقان و سکوت مرگ‌باری که در دوران تسلط حکومت پهلوی در آذربایجان حاکم بود، انتقاد می‌کردند. اما آنچه خودشان در دوران حکومت کوتاه‌مدت حکومت فرقه در فضای شهرهای آذربایجان برقرار ساختند بسیار هول‌انگیزتر از تأمینات شهربانی مختاری پهلوی بود به طوری که برای آرام نگه‌داشتن فضای شهر و روستاها، صدای هر مخالفی را در نطفه خفه می‌کردند و به محض این‌که کسی را مخالف مرام و عملکرد خود می‌یافتند، سریع او را محاکمه و حتی گاهی بدون محاکمه مجازات می‌کردند. یکی از همین محاکمات و مجازات مخالفین در اردبیل روی داد مربوط به محاکمه و اعدام میرغلام منصوری است. باباصفری^۲ در این باره می‌نویسد:

«دموکرات‌ها میرغلام را پس از آن‌که دستگیر کردند در اردبیل محاکمه نموده به اعدام محکوم ساختند. اجرای حکم موکول به امضای حسن جودت بود. اما او با این امر مخالفت نمود چون نتوانست محکوم‌کنندگان وی را در اردبیل متقاعد سازد به تبریز رفت تا از پیشه‌وری^۳ دستوری در

۱- سیدبخاص پسر سیداحمد یاردمیلی - از سادات و صاحب نفس زکیه در روستای سریع از توابع یاردمیلی منطقه تالش - در سال ۱۳۱۲ش و در جریان جنگ‌های دوازده ساله مبارزان مناطق کوهستانی طالش با بالشویک‌ها به طرف ایران رانده شد و در روستای کلان محال موران گرمی سکونت نمود. وی تحصیلات حوزوی را در مدارس دینی اردبیل گذراند. سیدبخاص حوزه مبارزاتی خود را از اجارود به اردبیل کشاند و در اردبیل با نیروهای حزب توده به مبارزه پرداخت. در این راه چندین بار دستگیر، زندانی و تبعید شد و هر بار با وساطت روحانیون با نفوذ آزاد می‌شد. وی در سال ۱۳۲۴ش در دوره‌ای که اردبیل در اشغال بیگانگان بود با حمایت معنوی علمای بزرگ به دفاتر حزب توده حمله کرد و همگی را به آتش کشید. به طوری که نقشی اساسی در شکست و نابودی این فرقه‌ی ضاله و تجزیه‌طلب ایفا نمود.

۲- نویسنده کتاب اردبیل در گذرگاه تاریخ

۳- سیدجعفر جوادزاده مشهور به «سیدجعفر پیشه‌وری» مؤسس فرقه‌ی دموکرات آذربایجان



فصل دوم ۱۴۷

این مورد تحصیل نماید. کسانی که برای کشتن وی پافشاری می‌کردند، این مخالفت را با سیاست فرقه، ناسازگار خواندند و با استفاده از غیبت وی، حکم را به امضای مقام دیگری در کمیته‌ی ولایتی رسانده به موقع اجرا گذاشتند و میرغلام را با سه تن دیگر به نام‌های غلام‌خان و فرخ‌خان خامسلو و حسین نام دیگری به جوخه‌ی اعدام سپردند. میرغلام را روز ۲۱ فروردین در جای نارین قلعه^۱ و پشت عمارت اداره‌ی پست و تلگراف اردبیل اعدام کردند».

۱- نارین قلعه قلعه مستحکمی بوده‌است در داخل شهر اردبیل و در کنار بالیقلی چای که در دروه رضاشاه پهلوی در سال ۱۳۱۵ هجری شمسی تخریب گردیده است و متأسفانه بنای قابل توجهی از آن برجای نمانده است. بابا صفری در این باره می‌نویسد: این قلعه که از قدمت و تاریخ ساخت آن اطلاع دقیقی در دست نیست، دژ حکومتی شهر اردبیل بود و در جنگ‌های ایران و روس مرکز ذخیره لوازم جنگی بشمار می‌رفت. این قلعه محل سکونت حاکم شهر اردبیل بوده و پادگان و زندان شهر نیز در آنجا قرار داشت. از زمان دقیق ساخت آن اطلاع دقیقی در دست نیست. ولی احتمالاً بنای آن به قبل از دوران صفویه باز می‌گردد. این قلعه در زمان فتحعلی‌شاه قاجار و به دست هیأت نظامی فرانسوی به سرپرستی ژنرال گاردان تحکیم و بازسازی شد. این هیئت نظامی قلعه را با الزامات جنگ‌ها و جنگ‌افزاری جدید متناسب نمی‌دیدند و در نتیجه در اطراف آن باروی محکمی با برج‌های مستحکمی ساختند و علاوه بر خندق قدیمی قلعه که در داخل دیوارهای جدید تر قرار گرفته بود در خارج آن نیز خندق عمیق و عریضی کنندند و نهر آب را هم از محله شاه باغی شهر به آن بردند. این قلعه در جنگ‌های ایران و روس از مستحکم‌ترین مواضع دفاعی ایران و مهم‌ترین مرکز ذخیره لوازم جنگی بود. بسیاری از شاهزادگان و مدعیان پادشاهی قاجار و بعدها تعدادی از مجاهدان راه آزادی و مشروطه خواهان، مانند ستارخان در آن زندانی بوده‌اند.



فصل سوم

اشغال ایران در جنگ جهانی دوم

پس از آغاز جنگ جهانی دوم در ۹ شهریور ۱۳۱۸ ش (۱ سپتامبر ۱۹۳۹)، ایران بی طرفی خود را اعلام کرد، اما به دلیل گستردگی مرز ایران با اتحاد جماهیر شوروی و درگیری شوروی با آلمان، این بی طرفی ناپایدار بود. ارتش متفقین به بهانه‌ی حضور کارشناسان آلمانی در ایران این کشور را اشغال کرد.

به دنبال اتحاد بریتانیا و شوروی پس از حمله‌ی آلمان نازی به شوروی و لزوم ارسال کمک‌های بریتانیا و آمریکا به جبهه‌های نبرد در شوروی، متفقین تصمیم گرفتند از دالان پارسی (به انگلیسی: The Persian Corridor) نیز استفاده شود و به موجب آن نیروهای متفقین در ۲۵ اوت ۱۹۴۱ م به ایران حمله کرده و این کشور را به اشغال خود درآوردند.

در روز ۳ شهریور ۱۳۲۰ ش نیروهای شوروی از شمال و شرق و نیروهای بریتانیایی از جنوب و غرب، از زمین و هوا به ایران حمله کردند و شهرهای سر راه را اشغال کردند و به سمت تهران حرکت کردند. ارتش ایران به سرعت متلاشی شد. رضاشاه با فشار متفقین به خصوص بریتانیا ناچار به استعفاء شد. متفقین پس از مدت‌ها کشمکش با روس‌ها بر سر نوع حکومت جدید ایران، بالاخره در انتقال سلطنت به پسرش -محمدرضا- که ولیعهد او نیز بود، به توافق رسیدند. پس از اشغال، راه‌آهن سراسری ایران برای انتقال کمک‌های نظامی از جنوب ایران به پشت جبهه‌ی شوروی، براساس قانون وام و اجاره مورد استفاده قرار گرفت.

ایران که در آغاز جنگ، بی طرفی خود را اعلام کرده بود نهایتاً در ۱۷ شهریور ۱۳۲۲ به آلمان اعلان جنگ داد. هدف اصلی ایران از اعلان جنگ، پیوستن به اعلامیه ملل متحد و شرکت در



کنفرانس‌های صلح پس از جنگ بود.

پس از اتمام جنگ، ارتش بریتانیا طبق توافق با دولت ایران، کشور را ترک کرد ولی نیروهای نظامی ارتش سرخ شوروی، همچنان در ایران باقی ماندند و از اجرای توافق امتناع کردند، که به تشکیل دو حکومت خودمختار و کوتاه‌مدت جمهوری مهاباد در کردستان و حکومت فرقه‌ی دموکرات در آذربایجان انجامید. هر دو حکومت با حمایت شوروی پایه‌گذاری شدند و هدفی جز تجزیه ایران نداشتند.

حمله ارتش‌های بریتانیا و شوروی به ایران در کشاکش درگیری‌های جنگ جهانی دوم، حاصل سومین تباری تاریخی این کشورها، به زبان حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران بود: در مورد نخست، در سده‌ی نوزدهم و در پایان جنگ‌های ایران و روسیه در دوره قاجار، تباری روسیه با بریتانیا علیه ناپلئون در اروپا، سبب حمایت بریتانیا از بسته شدن پیمان‌های گلستان و ترکمنچای و تحمیل آن بر ایران شد. در مورد دوم، اوایل قرن بیستم میلادی نیز، پیمان‌های ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ م سبب تقسیم ایران به حوزه‌ی نفوذ دو کشور بریتانیا و روسیه، و زمینه‌ساز حضور نظامی آنان در ایران شد. سومین بار هم در جنگ دوم جهانی بود که بهانه حضور کارشناسان آلمانی در ایران، اشغال ایران را در پی داشت،^۱ ایران اعلام بی‌طرفی می‌کند.

در طی ماه‌های پیش از شهریور ۱۳۲۰ ش، متفقین چند بار از دولت ایران برای عبور مسالمت‌آمیز نیروهای‌شان از خاک این کشور درخواست اجازه کردند، اما همواره این درخواست از طرف رضاشاه رد می‌شد. از نمونه‌های دخالت‌های آن‌ها در امور داخلی ایران نیز می‌توان به تاریخ ۱۵ اوت ۱۹۴۱ م (۲۴ مرداد ۱۳۲۰ ش) اشاره کرد که در آن سفیر انگلستان در تهران یادداشتی به دولت ایران تسلیم کرد که در آن تقاضا شده بود تعداد اتباع آلمانی مقیم ایران هرچه سریعتر کاهش یابد.^۲ در ستاد ارتش، سپهبد رزم‌آرا مدتی پیش از حمله‌ی متفقین، عدم آمادگی ارتش برای دفاع از مرزها را به سرلشکر ضرغامی فرمانده ارتش گزارش می‌کند و پیشنهاد می‌کند به دلیل عدم توانایی مقابله با شوروی، از راه‌های سیاسی برای رفع خطر اقدام شود. گزارش توسط ضرغامی به رضاشاه ارایه می‌شود، اما وی از گزارش خشمگین شده و ولیعهد را برای تحقیق بیش‌تر به جلسه بعد ستادکل می‌فرستد. رزم‌آرا کمبود نفرات و امکانات به‌ویژه امکانات ترابری موتوری را، دلیل اصلی عدم توان مقابله با شوروی بیان می‌کند. رضاشاه مدتی بعد دستور تشکیل لشکرهای جدید را

۱- میخائیل. س. ایوانف، تاریخ نوین ایران. ترجمه‌ی هوشنگ تیزابی - حسن قائم‌پناه، چاپ یکم، ۱۳۵۶

۲- یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ترجمه‌ی کاظم فیروزمند - حسن شمس‌آوری -



صادر می‌کند، اما از صدور فرمان آمادگی برای دفاع خودداری می‌کند. لشکرهای ارتش بدون افزایش نفرات و امکانات به تعداد مورد نظر رضاشاه افزایش می‌یابند و در واقع برخی لشکرها به چند لشکر تقسیم می‌شوند. رضاشاه امکان حمله متفقین را بسیار کم می‌دانست به همین دلیل، ارتش ایران هیچ‌گونه آمادگی برای مقابله با حمله متفقین نداشت.^۱

از طرح‌ریزی حمله‌ی نیروهای روس و انگلیس به ایران، زمان دقیقی در دست نیست. به هر حال این واقعه در سحرگاه سوم شهریور ۱۳۲۰ش (۲۵ اوت ۱۹۴۱م) رخ داد. ساعت چهار بامداد سوم شهریور، سفیر اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و وزیر مختار انگلیس در تهران به دیدار علی منصور نخست‌وزیر وقت رفتند و طی یادداشت‌هایی مشابه، به دولت ایران اعلام کردند که به دلیل بی‌توجهی دولت ایران به درخواست‌های فوری این دو کشور، در کمال تأسف ارتش دو دولت وارد خاک ایران شده‌اند. ارتش شوروی در سه جهت و سه ستون وارد خاک ایران شد.

ستون اول از محور جلفا در جهت تبریز حرکت کرده و ستون دوم از راه آستارا به سوی بندر پهلوی (انزلی) و رشت پیشروی کرده و ستون سوم به ناحیه‌ی مرزی شمال‌شرقی خراسان هجوم برد. در این تهاجم، مراکز مهمی مانند تبریز و مشهد و شهرهای ساحلی دریای خزر تحت اشغال ارتش شوروی درآمدند. ارتش انگلیس هم از دو جهت به سمت ایران پیشروی کرد. یک ستون از راه خانقین وارد ایران شد و از طریق کرمانشاه و همدان خود را به قزوین رساند. ستون دوم از خاک عراق به ناحیه جنوب‌غربی خوزستان هجوم آورد. سرانجام در نهم شهریور ارتش‌های شوروی و انگلیس در قزوین به یکدیگر ملحق شدند.

در این عملیات، نیروهای دریایی و هوایی نیز شرکت داشتند. روز سوم شهریور نیروی دریایی شوروی در دریای خزر، بندرانزلی را به گلوله بست و هم‌چنین نیروی هوایی شوروی، چندین شهر ایران مانند تبریز، انزلی، همدان، قزوین، مشهد و هفتم شهریور لاهیجان و روز نهم شهریور حومه تهران را بمباران کرد. قوای بریتانیا در آبادان عبارت بودند از لشکر هشتم پیاده‌نظام هندی به فرماندهی ژنرال هاروی، در منطقه خانقین، تیپ نهم زرهی و یک هنگ ارابه‌ی جنگی هندی و چهار گردان انگلیسی و یک هنگ توپخانه‌ی انگلیسی که همگی تحت فرماندهی ژنرال اسلیم بودند. اولین هدف نیروهای مهاجم انگلیس، اشغال مناطق نفت‌خیز و دومین هدف، پیشروی در خاک ایران و به دست گرفتن خطوط ارتباطی این کشور بود. عملیات دریایی انگلیس بیش‌تر در بندر شاهپور صورت گرفت و هشت فروند کشتی متوقف در بندر به دست قوای انگلیسی افتاد.

۱- اشغال ایران در جنگ جهانی دوم، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران



نیروی هوایی انگلیس هم چند هدف نظامی را در اهواز بمباران کرد.

سپیده‌دم روز سوم شهریور ۱۳۲۰ ش، نیروهای اتحاد جماهیر شوروی از شمال و شرق و نیروهای بریتانیای کبیر از جنوب و غرب، ایران را مورد حمله‌ی زمینی، هوایی و دریایی قرار دادند. در همان لحظات اولیه حمله، اسمیرنوف سفیر کبیر شوروی و سریدر بولارد وزیر مختار بریتانیا در منزل رجبعلی منصور -نخست‌وزیر وقت- حضور یافته و طی یادداشتی، حمله‌ی قوای خود را به ایران ابلاغ کردند. بی‌درنگ، رجبعلی منصور به همراه جواد عامری، کفیل وزارت امور خارجه، به کاخ سعدآباد رفت و رضاشاه را مطلع ساخت و سپس راهی مجلس شورای ملی شد و گزارش حمله نظامی شوروی و بریتانیا را به اطلاع نمایندگان مجلس رساند. بی‌درنگ جلسه هیئت وزیران در کاخ سعدآباد با حضور رضاشاه تشکیل شد و موضوع حمله به ایران و نقض بی‌طرفی مورد بحث و مذاکره قرار گرفت و راه‌حل‌هایی برای جلوگیری از بحران آغاز شد.

نمایندگان شوروی و بریتانیا، علت این مداخله را وجود تعداد زیادی کارشناس آلمانی در ایران ذکر کردند. دخالت نظامی شوروی و بریتانیا در ایران متعاقب دو اولتیماتوم مشترک شوروی و بریتانیا در ۲۸ تیر و ۲۵ مرداد ۱۳۲۰ ش راجع به حضور کارشناسان آلمانی به وقوع پیوست. این حمله هم‌چنین به فاصله‌ی سه هفته قبل از تبعید رضاشاه به خارج از کشور رخ داد. شهرهای بی‌دفاع شمال و جنوب ایران در جریان حمله هماهنگ و مشترک شوروی و بریتانیا، شدیداً بمباران شدند و نیروی دریایی ایران در خلیج فارس و دریای خزر، بر اثر حمله‌ی شدید نیروهای مهاجم، ظرف چند ساعت به کلی نابود شد. در حمله‌ی شدید بریتانیا به خلیج فارس، دریادار غلامعلی بایندر فرمانده نیروی دریایی و ناخدانقدی رئیس ستاد نیروی هوایی، ناسروان فرج‌الله رسانی، جعفر فزونی و شمار فراوانی از افسران در همان روز اول حمله کشته شدند؛ عمده‌ی کشتی‌های ایران، آتش گرفتند یا غرق شدند؛ شمار کشتگان نظامی ایران در آن حمله، بیش از پانصد تن می‌باشد. ستاد جنگ اعلامیه‌ای صادر کرد و در آن خبر از مورد حمله هوایی قرارگرفتن شهرهای تبریز، اردبیل، رضائیه (ارومیه)، خوی، اهر، میاندوآب، ماکو، بناب، مهاباد، رشت، میانه، اهواز و بندر پهلوی (بندر انزلی) داد. این اعلامیه، تلفات غیرنظامیان را سنگین، ولی تلفات نظامیان را اندک، گزارش داد.

عصر روز سوم شهریور و در حالی که پیشروی قوای بریتانیا و شوروی در شمال و جنوب خاک ایران ادامه داشت، رجبعلی منصور با مشاهده‌ی بحرانی بودن اوضاع تصمیم به استعفاء گرفت. دریافت خبرهای مربوط به متلاشی شدن لشکرهای تبریز، رضائیه، گیلان، اردبیل، مشهد



و کرمانشاه سبب شد تا رضاشاه لشکرهای مجهّز دو پادگان مرکزی را در اطراف تهران به حالت دفاعی مستقر سازد. در همین روز رضاشاه طی تلگرافی به روزولت - رئیس جمهور آمریکا - از وی خواست مانع پیشروی بریتانیا و شوروی در داخل ایران شود، اما دولت آمریکا با صراحت این درخواست را رد کرد و تأکید نمود که ایالات متّحده، هدف بریتانیا را هدف خود می‌شمارد.

غروب سوم شهریور، رضاشاه که متعاقب دریافت پاسخ دولت آمریکا، امیدی به توقّف حملات بریتانیا و شوروی نداشت و از جبهه‌های جنگ دوم جهانی نیز اخبار خوشایندی دریافت نمی‌کرد، سربازان احتیاط ۴ دوره - متولدین ۱۲۹۴ تا ۱۲۹۷ ش - را به خدمت فراخواند. او در شامگاه همان روز، خبرهای مربوط به پیشروی قوای شوروی و بریتانیا را به سوی تهران دریافت کرد.

روز چهارم شهریور، بمباران شهرهای بی‌دفاع و سربازخانه‌ها ادامه پیدا کرد؛ شهرهای قزوین، رشت و تبریز مورد حمله هوایی قرار گرفت. بر اثر حمله و بمباران شدید، لشکرهای تبریز، رضائیه، رشت، مشهد، اردبیل و گرگان، به‌طور کامل از هم پاشیدند. مردم تهران و بیش‌تر شهرهای مورد حمله هوایی، شهرها را تخلیه کردند و به اطراف پناه بردند.

روز ۵ شهریور در جلسه فوق‌العاده هیئت دولت که در حضور رضاشاه تشکیل شده بود، رجبعلی منصور پس از ارایه‌ی گزارشی از اقدامات دو روزه خود، نومیدانه از مقام نخست‌وزیری استعفاء داد؛ رضاشاه هم ضمن پذیرش درخواست وی، در همان جلسه، مجید آهی وزیر دادگستری را مأمور تشکیل کابینه کرد، اما وی نیز از پذیرفتن این سمت پوزش خواست و پیشنهاد داد شخص دیگری برگزیده شود؛ سرانجام محمدعلی فروغی را برای نخست‌وزیری پیشنهاد کرد. رضاشاه ابتدا با سالمند خواندن فروغی، با این پیشنهاد مخالفت ورزید و نظر به وثوق الدوله داشت، ولی به هر کیفیت که بود فروغی مورد پذیرش شاه واقع شد و نصرالله انتظام رئیس تشریفات دربار، مأمور آوردن فروغی شد. او به منزل محمدعلی فروغی رفت و او را با خود به سعدآباد آورد. به محض ورود فروغی، شاه اظهار کرد فروغی زیاد هم پیر نیست؛ در همان لحظات، حکم نخست‌وزیری فروغی صادر شد. فروغی گفت که در کادر وزیران تغییری نخواهد داد، ولی بنا به خواست شاه، علی سهیلی را به وزارت امور خارجه و جواد عامری را به وزارت کشور گماشت. رضاشاه در این جلسه، استعفای خود را با حاضران در میان گذاشت که با مخالفت وزیران روبرو شد. شاه بیرون از اتاق جلسه به ولیعهد گفت فروغی گرچه پیر است ولی در چنین موقعی برای خدمت بسیار مناسب است.

صبح روز ششم شهریور، فروغی با وزیران خود در مجلس شورای ملی حاضر شد و برنامه‌ی



خود را در نطقی کوتاه اعلام و وزیران کابینه را معرفی کرد و نمایندگان را در جریان تصمیم دولت مبنی بر ترک مقاومت قرار داد. وی با بیان این که دولت باید بی‌درنگ به مذاکره با کشورهای حمله‌کننده به ایران بنشیند، از نمایندگان مجلس درخواست رای اعتماد کرد؛ مجلس به اتفاق آرا به کابینه فروغی رای اعتماد داد. فروغی در نطقی، مردم هراسان از حمله‌ی شوروی و بریتانیا را به آرامش و خویشستن‌داری فراخواند و وعده داد که «این روزها نیز بگذرد و کشور به سیاق سابق خود طی مسیر کند». در این نطق به ویژه این عبارت بسیار ماندگار شده است و پیوسته از قول او توسط بسیاری از افراد نقل می‌شود: «می‌آیند و می‌روند؛ حوایجی دارند و به ما کاری ندارند»^۱.

فروغی پس از حضور در مجلس، در منزل خود با سفیران بریتانیا و شوروی (سرریدر بولارد و اسمیرنوف) راجع به ترک مخاصمه و توقف جنگ، مذاکره کرد. در همین نشست فروغی از نیت بریتانیا برای برکناری و تبعید رضاشاه باخبر شد.

هرچند نامه‌ی ترک مخاصمه بامداد روز ششم شهریور به دو سفارت‌خانه فرستاده شد و آن دو نیز بی‌درنگ مراتب را به پایتخت‌های خود گزارش کردند، اما در رویارویی نظامی آن‌ها با نیروهای ایرانی و بمباران شهرها، هیچ‌گونه دگرگونی پدید نیامد؛ به ویژه شوروی هم‌چنان با همان خشونت، در روزهای بعد نیز، شهرهای ایران را بمباران کرد. شوروی‌ها نظامیان ایرانی را که تسلیم می‌شدند، به اسارت، به خارج از ایران می‌فرستادند. ارتش سرخ به هر شهری از ایران که پا می‌نهاد، هم‌چون یک دولت فاتح، اداره شهر را به دست می‌گرفت؛ سران اداره‌ها و نمایندگان دولت، خواه نظامی یا غیرنظامی را بازداشت می‌کرد.

در نتیجه‌ی گفتگوها و رایزنی‌های انجام شده، به ویژه نشست فروغی با سفیران بریتانیا و شوروی، در روز هفتم شهریور، رضاشاه، همه اعضای خانواده‌اش - به استثنای محمدرضا پهلوی ولیعهد - را روانه اصفهان کرد و بدین سان مقدمات استعفاء و خروج خود از ایران را فراهم آورد. در این روز، شهرهای شمالی ایران با شدت تمام، توسط بمب‌افکن‌های شوروی بمباران شدند.

در هشتم شهریور، ایران توسط نیروهای انگلیس و روسیه به سه بخش تقسیم شد. بخش شمالی در قلمرو روس‌ها بود. بخش جنوبی که منطقه نفتی ایران را نیز شامل می‌شد زیر قدرت نیروهای انگلیس درآمد. تنها منطقه میانی ایران یعنی تهران و اطراف آن برای ایران باقی ماند.

در همین روز شورای عالی نظام دستور مرخصی سربازان وظیفه را تصویب کرد و به اجرا گذاشت؛ در عوض قرار شد سی‌هزار سرباز پیمانی را با ماهی ۳۵ تومان حقوق، به استخدام



درآوردند. فرستاده شدن اعضای خانواده‌ی سلطنتی به اصفهان، شایعه‌ی فرار رضاشاه، اخبار رسیده از اشغال شهرهای مختلف کشور و به ویژه خالی شدن پادگان‌ها (در نتیجه‌ی تصمیم اخیر شورای عالی نظام) که به شکل‌گیری دسته‌های سربازان گرسنه و سرگردان در خیابان‌های تهران انجامید، سخت مایه‌ی بیم و نگرانی مردم شده بود؛ علاوه بر این، گریز برخی از سران ارتش و رجال سیاسی هم در این مدت، وضع را بدتر کرد. از آن رو برای کنترل اوضاع، در همان روز هشتم شهریور در تهران حکومت نظامی اعلام شد و سپهبداحمد امیراحمدی حاکم نظامی شد. در این روز نیز بمباران شهرهای شمالی ایران، به وسیله بمب افکن‌های شوروی بسیار شدید انجام شد.

رضاشاه در دهم شهریور تصمیمش به استعفاء را به اطلاع فروغی و اعضای کابینه رساند. اشغالگران در نامه‌ای به سفارت آلمان، خواستار خروج اتباع آلمانی از ایران و برچیده شدن سفارت این کشور شد که بخشی از نامه آن به این شرح است:

وزارت امور خارجه شاهنشاهی ایران در تعقیب یادداشت شماره ۳۷۷۴ محترماً به استحضار سفیر آلمان در تهران می‌رساند نمایندگان دولتین اتحاد جماهیر شوروی و انگلیس اصرار دارند سفارت آلمان در تهران تا روز ۱۷ سپتامبر برچیده شود و کارکنان آن خاک ایران را ترک کنند. لهذا مراتب را اشعار می‌دارد تا استحضار داشته باشند. آنچه مربوط به اتباع دولت آلمان باشد به وسیله‌ی سفارت خانه‌هایی که حافظ منافع آن‌ها معرفی شود انجام خواهد شد. اولیای سفارت آلمان می‌توانند مطمئن باشند که دولت ایران به سهم خود از هیچ نوع کمک و مساعدت مضایقه نخواهد کرد.

پس از آن علی سهیلی وزیر وقت امور خارجه در نامه‌ای به نمایندگان دولت‌های سوئد و سوئیس در تهران، اعلام جنگ میان ایران و آلمان را اعلام می‌کند:

احتراماً رونوشت اعلامیه‌ای را که جناب آقای نخست‌وزیر امروز در مجلس شورای ملی راجع به اعلام وجود حالت مخاصمه بین ایران و آلمان و الحاق دولت شاهنشاهی به اعلامیه ملل متحد مورخ ژانویه ۱۹۴۲م ایراد نموده‌اند برای اطلاع و استحضار آن‌جناب به پیوست ارسال می‌دارد. خواهشمند است مراتب مندرج در اعلامیه را به اطلاع دولت سوئد و سوئیس برسانند تا لطفاً مقامات وابسته آلمان را از آن آگاه نمایند.

۲۳ شهریور ۱۳۲۰ش سفیرهای انگلیس و روس به رضاشاه اولتیماتوم دادند که تا ۲۶ شهریور ساعت دوازده نیم روز، باید استعفاء دهد و اگر استعفاء ندهد، تهران اشغال خواهد شد، سلطنت



از بین خواهد رفت و یک دولت اشغالی از روس و انگلیس به وجود خواهد آمد
 صبح زود روز بیست و پنجم شهریور ۱۳۲۰ ش، رضاشاه از سلطنت به نفع ولیعهد ۲۱ ساله‌اش
 محمدرضا پهلوی کناره‌گیری کرد. ساعت نه و سی دقیقه، مجلس شورای ملی، استعفای رضاشاه
 را پذیرفت. برای جلوگیری از دستگیر شدن محمدرضا به وسیله نیروهای روس و انگلیس،
 محمدرضا را با لباس شخصی در یک خودروی کرایس‌لر قدیمی بین صندلی جلو و عقب روی
 زمین خودرو پنهان کردند و از در خدمه مجلس به داخل مجلس آوردند. ساعت ۴ بعد از ظهر،
 محمدرضا در برابر مجلس شورا و نمایندگان به قرآن سوگند خورد و رسماً پادشاه ایران شد. ۱
 با این که رضاشاه استعفاء داد ۲۶ شهریور ۱۳۲۰ ارتش روسیه و انگلیس، تهران را اشغال کردند
 و حکومت را به کنترل خویش درآوردند.
 روز ۳۰ شهریور، رضاشاه و خانواده‌اش از اصفهان به یزد، کرمان و بندرعباس عزیمت کردند تا
 به یک کشتی بریتانیایی که قرار بود آن‌ها را به جزیره موریس ببرد، انتقال داده شوند.

سوم شهریور ۱۳۲۰ ش

جنگ جهانی دوم، جنگی فراگیر بین اول سپتامبر ۱۹۳۹ م تا دوم سپتامبر ۱۹۴۵ م بود. البته
 درگیری‌های مرتبط با این جنگ از چند سال پیش از آن آغاز شده بودند. این جنگ بسیاری از
 کشورهای جهان از جمله تمامی ابرقدرت‌های روز را درگیر خود کرد.
 جنگ جهانی دوم، کره خاکی را دستخوش مشکلات عدیده و تغییرات عجیبی کرد، حمله‌ای
 که سرآغاز جنگی شش ساله بود و نه تنها اروپا بلکه جهان را به خاک و خون کشید و جان تقریباً
 پنجاه میلیون انسان را گرفت.

در سپیده‌دم روز جمعه اول سپتامبر سال ۱۹۳۹ م، یک سپاه بزرگ آلمانی در پی فرمان
 آدولف هیتلر، دیکتاتور آلمانی که چند سالی پس از کسب قدرت به بهانه‌های واهی سودای
 جهان‌گشایی در سر می‌پروراند، به کشور لهستان، حمله و هر چه را بر سر راهش بود ویران کرد.
 این حمله‌ی آلمان نازی، سرآغاز جنگی شش ساله در اروپا بود که به مرگ‌بارترین درگیری تاریخ
 تبدیل شد. جنگی مخوف و هولناک که جان تقریباً پنجاه میلیون انسان را گرفت. مردم آلمان، که
 مشکلات حیرت‌انگیز اقتصادی و سیاسی دهه‌ی ۱۹۲۰ و اوایل ۱۹۳۰ م، آن‌ها را به ستوه درآورده

بود، پیروی کورکورانه از رهبر پر جنب و جوشی را برگزیدند که وعده می داد زندگی آن‌ها را بهبود بخشد و شکوه و افتخار از دست رفته آلمان را احیا کند. اما هیتلر پس از دستیابی به قدرت کامل در آلمان، به جای عمل به وعده‌هایش برنامه مرگبار خودش را در پیش گرفت که شامل تسخیر اروپا و روسیه و نابودی جمعی اشخاص نامطلوب بود.^۱

نیمه‌ی نخست ۱۳۲۰ش یکی از چالش برانگیزترین ادوار تاریخ سیاسی معاصر ایران در زمینه‌ی روابط اقوام ایرانی و دولت مرکزی بوده است. آشوب، بحران و نوسانات سیاسی، اجتماعی ایران در این زمان به گونه‌ای بوده است که در کم‌تر دورانی کشور با چنین تحولات شدید و بی‌وقفه‌ای روبرو شده بود.^۲

ارتش ایران که هرگز رسماً نهادینه نشده بود و در بیست سال گذشته بی‌واسطه به شخص رضاشاه متکی بود، نمی‌توانست موقعیت خود را تثبیت و از اشغال نظامی متفقین در جریان جنگ جهانی دوم که در اواخر سلطنت رضاخان پهلوی در سال ۱۳۱۸ش آغاز شده بود جلوگیری کند لذا رضاخان استعفا کرد. بنابراین تنها اندکی مقاومت در سوم شهریور ۱۳۲۰ش در برخی واحدهای نظامی ایران دیده شد.

ورود نیروهای متفقین از شمال و جنوب در صبحگاه روز سوم شهریور ۱۳۲۰ش زمینه ساز تحوّل‌ی جدید در شیوه‌ی زندگی مردم ایران گردید. نخستین پیامد این حادثه، تغییر در راس هرم سلطنت و جایگزینی محمدرضا جای پدرش بود. ضعف شاه جوان در کنترل اوضاع سیاسی کشور از سویی موجب گسترش حضور هر چه بیش‌تر دول متفق در عرصه‌های سیاست داخلی و خارجی گردید.^۳

در سوم شهریور ۱۳۲۰ش (۲۵ اوت ۱۹۴۱م) با ورود قوای خارجی به ایران آذربایجان دیگر باره به اشغال قوای روس در آمد. روس‌ها بر خلاف موافقت‌نامه تهران که آن را سران متفقین روزولت، چرچیل و استالین در آذر ماه ۱۳۲۲ش امضاء کرده و تعهد نموده بودند که حداکثر تا شش ماه بعد از خاتمه‌ی جنگ جهانی دوم، ایران را از قوای نظامی خود تخلیه نمایند نه تنها تا راس موعد از ایران نرفتند؛ بلکه موجبات ناامنی آذربایجان را فراهم ساختند.

صدای هلهله و سرودخوانی سالدات‌ها، زهره‌ی زن‌ها و بیچه‌های سکنه مرز را آب می‌کرد.

۱- کتاب صوتی جنگ جهانی دوم در اروپا، اثر فیلیپ کاوین، ترجمه‌ی مهدی حقیقت‌خواه، راوی: آرمان سلطان‌زاده، ناشر صوتی: آوانامه، ناشر: انتشارات ققنوس

۲- مجید تفرشی، سقوط قوام‌السلطنه، فصلنامه فرهنگی اجتماعی گفتگو، شماره ۲، دی ماه ۱۳۷۲، ص ۱۳۴

۳- مجتبی مقصدی، قومیت‌ها و نقش آنان در تحولات سیاسی سلطنت محمدرضا پهلوی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی



منظره ورود سربازان روسی به میهن، دردناک‌ترین و غم‌انگیزترین یادها را برای بازماندگان شهدای راه آزادی باقی گذاشت. دردناک‌ترین بدبختی یک ملت این است که در میهن خود اسیر سربازان بیگانه شود.

قوای روس به هنگام اشغال آذربایجان، به غیر از دفاع جانانه عشایر از طرف دولت مرکزی با مانعی جدی روبرو نشد. بنابراین در کم‌تر از یک ماه شوروی، جمعاً چهل هزار نفر در خاک ایران پیاده کرد. اشغال آذربایجان توسط شوروی تقریباً پنج‌سال تا حرکت آخرین سرباز شوروی به سوی کشور خود و عبور از مرز طول کشید. روس‌ها در یازدهم اردیبهشت‌ماه ۱۳۲۵ش (مه ۱۹۴۶م) آذربایجان را تخلیه کردند. در روز ۲۱ آذر ماه ۱۳۲۵ش پیش از ورود نیروی دولتی، حکومت دموکرات سکوت کرد و شهر تبریز به دست مردم غیرتمند آذربایجان افتاد.

ترس از جوادخان امیرتومان در جریان حمله روس به ایران

هم‌زمان با جنگ جهانی دوم، صبح روز سوم شهریور ۱۳۲۰ش میهن عزیزمان از شمال به وسیله‌ی قوای نظامی روسیه و از سمت جنوب توسط انگلیسی‌ها مورد حمله و تجاوز قرار گرفت. ارتش روس‌ها (شوروی) تا حوالی قزوین پیش رفت و قسمت زیادی از خاک ایران به اشغال و تصرف آنان درآمد. روس‌ها به محض ورود به کشور از سمت شمال استان با در دست داشتن نقشه‌های مهندسی دقیق از موقعیت اقلیمی و سوق‌الجیشی منطقه در مورد بیوگرافی اشخاص متنفذ منطقه به خصوص درباره‌ی عده‌ای از سران عشایر شاهسون، تحقیقات بیش‌تر و دامنه‌داری به عمل آوردند. یکی از آن افراد سرشناس، جوادخان امیرتومان شاهسون بود. با این‌که نامبرده چندین روز قبل از شهریور ۱۳۲۰ش فوت کرده بود. ولی هنوز آوازه‌ی دلیری‌های او و رعب و وحشت از جنگ‌های شش‌ماهه‌ی وی با قشون و ژنرال‌های تزاری از یاد روس‌ها فراموش نشده بود و هر لحظه آن خاطرات تلخ در ذهن آنان تداعی شده و بر وحشت، خشم و غضب آنان می‌افزود. بنابراین با مراجعه به منطقه‌ی «دوشدور»^۱ و ورگهان و مشاهده قبر جوادخان مرگ وی را حتمی دانسته و از این بابت خاطر جمع شدند.

حقیقت این است که اگر جزئیات مبارزات سیاسی و جنگ‌های مسلحانه و خدمات مرزی

۱- از دهستان ورگهان بخش مرکزی شهرستان اهر

۲- برادر وهاب اقسازاده از طایفه قوردلار ساکن پارس آباد از رزمندگان سخت‌کوش دوران دفاع مقدس که حدود ۵۸ ماه حضور در جبهه‌های جنگ را در کارنامه خود دارد و اینک از فعالین سیاسی و اجتماعی و فرهنگی اپارس اباده حساب می‌آید



امنیتی سران و بزرگان عشایر که جز حفظ استقلال ارضی ایران، هدفی نداشته‌اند از سوم شهریور ۱۳۲۰ش به طور دقیق و دامنه‌دار مورد بررسی و کنکاش قرار داده باشیم، استحقاق و ارزش چنین کاری را دارد، اما خود حدیثی است مفصل و از دایره این وجیزه خارج است. در ادامه با استفاده از اطلاعات و خاطرات ارزنده و پشت پرده، کتمان و فراموش شده عده‌ای که صادقانه قدم برداشته و دست نویسندگان را خالی نگذاشتند صمیمانه تشکر کرده و به نقل مواردی هر چند کوتاه و گذرا می‌پردازیم:

روایت برگی از تاریخ توسط حاج‌غلام مرادی

حاج‌غلام مرادی ساکن تربت‌کندی از توابع اصلاندوز مغان، در زمان تجاوز روس‌ها به ایران در سال ۱۳۲۰ش به عنوان سرباز در مرز ایران و روس انجام وظیفه می‌کرد. با این‌که حدود ۷۷ سال از آن تاریخ می‌گذرد، اما طوری ماجرا را تعریف می‌کند که انگار همین دیروز بود که اتفاق افتاده است. با این‌که حاج‌غلام، قهرمان آن روزهای تاریخ ایران، نزدیک به صدسال سن دارد، اما در بیان آن لحظات، با بیان شیوا و دوست‌داشتنی‌اش، گوش هر شنونده‌ای را به شنیدن وا می‌دارد. ایشان قبل از توضیح تجاوز روس‌ها به ایران، به موقعیت نیروهای نظامی ایران اشاره کرده و می‌گوید: «در اصلاندوز، درست در روی تپه‌ی نادری یک پاسگاه مرزی داشتیم و علاوه بر آن، یک پاسگاه در کنار رود ارس -درست روبروی روستای تربت‌کندی- و یک پاسگاه در بيله‌سوار داشتیم که در آنجا سربازان ایرانی به نگهبانی می‌پرداختند. آن زمان، در مغان، شهرستانی به نام پارس‌آباد نداشتیم و این عمران و آبادانی که الان داریم از آن خبری نبود. البته روستای ما -تربت‌کندی- آن موقع هم بود و من در برجک نگهبانی روبروی روستا، به نگهبانی مشغول بودم».

حاجی‌غلام در خصوص حمله‌ی روس‌ها به ایران به برادر و هاب‌اقازاده ۲ می‌گوید: «روس‌ها از مرز ایران و از هر طرفی که امکانش بود به داخل کشور آمدند. زمانی که خبر ورود روس‌ها به پاسگاه رسید؛ فوراً اسلحه‌ها را برداشته و به مقابله و دفاع پرداختیم. هواپیماهای روسی را می‌دیدیم که بر فراز آسمان ایران پرواز کرده و بر روی مرزبانان بمب می‌ریختند. خوشبختانه در موقعیتی که ما قرار داشتیم هیچ یک از بمب‌های ریخته شده از هواپیماها، به من و دیگر سربازان اصابت نکرد».

وی به هجوم پیاده‌نظام‌های روس اشاره کرده و می‌گوید: «بعد از بمباران هواپیماها، سربازان



پیاده‌نظام روس، به سمت ما حمله‌ور شدند و ما با آن‌ها به صورت تن به تن، درگیر شدیم و توانستیم چهل نفر از آن‌ها را زمین گیر کنیم. متأسفانه آن‌ها هم یک نفر از سربازان ایران را که از طایفه‌ی اجیرلو بود به شهادت رساندند. این شهید بزرگوار در برابر روس‌ها، با مردانگی هر چه تمام جنگید و بسیاری از چهل نفر کشته شده روس‌ها را، ایشان به هلاکت رساند.

حاجی غلام در لحظه‌ی مصاحبه گروه تحقیق، متأسفانه نام‌شان را از یاد برده بود، بعدها هم که نام شهید مذکور را جو یا شدیم ولی باز در یافتن نام این شهید بزرگوار، توفیقی حاصل نشد. با توجه به گفته حاج غلام، این شهید بزرگوار در آن طرف رود ارس، به علت اصابت یک گلوله، زخمی می‌شوند، اما به دلیل نبود پزشکی و نداشتن امکانات پانسمان، بدلیل خونریزی زیاد به شهادت می‌رسند و این شهید گمنام در نظر ما، ولی پر آوازه تاریخ دیروز ما را در این طرف ارس، روبروی روستای تربت‌کندی با همان لباس خونین سربازی اش دفن می‌کنند. روحش شاد و یادش گرامی باد.

ورود روس‌ها به بیله‌سوار در سوم شهریور ۱۳۲۰ش

براساس اطلاعات جمع‌آوری شده از معمرین محلی، در هنگام تجاوز نیروهای شوروی در شهریور ۱۳۲۰ش به ایران، عشایر شاهسون در بیلاقات دامنه‌های سبلان و منطقه ارشق بودند و تنها عده کمی از آن‌ها در روستاها و قشلاقات مانده بودند و چون در دوره‌ی پهلوی اول، عشایر خلع سلاح شده بودند توانایی مقابله را نداشتند. در سپیده دم روز سوم شهریور سال ۱۳۲۰ش ارتش سرخ اتحاد جماهیر شوروی با تمام امکانات و تجهیزات و نیروهای سواره و پیاده، شهر مرزی بیله‌سوار را مورد حمله قرار می‌دهند. بیله‌سوار در آن زمان دارای اداراتی چون شهربانی، پست و تلگراف، گمرک، دارایی و پاسگاه مرزی درجه‌ی یک بوده است. اهالی به نقل از خدمتکار سروان دوستعلی ماکوئی (رییس پاسگاه) چنین بیان می‌کنند: «ساعت یک بامداد سوم شهریور ۱۳۲۰ش، سروان ماکوئی خدمتکار خود را صدا زده و کتابی را جهت مطالعه می‌خواهد. سروان ماکوئی بعد از نیم ساعت مطالعه، به افسر نگهبان دستور سرکشی به محل پست نگهبانان می‌دهد تا آخرین وضعیت آن سوی مرز را گزارش دهد. افسر نگهبان بعد از سرکشی، متوجه تحرکات مشکوک روس‌ها می‌شود؛ لذا به ماکوئی اطلاع می‌دهد و وی نیز بلافاصله به محل پست نگهبانان رفته و وضعیت را بررسی می‌کند. با دیدن ماشین‌های چراغ خاموش روسی که بعد از گذشتن از روستای جورعلی در حال نزدیک شدن به مرز بودند؛ به وسیله‌ی تلگراف، از



چند پاسگاه مرزی، وضعیت را اعلام می‌نماید. همه پاسگاه‌های مرزی، تحرکات مشکوک و سنگرکشی روس‌ها را تایید می‌کنند. بنابراین سروان ماکوئی مراتب را به اردبیل گزارش نموده و تقاضای اعزام نیروی کمکی به منطقه می‌شود که آن‌ها تقاضای او را رد می‌کنند. وی وقتی از رسیدن نیروی کمکی ناامید شده، سرهنگ امیر قاسمی رییس شهربانی را به همراه یکی از بزرگان عشایر شاهسون بیله‌سوار به حضور طلبیده و احتمال حمله‌ی روس‌ها را به آن‌ها اعلام می‌کند. بعد از رفتن آن‌ها، اسباب و اثاثیه خود را جمع کرده و با استفاده از یک موتور سیکلت، بیله‌سوار را ترک می‌کند.

ساعت چهار صبح، حمله‌ی روس‌ها به ایران آغاز می‌شود. روس‌ها با شلیک اولین تیر، منزل سروان ماکوئی را مورد هدف قرار می‌دهند. سربازان شجاعانه مقابل حمله‌ی روس‌ها ایستادگی می‌کنند، اما به علت عدم پشتیبانی، بیله‌سوار ظهر نشده سقوط کرده و قشون روس، شهر را اشغال می‌کند. تمامی سربازان پاسگاه مرزی و همه کادر اداری از جمله استواریکم میرشمس‌الدین سیدابراهیمی، اسیر یا به شهادت می‌رسند. در جریان این هجوم نابرابر تعدادی از اهالی بی‌گناه شهر نیز کشته می‌شوند. همسر رییس اداره پست و تلگراف در حالی که نوزاد کوچکش را شیر می‌داده توسط اشغالگران روسی بی‌رحمانه کشته می‌شود. در این میان دختر هجده ساله‌ای هم از پشت سر هدف قرار گرفته به شهادت می‌رسد.

شاهدان عینی می‌گویند روس‌ها مردم را به ماندن در خانه وادار کرده و از ترس هواپیماهای آلمانی، از روشن نمودن چراغ در شب‌ها جلوگیری می‌کردند.

مردم بر این باورند سربازان ایرانی، شجاعانه در مقابل روس‌ها و تا آخرین گلوله مقاومت کردند؛ به طوری که مقاومت و ایستادگی دو تن از درجه‌داران به نام‌های ابوالفضل مجردفراقی و قاسم‌علی فکرت زبانزد عام و خاص است.

ابوالفضل و قاسم‌علی، نیروهای دشمن را یکی یکی مورد هدف قرار می‌دهند و باعث کُندی پیشروی نیروهای روسی می‌شوند. تیراندازی ساعتی طول می‌کشد تا این‌که تمامی مهمات ابوالفضل، تمام می‌شود. سربازان روسی با احتیاط نزدیک شده و او را دستگیر می‌کنند. آن‌ها که از مشاهده هم‌قطاران کشته شده‌ی خود به دست ابوالفضل به خشم آمده بودند، مقابل شهربانی با سرنیزه، شکم و سینه‌اش را دریده و او را به شهادت می‌رسانند.

کمی آن طرف‌تر، قاسم‌علی هم در موقعیتی دیگر مقابل روس‌ها مقاومت می‌کند تا این‌که گلوله‌های او هم تمام می‌شود. او شروع به خواندن آیت‌الکرسی می‌کند و روس‌ها به خیال این‌که



با کشته شدن ابوالفضل، دیگر کسی زنده نمانده است، او را نمی‌بینند و قاسم‌علی به صورت معجزه‌آسایی از مهلکه جان سالم به در برده و بدون این‌که روس‌ها او را ببینند از پاسگاه می‌گریزد. در این میان یکی از سربازان نیز که تا آخرین گلوله جنگیده بود در یکی از انبارها مخفی شده و بعد از سه روز با لباس مبدل، راهی زادگاهش می‌شود.

سه روز پس از اشغال بیله‌سوار در ششم شهریور، روس‌ها جنازه سربازان و کشته‌های خود را با گاری به خاک شوروی انتقال می‌دهند. چند نفر از مردم بیله‌سوار به نام‌های جهانگیر اختری، بالاخان شاهدهی، نوراله طاهری و حاج‌مرسل تیموری نیز در جنوب شرقی پاسگاه، نزدیک مرز گودالی‌کنده و جنازه‌ی سربازان ایرانی را به صورت دسته‌جمعی دفن می‌کنند.

بنا به گفته‌ی جهانگیر اختری از شاهدان محلی واقعه، جنازه‌ها را یکی یکی با ارابه‌ی دستی حمل می‌کردند. مرحوم نساءخانم، کنار ارابه می‌آمد و می‌رفت و هر جنازه‌ای را که داخل گودال می‌گذاشتند او اوخشاما(نوحه) می‌خواند و گریه می‌کرد.

بنا به روایت محرم رنجبر یکی از ریش‌سفیدان شهر بیله‌سوار و از شاهدان عینی ماجرا، روس‌ها در روز سوم شهریور ۱۳۲۰ش جمعاً دوازده نفر سرباز، پنج نفر آژان، هفت نفر امنیه و یک نفر غیرنظامی - که در گمرک بود- را کشتند و شش سرباز، سه امنیه و دو نفر آژان را هم به اسارت گرفته و به شوروی بردند.

خرابه‌های پاسگاه سال‌ها پابرجا بود و بازدید از آن دل‌هره‌بیننده‌ای را به درد می‌آورد. در حین درگیری، وقتی پاسگاه در محاصره‌ی روس‌ها بود، دو نفر از شهدا در لحظات آخر عمرشان با خون خود روی دیوار دو بیت شعر نوشته بودند که اهالی بیله‌سوار از پیر و جوان آن را به یاد دارند.^۱

من گتدیم آنام قالدی

أوتوما یانان قالدی

نه بو دنیادان کام آلدیم

نه بیر نشانام قالدی^۲

و شهید دیگر نوشته بود:

شالیم قانا بویاندی

۱- برگرفته از کتاب‌های یک روز از تاریخ ایران تالیف احد بیوته و بیله‌سوار شهر همیشه آفتابگیر تالیف جابر فتحی

۲- ترجمه: من رفتم و مادرم در آتشم سوزان ماند/ نه از این دنیا کام گرفتم و نه نشانی از من ماند.



أوجویره دایاندی

منیم آه و ناله مدن

گوئیده ملک او یاندی^۱

براساس یافته‌های احد بیوته^۲ از خاطرات نقل شده توسط اهالی بیله‌سوار، ابراهیم افضل جهانگیرلو^۳، ستار صالحی^۴، حسن قبانی‌زاده و حسین نوروزپور از جمله شهدای دفن شده در مزار شهدای ۱۳۲۰ش بیله‌سوار هستند.

حمله‌ی روس‌ها به پاسگاه اودلو

احد بیوته این موضوع را به نقل از حاج باباکشی بی‌آزار از اهالی روستای مرزی اودلو از توابع بیله‌سوار در کتاب «یک روز از تاریخ ایران» می‌نویسد: در ماجرای سال ۱۳۲۰ش در پاسگاه روستای اودلو، یازده نفر شهید شدند و تنها رشیدبیگ که از طایفه‌ی عیسی‌لو و از تیره‌ی جوادلو و اهل روستای خرابه‌رضی بود، مجروح شده و جان سالم به در برده بود. حاج باباکشی می‌گوید در اواخر عمر رشیدبیگ را دیده بودم و ماجرای آن شب را از زبان خودش، چنین در حافظه دارم که می‌گفت: «با درجه‌ی سر جوخه‌ای که به خاطر لیاقتم گرفته بودم به عنوان معاون پاسگاه مشغول خدمت سربازی بودم. از اول شب برای شب‌نشینی با رییس پاسگاه به قهوه‌خانه‌ی اکبر در داخل روستا رفته بودیم. در پاسگاه نیز ده سرباز داشتیم. نزدیک صبح، راهی پاسگاه شدیم. پاسگاه در گوشه‌ای از روستا، روی تپه‌ای قرار داشت که دو طرفش درّه بود. به پاسگاه که رسیدیم صدای شیهه و سم‌های اسب‌هایی را شنیدیم که از دل تاریکی می‌آمد. زود رفتیم و نگاهی به درّه پاسگاه انداختیم. درّه پر از سیاهی اسب‌ها و سواران بود. به داخل پاسگاه برگشتم و دیدم سربازان خوابیده‌اند. موضوع را به رییس پاسگاه گزارش دادم. بدون سر و صدا هر کدام، یک نوار فشنگ برداشته و به دور کمرمان بستیم. به رییس گفتم ساکت بشین و کسی را بیدار نکن تا ببینیم چه اتفاقی می‌افتد. او از پشت در و من از روزنه‌ی دیوار آماده‌ی شلیک بودیم. یک دفعه از درّه،

۱- ترجمه: سر شال خونین من به زمین رسید/ و از آه و ناله ام، ملانک در آسمان بیدار شدند.

۲- مجری و بازیگر صدا و سیمای مرکز اردبیل - نویسنده‌ی کتاب «یک روز از تاریخ ایران»

۳- ایشان (متولد ۱۲۸۲ش) به عنوان سرباز و وظیفه در مشکین‌شهر سواره‌نظام بوده که برای ادامه خدمت به بیله‌سوار اعزام شده و در حمله روس به ایران در سال ۱۳۲۰ش به شهادت رسیدند.

۴- ایشان (متولد ۱۲۷۲ش - اردبیل) در گمرک گیلان استخدام شده بودند که بعد از مدتی برای ادامه خدمت به گمرک بیله‌سوار منتقل می‌شوند. وی موقع حمله روس‌ها به شهادت رسیدند.



روشنایی عجیبی به طرف مان آمد. یک سرباز روسی چراغ قوه به دست به همراه هفت نفر آرام آرام وارد پاسگاه شد. وقتی کاملاً در تیررس ما قرار گرفتند، شلیک کرده و همه‌شان را زدیم.

با صدای تیراندازی سربازها هراسان از خواب بیدار شدند و ناگهان گلوله‌های روس‌ها به طرف ما باریدن گرفت. به هیچ وجه چنین صحنه‌هایی را پیش‌بینی نمی‌کردیم. چند دقیقه‌ی بعد که آتش بس شد، متوجه شدیم سربازان تیر خورده و کشته شده‌اند و فقط ما دونفر که سنگر مناسبی گرفته بودیم زنده مانده‌ایم. رییس پاسگاه به خاطر کشته شدن سربازان و وضعیتی که در آن گرفتار شده بودیم شروع به گریه کرد. من که بچه‌عشایر بودم و سختی و نامالایمات زیادی را تجربه کرده بودم، او را دلداری داده و گفتم چاره‌ای نیست؛ باید با چنگ و دندان مقاومت کنیم. یک ساعتی گذشت و در این یک ساعت اتفاقی نیفتاد. سکوتی نسبی، همه‌جا حاکم بود. دوباره چهارنفر دیگر آرام آرام نزدیک شدند. به محض قرار گرفتن در تیررس، آن‌ها را نیز کشتیم. اما مجدد سیل وحشتناک گلوله به طرف مان سرازیر شد.

رییس پاسگاه خواست از سنگر داخل اتاق خارج شده تا خود را به زغال‌خانه که تا حدودی از تیررس دور بود برساند تیر خورد و افتاد. به خاطر تعداد زیاد کشته‌های ما و روس‌ها، ورودی و داخل پاسگاه پر از خون شده بود و من هم به خاطر اصابت گلوله‌ای به پایم، مجروح شده بودم و نمی‌توانستم کاری از پیش ببرم. راه نجاتی برایم نمانده بود و چاره را در آن دیدم که از خون‌های کف اتاق به سر و صورتم مالیده و خودم را لابلای جنازه‌ها بیندازم. زمان زیادی طول کشید و پاسی از روز گذشت. دونفر از روس‌ها وارد شدند و وقتی مطمئن شدند کسی زنده نیست، کشته‌های خودشان و ما را پشت ارابه گذاشته و بردند. بین جنازه‌ها افتاده بودم و نمی‌توانستم نفس بکشم. از زیر جنازه‌ها دیدم به طرف روستای مرادلو می‌روند. از بین اجساد راهی برای نفس کشیدن باز کردم. نزدیک «یاریم‌تپه» اسب سواری که ارابه را اسکورت می‌کرد، به زبان ترکی به ارابه‌ران گفت از صخره‌ی جلوی روستای مرادلو، اجساد را داخل رودخانه بالهارود بریز و برگرد. سواره برگشت و ارابه‌ران به راهش ادامه داد. با شنیدن این حرف، دیگر مطمئن شدم من نیز بین جنازه‌ها خواهم مرد. به زور جنازه‌ها را کنار زدیم، پشت ارابه نشسته و پاهایم را آویزان کردم. یقین کرده بودم دیگر خواهم مرد. برای همین بی‌خیال، سیگاری از جیبم بیرون آورده و با دستان خونی آتش زدیم. ارابه‌ران متوجه شد و سریع اسلحه‌اش را به طرفم گرفت و گفت اگر حرکت نکنی تو را نخواهم کشت. آرام نزدیکم شد و با بند کفش‌هایم، دستانم را از پشت بست و به راهش ادامه

۱- نام تپه‌ای باستانی است که در بین دو روستای اودلو و مرادلو قرار دارد.



داد. کمی بعد به پاسگاه روس‌ها در روبروی روستای مرادلو رسیدیم. مرا با دستان بسته وارد پاسگاه کردند. رییس پاسگاه روستای زرگر به همراه چند سرباز زخمی اسیر شده بودند. بعد از بیست و چهار ساعت ما را سوار ماشین کرده و چشم بسته به پاسگاه دیگری انتقال دادند. آن‌جا زخمی‌ها را مداوا کرده و بعد از چند روز دیگر آزادمان کردند».

حمله روس‌ها به پاسگاه گوگ‌تپه بیل‌سوار

یکی دیگر از پاسگاه‌هایی که در مقابل نیروهای متجاوز مقاومت کرد پاسگاه گوگ‌تپه بیل‌سوار بود. براساس خاطرات معمرین محلی، گویا حمله‌ی سواره‌نظام، پیاده‌نظام و توپخانه شوروی کاملاً غافلگیرانه بوده است، اما چون روستای گوگ‌تپه در مرز بود، اهالی در همان ساعات اولیه صبح، متوجه سر و صدای ارابه‌های توپ و اسبان نیروهای دشمن شده بودند. به همین دلیل، عده‌ای از جوانان مسلح در پاسگاه جمع شده و نگهبانی می‌دادند که پس از حمله نیروهای شوروی به پاسگاه، آنان نیز به همراه سربازان مقاومت کردند. فرمانده پاسگاه «گروهبان سیداصلی» و سربازان مستقر در پاسگاه به طرز فجیعی قتل‌عام شدند. نیروهای متجاوز پس از استقرار در پاسگاه از کفن و دفن شهدا جلوگیری می‌کردند. سرانجام پس از چهار روز عده‌ای از اهالی به خود جرات داده و بعد از مذاکره با فرمانده نیروهای مستقر در پاسگاه، جنازه‌ها را تحویل گرفته و در کنار بالهارود به خاک سپردند. آرامگاه این شهدا به دلیل گذشت سالیان زیاد، از بین رفته و با خاک یکسان شده است.^۱

روایت رمضان متین^۲ از ناپدید شدن سرباز رضاشاه

رمضان متین از قول پدرشان نقل می‌کند که در زمان رضاشاه یک سرباز جهت ادامه مسیر به یک نفر بنام محرم در روستای شاه‌تپه سی تحویل داده می‌شود تا راهنمای ایشان باشد. محرم سرباز را از روستای شاه‌تپه سی همراهی کرده و راهنمایی می‌کند تا به مسیرش ادامه دهد. پس از

۱- میرنی عزیززاده، تاریخ دشت مغان، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ دوم، ۱۳۸۶، صص ۳۳۰-۳۲۹
۲- رمضان متین از اهال روستای غریب‌حاجی و از بزرگان منطقه مغان بوده و از فرهنگیان زحمتکش که تقریباً در همه مناطق استان اردبیل نسبت به تربیت نسل حاضر اهتمام ورزیده و در شهرستانهای پارس‌آباد، بیل‌سوار، اردبیل، سرعین و هیر خدمت نموده و مدتی نیز ریاست آموزش و پرورش شهر هیر را در کارنامه خود دارد و همینک نیز نقش پررنگی را در مسائل سیاسی و اجتماعی استان دارد.

چند روز به علت ناپدید شدن سرباز مذکور و عدم عزیمت به محل ماموریت، سربازان رضا شاه به روستای غریب‌حاجی و شاه تپه سی حمله ور شده و همه جای روستا را جهت پیدا نمودن سرباز گم شده به هم ریخته و تجسس می‌کنند و به آزار و اذیت اهالی روستا می‌پردازند در این قضیه مردی به نام آقا حسن پدر بزرگ آقای رمضان متین نیز مورد هجمه سربازان قرار گرفته و در حالیکه زخمی هم شده بود در نهایت جان سالم بدر می‌برد ولی متأسفانه محرم از اهالی روستای شاه تپه سی بر اثر شدت جراحات وارده توسط سربازان رضاشاه به شهادت می‌رسد.

شهید حسین علی صدآفرین نیری، نماد مبارزه با اشغالگران^۱

در یکی از سالهای قبل از ۱۲۹۰ شمسی از پدر مادری بنام «پاشا» و «آغابگیم» کودکی در نیر بدینا می‌آید که در زمان ورود متفقین به خاک ایران در شهریور ۱۳۲۰ ه.ش در پاسگاه «کلوز» که مابین روستاهای خواجه‌بلاغی و خوش‌آباد پیله‌رود نمین قرار دارد، به تنهایی چندین ساعت در مقابل قشون بیگانه ایستادگی کرده و در نهایت جان خود را مانند پدران حماسه‌ساز خویش فدای وطن مادری نموده و آوازه و حماسه بلند خود را با عنوان نماد مقاومت در مقابل بیگانگان اشغالگر بر اوراق زرین تاریخ این خاک قهرمان‌پرور ماندگار می‌سازد.

حسین خان یا حسین علی در زمان ورود لشکر متفقین (روس) به خاک ایران معاون پاسگاه «کلوز» در منطقه نمین بوده است. ایشان پس از شنیدن خبر تسلیم دولت ایران و ورود عنقرب قشون بیگانه به ایران از مرزهای شمالغرب کشور، موضوع مقاومت در مقابل بیگانگان را با فرماندهی پاسگاه مطرح می‌نماید ولی ایشان از درگیری امتناع کرده و بقصد حفظ جان خویش پاسگاه را به همراه سایر درجه‌داران و سربازان ترک می‌نمایند. حسین علی بنا به روایتی تمامی گلوله‌های آنها را گرفته و یا پس از خروج آنها از پاسگاه قفل درب اسلحه‌خانه را شکسته و تمامی اسلحه‌ها را در مواضع مختلف بر روی حصار پاسگاه نصب می‌نماید و با گشودن آتش از تک‌تک تفنگها بر روی دشمن از نیمه شب تا طلوع آفتاب چندین نفر از نظامیان بیگانه را به قتل می‌رساند. در این درگیری که چندین ساعت ادامه داشته است مهمات مرحوم حسین علی به اتمام می‌رسد. ایشان پس از تمام شدن مهمات تمامی سلاحها را با نیت اینکه سالم به دست دشمن نرسد، می‌شکند و در نهایت در نتیجه جنگ تن به تن به دست بیگانگان اسیر می‌شود و متخصصان سر از تن این قهرمان جدا کرده و به فرماندهی می‌برند.

۱- برگرفته از کتاب (تاریخ و گردشگری شهرستان نیر)، یوسف اسماعیلی، روزبه صدی - ۱۳۹۴



فرمانده قشون روسها با شنیدن ماقع از کشته شدن حسین علی بسیار ناراحت می‌شود و اسم شهید را جویا می‌شوند و در مقام تحسین بجای صدآفرین به زبان روسی بر ایشان «هزارآفرین» می‌گوید. خانم سولماز پورنعمت در تحقیقات خویش با استناد به اینکه ایشان همسری داشته‌اند که از اهالی شهر زنجان بوده است حسین علی را نیز اهل زنجان معرفی کرده بودند که با تماس و دعوت نگارندگان در شهر نیر حضور یافته و با کسب گزارش میدانی از چندین نفر در شهر نیر و روستای جوراب و شنود اظهارات بازماندگان و تطبیق اظهارات آنها با تحقیقات خویش نیری بودن مرحوم حسین علی تا حدود زیاد بر ایشان نیز روشن گردید. و تنها نکته کور زن و فرزندان بودند که ایشان در تحقیقاتشان بدانها اشاره داشته‌اند اما بدلیل گذشت بیش از هفت دهه از آن حادثه دسترسی به زن و فرزندان احتمالی آن مرحوم مقدور نشد و کسان آن مرحوم نیز از وجود آنها بی اطلاع بودند و شاید هم فرزندان آن مرحوم تا به حال دنیا فانی را وداع کرده باشند. بر خلاف خانم پورنعمت آقای عمار احمدی نویسنده کتاب «ساوالان ایگیدلری» در معرفی این قهرمان نوشته‌اند محل تولد ایشان نامشخص می‌باشد. و همچنین پورنعمت اظهارات می‌دارند آقای «مرتضی سیدحسینی پیلرود» بر پیکر مطهر این قهرمان نماز میت خوانده است و شخص خیری بنام «طومار جعفری» به پاس قدردانی از رشادتهای این بزرگمرد آرامگاه ایشان را در پاسگاه «کلوز» که امروزه به احترام آن شهید به «صدآفرین» تغییر نام یافته، بازسازی نموده است. و بنا به اظهارات برخی از مطلعین این قهرمان شهید قبل از جنگ جهانی دوم مدتی نیز مدیریت پاسگاه قصبه نیر را به عهده داشته و در برقراری نظم و امنیت در این منطقه زبانزد بوده است. امروزه با توجه به گذشت زمان و قرار گرفتن چهره واقعی این شهید در هاله‌ای از ابهامات، داستانهای مختلفی با رنگ و لعاب اساطیری به ایشان منسوب گردیده و هر محقق با استناد به گزارشات میدانی، محل ولادت ایشان را به مناطق مختلفی نسبت می‌دهند، در صورتیکه با وجود خویشاوندان آن مرحوم در شهرستان نیر، نیری بودن ایشان قویاً به اثبات می‌رسد.





روایت مشهدی ترخوش صدیقی^۱ از حمله‌ی روس‌ها به ایران

مشهدی ترخوش صدیقی ۱۰۵ ساله بوده و در روستای «غریب‌حاجی» از توابع شهرستان بیله‌سوار مغان سکونت دارد. وی در خصوص حمله‌ی روس به ایران می‌گوید: «حدود ساعت هشت صبح بود که هفت طیاره روسی پشت

سره‌م به آسمان ایران تجاوز کرده و در بالای روستای اوت‌پاشای ارشق دور زده و برگه‌های زیادی را از هواپیما به سمت زمین ریختند که بر آن برگه‌ها به زبان روسی، مطالبی نوشته شده بود. در روستا فردی به نام زکی که قبلاً چند سالی در شوروی کار کرده بود و به زبان روسی مسلط بود برگه را برداشت و برای ما خواند. زکی بعد از خواندن برگه، گفت که در برگه از ساکنین خواسته شده که تحرکاتی نداشته باشند، ما با شما کاری نداریم. علاوه بر آن در روی برگه‌های ریخته شده، تبلیغاتی علیه رضاخان پهلوی و آلمانی‌ها نوشته شده بود».^۲

۱- مشهدی ترخوش صدیقی از بزرگان منطقه عشایری مغان که دوران بیشتر عمر خود را در خدمت به مردم عشایر منطقه سپری کرده، سخاوتمندی و دستگیری از نیازمندان و مهمان نوازی از خصوصیات بارز ایشان می‌باشد. در حال حاضر حدود ۱۰۵ سال سن داشته، از رشادتهای غیور مردان عشایر مغان خاطرات بسیاری را در سینه دارد و در روستای غریب‌حاجی سکونت دارد.

۲- ریختن برگه‌های تبلیغاتی علیه رضاخان و آلمانی‌ها از هواپیماهای روسی بر روی مردم در کتاب تاریخ روابط خارجی ایران (مؤلف: عبدالرضا هوشنگ‌مه‌دوی) نیز آمده است.



به نظر مشهدی ترخوش، روس‌ها به دلیل ذهنیتی که از مرزبانی و رشادت عشایر داشتند، ابتدا برای در امان ماندن از مقابله‌ی عشایر، اقدام به ریختن برگه‌هایی با مضمون گفته شده کردند. غافل از این‌که عشایر شاهسون مغان همانند دیگر عشایر کشور، توسط رضاخان خلع سلاح شده بودند و دیگر تجهیزات و سلاحی جهت دفاع نداشتند.



زخمی شدن حمدالله اسماعیلی به روایت بابا شکرزاده^۱

بابا شکرزاده ساکن روستای غریب‌حاجی که زمانی با مرحوم حمدالله اسماعیلی همسایه بود، موضوع زخمی شدن او را که از زبان خودش قبل از فوت آن مرحوم شنیده، چنین روایت می‌کند: حمدالله که آن زمان در روستای «هادی بیگلو» سکونت داشت، -بعدها به دلیل ازدواج با دختری از روستای غریب‌حاجی به روستای ما مهاجرت کرده بود- به همراه تعدادی از عشایر منطقه با روس‌ها به نبرد می‌پردازند و در این نبرد موفق به هلاکت نمودن چندی از روس‌ها می‌شوند و روس‌ها را مجبور به عقب‌نشینی می‌کنند و بعد از فرار روس‌ها، محل نگهداری مهمات آن‌ها به دست عشایر می‌افتد. که در حین انتقال سلاح‌ها و مهمات به غنیمت گرفته شده، یکی از نارنجک‌ها در دست ایشان منفجر شده و سه تا از انگشتان وی را قطع می‌کند.

۱- بابا شکرزاده از بزرگان طایفه تکلکه که در روستای غریب‌حاجی سکونت داشته و دوران جوانیش را در راه خدمت به منطقه عشایری مغان سپری کرده و در بین طایفه به جوانمرد مشهور می‌باشد. و در حال حاضر نیز رشادت و دلاوری ایشان زبانزد همه می‌باشد.

نقش طایفه‌ی تکه در جنگ جهانی دوم

براساس پژوهش‌های انجام یافته، توسط افراد آذری از روستای حاج عوض قشلاقی از آنجا که قشلاقات طایفه‌ی تکه در نقطه صفر مرزی ایران و شوروی سابق (کشور آذربایجان فعلی) قرار گرفته، بدون شک نمی‌شود انکار کرد که دود این جنگ به چشم مردمان و اهالی این طایفه نرفته باشد.

به نقل از معمرین محلی، در جنگ جهانی دوم که دولت ایران اعلام بی‌طرفی کرده بود، هواپیماهای جنگی روس‌ها در فراز آسمان مغان به پرواز درآمده بودند. هم‌زمان با پرواز هواپیماها، سربازان روسی نیز به صورت زمینی در حال پیشروی بودند و چون عشایر توسط رضاخان خلع سلاح شده بودند، نتوانستند مقاومت چندانی از خود نشان دهند.

به گفته‌ی سالمندان محلی، عشایر طایفه‌ی تکه به صورت خودجوش در برابر قوای روس، صف‌آرایی کرده و به نبرد پرداختند. ولی در برابر لشکر مجهز روس، بیش از دو روز نتوانستند مقاومت کنند و به ناچار شاهد یورش قوای روس به داخل کشور و قشلاقات خود شده‌اند.

روس‌ها بعد از تسلط به قشلاقات تکه و اشغال ایران، «حاج‌بایرام دولتخواه، احمد پناهنده، ساری‌خان نورافکن، میرسلیمان ایرانی و فیروز آقازاده» را که در مقابل آن‌ها در هنگام تجاوز به ایران مقاومت کرده بودند به اسارت می‌برند. البته در جریان این جنگ، سه نفر از طایفه‌ی تکه به نام‌های «حاج‌فرج ایمانقلی‌زاده، نصرت لطفی و اباذر فیله» که در آن سوی مرز بودند، جنگ کنان به موطن خود برگشتند.

حاج‌بایرام دولتخواه بعد از چهل روز، آزاد شده و ساری‌خان نورافکن نیز بعد از چند ماهی، از سیبری فرار کرده به زادگاه‌شان بر می‌گردند.

رشادت نجفقلی‌خان وطندوست به روایت شمسعلی صبوری^۱

زمانی که دولت مرکزی ایران ضعیف شده بود، کل سران عشایر توسط دولت شوروی به شهر باکو دعوت شدند. در این دعوت از آنها خواسته شد که هر چه پول و ادوات جنگی نیاز داشته باشند تامین خواهد شد تا آذربایجان ایران را به شوروی الحاق کنند. در این قضیه دوره‌های

۱- شمسعلی صبوری از مسئولین سپاه شهرستان بیله‌سوار در دوران دفاع مقدس بوده که در زمینه جمع‌آوری کمک‌های عشایر منطقه به جبهه‌های جنگ مقام اول را در استان آذربایجان شرقی کسب کرده بود و وی از فعالین سیاسی، اجتماعی

استفاده از توپ جنگی و به کار بردن ادوات نظامی به سران عشایر به مدت ۱۱ روز آموزش داده شد. درایتی که نجفقلی خان داشت به طور دقیق محل استقرار و قرارگاه تیپ نظامی ارتش شوروی را در این مدت به خاطر سپرد. بعد از مراجعت از شوروی در مرز، کل توپهای تحویلی به طرف قرارگاه تپیهای شوروی نشانه‌گیری و تا آخرین توپ به طرف آنها شلیک شد. در این ماجرا تلفات و خسارات قابل توجهی به شوروی وارد گردید.

نجفقلی خان الارلو:

نجفقلی خان الارلو پسر ارشد محمد قلی خان الارلو بود. وی فردی بود شجاع و نترس و غیور و وارث عزت و افتخار خاندان خود در مبارزه با بیگانگان و فردی رعیت پرور و مردمدار و با غیرت بود. که در میان عشایر شاهسون مظهر غیرت و مردانگی و دلاوری بود و اوج قدرت طایفه الارلو را در زمان نجفقلی خان می‌توان دید که به راستی این طایفه را به امپراطوری قدرتمند تبدیل کرده بود. در میان بزرگان و سرکردگان و بیگزادگان طایفه الارلو نجفقلی خان جنگجوترین و شجاع‌ترین آنها بود. نجفقلی خان الارلو مردانگی و آزاد اندیشی را از پدر خویش یاد گرفت نجفقلی خان الارلو در دوره نوجوانی با حضور در میادین جنگ با اشغالگران روسی در مناطق اوجارود و مغان روحیه سلحشوری و جنگ آوری را در خود تحکیم بخشید. درگیریهای ایلی و طایفهای و حضور و جنگ با اشغالگران روسی نجفقلی خان الارلو را با تجربه‌تر و آبدیده‌تر ساخت و ایشان را در برابر مشکلات واکسینه کرد. بعد از شهادت پدرش محمد قلی خان الارلو به دست نیروهای اشغالگر روسی در اردبیل، جانشین پدر شد و افتخار افرینتر نسبت به پدر خویش بود و جنگجویی و نترس بودن وی هنوز هم زبانه‌زد مردم و طوایف شاهسون می‌باشد. نجفقلی خان الارلو به مدت ۱۰ سال با هماهنگی و همفکری میرزا علی اکبر اقا خدمات شایان و پر افتخار و از یاد نرفتنی به دولت و ملت ایران انجام داد.

از سال ۱۳۳۰ ق تا سال ۱۳۳۴ ق نجفقلی‌خان علاوه بر سرپرستی و ریاست بر طایفه خویش ریاست و فرماندهی و سرکردگی سایر طوایف متحد طایفه الارلو را نیز بر عهده داشت و دوشادوش دیگر فرماندهان با کفایت عشایر از جمله بهرام خان قوجه بیگلو و جواد خان امیر تومان حاج

و فرهنگی استان اردبیل می‌باشد. ضمناً نامبرده پس از پایان جنگ به آموزش و پرورش انتقال یافته و در آنجا پس از خدمت صادقانه بازنشسته شده است.



خواجه لو و حاتم خان گیگلو با دشمنان اشغالگر جنگیده و افتخارات دیگری بر صفحات زرین تاریخ مبارزه طایفه الارلو و تاریخ شاهسون افزود. نجفقلی خان را به عنوان پرچمداری شجاع و نترس در تاریخ مبارزه با نفوذ کمونیسم و سوسیالیسم در آذربایجان ایران میتوان معرفی کرد. در این جنگ ها آوازه و شهرت نجفقلی خان به اوج و محبوبیت خویش رسید بطوری که او در بین قهرمانان حماسه ساز عشایر در مبارزه با بیگانگان قرار گرفت و افتخار آفرین بود. نجفقلی خان الارلو به همراه عموزادهاش غلام خان الارلو نقش رهبری و فرماندهی سواران جنگجوی عشایر را بر عهده داشته و با فنون و تاکتیکهای حرفهای فرماندهان روسی و بلشویکها را غافلگیر کرده و در قلمرو ایران و اراضی اشغالی روسها آنها را تار و مار کرد. نجفقلی خان علاوه بر مبارزه با نفوذ کمونیسم و عناصر بلشویکی در ایران با فعالیت های سوسیال دموکراتهای اردبیل نیز به مخالفت برخاست و با همفکری میرزا علی اکبر اقا در مقابله با تحرکات آنان نقش اصلی را ایفا کرد. نجفقلی خان هم در میان مردم شهر اردبیل و هم در میان طوایف و عشایر دشت مغان و اردبیل از حسن شهرت و مردانگی برخوردار بود. همه او را انسانی شایسته و غیرتمند و مردمدار میدانستند. او چندین بار مردم اردبیل را از بلایای مختلف از جمله تهاجم کمونیستها از طریق گیلان و آستارا و ایام قحطی خشکسالی سال های ۱۳۳۵ ق و ... نجات داده بود. نجفقلیخان همیشه با رعیت با عظوفت و مهربانی برخورد میکرد. در دوره وی هیچ کس حق ظلم و ستم و بی احترامی و جرات تعدی به رعیت را نداشت و با کوچکترین شکوه و ناله رعایا از بیگ زادگان مجازات و تنبیهات سخت در انتظار متجاوزان به حقوق و ناموس رعیت بود. در سال ۱۳۰۱ که واحدهای نظامی لشکر شمال غرب به دستور رضاخان سردار سپه برای خلع سلاح عشایر اردبیل و خلخال و مشکین و مغان اردوکشی میکردند درگیریهای محدودی با برخی از طوایف اردبیل از جمله طایفه طالش میکائیلو با حمایت از تیره خویش {از تیره ی فولادلو} صورت گرفت. با این حال فرماندهان لشکرهای شمال غرب با حيله و وعده های دروغین نجفقلی خان را به تبریز کشاندند و به طرزی مشکوک او را به قتل رساندند و جنازه اش را هم برای دفن به خانوادهاش ندادند. معمرین محلی و عشایری بر این باورند که عوامل رضاخان پهلوی با تباری روسها او را از بین بردند. شهادت بزرگمردی همچون نجفقلیخان که سراسر عمر خود را در دفاع از وطن و دین و مردم گذرانده و جز پاکی و نیکنمایی در میان بزرگان و توده مردم رفتار دیگری از او مشاهده نشده بود. لکه ننگی بر تاریخ پهلوی محسوب میشود که نتایج آن در جریان شهریور ۱۳۲۰ و عکس العمل خفت بار واحدهای نظامی رضاخان پهلوی در برابر اشغال ایران از سوی نیروهای متجاوز شوروی و انگلیس نمایان شد. اغلب مردان بزرگ عشایری که به بهانه واهی توسط عوامل رضا خان پهلوی دسنگیر و شکنجه و اعدام شدند.





آزاد شدن ساری خان نورافکن به روایت کربلایی قدیر شکرزاده^۱

ساری خان نورافکن که در هجوم روس‌ها به قشلاقات تکه، به همراه مردان عشایر طایفه‌اش حدود دو روز مقاومت کرده بود، بعد از تسلط روس‌ها به قشلاق تکه توسط روس‌ها دستگیر و به همراه خود می‌برند. ساری خان که مدتی در سیبری زندانی و تحت نظر بود با راهنمایی یک شخص، به سمت کشور آذربایجان فعلی آمده و با پیدا کردن دایی‌زاده‌هایش در آن کشور، توسط آنان به سمت مرز ایران در روبروی روستای زرگر بیله‌سوار آمده و شبانه از آن‌جا، داخل خاک وطن می‌شود. عشایر تکه به یمن سلامتی ساری خان، گوسفندی را قربانی کرده و به شادی می‌پردازند. بعدها ماموران ایرانی ساری خان را جهت ارایه توضیحات فراخوانده و به دلیل این‌که آن زمان دولت ایران، مخالف هرگونه مبارزه‌ی عشایر با روس‌ها بودند، مدتی وی را زندانی کرده و بعد از اخذ تعهد، آزاد می‌کنند. ساری خان چند سالی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، در روستای فولادلوی بیله‌سوار، حدوداً در سن هشتاد سالگی فوت نمود.

کربلایی قدیر شکرزاده در ادامه، به کشته شدن فردی به نام آلاش اشاره کرده و چنین روایت می‌کند: روس‌ها همواره عشایر تکه را اذیت می‌کردند و مانع از چرای حیوانات آن‌ها در چراگاه‌ها

۱- مرحوم کربلایی قدیر شکرزاده از چهره‌های شاخص فرهنگی و مذهبی طایفه تکه در روستای حاج عوض قشلاقی زندگی می‌کرده و در روستای غریب‌حاجی به دنیا آمد بود و سال‌ها مشغول تبلیغ و ترویج فرهنگ عاشورا بود.



می‌شدند. در یک مورد به دلیل این‌که گوسفندان شخصی به نام آلاش به آن سوی مرز رفته بود، وی را دستگیر کرده و با خودشان به آن سوی مرز بردند. به یقین، آلاش را روس‌ها کشته بودند چرا که بعد از آن تاریخ، هیچ کسی از طایفه، وی را ندید.

روایت یونس شکرزاده^۱ از نقش طایفه تکه در دوران انقلاب اسلامی

آقای یونس شکرزاده روایت می‌کند که بزرگان تکه آقایان حاج عوض، حاج میکائیل، حاج خدایار و حاجی ملک، حاجی کرامت، حاجی محمدعلی، حاجی احمد به همراه سایر بزرگان تکه علی‌الخصوص برادران آذری، جهانی، احمدی یزدانی و دیگر اهالی طایفه نقش پررنگی را در دوران انقلاب اسلامی ایفا نموده‌اند و در زمان دفاع مقدس کمک‌های این طایفه به جبهه‌های جنگ زبانزد عام و خاص می‌باشد.

روشنگری شیخ محمد صدیقی‌گردلر

شیخ محمد صدیقی‌گردلر در سال ۱۲۷۳ش در روستای گردلر منطقه‌ی موران گرمی مغان در یک خانواده‌ی روحانی به دنیا آمد. شیخ قبل از ورودش به حوزه علمیه ملاابراهیم اردبیل، دروس مقدمات عربی و قرآن را در محضر پدر بزرگوار و برادر ارشدش -ملا نورمحمد- و نیز از میرمنصور منصوری فرا گرفت.

شیخ محمد از شاگردان و مریدان آیت‌الله‌العظمی سیدیونس موسوی‌نجفی بود و هم‌چون استاد عالیقدرش در شجاعت و بی‌باکی و مقابله با ستمگری حکام و خوانین مشهور بوده است؛ وی در جریان اجرای سیاست اجباری ضد اسلامی کشف حجاب رضاخان پهلوی به شدت به مقابله با آن برخاست و با آگاهی دادن به مردم از ستم پهلوی به آیت‌الله سیدیونس نجفی در واقعه‌ی

۱- یونس شکرزاده از اهالی طایفه تکه بوده با وجود مشکلات اقتصادی دوران ابتدایی را در روستای غریحاجی در مدرسه روستای شاه‌تپه سی به پایان رسانده و بعد از آن به‌مراه خانواده به روستای بابک از توابع بیله سوار نقل مکان نموده و بعد از چند سال به روستای حاج عوض قشلاقی تکه مهاجرت کرده و در آنجا سکونت نمود. پدرش کربلایی براتعلی مرحوم از بزرگان و ریش سفیدان طایفه تکه بوده و برای کسب روزی حلال شبانه روز تلاش می‌نموده و فرزندان خویش را علی‌الخصوص یونس را با تلاش زیاد جهت ادامه تحصیلات پشتیبانی می‌نموده است و نامبرده در آموزش و پرورش گرمی استخدام شده و در شهرهای پارس آباد و اردبیل ادامه خدمت داده است و در نهایت پس از سی سال خدمت صادقانه در آموزش و پرورش بازنشسته شده است.

مسجدگوه‌رشاد مشهد مقدس، از اجرای این سیاست در منطقه جلوگیری کرد. پس از واقعه‌ی شهریور ۱۳۲۰ش و تجاوز نیروهای شوروی به ایران نیز به مخالفت با فعالیت عناصر بیگانه‌پرست قیام کرد و در سال ۱۳۲۴ش در درگیری با عناصر کمونیست در روستای شاون گرمی مغان زخمی شد. اموال و دارایی‌هایش نیز در دوره‌ی حاکمیت فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، مصادره و با آزار و اذیت فداییان فرقه مجبور به ترک زادگاهش شد. شیخ محمد سرانجام در سال ۱۳۵۳ش بعد از هشتاد سال عمر بابرکت، دارفانی را وداع گفت

نقش عشایر استان اردبیل در مبارزه با فرقه دموکرات آذربایجان

با توجه به این‌که خلخال محل تولد سید جعفر پیشه‌وری و دکتر سلام‌اله جاوید بود. منطقه از سال‌ها قبل از تشکیل فرقه‌ی دموکرات آذربایجان^۱ مرکز تحولات مهم سیاسی اجتماعی بدل گشته بود.

در گزارش خیلی فوری و محرمانه که از اردبیل به ریاست ژاندارمی کل کشور مخابره شد، آمده بود که در «لایله ۱۳۲۴/۸/۲۵ از طرف حزب دموکرات تعداد زیادی اسلحه برنو و سلاح خودکار مابین رعایای اطراف اردبیل، خلخال، سراب، میانه و تمام نقاط آذربایجان پخش [شده است] گویا تعداد ۴۰ هزار قبضه تفنگ در آذربایجان تقسیم شده است».

روز چهارشنبه ۲۱ آذر ۱۳۲۴ش در تبریز، مجلسی به ریاست سنی محمدتقی رفیعی (نظام‌الدوله)^۲ تشکیل و میرزاعلی شبستری^۳ را به ریاست مجلس انتخاب کرد و بعد از ظهر همان روز هیئت دولت آذربایجان تعیین و پیشه‌وری به ریاست دولت معرفی و کابینه‌ی خود را به مجلس معرفی

۱- با توطئه شوروی به منظور تضعیف ایران و ایجاد آشوب و اختلاف در میان مردم ایران، حکومت خودمختار آذربایجان در سال‌های ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ش در منطقه‌ی آذربایجان ایران به پایتختی تبریز توسط فرقه دمکرات آذربایجان به رهبری سید جعفر پیشه‌وری بنیانگذاری گردید که شامل شهرهای تبریز، ارومیه، اردبیل، زنجان، خوی و اطراف این‌ها می‌شد. در واقع حمایت شوروی از ایجاد این دولت، در چهارچوب یک پروژه‌ی دقیق برنامه‌ریزی شده از سوی شوروی برای اشغال و جدا کردن شمال‌غربی ایران و ضمیمه کردن آن به شوروی انجام شد. ماجرای تشکیل و نابودی این حکومت به بحران ایران که یکی از سرآغازهای جنگ سرد بود معروف است. در نهایت با ورود ارتش شاهنشاهی ایران و عقب‌نشینی نیروهای شوروی این حکومت فروپاشید.

۲- وی خواهرزاده‌ی حسین‌قلی‌خان نظام‌الدوله دنبلی بود که بعد از وفات دایی خود، لقب وی را گرفت. او در اروپا تحصیل می‌کرد و دوره‌های دهم تا سیزدهم، از تبریز به نمایندگی شورای ملی انتخاب شد. وی در غانله‌ی پیشه‌وری به حکومت ارومیه منصوب شد.

۳- میرزاعلی معجزشستری معروف به معجزشستری در سال ۱۲۵۲ش در شبستر که در آن زمان قصبه‌ای کوچک بود، متولد شد. وی فرزند حاجی آقا از تاجران بزرگ شبستر و پدر بزرگش حاجی میرزابابا حاکم شبستر بود.



نمود. فرقه‌ی دموکرات آذربایجان پس از تشکیل حکومت ملی آذربایجان در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ش مامورانی به شهرستان‌ها اعزام نمود. شب ۲۱ آذرماه بایریش فولادی با عده‌ای مسلح از طریق میانه وارد خلخال و هر و آباد گردید.

با ورود نمایندگان فرقه‌ی دموکرات آذربایجان به خلخال، فرماندار، رئیس شهربانی و رئیس ژاندارمری وقت، ضمن گذاردن سلاح‌های خود در این دو پایگاه به سوی طالبش فرار نمودند و بدون کوچک‌ترین مقاومتی، شهر خلخال در اختیار حکومت ملی آذربایجان قرارگرفت.

محمدتقی صدق‌دار^۱ در کتاب خاطراتش می‌نویسد: «ناگهان عصر روز ۲۱ یا ۲۲ آذر ماه ۱۳۲۴ش قاصدی از تبریز به خلخال وارد شد و خبر قیام پیشه‌وری و سقوط و تصرف شهر تبریز و سایر شهرستان‌های آذربایجان در روز و ساعت معینی در حدود ظهر روز ۲۱/۹/۱۳۲۴ که این جریانات را به هنگامی که در شورای شهرستان شرکت داشتیم گزارش داد...».

نمایندگان حکومت ملی آذربایجان بلافاصله به تشکیل «کمیته ولایتی خلخال» اقدام نمودند. بعد از تشکیل کمیته‌ی خلخال، منزل امیرحمیدی [یا احمدی] را به عنوان دفتر کمیته، انتخاب می‌نمایند و در سردرب آن عبارت «کمیته ولایتی خلخال» در روز ۲۲ آذر ۱۳۲۴ش نصب گردید. سپس از اهالی خلخال خواسته شد به کمیته ولایتی خلخال مراجعه و کارت عضویت فرقه‌ی دموکرات آذربایجان را اخذ نمایند.

سید مسعود نقیب^۲ به نقل از جدش سیدعلی النقی نقیب‌الاشرف می‌نویسد:

«در سال ۱۳۶۴ق (۱۳۲۴ش) دموکرات‌ها ظهور کرده و در شهرهای مختلف آذربایجان نطق‌ها و سخنرانی‌ها نمودند. در اوایل ماه محرم عده‌شان به ریاست هاشم‌خان وارد هر و آباد مرکز شهرستان خلخال شدند. در این وقت سرهنگ فرهنگیان با امنیه‌ها در هر و آباد بودند. در اواخر ماه محرم، سرهنگ فرهنگیان از خلخال رفت و از طرف دموکرات‌ها آزادنامی، فرماندار خلخال شد و انجمن‌های بزرگ و کوچک تشکیل داده و سخنرانی نمود.».

در آذر ۱۳۲۵ش به منظور شکست فرقه‌ی دموکرات آذربایجان با اعزام سه ستون از یگان‌های رزمی ارتش ایران به فرماندهی سرهنگ‌هاشمی از محورهای میانه، مراغه و تبریز و همچنین به فرماندهی سرهنگ ضرابی از محورهای رشت، آستارا و اردبیل وارد عمل شد.

یکی از اولین نقاطی از آذربایجان (البته بعد از واقعه‌ی زنجان) که به تصرف نیروهای دولتی در

۱- رییس دادگستری خلخال در آذر ۱۳۲۴ش که از مخالفین فرقه‌ی دموکرات آذربایجان بود.

۲- مولف کتاب خلخال و مشاهیر



آمد منطقه خلخال به خصوص شهر هیرو بود.

با توجه به نقش موثر افراد با نفوذ خلخال در حکومت ملی آذربایجان، علاوه بر محورهای ذکر شده تصمیم گرفته شد برای منطقه‌ی خلخال، قوای مستقل ترتیب داده شود. که چریک‌های عشایر مناطق اردبیل، خلخال و مغان- طرفدار رژیم شاه- که برخی از آنها از تابستان در منطقه نفوذ کرده بودند، از طریق گیلان وارد منطقه شده و یک نوع گرفتاری دائمی برای دموکرات‌ها در منطقه اردبیل، مشکین‌شهر، اهر و خلخال ایجاد کرده، آن‌ها را از عملیات ارتش و اقدامات دولت مرکزی غافل کنند.

از این رو سواران عشایر که از اواسط تابستان به منطقه اردبیل نفوذ کرده و چند عملیات نامنظم انجام داده بودند، با هماهنگی بیش‌تر و تقویت نیرو، آماده جنگ نهایی با عناصر فرقه دموکرات شدند.

بعد از سازماندهی ستون عشایر در گیلان به وسیله‌ی مرحوم حسین آقاخان وطن‌دوست ۱ و سروان امیر فتحی آراللو، چند قبضه تفنگ و دوازده هزار فشنگ به آن‌ها داده شد. عده‌ای از سواران شاهسون از طالبش و خلخال وارد قریه‌ی داش بولاغ شدند و در آنجا با دو هزار فدایی جنگیدند. عشایر ۲۷ نفر از آنان را به هلاکت رسانیده و تعدادی را اسیر و خلع سلاح کرد، از نیروی عشایر فقط یکی از تفنگچیان بهرام‌خان فرزانه زخمی شد. پس از این درگیری محدود، سواران شاهسون در ششم آذر ۱۳۲۵ش به قریه‌ی کیسالا ۲ رفتند، در کیسالا، فداییان فرقه دموکرات از استعداد بالاتری برخوردار بودند و از تمام نقاط اردبیل و مشکین‌شهر دسته‌های فدایی را جمع کرده، تحت فرماندهی ژنرال آذر آرایش جنگی گرفته بودند. درگیری در کیسالا از سپیده دم صبح روز هفتم آذر آغاز شد. فداییان فرقه به خیال این‌که مسجد روستا، محل استقرار فرماندهان عشایر است با تیربار و توپ آنجا را هدف قرار داده و تعدادی از اهالی بی‌گناه را به قتل رسانیدند.

۱- حسین آقاخان وطن‌دوست -برادر نجفقلی خان و پسر محمدقلی خان آراللو- یکی از سرکردگان عشایر منطقه بود که مخالفت با فرقه‌ی ضاله دموکرات و حزب توده را به همراه دیگر بزرگان دینی در اردبیل رهبری می‌کرد و در این راه دو تن از برادرزادگانش به نام‌های سلطان احمد بی‌کس و قلعه‌میرزا در میدان جنگ کشته شدند و یکی دیگر از عموزادگانش از خاندان امیرفتحی نیز به وسیله‌ی عناصر فرقه دموکرات دستگیر و اعدام شد. چند تن از اقوامش مثل آوات درخشی آراللو و عدالت امیرفتحی آراللو در میدان جنگ زخمی شدند و تمام دارایی آن‌ها به غارت و چپاول رفت. وی حدود ده سال کدخدا بود که به علت مخالفت با انقلاب سفید محمدرضاشاه دستگیر و محاکمه شد. با توجه به گزارش‌های اتهامی به شش ماه تبعید به اصفهان محکوم شده بود که با گرفتن التزام و تعهد آزاد شد.

۲- قریه‌ی کیسالا یا کوهساره (نام کنونی) از روستاهای بخش هیر شهرستان اردبیل است. کیسالا در قلمرو بیلاقی طوایف شاهسون اردبیل در ارتفاعات باغرو در شرق اردبیل قرار دارد.



جنگجویان عشایر، مقاومت ورزیدند. اما شانزده نفر از آنان هدف قرار گرفته و کشته شدند. از بزرگان عشایر، سلطان احمد-برادرزاده حسین آقا وطندوست-، یونس پاشایی و جلال- برادر بالاوغلان ریش سفید طایفه‌ی کله‌سر- در این درگیری جان خود را از دست دادند. اما با وجود برتری نفرات و تجهیزات فداییان فرقه دموکرات، جنگجویان عشایر با ایستگاری و مقاومت بیست و پنج نفر از فداییان را کشته و بقیه را مجبور به فرار و عقب‌نشینی کردند.

در هشتم آذرماه، غلام‌یحیی- از رهبران اصلی فرقه‌ی دموکرات آذربایجان- در معیت تعداد زیادی از هم‌فرقه‌ای‌هایش به جنگ عشایر در کیسالا رفتند و بار دیگر، نبرد سخت و شدیدی در گرفت. جنگجویان عشایر تاب مقاومت نیاورده و به طرف طالش عقب‌نشینی کرده و وارد قریه خمیص خلخال شدند. در آنجا نیز با حدود دوهزار فدایی فرقه جنگیده و سیصد نفر از فداییان را به قتل رساندند، اما پانزده نفر از تفنگچیان عشایر از جمله قلعه‌میرزا- برادرزاده حسین آقاخان وطندوست- کشته شدند. بنابراین عشایر از لحاظ سلاح و مهمات در تنگنا قرار گرفته و عقب‌نشینی کردند.

جنگ کیسالا برای فرقه‌ی دموکرات از اهمیت زیادی برخوردار بود. به طوری که وقتی سیدجعفر پیشه‌وری اخبار این درگیری‌ها را شنید، برای تقویت فداییان با ارسال تلگرافی از فداکاری فداییان و نقش ژنرال آذر به عنوان فرمانده نیروهای فرقه قدردانی کرد.

پیشه‌وری در تلگرافی در تاریخ ۱۰ آذرماه ۱۳۲۵ش، خطاب به فداییان فرقه در جنگ کیسالا نوشت: «قلب مردم آذربایجان با شماست، اگر خدای ناکرده اتفاق سوئی روی دهد، همه مردم از زن و مردم به یاری شما خواهند شتافت و چنان چه لازم شود، خود من شخصاً آماده‌ام برای دفاع از آزادی سلاح به دست گرفته، دوشادوش شما در جبهه بجنگم».

دوباره نیروهای عشایر از لحاظ سلاح و تدارکات به وسیله‌ی سروان امیر فتحی آزالو و حسین آقاخان وطندوست تقویت شد. عشایر بعد از گرفتن هشتاد قبضه تفنگ و مقداری فشنگ، از طالش سرازیر شده و در روستای آق‌بولاغ با چند هزار فدایی تحت امر ژنرال آذر جنگیدند و توانستند پانزده نفر از فداییان را کشته و دوازده نفر را اسیر نمایند.

عشایر بعد از جنگ در آق‌بولاغ به طرف خلخال رفته و در هرآباد، پنجاه نفر از فداییان را کشته و بسیاری از فداییان خلخال را دستگیر و آن منطقه را از سلطه فرقه دموکرات خارج می‌نمایند؛ از عشایر نیز عباسعلی فولادلو، بندعلی، رسول و حیدرآرالو گرفتار فداییان شده و تیرباران شدند.

هم‌چنین عده‌ای دیگر از تفنگچیان عشایر در جنگ کشته و از فرماندهان آن‌ها حاجی علی



محمدی و عدالت امیرفتحی و چوپان آقا، ایاز و امیرخان زخمی شدند.

دستجات مهاجر عشایر مغان و اردبیل پس از پاکسازی خلخال از فداییان فرقه‌ی دموکرات و تصرف دفاتر آنان در آن منطقه به طرف اردبیل حرکت کردند. عزیمت عشایر به طرف اردبیل مصادف با ۲۱ آذر ۱۳۲۵ ش بود.

در این روز جشن‌های سالگرد تشکیل حکومت ملی آذربایجان از سوی مسئولین کمیته‌ی ولایتی اردبیل و با حضور هواداران فرقه در شهر برگزار می‌شد. اما در همان ساعات برگزاری جشن، اخبار فرار رهبران فرقه از تبریز به طرف مرز شوروی انتشار یافت. مسوولین کمیته‌ی ولایتی اردبیل از ترس جان خود شبانه و با عجله به طرف آستارا فرار کردند تا از مرز به شوروی پناهنده شوند.

عشایر غیور اردبیل و مغان به فرماندهی حسین آقاخان و طندوست و سروان امیر فتحی آراللو کنترل شهر را به دست گرفتند و در صدد تعقیب و دستگیری عناصر اصلی فرقه دموکرات و اعضای فعال آن برآمدند. به هر حال روز بیست و یکم آذرماه فرقه سقوط می‌کند، طرفداران فرقه از اردبیل فراری شده و آن‌هایی که در شهر مانده بودند کشته می‌شوند، خون طرفداران فرقه مباح اعلام می‌گردد.

در این بین عده‌ای از افراد سودجو و چپاول‌گر به خانه‌های مردم هجوم می‌برند و در این زمان چاپخانه‌ای که سال‌ها در خدمت به فرهنگ مردم بوده، توسط افرادی که از فرهنگ هیچ بویی نبرده بودند، از بین می‌رود، کسی از آن جا دست خالی بر نمی‌گردد، یکی در چوبی چاپخانه‌ی جودت را به کول گرفته می‌برد، دیگری وسایلش را می‌برد، عده‌ای حروفات سربی‌اش را غارت می‌کنند و از آن جایی که امکان خارج کردن دستگاه چاپ مقدور نمی‌شود کاری نمی‌توانند بکنند، به جز آتش زدن چاپخانه راه دیگری پیدا نمی‌کنند.

بابا صفری در مورد غارت چاپخانه‌ی جودت چنین می‌نویسد: «یکی از کسانی که با نگارنده در باب غارت چاپخانه جودت سخن می‌گفت از پیر مردی یاد کرد که لنگه‌ای از درهای چاپخانه را بر پشت گرفته می‌برد. کسی به این کار اعتراض کرد. او با داد و قال فریاد برآورد که مگر مسلمانی کجا رفته است که نمی‌گذارید من هم یک لنگه در برای خودم ببرم؟!!!!»



نقش امیراصلان بیگ عیسی‌لو در دوره‌ی فرقه‌ی دموکرات

از فرزندان شجاع آقابیگ عیسی‌لوست که بنا به نوشته‌ی غلامحسین ساعدی در کتاب «توپ» نام او اولین بار در سال ۱۳۳۱ق در جریان جنگ عشایر شاهسون با ژنرال فیداروف روسی آمده است که با پنجاه نفر از نیروهای تحت امر خود به کمک طایفه‌ی نورالله بیگلو رفته است.

امیراصلان بیگ با مقاومت در برابر اشغالگران روس و عناصر مزدور آن‌ها در حزب توده و فرقه‌ی دموکرات آذربایجان توانست از شرافت و میهن دوستی عشایر دفاع نماید.

قبل از تشکیل فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، ماموران شوروی با دادن وعده اعطای مقام و منصب عالی در آذربایجان، در صدد جلب نظر امیراصلان بودند و چون ایشان به این وعده‌ها توجهی نکرد او را دستگیر نمودند. وی را مدتی در اردبیل زندانی و سپس به باکو انتقال دادند که حدود شش ماهی از او خبری نشد.

امیراصلان بعد از تشکیل فرقه‌ی دموکرات آذربایجان به مخالفت با آن‌ها برخاست و با تشکیل پایگاه مقاومت در مناطق کوهستانی به جنگ چریکی روی آورد و سواران خود را تربیت و آماده‌ی رویارویی با فداییان فرقه‌ی دموکرات کرد. وی در اواخر عمر فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، با سواران خود مراکز و تشکیلات آن‌ها را در منطقه‌ی مشکین‌شهر به تصرف درآورد و قبل از استقرار واحدهای ارتش، امنیت عمومی را برقرار کرد.

سرانجام این سرکرده‌ی غیرتمند عشایر در سال ۱۳۳۰ش هنگام بازگشت از اردبیل در حادثه‌ی تصادف کشته شد. توده‌ی مردم که جایگاه او را فراتر از رییس ایل شاهسون می‌دانستند، این حادثه را توطئه و دسیسه‌ی مخالفین او تلقی کرده و به عوامل دربار پهلوی نسبت دادند.^۱

موضع‌گیری حاتم خان گیگلو در غائله‌ی فرقه‌ی دموکرات آذربایجان

بعد از تجاوز نیروهای اشغالگر شوروی به ایران در سال ۱۳۲۰ش و فعال شدن عناصر گروه‌های کمونیستی در آذربایجان، شدیدترین فشارها بر روسای عشایر شاهسون از سوی عناصر امنیتی سیاسی و نظامی اشغالگران وارد می‌شد. یکی از این افراد متنفذ و محترم، حاتم خان گیگلو بود که نمایندگان اعزامی میرجعفر باقرآف-رئیس جمهور آذربایجان شوروی- با شیوه‌های مختلف تطمیع و تهدید در صدد جلب همکاری وی با تشکیلات حزب توده و فرقه‌ی دموکرات آذربایجان

۱- میرنبی عزیززاده، تاریخ دشت مغان، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ دوم، ۱۳۸۶

بر آمدند. در مهر ماه ۱۳۲۰، حاتم‌خان گیگلو به همراه دیگر روسای طوایف شاهسون در جلسه‌ای که با دعوت محمدساری جالنیسکی - نماینده‌ی مخصوص میرجعفر باقرآف - در اردبیل تشکیل شد، حضور یافت.^۱

در شهریور ۱۳۲۴ش کنسولگری شوروی در اردبیل، حاتم‌خان گیگلو و چند نفر از کدخدایان شاهسون را به اردبیل احضار کرده و آن‌ها را به اعلام استقلال آذربایجان و شاهسون‌ها تحریک کرد؛ اما حاتم‌خان و بسیاری از بزرگان شاهسون، این خواسته‌ی کنسول شوروی را نپذیرفتند. منظور اصلی کنسولگری، روانه کردن حاتم‌خان گیگلو، رستم‌خان عیسی‌لو و فرض‌الله بیگ طالش میکائیل‌لو به باکو بود تا بدین وسیله روحیه‌ی طوایف شاهسون و اهالی را متزلزل و زمینه‌ی اجرای مقاصد حزب توده را در منطقه فراهم کنند. امتناع حاتم‌خان گیگلو و فرض‌الله بیگ پاشایی از رفتن به باکو در نقش بر آب شدن توطئه‌های عناصر فرقه‌ی دموکرات و میرجعفر باقرآف بسیار موثر افتاد.

ماموران امنیتی شوروی که مقاومت و سازش‌ناپذیری حاتم‌خان را مانعی جدی در نفوذ به قلمرو طایفه‌ی گیگلو، نواحی مشکین‌شهر و اصلاندوز تلقی می‌کردند در صدد اذیت فرزندان او از جمله بالاخان و علی‌خان بر آمده و بدین ترتیب با زور و تهدید، خواستار همکاری آن‌ها شدند. آخرین ملاقات ماموران شوروی با حاتم‌خان گیگلو یک ماه قبل از ۲۱ آذر ۱۳۲۴ش صورت گرفت. زمانی که کنسول شوروی در تبریز به همراه ماموران اطلاعاتی شوروی به منزل حاتم‌خان در مشکین‌شهر رفت و او را تهدید کرد که او نیز می‌بایست مانند سایر روسای طوایف به کناری نشسته و در سیاست و امور بخش مشکین‌شهر دخالت نکند و الا با او و امیراصلان بیگ عیسی‌لو به طور دیگر رفتار می‌شود.

حاتم‌خان تا آخر عمر فرقه دموکرات، متحد امیراصلان بیگ عیسی‌لو باقی ماند و تسلیم آن‌ها نشد. در سال‌های بعد از سقوط فرقه‌ی دموکرات نیز حاتم‌خان رئیس طایفه بود و مردم او را کدخدایی ایلدار رعیت‌پرور، متدین و وطن‌دوست شناخته و می‌شناسند.^۲

۱- رک: جمیل حسنی، آذربایجان غربی در روابط تهران-باکو و مسکو (۱۹۴۵-۱۹۳۹م). باکو، انتشارات دیپلمات، ۱۹۹۸ م، ص ۵۱

۲- میرینی عزیززاده، تاریخ دشت مغان، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ دوم، ۱۳۸۶



مبارزات طایفه کلاسر با فرقه دموکرات آذربایجان

به گفته معمرین تعداد آلاچیق طایفه کلاسر ۸۰ عدد بوده و با توجه به نوع تیراندازی طایفه‌ی کلاسر و تسلط کامل آن‌ها به اسلحه پرنو موجب ترس دموکرات‌ها بوده است.

جنگ بین طایفه‌ی کلاسر و فداییان در روستای آی‌قلعه (آهو قلعه) اتفاق افتاد و ورقا پسر علی در این جنگ کشته شد. جنازه وی را به روستای «لوکه» که یونس خان آقاجانی در آنجا حاکمیت داشت، آورده و دفن می‌کنند. دلاوران طایفه خود را به بالای کوه‌های کیسالا رسانده و بالای کوه شروع به تیراندازی به دموکرات‌ها می‌نمایند و موجب وحشت بیش از حد دموکرات‌ها می‌شوند. در این هنگام که عده‌ای از دموکرات‌ها در حال فرار بودند، مرحوم جلال محمدی برای غافلگیر کردن آنان به طرف پایین کوه حرکت می‌نماید، اما مورد اصابت گلوله فداییان قرار گرفته و شهید می‌شود. حتی جنازه‌ی مرحوم به دستان طایفه‌ی کلاسر نمی‌رسد. فداییان و دموکرات‌ها جنازه‌ی مرحوم جلال محمدی را به طرز فجیعی به اردبیل می‌برند.

بعد از درگیری سخت و ضربه‌ی سنگین و مهلک طایفه‌ی کلاسر به رهبری و هدایت حاج‌بالی‌بیگ [حاج‌بالا اوغلان محمدی] بر فداییان فرقه دموکرات، عده‌ای از طایفه در شیلاوار (شیرآباد) و عده‌ای در حیران ساکن شده و مدت نُه ماه در آنجا حضور داشته‌اند که از نظر اقتصادی خیلی ضرر می‌بینند.

عده‌ای از بزرگان طایفه از جمله حاج‌بالی‌بیگ به همراه فرزندانش (حاج‌خان اوغلان، ابراهیم‌خان، حاج‌قلنج، حاج‌بهرام‌خان) برای گرفتن کمک از نیروهای دولتی به طرف تهران حرکت می‌کنند و با توجه به رشادت مردان طایفه در مقابله با فداییان، حکومت مرکزی به آن‌ها توصیه می‌کند که طایفه را در اطراف تهران، کرج و ورامین ساکن نمایند، ولی با توجه به علاقمندی و آفری که طایفه‌ی کلاسر به خاک مغان داشتند، این لطف حکومت را قبول نمی‌نمایند و بدین ترتیب با کمک سرهنگ مقبلی و تیمسار دیلمی و عده‌ای از سربازان ارتش، دلاوران کلاسر به نزدیکی‌های آستارا رسیده و با الحاق تفنگچیان طایفه‌ی کلاسر به نیروی ارتشی به جنگ دموکرات‌ها رفته و موجب فرار دموکرات‌ها به شوروی می‌شوند.

با دلاوری‌ها و میهن‌پرستی و مجاهدت‌های این طایفه و سایر طوایف و عشایر در دفاع از مرزهای ایران بعد از پیروزی عشایر بر جدایی‌طلبان دموکرات و نجات آذربایجان، متأسفانه برای این‌که اسم عشایر را بد جلوه دهند، در برخی نقاط اردبیل دموکرات‌ها و طرفداران آن‌ها اعمال



ناشایستی را انجام داده و منسوب به عشایر نمودند، ولی گذشت زمان و تاریخ نشان داد که مغلوب وطن‌فروشان هستند و همیشه عشایر با غیرت و وطن‌پرست، همه چیز خود را در مقابل وطن فدا می‌کنند.^۱

طایفه جهان‌خانملو

نقش طایفه جهان‌خانملو در پایداری در مرزهای ایران و روس به روایت مهدی حضرتی جهان^۲ از خصائص طایفه جهان‌خانملو حس غیرت و وطن‌پرستی آنها است که در تمامی صحنه‌هایی که مرزهای کشورمان مورد هجوم بیگانگان قرار گرفته است ساکت ننشسته‌اند. بسیاری از غیور مردان این طایفه در سال ۱۳۲۰ رشادت‌هایی باور نکردنی از خود نشان دادند. زمانی که متجاوزان روسی به کشورمان یورش آوردند، بزرگان طایفه با تدبیر و برنامه‌ریزی و آماده‌سازی نیروهای جوان و غیرتمند جلوی تجاوز گسترده به کشور را گرفتند. این طایفه به همراه سایر طایفه‌های غیرتمند مغان حماسه‌ای باور نکردنی از خود در برابر متجاوزان نشان دادند که به عنوان الگویی در بین سایر اقشار در غیرت و وطن‌پرستی به ثبت رسیده است.

وصف شجاعت طایفه جهان‌خانملو محدود به زمان خاصی نیست و در دوره‌های مختلف با حراست از مرز و جلوگیری از تجاوز دشمن رشادت‌های بزرگی از خود نشان داده‌اند چرا که در دلاوری و شجاعت منتسب به زنی به نام جهان‌خانم هستند که در زمان شاه طهماسب یکم، در غیرت، دلاوری و دست به شمشیر بودن شهرت عام و خاص داشت. شهرت جهان‌خانملوییها در گذشته از آن است که در زمان صفویان در صف اول قزلباش می‌جنگیدند و بارها دست به شورش درون ارتش صفوی می‌زدند و خواستار احترام همگانی سربازان حتی پیش‌قراول ارتش و شخص شاه اسماعیل بودند و معروف است هر جهان‌خانلویی برابر با ۵ سوار نظامی بود و حتی زبده‌ترین ارتش جهان یعنی عثمانی آن زمان نیز تاب مقاومت برابر این طایفه را نداشتند.

در طایفه جهان‌خانملو نام زنی رشید و نترس به نام گیله بیگم هنوز زبان زد است. نقش این زن در تحولات طایفه بسیار پررنگ‌تر می‌باشد. هنوز هم که هنوز است حراست و نگهبانی «گیله بیگم» پشت اسب و تفنگ به دوش از مرز و عشایر در خاطره‌ها مانده است. گیله خانم همسر مرحوم حاج طهماسب حضرتی جهان‌خانملو بوده و دوشادوش مردان عشایر از حریم کیان و

۱- به نقل از محمد اصغری کلاسر مؤلف کتاب کلاسر در گذر زمان و کلاسرنگین ایل شاهسون

۲- مهدی حضرتی محقق کتاب نقش عشایر در تحولات منطقه مغان و نویسنده کتاب اشتغال پایدار روستایی

خانواده عشایر محافظت کرده است.

نقش عشایر علیالخصوص این طایفه در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران اسلامی و حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشورمان نیز در برابر دشمن بسیار چشمگیر بوده است. صحنه فرستادن احشام و سایر کمک‌ها به جبهه‌ها در روزهای تاریخی دفاع مقدس بسیار غرور آفرین است که توسط عشایر قهرمان و طایفه جهان‌خانملو به وقوع پیوست. نام شهدا و جانبازان زیادی در این راه در تاریخ طایفه جهان‌خانملو به ثبت رسیده است و این نشان از غیرت و جوانمردی فرزندان این طایفه ریشه‌دار می‌باشد.





فصل چهارم

انقلاب اسلامی در آذربایجان و اردبیل

انقلاب اسلامی با نگاه تاریخی شیعه به غدیر پدید آمد و نه تنها پدیده‌ای اتفاقی نبود، بلکه آشنای همه‌ی شیعیان بود زیرا آن را در متن اسلام یافته بودند تا از طریق آن با روح توحید اصیل زندگی کنند.

نویسندگان به انقلاب اسلامی به عنوان روح معنوی این عصر که هرگز کهنه نمی‌شود، نظر دارند و خواننده را متوجه این امر مهم می‌کنند که در عصر گسترش عالم غربی که سعی دارد سایر ملل را بی‌عالم و بی‌تاریخ کند، انقلابی متولد شده که در جوهر و ماهیت خود، تحوّل است بیرون از حوزه‌ی فکر و تمدن غربی، و بر همین اساس تذکر می‌دهد آن انقلاب را با عینک غربی ننگریم که هرگز به حقیقت آن آگاهی نمی‌یابیم. زیرا به گفته‌ی میشل فوکو: «وقتی ایرانیان از حکومت اسلامی حرف می‌زنند، وقتی جلوی گلوله در خیابان‌ها، آن را فریاد می‌زنند... و با این کار شاید خطر یک حمام خون را به جان می‌خرند... به نظر من به واقعیتی می‌اندیشند که به ایشان بسیار نزدیک است... چون کوششی است برای این که سیاست، یک بُعد معنوی پیدا کند».

روح حاکم بر زمانه که تحت تأثیر فرهنگ مدرنیته است، آن چنان آشفته است که انسان به راحتی معنی حادثه‌ای را که آمده است تا ماوراء فرهنگ مدرنیته، متذکر رجوع بشر به آسمان باشد، نمی‌فهمد و لذا نسبت به فهم جایگاه انقلاب اسلامی در این دوران گرفتار برداشت‌های از پیش ساخته می‌شود که آن برداشت‌ها دیواری در برابر فهم او و فهم انقلاب اسلامی می‌کشد. نویسندگان تلاش کرده با توجه به این امر، ماوراء نگاه مدرنیته، انقلاب اسلامی را بنمایاند. زیرا که باید مواظب باشیم انقلاب اسلامی را در حدّ فهم‌های محدود ننگریم وگرنه بی‌توجه به حقیقت روحانی و جایگاه تاریخی آن، سخن گفته‌ایم.



ممکن است در ابتدا به مؤلف ایراد گرفته شود که نگاه او به انقلاب اسلامی، نگاهی آرمانی است که با واقعیت آن متفاوت است، ولی وقتی حقانیت سخن روشن می‌گردد که سعی شود به همه‌ی زوایایی که در رابطه با انقلاب اسلامی در کتاب توجّه داده شده، عنایت گردد در آن صورت است که معلوم خواهد شد چرا اصرار می‌شود انقلاب اسلامی یک رستاخیز در همه‌ی جهان امروز است و همچون روز حساب جایگاه هرکس را تعیین می‌کند.^۱

حوادث و اتفاقات روی داده در آذربایجان بی‌ارتباط با حوادث سایر نواحی ایران نبوده و نیست. ضمن این‌که نقش و جایگاه تاریخی آذربایجان در تحولات گوناگون و شکل‌گیری هویت ایرانی را نبایستی از نظر دور داشت. آذربایجان به عنوان خواستگاه خاندان صفوی که دست‌آورد ایشان، وحدت ملی و گسترده شدن ایران در جغرافیای تاریخی و فرهنگی آن بود از سویی و رسمیت یافتن تشیع در ایران که توانست مرز هویتی این کهن بوم را با همسایگان عثمانی و ازبک خود مشخص نماید. گویای روشن تلاش آذربایجانی‌ها در شکل‌گیری هویت ملی (ایران اسلامی) است.

نقشی که آذربایجان در جریان انقلاب اسلامی ایفا کرد جدای از نقش تاریخی مداوم این خطّه نبود. در این حرکت که نقطه‌ی عطفی در تاریخ ایران و جهان به حساب آمد، جایگاه مهم و تأثیرگذار آذربایجان را می‌توان مشاهده کرد.^۲

شروع نهضت اسلامی

شروع نهضت اسلامی در ایران به بعد از رحلت آیت‌الله‌العظمی بروجردی باز می‌گردد که پس از آن حکومت پهلوی بر آن شد تا سیاست‌های مغایر قانون اساسی و شریعت اسلامی را به اجرا درآورد. در لایحه‌های انجمن‌های ایالتی و ولایتی، حذف قید اسلام از انتخاب‌شوندگان و انتخاب‌کنندگان و هم‌چنین حذف سوگند به قرآن موضوعی بود که بدون ارتباط با فرقه‌ی ظالهی بهائیت نبود.^۳ تصویب این لایحه موجی از مخالفت را در میان مراجع تقلید و علمای شهرستان‌ها

۱- انقلاب اسلامی برون رفت از عالم غربی، اصغر طاهرزاده

۲- ر ک به: رحیم نیکبخت، جنبش دانشجویی تبریز به روایت اسناد و خاطرات، تهران، سوره‌ی مهر، ۱۳۸۱

۳- از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ یک برنامه‌ی ده ساله منسجم توسط بهائیان به اجرا درآمد که در آستانه‌ی شروع نهضت اسلامی نشانه‌های عینی موفقیت‌آمیز بودن بهائیت در این برنامه در تمامی عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، قابل مشاهده بود. تصویب این لایحه در سال ۱۳۴۱ و عکس‌العمل علما و مراجع و در رأس آنها امام خمینی (ره) در همین بستر قابل بررسی است.



ایجاد کرد که حاصل دو ماه تکاپو و تلاش علما و مراجع، الغای لایحه فوق‌الذکر بود.^۱ پس از شروع اعتراضات طلاب مبارز و پرشوری چون حجت‌الاسلام سیدهادی خسروشاهی رابط مراجع قم و علمای شهرستان‌های آذربایجان بودند و از این رهگذر، علما و روحانیون تبریز هم با صدور اعلامیه‌ها و ارسال تلگراف‌هایی به مسئولین کشور و مراجع به صف مبارزه و مخالفت با لوایح پیوستند.^۲ حمایت و پشتیبانی قاطع علما، روحانیون و وعاظ تبریز و سایر شهرستان‌ها از مراجع و خواست‌های آن‌ها سبب شد، آذربایجان در حوادث بعدی هم حضور فعالی داشته باشد. از آن جمله در روز دوم فروردین سال ۱۳۴۲ ش که مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم مورد حمله‌ی نیروهای رژیم پهلوی قرار گرفت. هم‌زمان مدرسه‌ی طالبیه‌ی شهر تبریز که مراسم سوگواری شهادت امام جعفر صادق برپا بود هم مورد حمله واقع شد و در نتیجه دو نفر نیز به شهادت رسیدند.^۳

محرم سال ۱۳۴۲

محرم سال ۱۳۴۲ ش با تحریم تقیه از سوی امام خمینی، محرم پرشوری بود که در تاسوعا و عاشورای آن، مخالفت با سیاست‌های ضدّ مذهبی حکومت پهلوی به اوج خود رسید. در این روزها سوگواری‌های مردم رنگ سیاسی به خود گرفته بود. در عصر عاشورا ۱۳ خرداد، امام در سخنرانی شدیدالحن خود محمدرضا پهلوی را مورد سرزنش و انتقاد شدید قرار داد. تا این که در صبحگاه ۱۵ خرداد وی را دستگیر و به تهران منتقل نمودند. محرم سال ۱۳۴۲ آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی از شاگردان قدیمی امام، رفتن مردم به باشگاه افسران و دعا کردن به جان شاه را ممنوع نمود، که این رفتن و دعا کردن به جان شاه پس از اضمحلال فرقه‌ی دموکرات، به صورت رسم در آمده بود. این امر در رویارویی مردم و حکومت پهلوی در تبریز و آذربایجان تأثیر زیادی گذاشت.

در پی دستگیری امام خمینی و انتشار خبر آن در اغلب شهرهای ایران، مردم به تظاهرات و اعتراض پرداختند. حرکت مردم قم، ورامین و تهران به خاک و خون کشیده شد. در تبریز هم مردم با پوشیدن کفن به تظاهرات پرداختند، بازار تبریز هم دست به اعتصاب زد که تا چند روز بعد هم

۱- ر ک به: نهضت روحانیون، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷

۲- اسناد انقلاب اسلامی، ج ۳، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴، صص ۴۷، ۳۹، ۲۶

۳- رحیم نیکبخت، صمد اسمعیل‌زاده، زندگی و مبارزات شهید آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، صص ۱۷۲-۱۶۸



روز شمار جریانات روزهای مانده به پیروزی انقلاب اسلامی در اردبیل

۱۰ فروردین ۱۳۵۷

در پی فرا رسیدن چهلم شهدای ۲۹ بهمن تبریز در سال ۱۳۵۶، بازار اردبیل تعطیل شد و از بلندگوهای مسجدهای میرزاعلی اکبر و حاج میرزا صالح، تلاوت قرآن پخش شد. علی‌رغم تلاش ساواک و ماموران شهربانی در جلوگیری از برپایی مجلس یادبود شهدای ۲۹ بهمن تبریز، مردم در مسجد میرزاعلی اکبر جمع شدند. روز پس از نوحه‌خوانی، آیت‌الله مروج بالای منبر رفت و درباره‌ی شهدای قم و تبریز، سخنرانی کرد. در این روز اصغر مرادی دانشجوی اردبیلی دانشگاه قزوین، در یزد به شهادت رسید.

۱۴ فروردین ۱۳۵۷

آیت‌الله مسایلی در مسجد حاج میرزا صالح به منبر رفت و ضمن تفسیر قرآن، از حضرت امام خمینی و مبارزه‌اش علیه حکومت پهلوی یاد کرد و مردم را نسبت به ظلم و ستم شاه، آگاه ساخت.

۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۷

مردم اردبیل در پی عزای عمومی از سوی آیات عظام گلپایگانی و مرعشی نجفی در سوگ چهلم شهدای اهواز، یزد و جهرم، در مسجد میرزاعلی اکبر جمع شدند. آیت‌الله سیدغنی اردبیلی - از شاگردان امام خمینی - بالای منبر رفت و اعلامیه‌ی مراجع قم را قرائت کرد. در ادامه یکی از نوحه‌خوانان شعر خوانی کرد.

عصر این روز، مردم دوباره در مسجد میرزاعلی اکبر جمع شدند. این بار آیت‌الله مسایلی روی منبر رفت و علیه سرمایه‌داری و هیات حاکمه سخنرانی کرد.

۲۴ خرداد ۱۳۵۷

ایوب معادی دانشجوی ۲۲ ساله اردبیلی دانشگاه بابلسر، پس از دستگیری به شهربانی بابلسر منتقل شد و بر اثر ضربات وارده و شکنجه به شهادت رسید. ساواک و شهربانی بابلسر اعلام کرد معادی بر اثر سکت قلبی از دنیا رفته است.



فصل چهارم | ۱۹۱

آیت‌الله مسایلی در اردبیل بر جنازه شهید نماز خواندند و شهید معادی در قبرستان علی آباد به خاک سپرده شد.

۳۰ تیرماه ۱۳۵۷

امام خمینی طی اعلامیه‌ای از مردم خواست در نیمه‌ی شعبان از برگزاری جشن خودداری کنند. بنابراین مردم اردبیل در مسجد میرزاعلی اکبر جمع شدند. در این مراسم دکتر محمد مهدی کرانی از استادان دانشگاه تبریز سخنرانی کرد و بعد از او، آیت‌الله مروج بالای منبر رفت.

۱۴ مرداد ۱۳۵۷

ساواک و شهربانی از برگزاری مراسم شهید ایوب معادی در مساجد اردبیل جلوگیری کرد و روحانیون و مردم را تهدید کرد. اما یکی از بستگان شهید، مراسم را با حضور مردم انقلابی، آیت‌الله مروج و آیت‌الله مسایلی در منزل خود برگزار کرد. در این روز بازار اردبیل تعطیل بود.

۱۸ مرداد ۱۳۵۷

حجت‌الاسلام حسن‌زاده با نام مستعار حسین حسین‌پور و به دعوت آیت‌الله مروج و آیت‌الله مسایلی، از قم به شهر اردبیل آمد، تا با شروع ماه مبارک رمضان در مسجد میرزاعلی اکبر برای مردم سخنرانی کند. ماه رمضان از ۱۵ مرداد شروع شده بود و حجت‌الاسلام حسن‌زاده از هجدهم مرداد روی منبر رفت و با سخنانی افشاگرانه و شدیدالحن، علیه شاه و حکومت پهلوی، صحبت کرد. سه روز بعد، ساواک او را در منزل آیت‌الله مروج دستگیر و به تبریز منتقل نمود.

۲۱ مرداد ۱۳۵۷

در تجمع باشکوه مردم شهر اردبیل در مسجد میرزاعلی اکبر، یکی از روحانیون به نام حضرت حجت‌الاسلام سیدعلی اکبر اجاق‌نژاد بالای منبر رفته و با اشاره به دستگیری حجت‌الاسلام حسن‌زاده، ضمن سخنرانی از مردم، بازاریان، روحانیون و دانشجویان انقلابی اردبیل به خاطر همراهی با انقلاب تشکر کرد.



۹ شهریور ۱۳۵۷

نهم شهریور ۱۳۵۷ مصادف با بیست و ششمین روز از ماه مبارک رمضان، مردم پس از سخنرانی آیت‌الله مروج در مسجد میرزا علی اکبر، در حالی که بر علیه شاه پهلوی شعار می‌گفتند به سمت عالی‌قاپو حرکت می‌کنند. درست در همین لحظه ماموران شهربانی سر رسیده و به سوی آنان تیراندازی می‌کنند که بر اثر تیراندازی عناصر پهلوی، بهروز یحیوی از جوانان مومن و انقلابی اردبیل به شهادت می‌رسد.

۲۳ شهریور ۱۳۵۷

در این روز آیت‌الله مسایلی دستگیر و تحویل دادرسی نظامی تبریز شد. ساواک بارها به ایشان تذکر داده بود، اما ایشان در سخنرانی ۱۲ شهریور ۵۷ مصادف با عید فطر گفته بود وسایل شخصی‌اش را آماده کرده تا هر وقت او را دستگیر کردند، آماده باشد.

۱۷ مهر ۱۳۵۷

بر اثر راهنمایی، ارشاد و سخنرانی‌های روحانیون، مدارس شهر اردبیل به حالت نیمه تعطیل در آمد و دانش‌آموزان مدارس در کنار تعدادی از معلم‌های خود، اولین تظاهرات دانش‌آموزی را در خیابان‌های اردبیل به راه انداختند.

۱۸ مهر ۱۳۵۷

مراسم گرامیداشت چهلم شهید بهروز یحیوی با حضور مردم از ساعت ۳ بعد از ظهر در مسجد پیرزرگر و با سخنرانی حجت‌الاسلام فرخی برگزار شد. پس از سخنرانی ایشان، مردم پلاکارد به دست و شعارگویان به طرف قبرستان بهشت فاطمه به راه افتادند و با حضور آیت‌الله مروج و آیت‌الله مسایلی، بر سر قبر این شهید راه انقلاب، فاتحه خواندند.

۲ آبان ۱۳۵۷

آیت‌الله مروج و آیت‌الله مسایلی، روز چهارم آبان، سالروز تولد محمدرضا شاه پهلوی را عزای ملی اعلام کردند. روز سوم آبان، بازار اردبیل به استثنای چند مغازه نانوایی، قصابی و



فصل چهارم | ۱۹۳

خواربارفروشی بسته بود. روز چهارم آبان تظاهرات پراکنده‌ای در خیابان‌های شهر صورت گرفت.

۹ آبان ۱۳۵۷

تظاهرات مردم در خیابان‌ها با قرائت بیانیه توسط آیت‌الله مسایلی پایان یافت. در بیانیه آمده بود حکومت پهلوی ضمن اجرای قانون اساسی، آزادی زندانیان سیاسی و روحانی، باید زمینه مراجعت امام خمینی را فراهم کند.

۲۲ آبان ۱۳۵۷

فرهنگیان اردبیل بیانیه ای ۱۰ ماده‌ای را تنظیم و امضاء نموده و آن را به آموزش و پرورش ارسال نموده و اعلام کردند اگر به خواسته‌های آنان ترتیب اثر داده نشود، به اعتصاب خود ادامه خواهند داد.

۲۶ آبان ۱۳۵۷

مردم اردبیل پس از سخنرانی آیت‌الله مروج در حالی که از مسجد میرزاعلی اکبر خارج می‌شدند با نیروهای شهربانی مواجه می‌شوند. در این روز بر اثر تیراندازی و باتوم ماموران، آیت‌الله مروج، مجروح شد. آیت‌الله مروج به بیمارستان شیر و خورشید (فاطمی فعلی) منتقل و در آنجا بستری گردید. روز بعد، فرماندار و رئیس شهربانی برای خاموشی خشم مردم، در بیمارستان به ملاقات آیت‌الله مروج رفته و قول پیگیری حادثه را دادند.

۷ آذر ۱۳۵۷

مراسم طشت‌گذاری با حضور محلات شش‌گانه اردبیل در مسجد جامع آغاز شد. محمداقبر تمدنی ضمن نوحه‌خوانی شعری ضدحکومتی از استاد انور خواند و پس از آن، جوانان انقلابی که سرود «خمینی ای امام» را از قبل آماده کرده بودند، خواندند. ماموران ساواک و شهربانی مسجد را محاصره کرده بودند.



۱۹ آذر ۱۳۵۷

مردم در تاسوعای حسینی به خیابان‌ها ریخته و عزاداری می‌کردند. جمعیت آنقدر زیاد بود که عوامل ساواک و ماموران شهربانی قدرت مقابله و حضور در صحنه را نداشتند. مردم جلوی میدان ساعت جمع شده و با پلاکاردهای «برادر ارتشی چرا برادر کشی» و «نهضت ما حسینی، رهبر ما خمینی» در خیابان‌های شهر اردبیل به راه افتاده، مقابل مسجد میرزاعلی‌اکبر، بیانیه‌ای ۱۴ ماده‌ای قرائت کرده، متفرق شدند.

۲۸ آذر ۱۳۵۷

در پی اطلاع از هجوم نیروهای نظامی مشهد به بیمارستان این شهر، جامعه‌ی پزشکان و پرستاران شهر اردبیل با روپوش‌های سفید در خیابان‌های شهر به حرکت در آمده، خواستار حفظ حریم بیمارستان شدند.

۹ دی ماه ۱۳۵۷

هم زمان با روی کار آمدن شاهپور بختیار به عنوان نخست وزیر، نیروهای نظامی، ژاندارمری، ارتش، ساواک و طرفداران چماق به دست شاه با همراهی رسول و دارو دسته‌ی انجمن میهن پرستان به خیابان‌های اردبیل ریخته به سرکوب مردم انقلابی و تخریب مغازه‌ها و خانه‌های مردم پرداختند. در این روز بخشعلی اعیادی، نورالدین جهانجویی، کریم احمدی و احد سامع مجندق به شهادت رسیدند. در این درگیری، ۵۸ نفر زخمی شدند که ۱۸ نفرشان از ماموران دولتی بودند.

۱۷ دی ماه ۱۳۵۷

هفتمین روز شهدای ۹ دی اردبیل با تظاهرات و تجمع مردم در خیابان شاهپور (قیام) با شعار «بختیار، بختیار، نوکر بی اختیار» ادامه یافت. کارکنان دادگستری هم در اعتراض به کشتار مردم به اعتصاب دو روزه دست زدند.

۱۸ دی ماه ۱۳۵۷

مردم روستای «نیارق» در همراهی با انقلاب و مردم تظاهرات کردند. ماموران پاسگاه ژاندارمری



فصل چهارم | ۱۹۵

به طرف آنان شلیک کردند و دختری به نام نازیلا سیدرحیمی و زنی حامله به نام ملک منظر واحدی، شهید شدند. ۳ نفر دیگر هم شهید شدند و زخمی ها به بیمارستان شیر و خورشید (فاطمی) منتقل شدند.

۲۰ دی ماه ۱۳۵۷

کارکنان رادیو و تلویزیون شهر اردبیل با اعلام همبستگی و در جهت مبارزه با رژیم پهلوی، با صدور بیانیه‌ای ضمن محکوم نمودن کشتار مردم، دست به اعتصاب زدند.

۲۳ دی ماه ۱۳۵۷

مجلس ترحیم شهدای ۱۸ دی ماه روستای نیارق در مسجد میرزا علی اکبر برگزار شد. مردم در مسیر تظاهرات خود علیه رژیم شعار داده و پرچم شاهنشاهی را در خیابان پهلوی آتش زدند. تظاهرات کنندگان در میدان مجسمه (شریعتی) قصد پایین آوردن مجسمه شاه را داشتند که با شلیک تیر هوایی و گاز اشک‌آور، چند نفر مجروح شدند. درگیری تا ساعت ۸ شب ادامه داشت.

۲۵ دی ماه ۱۳۵۷

اهالی روستای شام اسبی و روستاهای اطراف، با اعلام همبستگی و پیروی از نهضت اسلامی، در حالی که عکس امام خمینی را در دست داشتند، سوار بر تراکتور به اردبیل آمده، در خیابان‌های شهر، راهپیمایی کردند.

مردم در «میدان مجسمه (شریعتی)» مورد حمله‌ی چماق‌داران قرار گرفتند و ارتش تراکتور آنان را توقیف و به پادگان منتقل نمود.

۲۶ دی ماه ۱۳۵۷

با اعلام خبر فرار شاه از ایران، مردم، کارکنان ادارات و بانک‌ها به خیابان آمده و ابراز خوشحالی کردند. شادی مردم تا پاسی از شب ادامه داشت.



۲۷ دی ماه ۱۳۵۷

شواهد حاکی از آن است که ساواک مراکز خود را ترک کرده و در پادگان ارتش مستقر شده است. مردم تابلوهای خیابان‌ها را عوض کرده و اسامی جدید را با اسپری روی دیوار نوشته اند.

۲۹ دی ماه ۱۳۵۷

هم‌زمان با اربعین حسینی، دسته‌های عزاداری از جلوی میدان ساعت حرکت کرده و در شهر تظاهرات کردند. در این روز خبری از نیروهای امنیتی نیست.

۱۴ بهمن ۱۳۵۷

دوروز پس از ورود حضرت امام خمینی به میهن، مردم روستای شام‌اسبی در میدان مجسمه (شریعتی) مورد حمله‌ی وحشیانه‌ی انجمن میهن‌پرستان قرار گرفتند. شش دستگاه تراکتور روستاییان به آتش کشیده شد و چند نفری هم زخمی شدند.

۱۹ بهمن ۱۳۵۷

مردم اردبیل در اجتماعی عظیم و باشکوه ضمن اعلام حمایت از انقلاب و دولت موقت، در خیابان‌های شهر راهپیمایی کردند. تجمّع با قرائت قطعنامه‌ای توسط آیت‌الله مسایلی، پایان یافت.

۲۳ بهمن ۱۳۵۷

نیروهای ارتش مستقر در اردبیل، سوار بر تانک و خودروهای نظامی با مردم اعلام همبستگی کردند، اما نیروهای شهرداری مردم را به گلوله بستند. درگیری سه ساعت به طول انجامید و ۲۳ نفر از ماموران نظامی کشته شدند.



اسامی ۴۷ شهید انقلاب اردبیل

استان اردبیل در دوران مبارزات مردمی علیه رژیم ستمشاهی و پیروزی انقلاب اسلامی ۴۷ شهید تقدیم آرمان‌های امام راحل و انقلاب اسلامی کرده است.

شهید علی میرزا آدیگوزل زاده	شهید کریم احمدی	شهید حمید اسدزاده	شهید خداشیرین اصلانی
شهید بخشعلی اعیادی	شهید منصور افخمی	شهید سلام‌اله بخشایش	شهید اباذر بیرامی
شهید مصطفی پنده	شهید احمد پوررضا	شهید بخشعلی پوریوسف	شهید الماس تقی‌اوغلی
شهید باب‌الله جاهد	شهید حاجی آقا جزایری	شهید خان بابا جعفرخانی	شهید نورالدین جهانجویی
شهید سراصلان خان محمدزاده	شهید حسنعلی خسروی	شهید رسول خلیل‌آبادی	شهید مطلب راستگو
شهید محمد راستگو	شهید ذبیح‌الله رضایی	شهید ابراهیم رضانی	شهید محرم روحی
شهید علی رهبان	شهید احد سامع	شهید قبادخان سعادت	شهید نادر یسری
شهید شیراوغلان شریعت	شهید قاسم عبدالعلی‌اوغلو	شهید مظفر عزیزی	شهید علی‌علی‌وند
شهید محب‌الله قاسمی	شهید سیدرحمت قبادی	شهید زلفعلی قنبری	شهید میرحسین لوحی
شهید زینال مجتمع	شهید عباس علی محبی	شهید عباس علی مرادماهی	شهید اصغر مرادی‌علاف
شهید ایوب معادی	شهید یحیی نجفی	شهید توفیق نصرالله‌زاده شرقی	شهید لطیف نظری
-	شهیده ملک‌منظر واحدی	شهیده نازیلا سیدرحیمی	شهید بهروز یحیوی



شرکت مردم اردبیل در ستاد استقبال از امام خمینی

برای شرکت در ستاد استقبال از حضرت امام خمینی از اردبیل شخصیت‌هایی نظیر آیت‌الله مسایلی، آیت‌الله مروج، آیت‌الله سیدغنی اردبیلی، حجت‌الاسلام شیخ‌ابوذر بیدار، حجت‌الاسلام لطفعلی محقق، سیدناصر سیدسلاحی و رسول جمالی و تعدادی از مردم به تهران رفتند. آن‌ها در خانه آیت‌الله موسوی اردبیلی اقامت کرده و با توجه به تعویق بازگشت امام و جریان بستن فرودگاه‌ها، آقایان علمای اردبیل نیز در مسجد دانشگاه تهران تحصن نمودند.

نقش شهید داور یسری در پیروزی و تداوم انقلاب اسلامی به روایت حاج جواد

صبورا

شهید داور یسری از شخصیت‌های بسیار برجسته سپاه اسلام بود که قدر و شان آن گمنام مانده است. عرفان و ارتباط معنوی عمیقی که با ائمه معصومین داشت از عابدترین، زاهدترین و برجسته‌ترین نیروهای مجموعه سپاه بودند. ایشان بصیرت و آگاهی سیاسی عمیقی داشت که در دوران طاغوت از پرورش یافتگان آیت‌اله مروج، آیت‌اله مشگینی، استاد جعفری و... بودند و از آنها علم و معرفت کسب کرده بود. مدتی تحت تعقیب ساواک قرار گرفت و زندانی شد بعد از آزادی در ایران نماند و به لبنان عزیمت کرد. در آن موقع حزب الله لبنان به صورت تشکیلاتی فعالیت نمی‌نمود. در جنبش امل دوره‌هایی از قبیل تخریب را گذراند و از اساتید این رشته شد. در مدت ۲ سال حضور در لبنان با سید عباس موسوی، شهید چمران و مبارزان دیگر حزب الله لبنان را پایه‌گذاری کردند. حزب الله لبنان را به عنوان یک جریان انقلابی تشکیل دادند. به پیشنهاد

۱- مسئولیت‌های دوران سپاه و دفاع مقدس: مسؤول سازماندهی بسیج ناحیه اردبیل و شهرهای اطراف (سراب، مشگین شهر، گرمی، بیله سوار، پارس آباد، نیر و نمین)، جانشین بسیج ناحیه اردبیل و شهرهای اطراف، معاون گردان حبیب ابن مظاهر، معاون گروهان محرم، مسؤول سازماندهی لشکر عاشورا، معاون ستاد لشکر عاشورا، فرمانده سپاه شهرستان پارس آباد، با حفظ سمت مسؤول محور عملیاتی در عملیات والفجر ۸ (فتح فاو)، فرمانده سپاه ناحیه اهر، قائم مقام تیپ حضرت قائم (عج)، با حفظ سمت مسؤول محور تیپ در عملیات‌های کربلای ۴ و ۵، رییس ستاد تیپ یکم حضرت عباس (ع) اردبیل

مسئولیت‌های مدیریتی بعد از جنگ: اولین فرماندار مرکز استان بعد از استان شدن اردبیل، مشاور استاندار در امور ایثارگران، با حفظ سمت رییس ستاد امور آزادگان استان، مدیر کل بنیاد جانبازان استان با حفظ هر دو سمت قبلی، رییس سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان بعد از تجمیع با حفظ سمت مشاور استاندار در امور ایثارگران، فرماندار اردبیل با حفظ سمت مشاور استاندار در امور ایثارگران



شهید یسری به هر سنگر حزب الله يك جلد قرآن كريم، يك جلد نهج البلاغه و يك جلد مفاتيح اهداء گرديد كه در ابتدا نيروها مقاومت می کردند. بارها از طرف لائیک های غير مذهبی مورد انتقاد و تهديد قرار گرفت. بنا به توصیه شهيد چمران و سيد عباس موسوی قبل از شروع انقلاب اسلامی به صورت مخفیانه وارد ايران و راهی زادگاه خود اردبیل شد. به طور مرتب جلسات شبانه خانگی آگاهی بخشی به مردم را انجام می دهد. شهيد پيرزاده و شهيد یسری از اولین نيروهای ارزشی و اصلی انقلابی در اردبیل بودند. شهيد یسری از عناصر پایه گذار، عضو شورای عالی فرماندهی و رهبری کننده سپاه در تهران بعد از انقلاب بود. بعد از ترور شهيد پيرزاده بنا به توصیه آيت الله مروج به اردبیل آمد و مسئولیت سپاه را به عهده گرفت. در دوران حضور ایشان در سپاه اردبیل در آموزشگاه شهيد پيرزاده در سایه آموزشهای اعتقادی، نظامی و عقیدتی ایشان، عناصر برجسته ای پرورش یافتند كه در سرنوشت جنگ تحمیلی بسیار نقش پر رنگی ایفا نمودند. در تمام عملیاتها به عنوان معاون سیاسی دفتر نمایندگی ولی فقیه به عنوان بازرس حضور پیدا می کرد.

يك روز آقای پاك پور (فرمانده نيروی زمینی سپاه) خاطره ای از نقش تيب حضرت عباس (ع) در لشگر عاشورا و اينكه بچه های اردبیل تحت عنوان گردان صاحب الزمان، قاسم، علی اصغر و ... چه نقشی داشتند، بیان کردند: در ۳۵ كيلومتری کرمانشاه کوهی بود كه به عنوان سپر حمایتی عمل می کرد. منطقه ای سوق الحیثی و از داخل ان جاده ای عبور می کرد. جنگل بلوط نیز در ان منطقه بود در این نقطه مستقر شده بودیم. شهيد یسری، سردار نوعی اقدم، سردار اکبری، شهيد دولت آبادی و ديگران در آنجا حضور داشتند. شهيد یسری نقل کردند كه شمال خرمشهر به دست ارتش بعثی عراق می افتاد، اگر از پل خرمشهر عبور می کردند و ابادان را می گرفتند، ديگر بیرون راندن آنها و باز پس گیری ابادان غير ممکن بود. از حضرت امام اجازه منفجر کردن پل را گرفتیم. يك وانت مواد منفجره از تهران عازم اهواز و از آنجا وارد خرمشهر شمالی شدیم كه آخرین رزمنده ها به صورت زخمی و شهيد مشاهده می شدند. در سر ديگر پل مواد منفجره را كار گذاشتیم و پل را منفجر کردیم و عراقیها بدین ترتیب زمینگیر شدند و نتوانستند وارد آبادان شوند. با درایت شهيد یسری و عرفان امام تا آخر جنگ عراقیها نتوانستند وارد آبادان شوند. از اسیرهای عراقی می پرسیدیم كه چرا از اروند برای جنگ عبور نکردید، جواب می دادند كه هیچكس نمی تواند از رود خروشان اروند عبور کند. اروند رود ۱/۵ كيلومتر عرض دارد، در حالیکه رزمندگان اسلام در عملیات فاو از این رود عبور کردند.



در عملیات کربلای ۵ قرار بر این بود شهید یسری در قرارگاه خاتم النبیا بماند ولی جنگ تن به تن و هجوم تانکهای دشمن به قدری بود که آمار شهدا بسیار زیاد بود، لذا شهید یسری خودش به عنوان راننده در حمل شهدا وارد میدان شده بود. در این عملیات در حین ماموریت در منطقه شهرک دوانجی عراق با اصابت خمپاره دشمن از ناحیه سر به فیض شهادت نائل می شود. در وصیتش آمده است که من ابراهیمی هستم که جان خود را به عنوان اسماعیل در قربانگاه تقدیم کردم.

اعزام به جبهه اهالی روستای حسن‌لو به روایت احمد زارعی حسن‌لو

در شهریور ماه سال ۱۳۶۲ موقع عصر کشاورزان و دامداران روستایی موقع بازگشت به روستا از مزارع با صدای بلندگوی خودروی تویوتای سپاه مواجه شدند که ضمن پخش آهنگ نظامی در روستا مردم را جهت اعزام شدن به جبهه دعوت میکرد. من هم مقداری یونجه که از زمین بار تراکتور زده بودم به منزل می‌آوردم این مارش نظامی چنان شور و شوقی در من ایجاد کرد که با عجله علوفه را در حیاط خالی کردم و با همان لباس کار و گرد و خاکی دنبال تویوتا در روستا گشتم. طریقه اعزام به جبهه را پرسیدم و همان ساعت به منزل آمده و برای عزیمت از خانواده خداحافظی کردم. اهالی روستای ما دو تیره بودند، تیره‌ای اعتقاد به جبهه، سربازی و ... نداشتند. با کمال تعجب تعدادی از این افراد نیز با من همراه شدند. همان روز به شهر رضی و از آنجا به مشکین شهر رفتیم. فردای آن روز موقع سوار شدن به اتوبوس مادرهایمان را دیدیم که دنبال‌مان آمده‌اند. دوباره همدیگر را به آغوش کشیده و خداحافظی کردیم.

در تبریز توسط برادر عوض محمدی (مسئول اعزام نیرو) به پیرانشهر اعزام شدیم. ما جزو لشکر عاشورا بودیم و بعد از تقسیم به پایگاه شهیدکلاهدوز، پائین‌تر از مسجد امام زمان (عج) رفتیم. حدود ۴۵ روز در آن پایگاه ماندم و به روستای لیگ‌بین رفتیم در آنجا با نیروی انتظامی پایگاه مشترکی داشتیم که ۹۰ نفر نیرو داشت، ۶۰ نفر نیروی انتظامی و ۳۰ نفر هم از بسیجیان حضور داشتند. در مدت دو ماهی که در آنجا بودیم؛ وظیفه‌مان تامین جاده و انجام کمین جاده‌ای بود.

در ادامه ماموریت به روستای دیگری به نام دالوان اعزام شدیم. در این روستا بارها کموله به پایگاه حمله و آن را اشغال کرده بود. در این پایگاه نیز همان ماموریت‌های قبلی را انجام می‌دادیم. در نزدیکی پایگاه پلی وجود داشت، در حین گشت مشاهده کردم که گله‌ای از گوسفندان از بالای پل به پائین پل توسط چوپانی هدایت شد چون در نزدیکی پل بودم صدای کارکرد بی‌سیم را از



فصل چهارم | ۲۰۱

زیر پل شنیدم. سایر هم‌زمان را خبر دار کردم. از دو طرف پائین پل وارد شده و چوپان را در حالی که با کموله‌ها در حال مکالمه بود دستگیر کرده و به فرماندهی اعزام کردیم. بسسیم با ظرافت خاصی در زیر شکم گوسفند جاسازی شده بود. بعد از دستگیری چوپان از ارتفاعات بالای پایگاه ما را به رگبار بستند. سر گروه‌بان ما زخمی شد و من و بی‌سیم چی در زیر پل مانده بودیم و از آنجا بعضی از افرادشان را زدیم. گلوله‌هایمان تمام شد. فقط يك فشنگ برایمان مانده بود به فرمانده بی‌سیم زدیم. بعد از چند دقیقه با توپوتا به ما فشنگ و اسلحه آوردند. درگیری بعد از مدتی تمام شد. شب به گردن اسب فانوس روشن می‌بستند و از بالای کوه به طرف پایگاه هدایت می‌کردند تا حواس ما را به آن جلب کرده و غافلگیرمان کنند.

اطراف پایگاه مین تلویزیونی کار گذاشته بودیم و کلید آن نیز در داخل به صورت سیار بود. يك روز صبح برای نماز بیدار شده بودم که دیدم کلید مین به همراه سیمی که به آن وصل بود از روی زمین کشیده می‌شود، دیدم که ۳ نفر کموله که یکی از آنها زن بود که مین را از زمین برداشته‌اند و قصد به دست آوردن کلید را داشتند. دست به اسلحه برده و فرمانده و گروه‌بان را خبر کردم آنها را محاصره کردیم، متأسفانه مردها از دستمان فرار کردند ولی زن را دستگیر کرده و به پشت اعزام کردیم. به این خاطر افراد زیادی از روستا به پایگاه هجوم می‌آوردند که چرا يك زن را دستگیر کرده‌اید، به آن خاطر شب و روز با روستائیان و کموله درگیر بودیم.

یکی از دوستان و هم‌زمانم که به رحمت خدا رفته و الآن اسمش در ذهنم نیست از روستای رحیم بیگلو، محافظ امام جمعه پیرانشهر بود. در راه ماموریت به نرده به همراه امام جمعه در کمین کموله‌ها می‌افتند. به پایگاه ما بی‌سیم زدند همان روز ما در جاده آماده باش بودیم. خودمان را به موقعیت آنها رساندیم تا رسیدن ما بسیاری از کموله‌ها توسط این دوستم به درك واصل شده بود با رسیدن ما پا به فرار گذاشتند و تعداد زیادی اسلحه از آنها غنیمت گرفتیم. دوستم که زخمی شده بود به درمانگاه رساندیم. بعد از مرخص شدن از درمانگاه به خاطر این عملیات و رشادتی که از خود نشان داده بودیم هر دوی مان را يك هفته به مرخصی تشویقی اعزام کردند.

نقش حاج ایوب صدیقی در حرکت های انقلابی مردم بیله‌سوار

در تابستان سال ۱۳۵۷ش عده‌ای از بزرگان شهر بیله‌سوار، همانند دیگر شهرهای کشور، دست به تحركات انقلابی زدند. آنان با دعوت از حجت‌الاسلام ایوب صدیقی -روحانی مبارز و خطیب توانا- خود را جهت همراهی با انقلاب اسلامی آماده کردند. البته نقش روحانیون مستقر در آن



شهر و منطقه را نباید از یاد برد، چرا که این دعوت با هماهنگی روحانیون منطقه، اتفاق افتاد. حاج صدیقی در منابر با سخنرانی‌اش در خصوص مسایل سیاسی و اجتماعی کشور، به روشنگری مردم و عشایر منطقه می‌پرداخت و از هر فرصتی جهت آشنایی مردان و جوانان با نهضت امام خمینی بهره می‌برد. بنابراین در پاییز همان سال به خاطر سخنرانی علیه طاغوت، تحت تعقیب قرار گرفت و مامورین ژندار مری به منظور دستگیری او، وارد مسجد جامع شهر بيله‌سوار شدند تا او را دستگیر کنند. اما مردم شجاع و غیرتمند شهر، در برابر مامورین مقاومت کرده و مانع از دستگیری وی شدند. حاج صدیقی به صلاح‌دید بزرگان و ریش‌سفیدان، روز بعد جهت ارایه توضیحات به پاسگاه رفت. از قضا فرمانده وقت ژندار مری شهر، دارای تمایلات انقلابی بود در صحبت‌هایش با حاج صدیقی، حمایت پنهانی خود را از حرکت انقلابی او اعلام نموده و او را در استمرار راهش مصمم ساخت.

مردم مومن بيله‌سوار تحت هدایت و رهبری حاج صدیقی، با برنامه‌ریزی راهپیمایی و تظاهرات اعتراض‌آمیز، حمایت خود را از انقلاب اسلامی اعلام کرده و با شعارهای انقلابی و حضورشان در این راهپیمایی‌ها، مبارزات علیه شاه پهلوی را شکل دادند. اما بعد از فرار محمدرضا شاه پهلوی، اوضاع شهر بيله‌سوار متشنج و نگران‌کننده بود؛ چون عده‌ای از خوانین و اربابان روستاها با تشکیل دادن دستجات مسلح در صدد تصرف پاسگاه‌های انتظامی و مرزی بودند. تصور عموم بر این بود که خوانین و اربابان به خاطر زمین‌ها و سرمایه‌های از دست رفته‌شان در اصلاحات ارضی، دست به چنین اقداماتی زده و اگر آن‌ها به اهداف‌شان برسند، از کشاورزان انتقام سختی خواهند گرفت.

بنابراین با هماهنگی بزرگان شهر و فرماندهان انتظامی و مرزبانی، جوانان شهر به صورت داوطلبانه در پاسگاه‌ها حضور یافته و در کنار سربازان به نگهداری پرداخته و با این کارشان از تخریب‌ات احتمالی افراد فرصت‌طلب، جلوگیری کردند.

حرکت‌های انقلابی در پارس‌آباد مغان

حضور بیگانگان اعم از آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها در قالب شرکت‌های درباری^۱ شرکت کشت و صنعت مغان و رفتار خارج از شئون فرهنگی منطقه، نقش اساسی در تهییج احساسات مردم و مخالفت آنان با رژیم پهلوی داشت. در کنار این مساله، مساجد و روحانیون پارس‌آباد مغان،

۱- شرکت‌هایی که مورد حمایت دربار شاه بود و هیچ کس حق اعتراض به حضور این شرکت‌ها را نداشت.



فصل چهارم | ۲۰۳

کانون اصلی مبارزات و انقلاب بودند. جوانان شهر با هدایت شیخ علی رضانی-امام جماعت مسجد جامع- با تشکیل هیئت قرآنی از معارف اعتقادی بهره می بردند. در این هیئت، افرادی هم چون مشهدی نورعلی صمدی^۱ و محمدرضا راشد^۲ فعالیت های انقلابی شان را با هدایت علمای دینی منطقه، انجام می دادند.

در سال ۱۳۵۴ش میرزا علی اصغر فقیه برادر آیت الله شیخ علی مشکینی در میان جعبه های بیسکویت، تعداد چهل جلد کتب مذهبی و سیاسی و چهار عدد کاست از سخنرانی امام خمینی، آیت الله بهشتی و دکتر علی شریعتی را وارد دشت مغان کرده و به نورعلی صمدی که آن سال ها در سازمان آب و برق مشغول بود، تحویل داد. وی نیز با کمک ملا میرزا رفیع و دیگر اشخاص مورد وثوق و مطمئن، کتاب ها و نوارها را به دست انقلابیون از جمله حجت الاسلام حاج صفر عبدی روحانی روستای ایران آباد، حاج میرزا صادق نریمانی (روحانی طایفه ی هومونلو)، حاج حمزه درگاهی (از کشاورزان منطقه)، رستم علی اشکانی (از بازاریان اسلام آباد)، میر نصیر موسوی (کارمند سازمان آب و برق پارس آباد) و امین کارگر می رساند و یا آن ها را به منزل خود دعوت کرده و از ماهیت نوارها، اعلامیه ها و کتب مذهبی، آگاه می کرد.

در مساجد شهر پارس آباد از جمله در مسجد جامع، هیئت های قرآنی و مذهبی در سال ۱۳۵۷ش فعال شده و به تربیت و پرورش جوانان و نوجوانان انقلابی پرداخته می شود. علاوه بر فعالیت در شهر، در روستاهای بزرگ منطقه نیز فعالیت ها و حرکت های گسترده دینی و انقلابی انجام می شود که در این میان، اقدامات ویژه ی حجت الاسلام حاج شیخ صفر عبدی و دوستان متدین وی در روستای ایران آباد، نمود بیش تری داشت.

با سخنرانی های روشنگرانه روحانیون منطقه در مساجد و تمجید آنان از نقش موثر عشایر در مرزداری و پاسداری از دین و روحانیت، بسیاری از بزرگان عشایر نیز به صفوف انقلابیون پیوستند تا این که تظاهرات با شرکت همه ی اقشار مردم به ویژه عشایر غیور منطقه به صورت آرام و بدون درگیری، با شعارهای انقلابی شروع شده و وسعت و دامنه ی آن به روستاها نیز گسترش یافت.

در آن دوره از روحانیون منطقه، اشخاصی چون شیخ علی رضانی، حاج میر سلام عبداللهی، حاج حافظ حسین زاده، میرزا خلیل ناطق، میرزا حسن سرابی، حاج حسین صدیقی، میرزا فتحعلی

۱- او با الهام از فعالیت های انقلابی آیت الله شیخ علی مشکینی، از سال ۱۳۴۳ با نهضت امام خمینی آشنا شده و در زادگاه خود-روستای آلتی- در همان سال به خاطر پخش اعلامیه های امام، به همراه عده ای از جوانان منطقه دستگیر شده و با مرحوم میرزا علی اصغر فقیه از روحانیون منطقه در پادگان مشکین شهر بازداشت شد.

۲- اولین نماینده مردم مغان در مجلس شورای اسلامی



صالحی مغانلو، شیخ ظهراب علیپور، حاج شیخ صفر عبدی و... در صفوف اول تظاهرات خیابانی مردم بر علیه رژیم پهلوی، شرکت جسته و در منابر و مساجد به روشنگری و بیدار ساختن مردم می‌پرداختند.

علیزاده رییس وقت آموزش و پرورش پارس آباد مغان و افرادی چون قربانی، علوی و نعمتی در تهییج احساسات قشر دانش‌آموزی و کارگری نقش بیش‌تری داشتند و با تلاش‌های قابل‌تحسین محمدرضا راشد و دوستان انقلابی او، تجمعات دانش‌آموزی و کارگری نیز به کانون‌های تحت هدایت و رهبری روحانیت منطقه‌ی مغان وصل شده و شعارهای اسلامی، جایگزین خواسته‌های سوسیالیستی و کمونیستی گردید.

البته در این میان، عناصر وابسته به دستگاه ساواک نیز دست به تحرکاتی زده و با تحریک و تطمیع هواداران خود، آن‌ها را به خیابان‌ها کشانیده و بعد از تظاهرات انقلابیون، آن‌ها نیز در خیابان‌ها به طرفداری از شاه، شعار می‌دادند. در نتیجه‌ی همین تحرکات عوامل حکومتی و امنیتی رژیم پهلوی بود که در استانه‌ی پیروزی انقلاب اسلامی و بعد از آمدن امام خمینی به ایران، درگیری‌های میان مخالفان و طرفداران انقلاب رخ می‌داد که مهم‌ترین این درگیری‌ها، روزی بود که هواداران شاه، انقلابیون را در مسجد جامع به محاصره انداخته و شیشه‌های مسجد را با سنگ و چماق شکستند. اما مردان غیرتمند عشایر به ویژه طایفه‌های گیگلو و مغان‌لو وارد شهر شده و با پراکنده ساختن هواداران شاه خائن، به کمک انقلابیون محاصره شده در مسجد جامع شتافتند. در این هنگام حاج میرسلام عبداللهی، عمامه را از سر برداشته و سخنان آتشین و هیجان‌برانگیز ایراد کرده و توده‌ی مردم به ویژه عشایر را که احترام خاصی به سادات و روحانیون دارند، به حرکت وا داشته و انقلابیون را تقویت کرد. در همین لحظه شیرزنی به نام افسر عبادی که در همسایگی مسجد منزل داشت، نفرین کنان به هواداران رژیم پهلوی-که حرمت مسجد را نگه نداشته و شیشه‌های آن را شکسته بودند- وارد صحنه شده و بارسانیدن چوب و چماق به محاصره‌شدگان در مسجد، نقش به‌سزایی در دلگرم نمودن انقلابیون ایفا نمود.^۱

۱- میرنبی عزیززاده، تاریخ دشت مغان، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ دوم، ۱۳۸۶

جرقه‌های انقلاب در گرمی مغان

در پاییز سال ۱۳۵۷ زمزمه اعتراض رسمی با تشکیل جلسه‌ی عمومی فرهنگیان با حضور ۱۵۰ نفر در دانشسرای گرمی آغاز شده و بعد از تبادل نظر، قطعنامه‌ای با ۱۰ ماده به تصویب فرهنگیان حاضر رسید. در این قطعنامه به ضرورت تغییر و تحوّل در آموزش و پرورش و هم‌چنین لزوم حمایت از قیام خونین تبریز و قم و پشتیبانی از نهضت امام خمینی تأکید شد.

در جلسه‌ی دوم فرهنگیان نیز با انتقاد از رییس آموزش و پرورش گرمی که اسامی معلمان انقلابی را به ماموران رژیم پهلوی گزارش داده بود، موجبات کنار گذاشتن آن شخص، فراهم شد و در مرحله سوم با درایت آنان و روحانیت، ضمن هماهنگی با بازاریان و سایر اقشار، اولین راهپیمایی عمومی در شهر گرمی با محوریت اعضای انجمن اسلامی حومه^۱ از جمله حسینقلی شاهی، الله‌شکر عبدی، الله‌شکر جمشیدی، مالک شهبازی، صورت‌علی میکائیلی، کریم جولانی، عالشی، نظر کریمی، آقامعلی غفارزاده و... جهت اعلام انزجار از رژیم پهلوی، برگزار شد.

شهدای مشکین شهر در جریان انقلاب ۵۷

مردم انقلابی مشکین شهر در جریان انقلاب سال ۱۳۵۷، هشت شهید به نام‌های قاسم عبدالعلی اوغلی، قباد سعادت، لطیف نظری، الماس تقی‌اوغلی، اباذ بیرامی، محرم روحی، زینال مجتمع و ذبیح‌الله رضایی تقدیم انقلاب اسلامی کرده است که در غروب ۳۰ دی ۱۳۵۷ ماموران رژیم پهلوی با تیراندازی به سوی راهپیمایی کنندگان در خیابان سازمان سابق (خیابان شهدا) باعث شهادت این عزیزان شدند.

روستای انقلابی نیارق

نیارق یکی از روستاهای ولایت مدار و انقلابی اردبیل است که در نزدیکی شهرستان نمین واقع شده و اهالی مومن و متدین این روستا در صحنه‌های مختلف و حساس، همواره پیشگام بوده است.

۱- چون بیش‌تر اعضای مرکزی این انجمن از روستاییان حومه‌ی شهر گرمی بود به همین دلیل، پسوند حومه را انتخاب کرده بودند.



اما آنچه باعث شد که این روستا در تاریخ انقلاب اسلامی جایگاه ویژه‌ای پیدا کند و لقب یکی از انقلابی‌ترین روستاهای کشور را بگیرد، مربوط به حادثه‌ای می‌شود که در روز هجدهم دی ماه ۱۳۵۷ در این روستا رخ داد.

در دی سال ۱۳۵۷ش، اهالی روستای نیارق با راهپیمایی و تظاهرات اعتراض خود را به رژیم پهلوی نشان دادند که در این تظاهرات پنج نفر از اهالی روستای نیارق به درجه رفیع شهادت نایل شدند.

شهیدان مطلب راستگو، محمد راستگو، سراصلان خان محمدزاده، نازیلا سیدرحیمی و ملک‌منظر واحدی از جمله قهرمانان وطن هستند که در قیام ۱۸ دی ماه سال ۱۳۵۷ روستای نیارق، در راه انقلاب به درجه‌ی رفیع شهادت نائل آمدند.

این روستا از جمله مناطقی بود که مردم آن در روزهای مبارزات نهضت اسلامی، حضور فعالی داشته و بسیاری از اهالی آن هر روز جهت شرکت در تظاهرات اردبیل، حضور می‌یافتند و دو تن از شهیدان انقلاب شهر اردبیل نیز اهل همین روستا بودند.

۱۸ دی ۱۳۵۷ از سوی حضرت امام خمینی، جهت بزرگداشت شهدای مشهد، قزوین، کرمانشاه، قم و سایر شهرستان‌ها- که یک هفته‌ی پیش به شهادت رسیده بودند- عزای عمومی اعلام شد و از همه مسلمانان غیرتمند و شجاع درخواست شد که با برپایی اجتماعات، جنایت‌های بی حد و حساب رژیم و سرکوب‌های هفته گذشته را محکوم کنند.

در اردبیل برای بزرگداشت این روز، حدود پنجاه‌هزار نفر از مردم شهر، راهپیمایی بزرگی را از مقابل مسجد میرزا علی‌اکبر آغاز کردند. راهپیمایان در حالی که عکس‌های امام خمینی و شهدای انقلاب اردبیل در دست داشتند، پس از پیمودن خیابان‌های شهر با اجتماع در میدان ساعت سابق، قطعنامه‌ای صادر کردند.

در این ایام که مصادف با ماه محرم بود در روستای نیارق نیز حرکت‌های انقلابی به صورت روزانه جریان داشت و هر روز بعد از سخنرانی روحانی روستا حجت‌الاسلام سیدعلی موسوی، مردم با سر دادن شعارهایی در کوچه و معابر اصلی روستا، انزجار خود را از رژیم شاه اعلام می‌کردند. پاسگاه انتظامی مستقر در نزدیکی روستا بعد از چند روز که شاهد این اعتراض‌های مردم بود، کم‌کم از گسترش این حرکت‌های ضد حکومتی در سایر روستاهای هم‌جوار احساس خطر کرد و به اهالی روستای نیارق اعلام کرد که از ساعت ۹ شب، دیگر هیچ کس حق تردد ندارد.

علی‌رغم این تهدیدات عوامل انتظامی، اهالی روستای نیارق هم‌چنان به تظاهرات خود ادامه



فصل چهارم | ۲۰۷

دادند تا این که عصر روز دوشنبه هجدهم دی ۱۳۵۷، مردم در حرکتی شکوهمند و انقلابی، بار دیگر تظاهرات گسترده‌ای را بر پا کردند. در این روز که هوا نیز بسیار سرد بود، علاوه بر خود اهالی روستای نیارق، اهالی روستاهای هم جوار از جمله «سوها» و «گرم چشمه» هم به جمع تظاهرات کنندگان پیوسته بودند و مثل همیشه تظاهرات از مقابل مسجد روستا آغاز شده بود.

در پایان این تظاهرات، وقتی اهالی نیارق، مهمانان انقلابی خود از سایر روستاها را بدرقه می‌کردند، ناگهان نظامیان پاسگاه ژاندارمری به طرف آنان آتش گشودند. ابتدا چند تیر هوایی شلیک کردند و سپس مردم را نشانه گرفتند و سه تن از تظاهرات کنندگان به نام‌های مطلب راستگو، محمد راستگو و سراسلان خان محمدزاده به شهادت رسیدند و علاوه بر تظاهرات کنندگان، دختری به نام نازیلا سیدرحیمی مورد اصابت گلوله ماموران قرار گرفت و یکی دیگر از بانوان روستا به نام ملک منظر واحدی نیز مورد هدف قرار گرفت و همراه با طفلی که در شکم داشت، به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

بعد از چند ساعت که اوضاع کمی آرام شد، مردم اطلاع پیدا کردند که به غیر از پنج شهید، حدود بیست نفر از اهالی روستا هم زخمی شده‌اند. بنابراین مردم تمام شهدا را به خانه‌های خود بردند و شبانه مجروحین و مصدومان را به بیمارستان شیر و خورشید (فاطمی) اردبیل انتقال دادند. با انتشار خبر این جنایت عوامل رژیم در اردبیل، مردم زیادی در مقابل بیمارستان تجمع کرده و برای کمک به مجروحین و اهدای خون اعلام آمادگی کردند. این حرکت آن قدر تکان دهنده بود که ماموران پاسگاه ژاندارمری از ترس عکس العمل مردم، همان شب پاسگاه را تخلیه کردند و دیگر به آن پاسگاه برنگشتند. این قیام خونین مردم غیور نیارق در روزنامه‌های آن زمان هم چون اطلاعات نیز منعکس شد.

روستای انقلابی نیارق، علاوه بر ۷ شهید دوران انقلاب، ۲۰ شهید دیگر نیز در طول دوران دفاع مقدس نثار اسلام و میهن نمود تا کارنامه درخشانی در تاریخ معاصر ایران و انقلاب اسلامی به یادگار بگذارد و از این لحاظ به روستای نمونه و بی نظیری در سطح کشور تبدیل گردد.

اولین شهید انقلاب در مغان

بخش جعفرآباد مغان که تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی شاه‌آباد نام داشت، قبل از انقلاب رنگ و ویژگی عشایری داشت و هنوز رونق شهری و شهرنشینی در آن چندان مشهود نبود، از این رو حرکت‌های انقلابی، متأثر از اقدامات بزرگ طوایف در شهر و حومه آن ایجاد می‌شد.



خان‌بابا جعفرخانی از طایفه‌ی جلودارلو^۱، سوم تیرماه ۱۳۰۶ش پا به عرصه‌ی دنیا نهاد. پدرش سرخای و مادرش ظریفه‌خانم بود. او صاحب شش فرزند پسر و دو فرزند دختر بود. بنا به گفته‌ی اهالی روستای چالماکندی^۲ و فرزندانش، به هیچ عنوان در پرداخت حقوق الهیّه کوتاهی نمی‌کرد و موقع برداشت محصول کشاورزی، اول حقوق الهیّه (خمس و زکات و حق فقرا و...) را جدا می‌کرد و بعد، بقیّه را به خانه برای امرار معاش اهل و عیال می‌برد و در عظمت روحی شهید همین بس که به نماز، روزه، کمک به فقرا و شعائر الهی اهمیت خاصی می‌داد.^۳ به گفته‌ی حاج صفر فرزند بزرگ شهید، ایشان به سادات، احترام خاصی قائل بود به طوری که هر وقت سیدی گذرش به روستا می‌افتاد مستیماً به خانه‌ی وی می‌آمد و بعضاً تا چند روز در آن جا مهمان بود تا نذورات اهالی را جمع کند.

در ششم بهمن سال ۱۳۵۷ش، هم‌چون سایر نقاط ایران در منطقه‌ی جعفرآباد مغان نیز راهپیمایی باشکوهی برگزار شد. البته راهپیمایی از جلوی مسجد روستای چالماکندی که چسبیده به جعفرآباد است شروع شد. در این راهپیمایی اهالی با شعارهای انقلابی، نفرت‌شان از شاه پهلوی را به نمایش گذاشتند. از جمله شعارهایی که مردم انقلابی جعفرآباد به ویژه اهالی روستای چالماکندی می‌دادند این بود:

«قرآن، بیزه هدفدی

سرمایه‌ی شرفدی

هرکس کی، شاه پرستدی

شاه دان دا بی شرفدی»

ترجمه: قرآن هدف ماست، سرمایه‌ی شرف است. هرکسی که تابع شاه است قطعاً بی‌شرف تر از شاه می‌باشد.

همان‌طور که گفته شد اهالی از روستا به سمت جعفرآباد که آن زمان شاه‌آباد نام داشت، راه افتادند تا این‌که به کنار منبع آب مقابل مسجد صاحب‌الزمان (عج) فعلی رسیدند و دیدند

۱- طایفه‌ی جلودارلو یکی از مهم‌ترین و متنفذترین طوایف دشت مغان است که مرکز اصلی آن روستای چالماکندی و شهر جعفرآباد مغان می‌باشد. از جمله روستاها و قشلاقات معروف این طایفه که اغلب به نام تیره‌های مختلف نامگذاری شده است عبارتند از: قشلاق اسماعیل‌خان (تیره‌های اسدی، رزمجو و دشتی)، قشلاق قهرمان، قشلاق حاجی‌هوار پارسا، گلدوست‌ها، نریمان، قشلاق عزیز، قشلاق حاج‌سلیمان، قشلاق مهدی‌خانلو (رزم‌آذر، هوشمند و ایزدی)، روستاهای ولی‌مملو، مایه‌دره‌سی (تیره‌ی جعفرخانی) و روستای خورخور

۲- از توابع بخش جعفرآباد شهرستان بیله‌سوار مغان

۳- مرزبانان‌عاشورایی (شهادی شهرستان بیله‌سوار و جعفرآباد)، روح‌الله زینالی، انتشارات ساوالان ایگیدلری، زمستان ۹۳



فصل چهارم | ۲۰۹

ماموران به دستور استوار زری (رییس پاسگاه) روی تپه در کنار باشگاه ورزشی فعلی سنگر گرفته و دیوانه‌وار به سمت مردم تیراندازی می‌کنند. در نتیجه «خان بابا جعفر خانی» از ناحیه پا دچار اصابت گلوله شد اما علی‌رغم این که گلوله خورده بود، مردم را تشویق به ادامه‌ی تظاهرات می‌کرد و به دوستانی که در کنارش جمع شده بودند می‌گفت بروید جلو، نترسید چیزی نشده است، این قسمت من بود، مرا رها کنید جلو بروید و این نامردان را بکشید...!

یکی از همسایه‌ها زیراندازی آورد و ایشان را روی آن گذاشته و با تراکتور حاج‌دخیل خاکی، از صحنه‌ی تظاهرات خارج کرده و در میانه راه با لندروور شرکت پارس به پارس‌آباد بردند. بنا به گفته‌ی اهالی، ماموران رژیم پهلوی پس از اتمام تظاهرات، خانه به خانه به دنبال تظاهرات کنندگان می‌گشتند که بعضی را از جمله حجت‌الاسلام حاج شیخ غلام‌عالمی (خاکی) را گرفته و در پاسگاه، مورد آزار و اذیت قرار دادند.

در بیمارستان پارس‌آباد، کادر پزشکی بیمارستان به دلیل ترس از ماموران، باباخان را پذیرش نکرده بودند، بنابراین او را به بیمارستان اردبیل بردند. در آن جا نیز با توجه به این که گلوله تمام رگ‌هایش را بریده بود هیچ پزشکی حاضر به عمل جراحی نشد و گفتند فوراً باید به تبریز ببرند. یکی از مسئولین بیمارستان، آمبولانسی را در اختیار قرار داد و به اطرافیانش گفت هر کجا ماموران رژیم مانع شدند نگویند در تظاهرات زخمی شده است. بالاخره به تبریز بردند و در آن جا یکی از اقوام ایشان به نام دکتر خان‌آقا پناهی به کمک‌شان آمد، اما هیچ جراحی از ترس ماموران، نپذیرفت عمل کند تا این که کار از کار گذشت و هر چه قدر خون تزریق کردند کارساز نشد، تا این که خان‌بابا جعفر خانی در روز یازده بهمن ۱۳۵۷ ش به شهادت رسید و پس از انتقال به زادگاهش دفن گردید.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به پاس بزرگداشت شهید «خان بابا جعفر خانی» اولین شهید انقلاب اسلامی در منطقه مغان، نام شاه‌آباد به جعفرآباد تغییر یافت.

خبر شهادت وی در صفحه ۷ روزنامه کیهان به تاریخ ۱۳۵۷/۱۱/۱۴ به چاپ رسیده است.



اولین شهید انقلاب در خلخال^۱

مردم مومن شهر خلخال از اولین روزهای جرقه‌های انقلاب اسلامی، مبارزات علیه رژیم ستم‌شاهی را آغاز کردند. این مبارزات که با محوریت عالم برجسته آیت‌الله یکتایی از مسجد قائمیه خلخال شروع شد تا روزهای اوج مبارزات هم‌چنان با حضور اهالی خلخال ادامه داشت. حتی اهالی روستاهای اطراف نیز به خیل مبارزان علیه رژیم ستم‌شاهی پیوستند.

شهر خلخال از نخستین سال‌های مبارزه علیه رژیم شاه، همیشه مورد توجه بود. بنابراین دولت مرکزی، افرادی را برای مبارزه با انقلابیون و سرکوبی آنان به این شهر فرستاده بود.

هفتم بهمن ۱۳۵۷ش یادآور شهادت مظفر عزیزی، نخستین شهیدی است که در عین غربت به آرزویش که همان شهادت بود، رسید و در تاریخ این دیار ماندگار شد.

در این روز که مصادف با ۲۸ صفر بود اهالی مبارز خلخال با برپایی تظاهرات و راهپیمایی، از خیابان پهلوی قدیم (امام خمینی)، به طرف خیابان سه راه بیمارستان رفته و با دادن شعارهای مرگ بر شاه و ضد رژیم شاهنشاهی، حمایت شان از امام خمینی را اعلام نمودند.

مظفر عزیزی در صف‌های جلو با خیل عظیمی از جوانان در حال حرکت بود. نامبرده عکس امام خمینی را که تازه چاپ شده بود به همراه داشت. با بالا گرفتن شدت تظاهرات، مأموران و عوامل شاه، اقدام به تیراندازی به سوی مردم کردند. بر اثر این تیراندازی‌ها، این جوان انقلابی به ضرب گلوله در خیابان سه‌راه بیمارستان به فیض عظیم شهادت نائل آمد.

پس از شهادت او، مردم خلخال با شور و شوق بیش‌تری به مبارزات علیه شاه ادامه دادند تا این‌که با پیروزی انقلاب اسلامی این حرکت‌های انقلابی، به عنوان مبارزات خلخال بر علیه رژیم شاهنشاهی در تاریخ به‌یادگار ماند.

مبارزات مردم خلخال وارد مرحله جدیدی شده بود در رأس مبارزات، آیت‌الله یکتایی به اتفاق روحانیت مبارز در صدد افشای ظلم و ستم رژیم پهلوی بودند و مردم را در جریان سخنان امام، قرار می‌دادند.

یدالله مظهری مدیر ثبت احوال زمان انقلاب می‌گوید: «مرکز اصلی تجمعات مردم انقلابی خلخال علیه رژیم شاه مسجد قائمیه بود. جوانان و آن‌هایی که تاب مبارزه و تظاهرات داشتند در مسجد جمع می‌شدند و بعد از هماهنگی کامل به خیابان می‌رفتند».

ربیع مشعوفی کارمند بازنشسته آموزش و پرورش در خاطرات خود با شهید مظفر عزیزی

۱- خاطرات درج شده در این بخش، خاطرات نقل شده در یادواره این شهید بزرگوار می‌باشد.



می‌گوید: «او چندین ساعت قبل از شهادت به من گفت آیا من لیاقت شهید شدن را دارم؟ در جواب گفتم هر چه سعادت باشد. درست در همان روز، چند ساعت بعد از این جملات، ایشان به وسیله‌ی رژیم شاهنشاهی شهید شد و دو نفر دیگر نیز از مبارزان زخمی شدند».

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، خیابان محل شهادت‌شان، به نام شهید مظفر عزیزی نامگذاری شد و یادمانی نیز به یاد او در این مکان نصب گردید.

نقش روحانیت در هدایت عشایر جهت مبارزه با رژیم پهلوی

عشایر استان اردبیل متأثر از فریاد عدالت‌خواهی و اسلام‌طلبی ملت ایران و هدایت مستمر روحانیون ساکن در مناطق شهری و روستایی عشایر نشین بود. عشایر با توجه به عشق و ارادتی که به دین مبین اسلام داشتند همواره پیرو روحانیت بودند. بنابراین از طریق عالمان دینی از ظلم و ستم رژیم پهلوی آگاه و از این طریق با اندیشه‌های حضرت امام خمینی آشنا می‌شدند. در ادامه به برخی از روحانیونی که نقشی اساسی در بصیرت‌افزایی و روشنگری عشایر در این برهه از زمان داشتند اشاره می‌کنیم^۱:

شیخ حسن جعفری برزندی

شیخ حسن یکی از علمای صاحب نفوذ دشت مغان بوده که در عهد رضاشاه پهلوی، مردم به ویژه عشایر دشت مغان را نسبت به سیاست‌های ضد اسلامی شاه پهلوی آگاه می‌کرد. زمانی که مسئولین محلی پیشنهاد داده بودند که مسئولیت امور مثبتی دولتی را به لحاظ نفوذ و جایگاه اجتماعی‌اش در بین مردم بپذیرد. با استناد به کلامی از آیت‌الله العظمی سیدابوالحسن اصفهانی که ذیلاً آورده می‌شود این پیشنهاد را نپذیرفته بودند:

«همکاری با دولت رضاشاه و محضر شدن برای او از اعمال ظلمه است».

او مخالف سرسخت فرقه‌ی دموکرات بود که یک بار توسط فدائیان فرقه‌ی دموکرات، در راه بازگشت از نجف اشرف در آقچای آستارا به محاصره می‌افتد که با کمک اهالی نجات یافته و به برزند می‌رود.

این عالم فرزانه در سال ۱۳۴۱ ش دار فانی را وداع گفت.

۱ - برخی از مطالب این بخش برگرفته از کتاب میرنوی عزیززاده، تاریخ دشت مغان، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ دوم، ۱۳۸۶



شیخ‌رضا پایاب

شیخ‌رضا فرزند عیوض خان در اکتبر ۱۹۱۷م از شهر لنکران طالش به دشت مغان مهاجرت کرد و در میان طایفه‌ی علی‌بابالو در منطقه‌ی خروسلو با دایر نمودن مکتب‌خانه به تعلیم و تربیت فرزندان عشایر پرداخت. او به شدت با فرقه‌ی دموکرات آذربایجان مخالف بود و آن‌ها را عامل روس و ضد دین می‌دانست.

شیخ رضا در سال ۱۳۶۷ش دار فانی را وداع گفت. مردم منطقه از ایشان به نیکی یاد می‌کنند.

شیخ‌عبدالرحیم جعفری

وی در سال ۱۳۰۰ش در روستای اسمعلی‌کندی منطقه‌ی برزند مغان به دنیا آمد. پدرش میرزا جعفر نیز روحانی بود. او پس از پایان بردن سطوح حوزوی، درس خارج را از محضر آیات عظام بروجردی، امام خمینی، مرعشی‌نجفی و سیدصدرالدین صدر فرا گرفت.

ایشان در سال ۱۳۳۲ش به اردبیل بازگشت و به تدریس و تربیت طلاب مشغول شد. مابین سال‌های ۱۳۳۷ و ۱۳۵۷ش دانشجویان انقلابی تبریز و فرهنگیان متدین اردبیل و جوانان علاقمند با شور و حال انقلابی در کلاس‌ها و جلسات تفسیر قرآن این عالم فاضل، حضور یافته و بهره می‌بردند.

وی در تهییج توده‌های مردمی بر ضد رژیم پهلوی نقش بزرگی داشت. بنابراین روحانیون مناطق عشایر نشین موضوعات طرح شده توسط ایشان را به عشایر رسانده و آنان را علیه شاه ترغیب می‌نمودند.

خانندان ایشان در اصل از عشایر تیره‌ی طاهرلو از طایفه‌ی خلیفه‌لوی مغان هستند که به دعوت ایلدریگ قوجه‌بیگلو به روستای اسمعلی‌کندی برزند آمده و در آنجا به کشاورزی مشغول می‌شود.

حاج علی‌رمضانی^۱

وی از روحانیون شجاع و آمر به معروف و ناهی از منکر است که در دوره رضاخان پهلوی و در جریان تعدی و بیدادگری ماموران این رژیم ضدّ اسلامی، آشکارا به مخالفت برخاست و در منابر خود بر رضاشاه لعن و نفرین کرده و می‌گفت: «ما از سیطره‌ی روس و کمونیست‌ها به مملکت

۱- ایشان بعد از انقلاب کمونیستی از ولایت آران شوروی به ایران مهاجرت کرده و مدتی در روستای پرمهر منطقه‌ی موران



اسلامی پناه آوردیم. اما در این جا گرفتار سلطان فاجر بدتر از روس‌ها شدیم»^۱. او در دوران پیروزی انقلاب اسلامی ایران از روحانیون پیشتاز در هدایت اعتراضات مردمی منطقه به ویژه عشایر بوده و در تثبیت نظام جمهوری اسلامی در منطقه نقش موثری داشته است.

شیخ صفر ساسانی

در سال ۱۳۳۱ش در خانواده‌ای مذهبی در طایفه‌ی کورعباسلو از ایل شاهسون مغان به دنیا آمد. دروس حوزه علمیه را ابتدا در تبریز و بعدها در قم گذرانید. ایشان از جمله روحانیونی بود که در دهه‌ی ۱۳۵۰ش با برقراری ارتباط نزدیک با علمای انقلابی هم چون آیت‌الله ملکوتی و آیت‌الله بنی‌فضل به نهضت حضرت امام خمینی پیوست و به بیداری فکری و روشنگری توده‌ی مردم مسلمان در شهرها و روستاهای مختلف در استان‌های آذربایجان شرقی و آذربایجان غربی، مازندران و همدان و دیگر جاهای کشور مشغول شد. در همین ارتباط مورد شناسایی سازمان امنیت و اطلاعات کشور (ساواک) قرار گرفت و در سال ۱۳۵۴ش پس از سخنرانی در مراسم بعثت حضرت رسول اکرم (ص) در شهر ورامین، دستگیر و بازداشت شد. وی پس از آزادی از زندان رژیم پهلوی دوباره به افشاگری علیه شاه پهلوی پرداخت و در یکی از سخنرانی‌هایش در سال ۱۳۵۶ش در شهر ملایر دستگیر و مورد ضرب و شتم قرار گرفت. گرچه وی با کمک مردم از دست عناصر ساواک رهایی یافت، اما بار دیگر در بندر کنگان دستگیر شد. با اوج تحولات انقلاب از نیروهای محوری و فعال منطقه‌ی آذربایجان بود و در هدایت توده‌ی مردم به ویژه عشایر، نقشی اساسی ایفا کرد. در دوران دفاع مقدس نیز بیش از دوازده ماه در جبهه‌های حق علیه باطل حضور داشته است.

حاج زین‌العابدین سعادت‌ی

در سال ۱۳۳۳ش در خانواده‌ای مذهبی در روستای شرفه از محال برزند مغان به دنیا آمد. دروس حوزه را مدت کوتاهی در اردبیل و بعدها در قم طی کرد. وی دروس اخلاق، تفسیر و سطح خارج حوزه را در محضر حضرات آیات ناصر مکارم‌شیرازی، سیدابوالفضل موسوی تبریزی

گرمی سکونت گزید و بعدها بعد از تحصیل علوم دینی در اردبیل و قم به پارس‌آباد عزیمت نمود و بیش از ۴۰ سال است که به عنوان امامت مسجد جامع شهر پارس‌آباد مشغول است.

و علی فیض مشکینی گذرانید. او نقشی موثر در بیداری مردم داشت و از هر فرصتی جهت افشاگری علیه رژیم پهلوی در منابر، جلسات، کلاس‌ها و محفل‌های خصوصی استفاده می‌کرد. وی سال‌های ۶۰ تا ۶۲ در پارس‌آباد و حومه به تنویر افکار، هدایت و ارشاد مردم در مراکز علمی، آموزشی، اداری، نهادهای انقلابی و منابر پرداخت و از سال ۶۲ به بعد در شهر اردبیل در مراکز تربیت معلم و دانشگاه‌ها به تربیت نسل جوان و آینده‌ساز این مرز و بوم اشتغال ورزیده است. دیوان جاهد از آثار ماندگاروی به حساب می‌آید.

حاج حسین صدیقی

ایشان در سال ۱۳۱۸ش در یک خانواده روحانی به دنیا آمد. پدرش شیخ محمد ۱ از روحانیون تاثیرگذار در روشنگری مردم مغان به ویژه در منطقه‌ی موران بود. وی پس از گذراندن دروس حوزه در اردبیل و قم به زادگاهش برگشت و در سال ۱۳۳۸ش با دعوت اهالی جعفرآباد مغان به این منطقه مهاجرت کرد و تاکنون در این ناحیه‌ی عشایری به تبلیغ احکام اسلامی و رسیدگی به امورات شرعی اهالی و امامت نماز جماعت مسجد جامع اشتغال دارد. ایشان هم‌چون دیگر روحانیون منطقه، در بیداری مردم در دوران پهلوی نقشی موثر داشته است. به طوری که اولین تظاهرات در جعفرآباد در ششم بهمن ۱۳۵۷ش برگزار شد که منجر به تیراندازی ماموران شهربانی به سوی تظاهرات کنندگان و به شهادت رسیدن خان‌بابا جعفرخانی گردید. شرح این واقعه در صفحات قبل آمده است.

شیخ عبداللطیف عالم‌رانی

شیخ عبداللطیف-فرزند شیخ علی اکبر- در سال ۱۳۰۴ش در روستای قلی درق محال انگوت مغان دیده به جهان گشود. وی بعد از گذراندن دروس سطوح حوزه، درس خارج را در محضر آیات عظام سیدمحمدحجت کوه‌کمره‌ای، سیدصدرالدین صدر، سیدمحمد داماد و سیدحسین طباطبایی‌بروجردی گذرانید. وی در تکوین انقلاب اسلامی و هدایت مبارزاتی مردم اردبیل و حومه، نقش موثری داشته و همراه با آیت‌الله مسایلی و آیت‌الله مروج و دیگر علمای منتفذ و انقلابی در کانون رهبری تظاهرات و اعتراضات توده‌های مسلمان بر ضد رژیم پهلوی قرار داشت.



فصل چهارم | ۲۱۵

وی در سال اول پیروزی انقلاب اسلامی همراه با آیت الله شیخ بهاء الدین علم الهدی- نماینده‌ی ویژه‌ی امام خمینی - و برادرش شیخ محمد عالم‌رانی (تولد ۱۳۱۰ ش) برای رسیدگی به امور دشت مغان و برقراری امنیت عمومی و حفظ و حراست از اموال و امکانات دولتی ماموریت یافت و توانست با درایت خاص، امنیت و آرامش عمومی را تأمین و برقرار نماید.

حاج میرسلام میرعبداللہی

در سال ۱۳۱۲ ش در شهر گرمی دیده به جهان گشود. در سال ۱۳۳۱ ش به منظور فراگیری علوم دینی وارد حوزه‌ی علمیه‌ی ملاابراهیم اردبیل شد و پس از دو سال تحصیل به شهر مقدس قم مهاجرت کرد. در قم پس از فراگیری سطح عالی، چند سالی در درس خارج مراجع تقلید حضور یافت. در اواخر سال ۱۳۴۱ ش به زادگاه خویش (گرمی) بازگشت و یکی دو سال بعد به پارس آباد مغان مهاجرت کرد.

با آغاز نهضت اسلامی ایران با ایجاد رابطه با آیت الله طالقانی در تهران، آیت الله قاضی طباطبایی در تبریز، آیت الله مشکینی در قم، آیت الله مروج و آیت الله مسایلی در اردبیل، هدایت تظاهرات و مخالفت‌های مردمی را در پارس آباد مغان برعهده گرفت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ ش، حاج میرسلام عهده‌دار مسئولیت کمیته انقلاب اسلامی پارس آباد مغان شد. با انحلال کمیته‌ی مزبور در سال ۱۳۵۹ ش، او از کارهای دولتی کناره‌گیری و به امر تبلیغ، موعظه و منبر اکتفا کرد.

حاج علی کریمی

ایشان در سال ۱۳۱۷ ش در روستای مجنده از توابع مشکین‌شهر در خانواده‌ای مذهبی چشم به جهان گشود. در هجده سالگی جهت تحصیل علوم حوزوی به شهر قم رفت و بعد از چند سال تحصیل در آنجا به دلیل وفات مادر مکرمه‌اش به زادگاه خویش برگشت و در ۲۱ سالگی برای ادامه تحصیلات به اردبیل رفت و بعد از ۵ سال تحصیل در اردبیل به منظور تکمیل تحصیلات حوزوی، عازم شهر مقدس قم شد و پس از اتمام دروس حوزه، از درس خارج آیات عظام امام خمینی، گلپایگانی، نوری و مشکینی بهره‌ی کافی برده و به درجه‌ی اجتهاد رسید.

وی از آغاز نهضت امام خمینی در سال ۱۳۴۲ ش به این نهضت پیوست. او در ایام ماه محرم و



ماه رمضان که در دشت مغان به ویژه در میان طایفه‌ی جلودارلو به تبلیغ اسلام و ارشاد مردم می‌پرداخت، از امام خمینی یاد می‌کرد و عشایر منطقه را جهت مقابله با نظام شاهشاهی و پیوستن به نهضت حضرت امام ترغیب می‌نمود. ایشان در سال ۱۳۶۰ ش پس از پیگیری و درخواست مردم متدین پارس آباد مغان به امامت جمعه آن شهر منصوب شد و سرانجام بعد از دوازده سال امامت جمعه بر اثر سکت‌هی قلبی به ملکوت اعلی پیوست و در شهرهای پارس آباد، مشکین شهر و قم با شکوهی خاص تشییع و در باغ بهشت قم به خاک سپرده شد.

حاج ولی‌الله علوی

وی در سال ۱۳۲۶ ش در یک خانواده‌ی مذهبی در روستای آلنی مشکین شهر به دنیا آمد. ایشان از سال ۱۳۴۲ ش به مدت ده سال سطح حوزوی را از محضر آیات عظام نوری همدانی، فاضل لنکرانی و سیدابوالفضل موسوی تبریزی تلمذ کرد و از سال ۱۳۵۳ ش در درس خارج آیات عظام مشکینی و فاضل لنکرانی شرکت جست و از محضر آنان بهره‌مند شد. وی علاوه بر آن در مدرسه‌ی عالی قضایی قم، موفق به اخذ درجه کارشناسی در رشته علوم تربیتی شد.

وی با علمای مبارزی چون سیداحمد خمینی-فرزند امام خمینی-، علی محبی و سیدحسین موسوی تبریزی هم‌حجره و هم‌بحث بود. رفاقت و دوستی با این مردان مبارز، وی را به طور کامل در مسیر نهضت اسلامی ایران به رهبری امام خمینی قرار داد. او در جریان مبارزه‌ی انقلابیون مشکین شهر در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ ش با آگاهی از ماهیت نهضت، در این جنبش، فعالانه حضور داشته و دوشادوش دیگر علمای انقلابی منطقه به روشنگری، هدایت و رهبری تظاهرات و اعتراضات مردمی به ویژه عشایر آن دیار می‌پرداخت.

در سال ۱۳۷۳ ش پس از رحلت حاج شیخ‌علی کریمی-امام جمعه پارس آباد- با درخواست علما، بزرگان، هیئت‌های مذهبی و مسئولان نهادهای انقلابی به عنوان امام جمعه این شهرستان منصوب شد و سالیان مدیدی به ارشاد و هدایت معنوی مردم و تبلیغ احکام اسلامی در این دیار مرزی پرداخت. ایشان به دلیل بیماری چند سالی است از امامت جمعه استعفا داده و هم‌اکنون در شهرستان مشکین شهر سکونت دارد. مردم پارس آباد خطبه‌های نماز جمعه او را که با لحنی دلسوزانه و پدراانه همراه با تواضع و فروتنی خاصی ایراد می‌شد، هیچ‌گاه از یاد نمی‌برند.



حاج شیخ ظهراب علیپور

در سال ۱۳۲۲ش در روستای قوطان لوی بخش هورند ارسباران دیده به جهان گشود. مقدمات عربی و قرآن را از مکتب میرزافتحعلی شفیعی و مدرسه‌ی علوم دینی اهر فرا گرفت و به منظور تکمیل تحصیلات علمی، عازم تبریز شده و از محضر اساتیدی هم چون حاج شیخ هدایت، میرزاحسن، سیداحمدآقا خسروشاهی مستفیض شد و سپس در سال ۱۳۴۹ش به زادگاه خود مراجعت کرد.

در سال ۱۳۵۲ش به دعوت مهاجرین قراداغی به شهر پارس آباد مغان مهاجرت کرد و امامت جماعت مسجد صاحب‌الزمان (عج) آن شهر را بر عهده گرفت. وی سطح عالی حوزه را از طریق دروس ارایه شده از سوی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه‌ی قم گذرانده است.

شیخ ظهراب علیپور نقش کلیدی در اعتراضات و راهپیمایی‌های مردمی علیه رژیم پهلوی داشت. ایشان در دوران جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، از روحانیون پیشتاز در فعالیت‌های تبلیغی و فرهنگی و هم‌چنین جذب و بسیج نیروهای مردمی شناخته می‌شد و علاوه بر فعالیت در پشت جبهه، در چهار مرحله به جبهه‌های نبرد حق علیه باطل اعزام شده و دوشادوش رزمندگان سپاه اسلام در دفاع از میهن اسلامی خدمت کرده است.

حاج رحیم فرخی

ایشان در سال ۱۳۰۸ش در روستای تولیرا جارود در یک خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد. وی دروس حوزه را ابتدا در حوزه‌ی ملا ابراهیم اردبیل و بعدها در حوزه‌ی علمیه‌ی قم گذرانید و در قم، دروس سطح عالی حوزه را از آیات عظام بروجردی، امام خمینی و جنتی فراگرفت.

وی از همان آغاز نهضت اسلامی در سال ۱۳۴۲ش با عشق و علاقه به رهبری نهضت و آرزوی حاکمیت اسلامی در ایران، از روحانیون هوادار امام خمینی و انقلاب اسلامی شناخته می‌شد و بعد از مهاجرت به اردبیل مشغول تبلیغ و ترویج شریعت اسلامی و جذب هوادار برای انقلاب اسلامی شد.

حجت‌الاسلام فرخی در دوره‌ی اوج‌گیری انقلاب اسلامی از رهبران و دست‌اندرکاران کانون مبارزات مردمی در اردبیل و حومه بود و سخنرانی‌ها و موعظه‌های وی در همراهی مردم برای مبارزه با رژیم طاغوت پهلوی موثر بود. او بعد از پیروزی انقلاب اسلامی مسئولیت‌های مهمی را بر عهده داشت که می‌توان به مسئولیت حساس امامت جمعه گرمی مغان اشاره کرد.



فصل پنجم

چرایی جنگ تحمیلی رژیم بعث عراق علیه ایران اسلامی

و لوقاتکم الذین کفروا و لولو الدبار ثم لا یجدون...^۱ «و اگر کافران با شما به مبارزه برخیزند پشت به جنگ کنند، آنگاه دوست و یآوری نیابند. این سنت خداست که از پیش جاری بوده و هرگز سنت خدا تبدیل پذیری نخواهد یافت».

وقوع انقلاب اسلامی بعنوان حادثه‌ای عظیم قرن در یک «مستعمره امریکایی» با نظام ۲۵۰۰ ساله‌ی شاهنشاهی، امپریالیسم و جهان سرمایه داری و سوسیالیسم و در یک کلمه غرب را دچار سرگیجه کرد.

آمریکا احتساب ضرورت تجدید سیاست دیرینه، دوره‌ی جدیدی را در پناه حقوق بشر آغاز کرده بود. این سیاست به ظاهر نو در حقیقت برای زدودن آثار جنایات امپریالیسم در جهان و منزوی ساختن ابرقدرت رقیب اتخاذ شد.

امپریالیسم غرب به سرکردگی انگلستان از انقلاب لیبرالی مشروطه و آمریکا از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲^۲ ش سلطه‌ی خویش را بر کشور ایران تثبیت کردند و با توجه به

۱- قرآن کریم، سوره‌ی فتح / آیه ۳۳

۲- کودتای ۲۸ مرداد با هدف سرنگونی دولت قانونی محمد مصدق به دست مامورین محمدرضا شاه پهلوی با طرح و حمایت مالی و اجرایی گسترده‌ی دولت آمریکا و بریتانیا در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش به نتیجه رسید. مقامات بلندپایه‌ی دولت آمریکا از جمله رییس‌جمهور قبلی آمریکا باراک اوباما لوی از ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۷ م به مدت دو دوره چهار ساله، چهل و چهارمین رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا بود. (به نقش موثر آمریکا در این کودتا بارها اشاره کرده‌اند. در آمریکا از آن به نام «عملیات آژاکس» به انگلیسی Operation Ajax نیز یاد می‌شود.



برنامه‌ریزی‌های درازمدت یعنی جایگزین کردن فرهنگ غربی به جای فرهنگ ناب و غنی اسلامی در مغزها و منزوی ساختن روحانیت تشییع و حوزه‌ی علمیه و رواج مصرف‌زدگی و زندگی غربی، امریکا سیاست حقوق بشر را با اطمینان خاطر و با سنجش نیروهای سیاسی موجود در ایران، مطرح ساخت. اما جامعه‌ی تحت فشار و خفقان شاهنشاهی که روزه‌ای یافته بود، ناگهان امواج خروشان خود را رها ساخت و این بار تمامی حساب‌های تئورسین‌های آمریکایی غلط از آب در آمد و علی‌رغم تمام تلاش‌های روشن‌فکرانها، غرب‌زدگان و وابستگان، برای کنترل حرکت‌های مردمی، نهضت به رهبری امام خمینی، قاطعانه پیش رفت و شاه را سرنگون کرد و به سلطه‌ی امریکا در ایران پایان داد. امپریالیسم غرب زخم‌خورده از امت بیدار و مسلمان ایران و با احساس خطری که از امواج گسترش انقلاب اسلامی دارد، از راه‌های گوناگون درصدد ضربه زدن به انقلاب اسلامی و منحرف ساختن آن و نهایتاً نابود کردن جنبش اسلامی در منطقه بوده و هست که یکی از این طریق، ایجاد جنگی در منطقه و تجاوز به جمهوری اسلامی به‌شمار می‌رفت.

در همین رابطه، امریکا عراق را انتخاب کرده بود. اما آن‌چه باید گفته شود مقاومت شگفت و قهرمانانه امت اسلامی ماست.

با پیروزی نهضت شکوهمند انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی، بار دیگر اسلام پس از قرن‌ها مظلومیت و مہجوریت به عنوان یک قدرت تعیین‌کننده در جهان مطرح گردید. از این رو استکبار جهانی با هجومی همه‌جانبه به قصد مبارزه با انقلاب اسلامی به پی‌ریزی ایده‌ای شیطانی همت گماشت و جنگ را بر امت مقاوم ایران تحمیل نمود تا به اهداف شوم و از پیش تعیین شده‌اش دست یابد. اما به تعبیر حضرت امام: «جنگ هشت‌ساله، برای ما برکاتی داشت و سبب شد صلابت امت و تحکیم ریشه‌های انقلاب و رشد بنیه‌ی دفاعی، نظامی و شکوفایی استعدادها در میادین متعدد پدید آید».

ماجرای هشت سال دفاع مقدس ملت ایران در برابر تجاوز گسترده و همه‌جانبه‌ی دشمنان انقلاب اسلامی، آن سان عظیم و فراگستر است که می‌سزد و می‌باید به بایستگی و شایستگی تمام مورد علاقه قرار گیرد.

دشمنان ما علی‌رغم در اختیار داشتن ابزار تکنولوژی و متخصصان مجرب، در برابر ایثار و پایمردی رزمندگان و مردم سلحشور ایران اسلامی، سر تسلیم فرود آوردند و حاکمیت ایمان و اعتقاد را در زندگی یک ملت آگاه و سراپا شور و حماسه نظاره کردند.

آمریکا پس از پیروزی انقلاب اسلامی انواع و اقسام تجربیات گذشته خود را برای شکستن



انقلاب اسلامی و جلوگیری از شکل گرفتن نظام حکومت جمهوری اسلامی بکار برد ولی سه عامل مهم این طرح ها را عقیم گذارد:

رهبری قاطع و مکتبی امام

اسلامی بودن انقلاب

حضور فعال مردم مومن به این اسلام و رهبری در صحنه مبارزه

اردبیل در دفاع مقدس

اردبیل خاستگاه تشیع و مرکز تبلور و تجلی شور و عشق حسینی و میراث‌دار فرهنگ عاشورایی است. مردمان آن از گذشته تاکنون، ارادتی خالصانه به سرور و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین (ع)، علمدار کربلا حضرت ابوالفضل (ع) و دیگر یاران باوفای او دارند، به طوری که در طول تاریخ، این منطقه به شهر حسینی شهرت داشته است، اردبیل به دلیل برخاستن تشیع علوی از سینه‌ی این خطه، عشق و عاشقی و وابستگی کامل خود را به خاندان رسالت و اهل بیت ایثار و شهادت به اثبات رسانده است.

در طول هشت سال دفاع مقدس، اردبیل همراه با سایر شهرها و مناطق ایران اسلامی با رشادت‌ها و دل‌آوری‌های بسیجیان دلاور و یگان‌های استانی اعم از ارتش، سپاه و جهادسازندگی با تقدیم ۳۳۳۰ شهید، ۸۹۵۰ جانباز و ۷۰۵ آزاده به نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، نقشی بی‌بدیل و تعیین‌کننده‌ای در پیروزی‌های این دوران داشته است.

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی اردبیل از فعال‌ترین یگان‌ها در طول هشت سال دفاع مقدس بود. در طول هشت سال دفاع مقدس در حدود سی و پنج هزار نفر نیرو به جبهه اعزام کرده است. دومین یگان رزمی و عملیاتی که می‌توان از آن سخن به میان آورد، تیپ پیاده ارتش مستقر در اردبیل (آن زمان جمعی لشکر زرهی قزوین بود) که در اوایل جنگ در مناطق جنگی رشادت‌های به یاد ماندنی از خودشان نشان دادند.

سومین یگان عمل‌کننده در اردبیل، نیروهای جان‌برکف جهادسازندگی بودند که در قالب جهاد آذربایجان شرقی از شروع جنگ تا پایان، همواره در مناطق جنگی جهت سنگرسازی و پشتیبانی حضور داشتند.

رزمندگان استان اردبیل نقش موثری نیز در لشکر ۳۱ عاشورا بر عهده داشتند که از جمله



می‌توان به گردان‌های حماسه‌ساز و خط‌شکن حضرت علی اصغر(ع) و حضرت ابوالفضل(ع) و هم‌چنین گردان همیشه سرافراز حضرت قاسم(ع) اشاره نمود که با نبردهای دلیرانه و غرورانگیزشان در عملیات‌های مختلف نقش بسیار تاثیرگذاری در پیروزی رزمندگان در جبهه‌های حق علیه باطل داشتند.

استان اردبیل با اعزام‌های سراسری و شاخص خود در طول هشت سال دفاع مقدس در قالب کاروان «لیک یا امام» در ۲۲ بهمن سال ۱۳۶۲ش در آستانه‌ی عملیات خیبر و کاروان بزرگ «حضرت محمد(ص)» و هم‌چنین کاروان «حضرت امیر(ع)» نقش بسیار مهم و ارزنده‌ای در اعزام نیرو به جبهه‌های حق علیه باطل داشت.

مردم غیور استان اردبیل و زنان غیرتمند آن نیز پا به پای مردان در پشت جبهه با جمع‌آوری کمک‌های مردمی در مساجد و پایگاه‌های مقاومت بسیج، جهت ارسال به رزمندگان، همیشه پشتیبان خط مقدم بودند.

عشایر استان اردبیل نیز با کمک‌های خود در طول این دوران، همیشه پیش‌قدم بوده به طوری که با ارسال گوسفند به جبهه، همواره یاری‌رسان رزمندگان بودند.

شهدای استان اردبیل در دفاع مقدس

پیکر شهدای والامقام استان اردبیل در ۵۳۱ گلزار به خاک سپرده شده است و امروز ما اکنون حیّ و حاضر در عرصه‌های جهانی با افتخار می‌گوییم ما ایرانی هستیم، مدیون این شهدا و بزرگان بوده و خواهیم بود.

آن‌ها میراث‌گران بار و دردانه‌های روزگار و جاودانه‌های مفاخر دینی و مایه فخر و مباهات ما هستند که از جمله‌ی شهدای استان می‌توان به شهیدان شاپور برزگر^۱، میر محمود بنی‌هاشم^۲،

۱- مسئول محور لشکر ۳۱ عاشورا

۲- فرمانده گردان حضرت علی اصغر(ع) لشکر ۳۱ عاشورا



فصل پنجم | ۲۲۳

رحیم واحدی^۱، مرحمت بالازاده^۲، سیدجعفر خوشروزی^۳، داور یسری^۴، بنامعلی محمدزاده^۵، برات سقایی^۶، عمران همرنگ^۷ و بسیاری دیگر اشاره کرد.

سردار شهید داور یسری در وصیت‌نامه‌ی خویش می‌نویسد: «شهادت تنها سلاحی است که دشمنان را یارای مقابله با آن نیست».

و یا به شهید دانش آموز مرحمت بالازاده می‌توان اشاره کرد که با سن کم و جسم کوچک خویش در جبهه حضور داشت و در وصیت‌نامه‌ی خود این‌گونه می‌نویسد: «ای ملت غیور و شهیدپرور ایران، درود بر شما، درود بر شما که همیشه مقابل کفر ایستاده‌اید و تا آخرین قطره‌ی خون‌تان از این انقلاب و رهبر انقلاب خود محافظت می‌کنید تا که این انقلاب اسلامی به نحو احسن به منجی عالم بشریت تحویل بدهید».

مناطق براساس محل اعزام	پاسدار	بسیج	ارتشی	نیروی انتظامی	کل شهدا
اردبیل، نیرو نمین	۲۹۱	۷۴۴	۶۰۹	۷۰	۱۷۱۴
مشکین‌شهر	۱۶	۱۹۹	۱۶۷	۲۹	۵۰۱
پارس‌آباد و اصلاندوز	۴۵	۱۴۵	۱۰۵	۱۰۹	۴۰۴
خلخال و کوثر	۱۶	۱۴۵	۱۲۸	۴۹	۴۲۸
گرمی و بیله سوار	۸۸	۱۴۵	۱۲۷	۱۰	۳۷۰

تعداد شهدای استان اردبیل در دفاع مقدس

- ۱- جانشین فرماندهی تیپ زرهی ذوالفقار لشکر ۳۱ عاشورا
- ۲- شهید ۱۳ ساله شهرستان گرمی مغان
- ۳- فرمانده گروهان انصارالحسین(ع) گردان شهید مصطفی خمینی(ره)
- ۴- بعد از فرماندهی سپاه اردبیل در سال ۱۳۶۳ به عضویت دفتر نمایندگی امام(ره) در ستاد مرکزی سپاه درآمد و مسئولیت دفتر پیگیری فرمان‌های حضرت امام خمینی(ره) را برعهده گرفت.
- ۵- فرمانده گردان مقداد و قائم مقام تیپ ذوالفقار لشکر ۳۱ عاشورا
- ۶- قائم مقام فرمانده گردان امام سجاد(ع) لشکر ۳۱ عاشورا
- ۷- فرمانده گروهان گردان حضرت قاسم(ع)

نقش عشایر در دفاع مقدس

اگر صفحات پر افتخار انقلاب را ورق بزنیم نقش موثر عشایر ایران اسلامی چه در مبارزات تاریخی قبل از انقلاب علیه رژیم‌های گوناگون گذشته و چه در پیروزی‌های انقلاب اسلامی به ویژه دفاع مقدس و هم‌چنین در عرصه‌های مختلف جامعه به خوبی نمایانگر است.

عشایر ایل شاهسون که تا قبل از انقلاب به عنوان مدافع اسلام با هیچ حاکمی سازش نکردند، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، دست یاری به سوی امام امت دراز کردند و برای دفاع از کیان اسلام و ترویج مبانی آن با دولت و ملت هم پیمان شدند.

عشایر در طول تاریخ همیشه آماده دفاع از دین مبین اسلام و مهین عزیزمان ایران بوده و در این راه شهدای گرانقدری را تقدیم اسلام و ایران زمین نموده است. شهدای عشایر نماد دینداری و وطن‌پرستی عشایر می‌باشند. این اثر پژوهشی سعی دارد حق شهدای عشایر را بجا آورد و به معرفی نقش این ستارگان آسمان عشایر بپردازد تا راه و روش آنان را به جوانان امروز وطن عزیزمان ایران مکشوف شده و از غیرت ایرانی و ایمان الهی آنان درس بگیرند.

با شروع جنگ تحمیلی عشایر برای حراست و پشتیبانی از مرزهای میهن اسلامی به عضویت بسیج و سپاه درآمدند از آنجایی که بسیجی و سپاهی، نام رفیع هر انسان آزاده‌ای است که با تعهد، غیرت، شجاعت و پایمردی خود، دفاع از انقلاب را براساس اصل مبارزه با استکبار در تمام ابعادش تداعی می‌بخشد، روانه جبهه و جنگ شدند تا آئینه‌ی تمام‌نمای خصوصیت و شرافت انسانی گردند.

عشایر در کلام امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی)

بخش اول: بیانات معظم‌له در دیدار نمایندگان عشایر سراسر کشور -

۱۳۶۸/۴/۹

- مسأله‌ی عشایر در کشور ما، یکی از مسایل حساس و مهم است.
- در مناطق مرزی، عشایر بومی ما مثل کوه در مقابل دشمن می‌ایستادند و زمین و رودخانه‌ای را که اشغال‌گران تصرف کرده بودند، پس می‌گرفتند یا مانع دست‌اندازی و تصرف مجدد دشمن می‌شدند.



فصل پنجم | ۲۲۵

- عشایر غیوری که در مرزها هستند، باید وظیفه‌ی مرزبانی را جدی بگیرند و دشمنی را که در صدد تجاوز است، منکوب کنند.
- عشایر مرزنشین مؤمن، غیور و شجاع، باید همان‌گونه که از خانه و منطقه و میهن خود دفاع می‌کنند، از مرزهای جمهوری اسلامی نیز دفاع کنند.
- تا وقتی عشایر غیور ما به‌طور کامل روحیه‌ی مرزبانی را در خود حفظ می‌کنند، دشمن جرأت تجاوز به مرزها را پیدا نخواهد کرد.

بخش دوم: بیانات معظم‌له در دیدار عشایر استان اردبیل - ۱۳۷۹/۵/۶

- عشایر عزیز ما در همه‌جا - از جمله عشایر عزیز استان اردبیل و دامنه‌های سبلان - ذخایر انقلاب و مرزداران غیور کشورند.
- از خداوند متعال می‌خواهم که به مسئولان توفیق دهد تا بتوانند به وظایف خودشان در قبال عشایر عزیز و شما عزیزان این منطقه عمل کنند و ان‌شاء‌الله مشکلات شما - چه مسأله‌ی کوچ، چه مسأله‌ی سکونت داوطلبانه و چه مسایل مربوط به دامداری - برطرف شود.
- بحمد‌الله استعدادهای عشایر عزیز ما هم برجسته است. ان‌شاء‌الله خداوند شما (عشایر) را حفظ کند.

دفاع مقدس در کلام رهبر فرزانه انقلاب امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی)

- این جنگ (هشت‌ساله)، مظهر و تجلی همه‌ی روحيات خوب و سازنده‌ای است که یک ملت و یک کشور را می‌تواند به تعالی حقیقی برساند.
- ما در جنگ نظامی توانستیم خودمان را پیروز کنیم؛ به کمک چه چیزی؟ به کمک باور، ایمان و اتکای به نفس، وحدت، امید به آینده و روشن بودن هدف‌ها و تکیه به نیروهای ذاتی خویش و تکیه به اسلام.
- حماسه‌ی ملت ایران در دفاع مقدس، نمایش‌گر قله‌ی ظرفیت‌های انسانی مردم این سرزمین خدایی است.
- جنگ ایران و عراق یک جنگ معمولی نبود، جنگ دو ارتش یا دو کشور با هم نبود؛



جنگ یک کشور در مقابل عمده قوای نظامی و پشتیبانی‌های نظامی جهان بود. تمام قدرت نظامی و سیاسی آمریکا پشت سر رژیم بعثی عراق ایستاد.

- این جنگ (جنگ هشت ساله) حقیقتاً یک گنج تمام‌نشدنی است.
- جنگ، حقیقتاً کوره‌ای بود که جوانان و بقیه مردم را آبدیده کرد.
- این جنگ هشت ساله و این دفاع مقدس، از بزرگ‌ترین افتخارات ملت ایران بود.
- اگر ملت ایران هشت سال جنگ تحمیلی را نمی‌داشت، البته خیلی از ویرانی‌ها را، خیلی از فقدان‌ها را، خیلی از خسارت‌ها را نمی‌داشت؛ اما این اعتماد به نفس را هم نمی‌داشت؛ این قدرت علمی، نظامی و پیشرفت صنعتی را هم نمی‌داشت؛ این عزتی را هم که در مقابل چشم جهانیان به دست آورده است، نمی‌داشت؛ این حالت یأس و ناامیدی از تسلط بر این ملت هم در دل دشمنان بزرگ او به وجود نمی‌آمد.
- مقاومت بی‌نظیر مردم سلحشور ما در دفاع مقدس و دفع متجاوز در طول قریب به هشت سال، این ستم بزرگ را در رده ناموفق‌ترین تجربه‌ی استعمار در تاریخ معاصر ثبت نموده است.
- در همه مراحل این جنگ، چه در عملیات نظامی جبهه، چه در عملیات نظامی بیرون از جبهه، چه در برخورد با اسرا، چه در تبلیغات - در همه مراحل - ارزش‌ها و اخلاق انسانی رعایت شد. کار بی‌اخلاق و کار ضد ارزش و ضد بشر، از این ملت ایران صادر نشد.
- هفته‌ی جنگ هفته‌ی افتخار است، هفته‌ی مقدس است، در حقیقت جشن است، عید است و یک بزرگداشتی است از روحیه‌ی مردم، ایثار مردم و مقاومت مقدس و دفاع مقدس (مردم).
- حماسه ملت ایران در دفاع مقدس، نمایش‌گر قله‌ی ظرفیت‌های انسانی مردم این سرزمین خدایی است.
- فداکاری‌های هشت سال دفاع مقدس توانست یک نظام الهی و معنوی و متکی بر تفکر و اندیشه درست و برخاسته از ایمان را تحکیم کند.
- این تجربه‌ی درس‌آموز (دفاع مقدس)، سرمشق همیشگی ملت بزرگ ایران و الگوی موفق‌ی در برابر چشم همه‌ی ملت‌های مسلمان است.
- این جنگ آن‌قدر حرف‌گفتنی دارد که اگر ده‌ها سال هنرمندان ما و افراد خوش‌ذوق و با



فصل پنجم | ۲۲۷

ابتکار بنشینند و در جزء جزء آن کار کنند، باز هم حرف‌های گفتنی خواهند داشت.

• ما جنگ با این عظمت و پُر از حماسه و حقیقتاً پُر از جلوه‌های زیبا و بی نظیر داشته‌ایم؛ نسل جدید هم از آن خبر ندارد؛ باید این‌ها احیاء، بازبایی و بازسازی شود و در معرض دید قرار گیرد.

• جوهر انقلاب و ایمان در این میدان خطر، (میدان جنگ ۸ساله) خود را در اراده و عمل و قدرت مدیریت انسان‌ها نشان داد.

• جنگ تحمیلی هشت ساله‌ی ما، داستان عبرت‌آموز عجیبی است.

• جنگ هشت ساله، جنگ دو کشور و دو ارتش نبود؛ جنگ یک ائتلاف نانوخته جهانی علیه ملتی که تصمیم داشتند حداکثر فشار ممکن را از لحاظ نظامی و اقتصادی و غیره بر او وارد بیاورند بود، تا از راهی که در پیش گرفته بود برگردد؛ ولی نتوانستند.

• شروع جنگ یعنی شروع افتخارات این ملت، شروع تهاجم دشمن یعنی شروع دفاع مقدس ما، شروع شعله‌ور شدن آتش خیانت استکبار یعنی شروع بروز شجاعت همه‌ی قشرهای ملت برای ایستادگی در مقابل استکبار، پس این افتخار دارد.

• هفته‌ی جنگ در حقیقت هفته‌ی ایثار است، هفته‌ی فداکاری است، هفته‌ای است که در آن بزرگ‌ترین آزمایش فداکارانه‌ی ملت ما شکل گرفته است.

• روزهای آخر شهریور و اول مهر ماه همه ساله یادآور یکی از تجربه‌های بزرگ و بسیار پرارزش تاریخ ملت ماست. من به جای این‌که سالگرد آخر شهریور را سالگرد جنگ به حساب بیاورم، مایلم آن را سالگرد مقاومت دلیرانه‌ی مردم‌مان که از روی کمال آگاهی و ایمان و شهادت انجام گرفته بنامم.

• تلاش خستگی‌ناپذیر ۸ ساله، افتخاری است که امروز نیروهای مسلح و ملت ما می‌توانند آن را در سوابق درخشان خود جای دهند.

• هفته دفاع مقدس یادآور حادثه‌ای عظیم و به بار نشستن نتایج عظیم‌تر در سیر انقلاب ملت ماست و هیچ‌گاه از ذهن ملت محو نخواهد شد.



نقش عشایر مغان در دفاع مقدس از زبان حاج‌الله شکر فخمی^۱

عشایر شاهسون نقش به‌سزایی از حیث حضور و پشتیبانی در هشت سال دفاع مقدس دارند. عشایر قبل از اعزام به جبهه‌ها، مسایل عقیدتی و نظامی را در قشلاق‌ها، آموزش می‌دیدند و برای این کار، هسته‌ها و پایگاه‌های مقاومت در روستاها و قشلاق‌ها، تشکیل شده بود. قبل از سال ۱۳۶۱ ش، اعزام‌ها در پارس‌آباد مغان عمدتاً در قالب گروه‌های کوچک (تا بیست نفر)، صورت می‌گرفت. در بهار سال ۱۳۶۱ ش، سی و شش نفر از روستاییان و عشایر به جبهه‌ی غرب کشور اعزام شدند و در اعزام‌های بعدی حداقل پنجاه تا یکصد و پنجاه نفر و در موقع عملیات، متجاوز از دویست نفر از داوطلبان بسیجی در جبهه‌های نبرد، حضور می‌یافتند.

از شهرستان پارس‌آباد هر سه ماه یک اعزام صورت می‌گرفت که با درایت و همکاری روحانیت منطقه و بزرگان طوایف عشایر، مجموعاً بالغ بر پنج هزار و هفتصد بسیجی داوطلب، توفیق حضور در جبهه‌های جنوب و غرب داشته‌اند. عشایر علاوه بر حضور چشمگیر در جبهه‌ها، در پشتیبانی از جنگ نیز اقدامات شایانی انجام دادند. از جمله، عشایر منطقه‌ی پارس‌آباد در سال ۱۳۶۲ بالغ بر هزار و پانصد راس گوسفند جهت استفاده رزمندگان، کمک کردند.

نسل امروز نیز برای حفظ آرمان‌های مقدس و پاک انقلاب اسلامی که در هشت سال دفاع مقدس به دست بسیجیان و رزمندگان دریادل و جهادگر حفظ شد، کمر همّت بسته است و از این انقلاب که از امام به دست ما امانت داده شده پاسبانی می‌کنند.

نقش عشایر در دفاع مقدس به روایت شمسعلی صبوری

در زمان جنگ از طرف سپاه ماموریت داشتم هدایای مردمی را به مناطق جنگی انتقال دهم. عشایر منطقه مغان از جمله بیله سوار از نظر کمک به جبهه‌ها با ارسال احشام، لبنیات، جورابه‌های دستبافت و دستکش مقام اول را در منطقه آذربایجان شرقی کسب کرده بود. در زمان حمل بار به مناطق جنگی مواقعی بود که ۴۸ ساعت در راه بودیم. سعی می‌کردم به راننده‌ها غذای خوب تهیه نمایم ولی خودم با نان و پنیر می‌گذراندم تا مبلغی از پول اضافه بماند تا به رزمنده‌ها بدهم.

۱- در سال ۵۹ به عنوان مربی رزم انفرادی وارد بسیج شده و از اوایل سال ۶۰ لغایت اسفند سال ۶۲ به عنوان فرمانده بسیج پارس‌آباد مشغول خدمت بوده است. ایشان جانباز ۴۰ درصدی (شیمیایی و اعصاب و روان) بوده و سابقه‌ی حضور ۱۶ ماه در جبهه‌های حق علیه باطل و شرکت در عملیات‌های خیبر، والفجر ۸ و مرصاد را در کارنامه‌ی خود دارد. شهید یوسفعلی فخمی از شهدای طلاب، برادر ایشان می‌باشد.



در قشلاق مغانلو منزل حاجی ستار صادقی از طایفه مغانلو را به عنوان پایگاه جمع آوری کمکهای مردمی به جبهه ها کرده بودیم. احشام جمع آوری شده در طویله های حاج ستار جمع می شد و بعضی مواقع مدت دوروز طول می کشید که اینها به جبهه ها ارسال گردد، در این مدت علوفه مورد نیاز نیز توسط حاجی ستار تامین می گردید. همچنین پذیرایی و تامین غذای نیروها نیز بر عهده ایشان بود. (حاجی ستار پدر بزرگوار حاج علیخان صادقی معلم بازنشسته از طایفه مغانلو ساکن اردبیل) در حمل احشام از قشلاقات به حیاط حاج کچل از راننده آقای فرهاد مهرورز که آهوی بیابان داشت بهره می بردیم.

در یکی از ماموریت ها کامیون تقریباً با احشام پر شده بود تا به منطقه جنگی اعزام شود راننده گفت ۸ راس گوسفند کم داریم اگر این تعداد را پیدا نکنیم جای گوسفندان طوری خواهد بود که به هم ضربه خواهند زد و موجب تلفات خواهد شد. در قشلاق قره دره از حاجی بختیار فومن مشهور به حاجی کچل (طایفه اجیرلو) ۲ راس گوسفند گرفته بودیم، دوباره برگشتیم پیش حاجی کچل و گفتیم که ۸ راس کم داریم. ایشان فوراً به پسرش گفت که زود ۸ راس دیگر به ما تحویل دهد، موقعی که پسرش اعتراض کرد حاجی کچل گفت که می فهمی اینها به دست چه کسی می رسد؟ مایه افتخار است گوسفندان من به دست مهدی باکری می رسد. حاجی کچل يك بار هم به من گفت که چرا این موشکها را یکی یکی به عراق می زنید؟ پول ۴۰ موشک را من می دهم همه را به قلب بغداد بزنید.

در یکی از ماموریتها گردان همدان از من درخواست کرد که تعدادی از احشام را برای آنها بدهم. از شهید مهدی باکری کسب تکلیف کردم چون این احشام سهم لشگر عاشورا بود. مهدی گفت که من نمی توانم در این زمینه اظهار نظر کنم ولی يك چیز برایت بگویم که آنها نیز مثل ما رزمنده اند، حالا خودت می دانی که چه کار باید بکنی. لذا من هم ۸۰ راس از دامها را برای این گردان از طرف عشایر مغان اهداء کردم.

در بعضی از ماموریتها مبالغی نیز در اختیارم قرار می دادند تا تقدیم رزمندگان کنم، در یکی از این ماموریتها قرار بر این بود به هر رزمنده ۵۰۰ تومان بدهم. وقتی به شهید مهدی باکری رسیدم ۲۰۰ تومان برداشتند و گفتند ۳۰۰ تومان به حمید باکری بدهکارم ۴ ماه است توان پرداختش را ندارم لطفاً به ایشان ۳۰۰ تومان از طرف من بدهید. وقتی به حمید ۸۰۰ تومان دادم تعجب کرد و من هم دلیلش را گفتم. حمید ۲۰۰ تومان برداشت و گفت از طرف من و مهدی به بقیه رزمنده ها بدهید. (در جریان مصاحبه، راوی آقای شمسهلی صبوری به گریه افتاد و گفت که چقدر اخلاص



و مردانگی در وجود این شهدا و رزمندگان وجود داشته که قدرشان را ندانستیم، همچنین مهدی به من گفت که اگر بعد از جنگ عمری باشد باهم می‌رویم دست و پای این پدر و مادران را می‌بوسیم که ما را این همه شرمنده می‌کنند.

نقش عشایر در دفاع مقدس به روایت سرهنگ پاسدار ذکی اله خوشبخت^۱

یک روز در دفتر کار خود در سپاه گرمی بودم که دژبان سپاه اطلاع داد که فردی در جلوی درب سپاه می‌خواهد شما را ببیند ولی به داخل نمی‌آید و اصرار دارد شما به دیدنش به درب بیایید. من نیز با این‌که نمی‌دانستم چه کسی می‌خواهد مرا ببیند، گفتم: او که پیش ما نمی‌آید اشکال ندارد من به استقبال ایشان می‌روم. فوراً به جلوی درب ورودی سپاه جهت دیدن آن شخص رفتم. بعد از این‌که او را دیدم شناختم. آری او یکی از پسران مطلب‌بیگ-بیگ مشهوری که در مقابل تجاوز روس‌ها به ایران، جزو مدافعین و مقاومت‌کنندگان موثر زمان خودش بود- به نام ترحیم‌خان بود. بعد از سلام و احوال‌پرسی، به او گفتم که چرا خودتان را به زحمت انداخته‌اید؟ (آن زمان او حدوداً شصت سال سن داشت و من نیز بیست ساله بودم). تعارف کردم که داخل سپاه تشریف بیاورید. گفت که به داخل نمی‌آیم. از طرف طایفه آمده‌ام تا آمادگی سیصد نفر سواره را جهت رفتن به جبهه جنوب اعلام کنم. من گفتم که ترحیم‌خان با اسب که نمی‌شود تا جنوب رفت. وی گفت: تو هنوز بچه‌ای، نمی‌دانی من چه می‌گویم. رفتن سیصد نفر رزمنده از یک طایفه آن هم با اسب چقدر تأثیرات تبلیغی دارد... البته بعدها در هر مرحله، تعدادی از آن‌ها را با اتوبوس به جبهه‌های جنوب و غرب اعزام کردیم.

عشایر غیور این چنین، انقلاب اسلامی ایران را در طول هشت سال دفاع مقدس همراهی کردند و قطعاً عشایر، در هر دوره‌ای از تاریخ ایران، برای حفظ تمامیت ارضی کشور جان‌فشانی کرده است.

۱- از اوایل سال ۶۱ تا ۲۴ بهمن سال ۶۲ به عنوان فرمانده سپاه گرمی مشغول خدمت بوده است. بنا به گفته‌ی سرهنگ خوشبخت یکی از رسالت‌های سپاه، جذب عموم مردم به عنوان بسیج‌جست پشینیانی و یا اعزام به جبهه، بدون هرگونه خط‌کشی‌هایی از قبیل بیگ و خان... بود. بنابراین یکی از آیت‌های انتخاب وی به فرماندهی سپاه گرمی از سوی شهید یسری، داشتن جایگاه اجتماعی خانواده‌ی ایشان در بین عشایر منطقه بود.

قبل از انتخاب وی به فرماندهی سپاه گرمی، تعداد ۹ پایگاه مقاومت در سطح شهرستان ایجاد شده بود که در طول خدمت هجده ماهه در سپاه گرمی، تعداد پایگاه‌های مقاومت به ۹۰ پایگاه افزایش یافته است. او بعد از جنگ، در مسئولیت‌های معاون فرهنگی سپاه استان، مدیرکل حفظ و نشر ارزش‌های دفاع مقدس استان و رییس و عضو شورای اسلامی شهر اردبیل... فعالیت نموده است.



در جریان جنگ تحمیلی، اسوه‌های سترگ و کم‌نظیری تولد یافت که تاریخ بشر کم‌تر چنین چهره‌هایی را تاکنون دیده است. بدون تردید، نقش بزرگ و سهم عمده‌ی اسوه‌های جنگ به حدی است که می‌توان گفت که آن‌ها تسری و وجود حضرت امام راحل در میان رزمندگان بودند و هر یک از آنان گویی که ذره‌ای کوچک از جهان وجود و علمی از عالم و هستی امام خمینی بودند و مثل این که آنان رایحه‌ی دل‌انگیز اخلاق، عدالت‌طلبی، عرفان و حماسه‌ی امام را به جان رزمندگان خطوط مقدم نبرد منتقل می‌کردند.

نقش عشایر در دفاع مقدس به روایت حاج جواد صبور

منطقه مغان در موقع جنگ ۶۰ درصد جمعیت آن را عشایر تشکیل می‌دادند و در پشتیبانی از جبهه‌ها به صورت نقدی، غیر نقدی و احشام کمک شایانی می‌کردند. به همراه مرحوم حاج کریمی (امام جمعه وقت پارس اباد) به عشایر مراجعه می‌کردیم و استقبال چشمگیری از ما می‌کردند و خاطره‌ای شیرین از این حماسه هنوز به یاد دارم. در آن موقع فرمانده سپاه پاسداران پارس آباد بودم و این کمک‌ها را عازم جبهه می‌کردیم. در پارس آباد شاهد شور و شوق عظیمی از مردم شاهد بودم که در موقع عزیمت به جبهه از خود نشان می‌دادند و این غیرت و مردانگی خود را از بزرگان و عشیره خود به ارث برده بودند که در طول تاریخ از مرز و بوم کشورمان دفاع و نگهداری کرده بودند. نیروهای اعزامی از این مناطق اغلب در گروه‌های نیروهای رزمی، آربی جی زن، تیر بار چی، تک تیر انداز و تکاور در جبهه‌ها حضور پیدا می‌کردند. در گردانهای عملیاتی و تهاجمی شاهد جانفشانی‌های این عزیزان بودیم. این نیروها گاهاً موقعی که در بیلاق بودند از مشگین شهر اعزام می‌شدند و در موقع حضور در قشلاق از پارس آباد عازم جبهه‌ها می‌شدند. وقتی که فرمانده سپاه پارس آباد بودم در مرکز تربیت معلم پارس آباد برای دانشجویان و اساتید سخنرانی کردم، درست قبل از عملیات والفجر ۴ بود، بیشتر آنها عشایر بودند چنان شور و شوقی در آنها ایجاد شده بود که مرکز تربیت معلم را تعطیل کردند و همگی (اساتید و دانشجویان) عازم لشکر عاشورا شدند و به عنوان نیروهای گردان تهاجمی عملیات کربلای ۴ در ارتفاعات کانی مانکا حضور پیدا کردند.

در زمان عملیات فاو قرار بود مسئولیت محور لشکر عاشورا را به عهده بگیرم، آن موقع حاج آقا فرخی پسری به نام انور فرخی داشت که شهید شد. آقای شریعتی هم فرمانده لشکر عاشورا بود. برای ادامه عملیات فاو در جبهه حضور پیدا کردم و شهید انور فرخی ما را با خشایار (نفر بر



زهری) از منطقه ای که آتش می بارید به منطقه خط لشگر عاشورا برد. ما قبل از اینکه پل روی اروند رود درست شود از طریق قایق از آنجا رد شدیم. آقای شریعتی به علت مجروح شدن در بیمارستان شهید براتی بستری بود و مسئولیت معاونت لشگر با آقای کاشانی بود و معاون دومش نیز آقای کویری بود. در خط لشگر عاشورا (جناح راست منطقه پدافندی) که در آنجا کارخانه نمک بود، مستقر شدیم. در دریاچه نمک حوضچه هایی بود که با سیل بند احاطه شده بود. در وسط این محوطه سنگرهایی درست شده بود که اگر کف آنها را زیاد می کندیم آب در می آمد و در صورتیکه از سنگر زیاد بالا می آمدیم در تیر رس دشمن قرار داشتیم و به علت اینکه در مقابل بعثیها مقاومت کنیم باید سنگر کنی می کردیم. به بچه ها توصیه می کردم که به تحرکات دشمن کم و سبک جواب دهند. در این موقعیت به این نتیجه رسیده بودم که به علت مشکل بودن امکان رفت و آمد در سنگرها، باید توسط کند کانال های افقی سنگرها را به هم وصل کنیم تا بتوانیم عملیات را ادامه دهیم چون هنوز جناح راستمان خوب پاکسازی نشده بود. در بین نیروها جوان زبده ای بود که حالت دستها و بازوانش نشان می داد که بچه عشایر است و سرد و گرم روزگار را چشیده است و فیزیولوژی بدنش نشان از آمادگی کامل داشت. مرکز تدارکاتمان در جایی واقع شده بود که برای آوردن وسایل به سنگرها با مشکل مواجه می شدیم و دشمن ما را با تیربار نشانه می گرفت. لذا تصمیم داشتیم از طریق کانال این مرکز را به سنگرها وصل کنیم مشغول اینکار بودم که این جوان آمد و بیل را از من گرفت و گفت که شما خسته هستید من این کانال را الان به شما تحویل می دهم فقط بی زحمت چند تا کمپوت به من بیاورید. از ایشان پرسیدم کجایی هستید، گفت که از عشایر حاجی خواجه لو هستم و در بالای ساوالان بیلاق داریم، از بیلاق آمده ام و از مشگین شهر اعزام شده ام. در زمان کوتاهی این کانال را با بازوان پر توانش کند و تمام و کمال تحویل من داد. در سایه غیرت و رشادت این جوان عشایر موقعیت خودمان را تثبیت کردیم و به موفقیت‌های زیادی دست یافتیم، متأسفانه اسم این برادر بزرگوار به مرور زمان از یاد برده ام. ایشان به من گفتند که این جنگ، جنگ مردانگی نیست، از دور به ما خمپاره می زنند. اگر مرد هستیم جلو بیایند با چوب جگرشان را بیرون بیاورم. ما از اجدادمان مردانگی را آموخته ایم و کسی جرات رویارویی با ما را ندارد.





از راست به چپ: مهدی حضرتی جهان، حاج جواد صبوری و دکتر یوسف بدرزاده

روایت حاجی محمد پوراسکندر^۱ از انقلابیون پارس آباد

شهید اسکندر محبی از شباهت‌های انقلاب اسلامی با انقلاب انبیای الهی و جنبش‌های پیشوایان دینی، وجود یاران راستین انقلاب از طبقات پایین جامعه می‌باشد. یارانی که با تحمل شکنجه‌های سخت و طاقت‌فرسا از سوی دشمنان انقلاب، هرگز از ایمان خود دست برنداشته و سرانجام اغلب ایشان ختم به فوز عظیم شهادت شده است.

یکی از این اسوه‌ها در تاریخ انقلاب اسلامی ایران، شهید اسکندر محبی می‌باشد که با وجود این‌که از طبقات محروم جامعه بود، در سایه‌ی ایمان و به برکت شهادت در راه خدا، گوی سبقت از هم‌زمانش ربوده و در اذهان مردم منطقه مغان از مشاهیر شهدای دوران دفاع مقدس (جنگ تحمیلی عراق علیه ایران) شناخته شده است.

۱- محمد پوراسکندر از فرهنگیان خوشنام و خوش سابقه پارس آباد می‌باشد که خدمات ارزنده‌ای به فرهنگ پارس آباد نموده است نامبرده یک دوره عضو شورای شهر پارس آباد نیز انتخاب شده بود.

دوران کودکی اسکندر محبتی

در سال ۱۳۳۰ شمسی در منطقه‌ی بیله‌سوار مغان، در خانواده‌ی علی‌بابا از طایفه‌ی طالش میکائیل لو، بچه‌ای متولد شد که نامش را اسکندر نهادند. دو ماهه بود که مادرش -صفوره دختر هدایت از طایفه علی‌بابالوی شاهسون- دار فانی را وداع گفته و اسکندر را تنها گذاشت. مادر بزرگش -استیفاء خانم- مسئولیت تربیت این کودک را بر عهده گرفت و چون به هفت سالگی رسید، او را به دبستان گذاشت و تا کلاس سوم دبستان درس خواند. اما به علت فقر مالی خانواده، مجبور به ترک تحصیل شده و از نوجوانی در اردبیل و پارس آباد مغان به چوپانی مشغول شده و «ناخیرچی»^۱ و «نوکر» خانواده‌های متمکن و مالدار گردید.

اسکندر سخنگوی انقلابیون پارس آباد مغان

اسکندر حدود ۲۷ سال در گمنامی و محروم از هرگونه شأن و منزلت اجتماعی زندگی کرد. تا این‌که، نسیم عدالت‌خواهی آحاد مردم ایران در سال ۱۳۵۷ش در ایران وزیدن گرفت. نور نهضت اسلامی و پیام امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی در قلب اسکندر پرتو افکنده و سراسر وجودش به تلاطم افتاد. این پیام‌رهایی‌بخش چنان طوفانی در جان اسکندر برپا کرد که همچون «بلال حبشی» از نوکری و چوپانی، به مقام والای سخنگویی انقلابیون پارس آباد مغان نایل آمد.

اسکندر در اوج پیروزی انقلاب، در تظاهرات و راهپیمایی اعتراضی اهالی آن منطقه، بر دوش جوانان قرار گرفته و با شور و حال و لحن خاصی فریاد «مرگ بر شاه»، «مرگ بر آمریکا»، «زننده باد خمینی» و... سر می‌داد.

در جریان اعتصاب کارگران صنعت نفت در دی ماه ۱۳۵۷ش که هنوز حرکت‌های اساسی مبارزه با رژیم پهلوی، در شهرهای کوچک آغاز نشده بود، اسکندر در کنار گله‌ی گاو، بچه‌ها را دور خود جمع کرده و شعار می‌داد:

«یالان گئرچه‌ک بیلمه‌رم

سوت وئرسه‌لر ایچمه‌رم

شاه تخت‌دن یئره دوشمه‌سه

من ناخترآ گنت مه‌رم»^۲

۱- چوپان

۲- مطالب اسکندر در کتاب تاریخ دشت مغان (۰ میر نبی عزیززاده) نیز آمده است.

۳- ترجمه: دروغ و لاف زدن بلد نیستم؛ شیر بدهند نمی‌خورم؛ تا زمانی که شاه از تخت سلطنت خلع نشود، در اعتصاب



فصل پنجم | ۲۳۵

اسکندر در برهه ای از زمان با کارگران صنعت نفت ایران در مبارزه با رژیم پهلوی اعلام همبستگی می‌کرد که هنوز هیچ‌گونه حرکت اعتراض‌آمیز جمعی از سوی هیچ یک از اقشار مردم منطقه مغان به صورت علنی مشاهده نمی‌شد.

در همان روزها، عده‌ای از دانش‌آموزان دبیرستان پارس آباد مغان می‌خواستند با فریاد عدالت‌خواهی و آزادی‌طلبی مردم دیگر شهرهای بزرگ ایران هم‌صدا شوند. به همین خاطر کلاس‌های درس را ترک گفته و در محوطه‌ی دبیرستان جمع شدند. وقتی معاون دبیرستان از آن‌ها پرسید: خواسته‌تان چیست؟ هیچ‌کس نتوانست احساس قلبی خود را بیان کند. ناگهان یکی از دانش‌آموزان پاسخ داد: «ما بوفه می‌خواهیم».

لیکن این دانش‌آموزان بوفه‌خواه، هنگامی که از مدرسه به منازل خود باز می‌گشتند، در جنگل‌های سازمان آب، اسکندر جلوی آن‌ها را گرفته و با شجاعت تمام شعار می‌داد:

«شاه تخت‌دن یتره دوشمه‌سه من ناختر گت مەرهم...».

تصور نکنید که گفتن این شعارها آسان و بدون دردسر بود. برخی از روزها، وی با صورتی خون‌آلود و ورم‌کرده دیده می‌شد. زیرا افراد طرفدار رژیم پهلوی به شدت، پیکر نحیف این آزاد‌مرد انقلابی را مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند. اما اسکندر مغانی، همچون بلال حبشی سخت‌ترین شکنجه‌ها و شدیدترین آزار و اذیت‌ها و توهین‌ها را تحمل می‌کرد، اما وقتی از دست ضاربین، رهایی می‌یافت، با لحن شیرین و جذابش فریاد می‌آورد:

«شاه تخت‌دن یتره دوشمه‌سه من ناختر گت مەرهم...».

این آلام و دردها زمانی به پایان رسید که محمدرضا شاه پهلوی در ۲۶ دی ۱۳۵۷ از ایران فرار کرد و اسکندر بر دوش جوانان انقلابی با ابراز خوشحالی شعار داد:

«مین اوچ یوز اللی یئدی

شاه چمداندا گندی»^۱

هستم و گله‌گاو را به چراگاه نمی‌برم.

۱- اشاره به فرار خفت بار محمدرضا شاه از کشور با مایه‌ی طنز، به این صورت که در سال ۱۳۵۷ش شاه در داخل چمدان فرار کرد.



اسکندر آماده دفاع از انقلاب اسلامی می‌شود

با پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ ش، پابرهنگان و توده‌ی مردم ایران خوشحال شده و انقلاب را از آن خود دانستند. اسکندر از همه خوشحال‌تر بود، زیرا بیش‌تر از همه زحمت کشیده و شکنجه دیده بود و در اغلب راهپیمایی‌ها، جوانان انقلابی وی را بر دوش خود گرفته و شعارهای او برای مردم انقلابی روحیه می‌بخشید.

حالا اسکندر با عشق و علاقه به عضویت بسیج‌رهایی‌بخش مستضعفان در آمده، آموزش نظامی و عقیدتی را گذرانده، آماده پاسداری از انقلاب عزیزش شد. هم‌زمان با فعالیت‌های انقلابی، مدتی به شغل دوره‌گردی و فروش کالا در روستاهای اطراف پارس آباد مغان مشغول شد. سپس کارگر شهرداری آن شهر شده و شب‌ها را در ساختمان مرکزی بسیج مستضعفان می‌خوابید، تا این‌که تهاجم سراسری ارتش متجاوز عراق با پشتیبانی استکبار جهانی به ایران اسلامی در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ آغاز گردید. نخستین ماه جنگ بود که اسکندر به همراه اولین گروه بسیجیان داوطلب پارس آباد مغان عازم میادین نبرد شد. عشق به وطن و غیرت اسکندر در دفاع از ناموس این ملت، آتشی در دل وی برپا کرده بود که هیچ مانعی نمی‌توانست وی را از رفتن به جبهه باز دارد.

اسکندر انقلابی و بسیجی حالا رزمنده و مدافع وطن شده بود. چندبار به جبهه‌ها اعزام شد و در عملیات‌های مختلف رزمندگان اسلام در آزادسازی اراضی اشغالی وطن، شرکت کرد. گاهی تفنگ به دست گرفته و با شجاعت با نیروهای دشمن درگیر می‌شد و گاهی در وظیفه بسیار سنگین «قاطرچی» آب و آذوقه‌ی رزمندگان را در مناطق کوهستانی و صعب‌العبور تأمین می‌کرد. این نقش «سقای کربلای ایران» به مراتب سخت‌تر از رزم مستقیم با دشمن بود و فرماندهان با التماس از داوطلبان بسیجی - که سابقه کار با اسب و قاطر داشتند - می‌خواستند در این مسئولیت به رزمندگان خدمت کنند.

او با عشق و علاقه در میادین نبرد می‌جنگید و پیمان بسته بود تا قیام حضرت مهدی (عج) از انقلاب عزیزش دفاع کند. اما سرانجام در فروردین ۱۳۶۲ در عملیات «والفجر ۱» در خط مقدم نبرد به شهادت رسید و پیکر مطهرش در خاک دشمن ماند. حدود ۱۲ سال خبر دقیقی از این شهید والا مقام به دست نیامد تا این‌که در اسفند ۱۳۷۳ به وسیله‌ی نیروهای تفحص شهدا، شناسایی شد و آثار جنازه مطهرش در شهر بیله‌سوار مغان با شکوه فراوان تشییع و در مزار شهدای آن شهر در منزلگاه ابدی به خاک سپرده شد.



فصل پنجم | ۲۳۷

شهادت اسکندر برای کسانی که مسئولیت اعزاز نیروهای داوطلب بسیجی به جبهه‌های جنگ و فرماندهی آنان را در میدان نبرد بر عهده داشتند، بسیار سخت و غیرقابل تحمل است. اگرچه شهادت برای انسان پاک‌باخته، فوز عظیم و سعادت بزرگ به حساب می‌آید، اما اندوه و غم هجرانش برای کسانی که زنده مانده‌اند، سنگین است.

در فرهنگ و آموزه‌های مکتبی ما، شرکت نوکران و کسانی که مسئولیت نگهداری احشام و اسبان جنگجویان را برعهده داشتند، در نبرد مرسوم نبود. حتی در روز عاشورا که امام حسین (ع) نقش فرماندهی کاروان عاشقان شهادت را برعهده داشت و با شرکت بزرگان بنی‌هاشم و دیگر جنگجویان همراه موافقت می‌کرد، وقتی یکی از غلامان همراه این کاروان، اجازه میدان خواست، امام حسین (ع) با این درخواست موافقت نکرده و فرمود:

«تو از جانب ما مأذون هستی، زیرا برای عافیت و سلامتی همراه ما آمده‌ای، خود را در مشقت مینداز.»

اما این غلام آزاده اصرار کرد و گفت: به خدا سوگند از شما جدا نمی‌شوم تا این خون سیاهم با خون شما آمیخته گردد و سرانجام به شهادت برسم.

در تاریخ جنگ شاهسون‌های مغان نیز اصولاً شرکت دادن افراد طبقات پایین به ویژه چوپانان و نوکران در جنگ هیچ موقع، مرسوم نبود. مشهور است که در جنگ و حمله ناجوانمردانه‌ی پیرم‌خان ارمنی از تروریست‌های حزب داشناک ارمنستان و فرمانده اردوی مشروطه‌طلبان غرب‌گرا و سوسیال‌دموکرات‌ها با عشایر شاهسون در سال ۱۳۲۸ق، چهار فرزند و نوه سرداریگ قوجه‌بیگلو به شهادت رسیدند. هر یک از این شهیدان نام‌آور مقام امیرتومانی و امیرپنجه سواره‌نظام ایران و عشایر شاهسون را برعهده داشتند. چون جنازه‌های آنان و سایر جنگجویان شهید را برای بازدید و ادای احترام سرداریگ آماده کردند. وی با غرور و غیرت ایلی بر چهره خونین فرزندان، نوه‌ها و بزرگان شاهسون از طوایف دیگر نگاه کرده و بر شجاعت آنان آفرین گفت، اما وقتی بر سر جنازه حبیب-یکی از نوکرانش- رسید، بی‌اختیار تاب و توان خود را از دست داده و در برابر جنازه‌ی او زانو زده و به شدت گریست و چنین گفت:

«حبیب! مُردن در راه وطن و در دفاع از ایل، وظیفه فرزندان من و تفنگچیان ایل است. آنان به فنون جنگی آشنایی دارند و از بچگی با اسب و تفنگ بزرگ شده‌اند. اما تو ای نوکر وفادار، هرگز چنین وظیفه‌ای نداشتی که جان خود را در میدان رزم فدا کنی. آفرین بر تو ای حبیب من، آفرین!»



دیگر شهدای عشایر استان اردبیل

شهید اباسط پناهی (شهید اطلاعات و عملیات)

اباسط پناهی در نهم مرداد ۱۳۴۴ ش در یک خانواده‌ی مذهبی به دنیا آمد. او دوران ابتدایی را در روستای پاراقشلاق از توابع پارس آباد مغان با عنوان شاگرد ممتازی به پایان رساند. وی به علت نبودن مدرسه راهنمایی در روستا، به پارس آباد رفت، ولی به علت مشکلات زیادی نتوانست ادامه تحصیل کند و ترک تحصیل کرد.

اخلاقی خوب و متین داشت و همیشه به بزرگان احترام زیادی قائل بود و احترام بیش از حد او به والدین خود هنوز نیز اطرافیان را شیفته‌ی خود کرده است. وی افکاری گسترده داشت و همیشه به خلقت و آفرینش فکر می‌کرد.

فرمایشات امام خمینی، تاثیر مثبتی در حضور یافتن وی در جبهه‌ها ایفا می‌کرد. قبل از انقلاب، چون سنش کم بود فعالیت چندانی نداشت ولی بعد از انقلاب، حضوری فعال داشت و یک بار به جبهه‌ی کردستان به مدت سه ماه رفت و بار دوم نیز به مدت شش ماه در آن جبهه حضور یافت. او در سیزدهم آبان ۱۳۶۲، به عنوان نیروی واحد اطلاعات و عملیات در پنجوین عراق بر اثر اصابت ترکش به سینه، شهید شد.

شهید محمد رستگار شهید ۱۳ ساله عشایر

محمد دهمین فرزند یاری، سی‌ام تیر ماه ۱۳۵۲ ش در روستای قیزقلعه سی بیله‌سوار چشم به جهان گشود. از آن جایی که عشایر زاده و دائمی در کوچ بود، نتوانست ادامه تحصیل بدهد و تا دوم ابتدایی بیش تر درس نخواند. اوایل سال ۱۳۶۵ از طریق بسیج بیله‌سوار عازم جبهه شد و در گردان حضرت علی اکبر (ع) لشکر ۳۱ عاشورا به عنوان تک‌تیرانداز مشغول خدمت شد. او سرانجام در ۱۵ دی ۱۳۶۵ در جریان عملیات کربلای ۵ بر اثر اصابت ترکش به کتف و سینه‌اش به شهادت رسید و پیکرش بعد از تشییع در گلزار شهدای روستای قیزقلعه‌سی بیله‌سوار آرام گرفت.



گهواره شهادت^۱

۱۰ ساله بودم که محمد به دنیا آمد. پدر و مادرم خیلی دوستش داشتند. با توجه به این که که آخرین فرزند خانواده بود وابستگی عاطفی زیادی به او پیدا کرده بودند. یادم هست مادرم محمد را در گهواره می گذاشت و برایش لالایی می خواند: «لای لای چلام یاتارسان، قیزیل گوله باتارسان، قیزیل گولین ایچینده، شیرین یوخی تاپارسان»^۲. هنوز هم باورم نمی شود آن خواب شیرینی که روزی مادرم در لالایی های خود برای محمد تصور می کرد خواب در بستر خون باشد. زمانی که محمد تصمیم گرفت به جبهه برود، من در حال سپری کردن خدمت سربازی بودم. خانواده به خاطر این که محمد را از تصمیم برای اعزام به جبهه منصرف کنند به او می گفتند بگذار برادرت خدمت سربازی اش تمام بشود و برگردد بعد نوبت تو می شود. ولی محمد با اصرار و گریه و زاری توانسته بود دل پدر را نرم کند و مادرم را راضی کرده و اعزام جبهه شود.

همیشه محکوم

یک بار محمد در جبهه مجروح شده و به مرخصی آمده بود. هنوز به طور کامل سلامتی خود را به دست نیاورده بود که تصمیم گرفت به جبهه برگردد. گفتم: محمد جان چند روزی صبرکن تا به طور کامل خوب شوی و بعد دوباره برگرد به جبهه. قاطعانه به من گفت: برادر جان الان روزی است که باید به وظیفه شرعی خودمان عمل کنیم، فردا دیر است. اگر قرار باشد دست روی دست بگذاریم و بنشینیم فردا در پیشگاه خدا چگونه پاسخگو باشیم. حرف های محمد تلنگری برای من بود.

چند دفعه از محمد خواستم که به جبهه نرود ولی در جوابم گفت: مگر چه چیزمان از کسانی که به جبهه می روند و از خاک و ناموس این مملکت دفاع می کنند، بیش تر است؟ آن ها هم مثل ما همه دوست دارند در کنار خانواده درکمال آسایش و آرامش زندگی کنند، ولی غیرت و تعصبشان نمی گذارد نسبت به آینده وطن شان بی تفاوت باشند. آن ها در جبهه حاضر می شوند تا بگویند اسلام زنده است. با وجود این که محمد سَنَس از من کمتر بود ولی همیشه در مقابل حرف های منطقی و محکم اش کم می آوردم و محکوم بودم. همیشه سر نماز دعا می کرد: خدایا خودت به

۱- راوی برادر شهید

۲- لالایی می خوانم (تا) بخوابی، وارد (باغچه ی پر از) گل محمدی بشوی، (تا) در داخل گل محمدی، خواب شیرین پیدا کنی.

داد این ملت مظلوم برس. خدایا خودت شر دشمن را از سر این مردم باز کن.

روایت الله‌بخش نجفی از شهید:

آرامش هموطنان هدف او بود

برخلاف سن پایین‌اش شخصیتی محکم و استوار داشت. وقتی تصمیمی در زندگی می‌گرفت، قاطعانه به دنبال آن می‌رفت و تا به سرانجام نمی‌رساند از پا نمی‌نشست. نترس بود و روحیه معنوی‌اش باعث می‌شد تا از تمام مادیات دنیا دل ببرد و از همه چیزهایی که او را از یاد خدا غافل می‌کرد روی‌گردان باشد. هیچ چیز را برای خود نمی‌خواست و دوست داشت همه در آرامش باشند. از دیدن راحتی و آرامش دیگران لذت می‌برد و می‌گفت: من باید بروم از میهن اسلامی دفاع کنم و آسایش و آرامش را به هموطنانم هدیه کنم. تا جان در بدن دارم در راه دفاع از وطن لحظه‌ای از پا نمی‌ایستم.

وطن پرست عاشق^۲

محمد غوّاص بود در یکی از عملیات‌ها به وسیله نیروهای بعثی تیر خورده و مجروح شده بود. از ما خواست تا دهانش را ببندیم تا مبادا از شدت درد ناله‌ای بکند و از صدای ناله‌اش موقعیت بچه‌های گردان لو برود. او یک وطن پرست عاشق بود، این را می‌شد از چشمان معصومش خواند. فکر این که دشمن پا در خاک کشورش بگذارد آزارش می‌داد. همیشه همراه خود رادیویی داشت که با آن اخبار جنگ و جبهه را پیگیری می‌کرد. یک روز رادیو اعلام کرد که دشمن توانسته بخشی از خاک خرمشهر را بگیرد؛ محمد با شنیدن این خبر به پهنای صورت گریه می‌کرد. ساعت‌ها نتوانستیم او را آرام کنیم. همیشه می‌گفت: وجب به وجب خاک این کشور ناموس ماست. خوش ندارم حتی یک وجب هم دست دشمن باشد.

۱- الله بخش نجفی از طایفه برزند و از هادیان سیاسی، فرهنگی، کارشناس ارشد مسائل تاریخی و جغرافیایی منطقه مغان، تحلیلگر سیاسی، از مدیران آموزش و پرورش می‌باشد و تالیفات مختلفی در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی دارد.

۲- راوی سجودی هم‌رزم شهید



سرباز جان برکف^۱

سال‌های جنگ، ستاد پشتیبانی جبهه برای جمع‌آوری کمک‌های مردمی به روستاها می‌آمد و کمک‌های مادی و غیرمادی مردم به جبهه‌ها را جمع‌آوری کرده و به جبهه می‌فرستاد. آن زمان محمد هنوز به جبهه نرفته بود ولی سعی می‌کرد با تبلیغ و تشویق مردم آن‌ها را مجاب به کمک به جبهه‌ها کند. آن سال‌ها آرزو می‌کرد و می‌گفت: خدایا یعنی می‌شود من هم روزی به جبهه بروم و سرباز جان برکف امام باشم.

آخرین روبوسی^۲

یکی از آرزوهای محمد این بود که چند تن از سربازان دشمن را زنده دستگیر کند. برای همین از فرماندهان می‌خواست او را در گردان شناسایی سازماندهی کنند. می‌گفت: می‌خواهم شب‌ها تا دل سنگرهای دشمن نفوذ کنم و آن‌ها را زنده دستگیر کنم. در جریان عملیات کربلای پنجم، قبل از آغاز عملیات با محمد روبوسی کردم و به او گفتم: محمدجان مواظب خودت باش. دلم شور می‌زند. گفت: برادر، ما اینجا آمدیم بجنگیم، نه این‌که مخفی بشویم. نترس بادمجان بم آفت ندارد. هیچ اتفاقی برای من نمی‌افتد یادت باشد هر چه خواست خدا باشد همان می‌شود. دوباره همدیگر را در آغوش کشیدیم و این آخرین باری بود که من با محمد روبوسی کردم و او را در آغوش گرفتم.

بخشی از وصیت نامه‌ی شهید:

چه بهتر که انسان معبود خویش را که خالق زمین و آسمان است ملاقات کند و آرزوی چنین توفیقی را داشته باشد. من اگر شهید شدم از دوستان می‌خواهم سنگر من و سایر شهدا را خالی نگذارند و همیشه گوش به فرمان امام باشند.

۱- راوی: اسماعیل رستگار برادر شهید

۲- راوی: جلیل صمدی هم‌رمز شهید





شهید الله شکر شکاری (شهید سیزده ساله عشایر)

الله شکر شکاری فرزند علی، بیست و هفتم اسفند ۱۳۴۹ش در روستای مقصودلو به دنیا آمد. ابتدایی را در روستای مقصودلو در ساحل رود ارس خواند و برای ادامه تحصیل راهی اصلاندوز شد. کلاس اول راهنمایی، شاگرد اول کلاس بود و وقتی در پایه سوم راهنمایی تحصیل می‌کرد به ندای امام امت لبیک گفته و درس را نیمه تمام گذاشته و راهی جبهه شد.

بعد از چند ماه با پای زخمی برگشت. در دومین اعزام یادداشتی از او پیدا کردند. یادداشت را در نزدیکی خانه زیر قلوه سنگی گذاشته و در آن نوشته بود: برادران، من به جبهه رفتم دیگر مرا نمی‌بینید.

حدود شش ماه در جبهه حضور داشت. هنگامی که تنها دوازده سال، هشت ماه و شانزده روز عمر کرده بود، سیزدهم آبان ۱۳۶۲ش در جریان عملیات والفجر چهار در پنجوین عراق بر اثر اصابت خمپاره به شهادت رسید. پیکرش در روستای مقصودلوی علیا به خاک سپرده شد.

توصیف شهید از زبان مادرش:

سه روز مانده به عید نوروز سال ۱۳۵۰ش به دنیا آمد. هنگام تولد موهای کم پشتی داشت و همین موهای کم پشت پیشانی اش را بلند نشان می‌داد. به او شیر دادم. به پشتم بستمش و به کارهایم رسیدم. وقتی پا گرفت و راه افتاد، در روستا تنها سه چهار خانواده که اغلب فامیل بودند، به تازه‌گی اسکان یافته بودند.

کار زیاد بود و در هفت سالگی شناسنامه اش را برداشت و رفت مدرسه ثبت نام کرد. شب‌ها



فصل پنجم ۲۴۳

زیر نور فانوس و چراغ نفت‌سوز، ساعت‌ها به درس و مشقش می‌رسید. مودب، شیرین‌زبان و شاگرد نمونه مدرسه بود. معلم‌ها به پدرش می‌گفتند الله‌شکر آینده‌ی درخشانی دارد مبادا ترک تحصیل کند.

وضعیت تحصیلی رضایت‌بخشی داشت. اگر چه می‌شد احساس کرد که غربت خانواده در روستا، غربت او هم هست و به این جهت بیشتر وقت‌ها تنها بود. با این حال خوشحال بودم چون از بچگی وقتی پدرش صبح‌ها نماز می‌خواند او هم بیدار می‌شد و همراه پدرش نماز می‌خواند. نماز به او قوت قلب می‌داد!

به امام خیلی علاقه داشت. وقتی فرمایشات امام را از رادیو می‌شنید یا از کتابی می‌خواند آن‌ها را برای ما هم بازگو می‌کرد. دلش همیشه با امام بود و می‌گفت: امام خمینی رهبر مستضعفان جهان است.





شهید محرم نادری گبلو (شهید ۱۶ ساله)

محرم نادری گبلو، چهارمین فرزند ولی بود که مطابق شناسنامه‌اش، در پنجم دی ماه سال ۱۳۴۸ در «اصلاندوز» به دنیا آمد. پدرش کارگر شرکت آب منطقه‌ای بود و علاوه بر حقوقی که دریافت می‌کرد مقداری نیز زمین زراعی داشت و در مجموع به راحتی می‌توانست معاش خانواده خود را تأمین کند.

مادرش محرم را به پشت می‌بست و کارهای جاری خانه و بیرون از خانه مانند وجین مزرعه و پنبه‌چینی را انجام می‌داد تا آن که او پا گرفت.

دوران کودکی او هم‌چنان در اصلاندوز گذشت. در این دوران وضع مالی خانواده بهبود یافته بود. پدرش او را در مدرسه ابتدایی مولوی ثبت نام کرد. محرم تمایل زیادی به درس خواندن نشان نمی‌داد، اگر چه مشق‌هایش را سر موقع می‌نوشت.

مقارن این روزگار که او در مدرسه ابتدایی مولوی درس می‌خواند، برادرش کریم، مدام در جبهه بود و کم‌تر به خانه می‌آمد. دیدارهای برادر و خانواده به ندرت صورت می‌گرفت و این امر بر عزت و اعتبار کریم می‌افزود. طبیعی است که این عزت محرم را تحت تأثیر قرار می‌داد و رفتن به جبهه را به کعبه آمال محرم تبدیل کرد.

هنگامی که وارد دوران نوجوانی شد، اصلاندوز اندک اندک به شهر تبدیل شده بود و از انواع خدمات فنی از قبیل تعمیرگاه اتومبیل و موتورسیکلت برخوردار بود. موتورسیکلت، کاراندازی آن و سرعت، از همان دوران کودکی بخشی از ذهن محرم را قبضه کرده بود. او ترک تحصیل کرد و به عنوان شاگرد در تعمیرگاه موتورسیکلت مشغول شد.

حال دو مورد تمام ذهنش را مشغول کرده بود: جنگ و تعمیر موتورسیکلت. جبهه و جنگ جاذبه بیش‌تری داشت. زیرا به عنوان امری معنوی، مورد احترام عموم مردم بود.

در پایگاه مقاومت فعالیت می‌کرد، ورزش می‌کرد و تقریباً از اول صبح تا پاسی شب، در تعمیر



گاه کار می‌کرد و آن‌گاه که خسته و کوفته به خانه می‌آمد با خرید مایحتاج خانه، به مادرش کمک می‌کرد.

شانزده ساله بود که برای اولین بار به جبهه رفت او اکنون نوجوانی بود با موهای پر پشت، ابروهای طاق، گونه‌ای کشیده با خط نورسته سیبل و ریش.

مهربان و مودب بود. دوستانی داشت که همه بسیجی، اهل مسجد و پایگاه بودند. مقلد امام خمینی بود و حاضر بود در راه امام جانبازی کند. سه بار به جبهه رفت. زندگی به عنوان شاگرد مکانیک و حضور در جبهه، او را آدمی محکم، مقاوم و تودار بار آورده بود. او آرزو می‌کرد مکانیک موتورسیکلت شود.

هر بار ماموریتی می‌یافت، به خوبی از عهده‌ی مسئولیت و وظایف خود بر می‌آمد. بار اول که به جبهه رفت خدمه مهمات بود و در عین حال در جبهه‌های جنوب غواص و تک‌تیرانداز بود. هنگامی که آخرین بار به جبهه می‌رفت، با خانواده‌اش خداحافظی کرد و از برادرانش خواست به خوبی از پدر و مادرش نگهداری کنند. یک ماه بود که رفته بود. اکنون دو برادر (کریم و محرم در جبهه بودند که از هم خبر نداشتند.

کریم به سوی مقر فرماندهی می‌رفت که نامه‌رسان تلگرافی به دست او داد تا به فرمانده برساند. نگاه کرد و دید خیر شهادت برادرش است. لحظاتی در بهت فرو رفت و آن‌گاه که به خود آمد، تلگراف را به فرمانده رساند. یک ماه به او مرخصی دادند. پنجمین یا ششمین روز تدفین بود که او به اصلاندوز رسید.

او اکنون، ماجرای شهادت نادر-برادر نوجوان، رشید و بی‌باکش - را بهتر از همه می‌دانست. همسنگرانش نحوه‌ی شهادتش را این‌گونه روایت می‌کنند: «روز پانزده آذر سال ۱۳۶۵ش در حالی که محرم سوار بر قایق موتوری جهت به کمین انداختن نیروهای دشمن به پیش می‌تاخت با اسلحه‌ای دوربین دار مورد هدف قرار گرفت و سینه‌اش شکافته شد و قلبش از کار ایستاد».

بدین ترتیب یک نفر دیگر، یک پارچه انرژی عاطفی و ایمانی دیگر بر شهدای جزیره مجنون و اصلاندوز افزوده شد در حالی که شهید یک بار مجروح شده بود و بی‌آن که اراده‌اش آسیب ببیند دوباره به جبهه بازگشته بود.

کریم اکنون برادرش را در حالی به یاد می‌آورد که کودک سال بود. زیرا بعدها دیگر او را به ندرت دیده بود. کودکی دوست‌داشتنی و مهربان که در مسیر شهادت قرار گرفت و در زندگی شیوه‌ای را برگزید که به عزت، آزادگی و شرافت ختم شد.

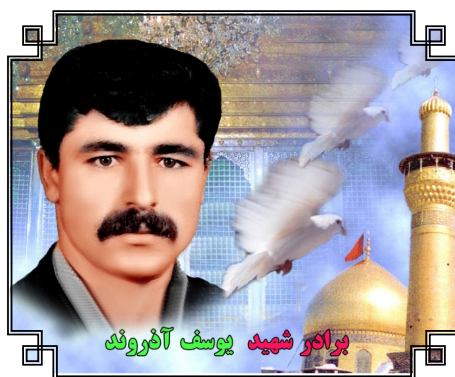
سلام بر نوجوان شهیدی که در حافظه‌ی روزگار، جاودانه است و مدام ما زمینی‌ها را به آزادگی و شرافت فرا می‌خواند.





شهید برات آتشی

برات آتشی فرزند قباد در ۱۴ دی ۱۳۴۴، در روستای خان‌قشلاق از توابع شهرستان پارس‌آباد به دنیا آمد. وی تا اول متوسطه درس خواند. او نیز مانند پدرش کشاورزی می‌کرد. به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت. وی در ۱۸ آبان ۱۳۶۵، در کلاشین هنگام برف و کولاک شدید به شهادت رسید. پیکر او در شهدای گلزار وادی رحمت شهرستان پارس‌آباد به خاک سپرده شد.



شهید یوسف آذروندبیگدیلو

یوسف آذروندبیگدیلو فرزند شاه‌مراد، در روز سوم خرداد ۱۳۴۷، در روستای گوشلو از توابع شهرستان پارس‌آباد به دنیا آمد. وی تا پایان دوره ابتدایی درس خواند. به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت. او در ۲۱ تیر ۱۳۶۷، در قصر شیرین توسط نیروهای عراقی بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. پیکر او در روستای قاسمعلی‌کندی از توابع شهرستان زادگاهش به خاک سپرده شد.





شهید مراد آزادی

مراد آزادی فرزند الیف، ۱ مرداد ۱۳۳۹ ش در روستای قره تکانلو از توابع شهرستان گرمی به دنیا آمد. وی خواندن و نوشتن نمی دانست. سال ۱۳۶۰، ازدواج کرد. او به عنوان سرباز ارتش در جبهه‌ها حضور یافت. چهاردهم اردیبهشت ۱۳۶۱، در غرب رودخانه‌ی کارون بر اثر اصابت ترکش خمپاره به شهادت رسید. پیکر او در گلزار شهدای آل یاسین شهر اصلاندوز به خاک سپرده شد.



شهید اشرف آزادی عسگرخانلو

اشرف آزادی عسگرخانلو فرزند عزیز، اول بهمن ۱۳۴۱ ش در روستای عسگرخانلو از توابع شهرستان گرمی به دنیا آمد. وی به عنوان سرباز ارتش در جبهه‌های حق علیه باطل حضور یافت. او در نهم مرداد ۱۳۶۲ ش، در مهران توسط نیروهای عراقی بر اثر اصابت ترکش خمپاره به سر و پا، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدای آق مزار شهرستان پارس آباد واقع است.



شهید غلامحسین ابوالحسنی

غلامحسین ابوالحسنی فرزند غلامعلی، دوم شهریور ۱۳۴۵ ش در روستای فخرآباد از توابع مشکین‌شهر دیده به جهان گشود. او دانشجوی سال دوم رشته‌ی دامپزشکی بود که به‌عنوان بسیجی عازم جبهه شد. وی در اول اردیبهشت ۱۳۶۷ ش، در اطراف دزفول بر اثر مصدومیت شیمیایی به شهادت رسید. پیکر او در گلزار شهدای وادی رحمت شهرستان پارس‌آباد به خاک سپرده شد.



شهید محمدعلی احمدزاده به روایت حاجی فهم‌اله احمدزاده پدرشهید

محمدعلی که در مدرسه‌ی ۱۷ شهریور پارس‌آباد مشغول تحصیل بود. به‌عنوان محصل بسیجی برای اعزام به جبهه‌های جنگ ثبت نام کرد. زمانی که بعد از مدرسه که به خانه آمد به من گفت که پدر امروز برای اعزام به جبهه از مدرسه ثبت نام کردم اگر شما هم اجازه بدهید برای دفاع از کشورمان عازم جبهه شوم. من در پاسخ محمدعلی که دانش‌آموزی بسیار باهوش و



باسواد بود گفتم: محمدعلی پسر من جامعه به افرادی مثل تو نیاز دارد که ادامه تحصیل بدهی و از مسیر تحصیل کرده شدن به آبادانی و سازندگی کشور کمک کنی اما من بجای تو به جبهه می‌روم که من دوره‌ی سربازی گذراندم و مثل تو در سن و سال تحصیل نیستم. یک مدتی با این روال سپری شد یک روز محمدعلی پیش من آمد و گفت پدر شما می‌خواهید من اینجا بمانم بعد شما بجای من بروید من در جواب گفتم بله. محمدعلی گفت پدر جان افرادی در مدرسه‌ی ما برای اعزام به جبهه ثبت نام کردند ولی نرفتند در مدرسه این افراد رو ترسو خطاب می‌کنند من هم ثبت نام کردم و اگر شما به جای من بروید من دیگر نمی‌توانم مدرسه بروم و مرا هم ترسو خطاب می‌کنند. چند روزی از این ماجرا گذشته بود که محمد علی آمد کنار من. در حالی که من مشغول صحبت با همسایه‌ی خودمان بودم. به من گفتم که پس فردا اعزام به جبهه است اجازه بدهید بروم محمدعلی چند بار این را تکرار کرد من وقتی دیدم تصمیم محمدعلی جدی است و تصمیم خود را گرفته است و اگر تصمیمش را نادیده بگیرم ناراحت خواهد شد. گفتم: باشه اجازه دادم محمد علی همین که این را شنید با خوشحالی به سمت مادر رفت گفت: مادر جان پدر بالاخره اجازه داد. مادر گفت: امکان ندارد پدرت اجازه بدهد. سپس مادر سراسیمه رفت از پدر پرسید محمدعلی می‌گوید برای رفتن به جبهه اجازه داده‌ای؟ من گفتم: با توکل برخدا اجازه داده‌ام چون محمدعلی تصمیم خودش را گرفته است اگر اجازه ندهم در خودش می‌شکند و ناراحت می‌شود. محمدعلی انگار که شهادت خود را پیش‌بینی کرده بود و از شهادتش خبر داشت به طوری که قبل از اعزام یک قطعه از عکس‌های خود را به فردی به نام رحیم راسته می‌دهد و می‌گوید که من پس فردا اعزام جبهه می‌شوم من بر نمی‌گردم و شهید می‌شوم و وقتی شهید شدم این عکس را داخل گل‌های سر شهید بگذارید. محمدعلی بعد از حضور در جبهه زمانی که در منطقه‌ی دزفول بود سه روز پشت سر هم برای تماس با خانواده با قهوه‌خانه‌ای که در آنجا تلفن وجود داشت؛ تماس گرفته و رفته بود. در دو تماس اول موفق به برقراری ارتباط نشد اما بار سوم توانست با بنده ارتباط برقرار کند من به محمدعلی گفتم: پسر من مرخصی بگیر و بیا تا تورا ببینیم اما محمدعلی گفت: پدر نمی‌توانم به مرخصی بیایم چون می‌خواهم برای عملیات، اعزام خط مقدم شوم. انگار این تلاش سه روزه محمدعلی برای تماس با خانواده، تماس آخر و خداحافظی با خانواده بود. محمدعلی آنقدر شوق شهادت داشت که دو بار داوطلب شد بار اول به عنوان بسیجی از مدرسه و بار دوم شب عملیات برای اعزام به منطقه‌ی فاو وقتی آمارگیری انجام می‌شود متوجه می‌شوند که یک نفر کم است سریع بلند می‌شود و اعلام آمادگی می‌کند. کم کم زمان شهادت محمد علی فرا می‌رسد مثل لحظه‌های رسیدن عاشق به معشوق. محمدعلی زمانی که به همراه چند تن از دوستانش مشغول



پست بودند پس از پایان پست محمدعلی به دوستانش می‌گوید: قبل از رفتن، اول سنگرها را مرتب کنیم بعد برویم. در حین مرتب کردن سنگر تیر از ناحیه‌ی سینه به محمدعلی اصابت می‌کند. دوستانش محمدعلی را به آغوش می‌کشند و محمدعلی در حالی که لبخند به لب داشته سه بار مادر خود را صدا میکنند و به زبان ترکی سه بار می‌گوید: آی ننه. سپس در حالی که خنده بر لب داشته شهد شیرین شهادت را می‌نوشد. صدا کردن نام مادر هم انگار پیامی بوده از طرف محمدعلی برای دل سوخته مادر چرا که مادر چون همیشه نگران بود چون باعث ممانعت رفتن محمدعلی به جبهه می‌شده اما محمدعلی با این پیام مرهمی بر دل مادر شد.

ایشان ۱۵ خرداد ۱۳۶۵ ش، در فاو عراق بر اثر اصابت ترکش به سینه و پا، شهید میشود. مزار وی در گلزار شهدای وادی رحمت پارس آباد واقع است.





شهید عسگر احمدی

عسگر احمدی فرزند حسین، در هفتم تیر ۱۳۴۵ ش در روستای کورمالر از توابع شهرستان گرمی دیده به جهان گشود. او به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در دهم آبان ۱۳۶۱، در سومار توسط نیروهای عراقی بر اثر اصابت ترکش به سر، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدای وادی السلام روستای اسلام آباد از توابع شهرستان پارس آباد واقع است.



شهید قربانعلی اسبقی گبلو

قربانعلی اسبقی گبلو فرزند خیرالله، اول فروردین ۱۳۴۷ ش در روستای بُران علیا از توابع شهرستان پارس آباد به دنیا آمد. او به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در بیست و دوم فروردین ۱۳۶۷ ش، در مریوان توسط نیروهای عراقی به شهادت رسید. پیکرش مدتی در منطقه بر جا ماند و پس از تفحص، چهارم مرداد ۱۳۷۲ ش در زادگاهش به خاک سپرده شد.



شهید سلیمان اسلامی گیگلو

سلیمان اسلامی گیگلو فرزند علی، پنجم اردیبهشت ۱۳۴۶ش در روستای بُران از توابع شهرستان پارس‌آباد به دنیا آمد. او پس از اتمام سوم متوسطه به حوزه‌ی علمیه رفت. وی به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در اول اسفند ۱۳۶۵ش، در شلمچه بر اثر اصابت ترکش به سر، شهید شد. مزار او در گلزار شهدای آل‌یاسین بخش اصلاندوز از توابع شهرستان زادگاهش واقع است.



شهید قاسم اسماعیلی حاجی خواجه‌لو

قاسم اسماعیلی حاجی خواجه‌لو فرزند فرض‌الله، هفتم مهر ۱۳۵۲ش در روستای نورمحمدکندی از توابع شهرستان پارس‌آباد به دنیا آمد. وی به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در تاریخ سی و یکم تیر ۱۳۶۷ش، در منطقه‌ی حاج‌عمران عراق بر اثر اصابت ترکش خمپاره به شهادت رسید. پیکر او در زادگاهش به خاک سپرده شد.





شهید حسن اشکانی

حسن اشکانی فرزند فیروز، اول شهریور ۱۳۴۳ ش در روستای دمیرچی دره‌سی برزند از توابع شهرستان گرمی به دنیا آمد. او به عنوان پاسدار به جبهه عازم و در تاریخ ۲۳ فروردین ۱۳۶۲، با سمت خدمه‌ی خمپاره‌انداز در شرفانی توسط نیروهای عراقی بر اثر اصابت ترکش به سر و گردن، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدای وادی السلام روستای اسلام‌آباد از توابع شهرستان پارس‌آباد واقع است.



شهید حسن اصغرزاده

حسن اصغرزاده فرزند غایبعلی، اول تیر ۱۳۴۴ ش در قشلاق گبلو از توابع شهرستان پارس‌آباد به دنیا آمد. او سال ۱۳۶۱ ش ازدواج کرد و صاحب یک دختر شد. وی به عنوان پاسدار وظیفه به جبهه‌های جنگ عازم و در تاریخ سیزدهم مهر ۱۳۶۴ ش، در بانه هنگام درگیری با گروه‌های ضد انقلاب بر اثر اصابت گلوله به شهادت رسید. پیکر او در گلزار شهدای آل‌یاسین شهر اصلاندوز از توابع شهرستان زادگاهش به خاک سپرده شد.



شهید حمزه امیرزاده

حمزه امیرزاده فرزند محمدآقا، پنجم خرداد ۱۳۴۱ش در روستای قره‌ولی لو از توابع شهرستان گرمی به دنیا آمد. او به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در تاریخ ششم فروردین ۱۳۶۱ش، در کرخه بر اثر اصابت ترکش به پهلو، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدای آق‌مزار شهرستان پارس‌آباد واقع است.



شهید اکبر بابازاده

اکبر بابازاده فرزند رستم، یازدهم بهمن ۱۳۴۹ش در بخش اصلاندوز از توابع شهرستان پارس‌آباد به دنیا آمد. او به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در تاریخ سی‌ام خرداد ۱۳۶۷ش، در ماوت عراق به شهادت رسید. پیکرش مدت‌ها در منطقه بر جا ماند و پس از تفحص در گلزار شهدای زادگاهش به خاک سپرده شد.





شهید یوسف باربر

یوسف باربر فرزند محمد، هفتم شهریور ۱۳۴۹ش در روستای اسلام‌آباد از توابع شهرستان پارس‌آباد به دنیا آمد. او دانش‌آموز دوم راهنمایی بود که به عنوان بسیجی به جبهه عازم و در بیست و دوم تیر ۱۳۶۷ش، در ماووت عراق به شهادت رسید. اثری از پیکرش به دست نیامد.



شهید امین باقری دروجی

امین باقری دروجی فرزند عزت‌الله، دهم مهر ۱۳۴۵ش در روستای دروجی از توابع شهرستان اهر به دنیا آمد. او به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در دوم اردیبهشت ۱۳۶۵ش در مریوان توسط نیروهای عراقی بر اثر اصابت ترکش خمپاره به شهادت رسید. پیکر وی در روستای رحیم‌بیگلو از توابع شهرستان کلپیر به خاک سپرده شد.





شهید ترحیم ببرخانی

ترحیم ببرخانی فرزند امیر، سوم فروردین ۱۳۳۸ش در روستای علیرضاآباد از توابع شهرستان پارس آباد به دنیا آمد. او سال ۱۳۶۱ش ازدواج کرد که ثمره آن یک پسر بود. وی به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در تاریخ دوازدهم مهر ۱۳۶۲ش، در شلمچه بر اثر اصابت خمپاره به سر، شهید شد. مزار او در وادی رحمت شهرستان زادگاهش واقع است.



شهید فیروز بیرآذر

فیروز بیرآذر فرزند صفرعلی، اول فروردین ۱۳۳۹ش در شهرستان پارس آباد دیده به جهان گشود. او سال ۱۳۶۳ش ازدواج کرد که ثمره آن یک پسر بود. وی به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در تاریخ دوازدهم مرداد ۱۳۶۶ش در ابوقریب توسط نیروهای عراقی بر اثر اصابت ترکش خمپاره به شهادت رسید. پیکر او در وادی رحمت زادگاهش به خاک سپرده شد.





شهید جعفر برادری

جعفر برادری فرزند حسین آقا، ۱۰ مرداد ۱۳۴۵ش در حاجی خواجه‌لو از توابع شهرستان پارس آباد به دنیا آمد. او سال ۱۳۶۴ش ازدواج کرد که ثمره آن دو دختر بود. وی به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در بیست و هشتم آبان ۱۳۶۵ش، در بمباران شیمیایی سردشت به شهادت رسید. پیکر او در گلزار آل یاسین اصلاندوز از توابع شهرستان زادگاهش به خاک سپرده شد.



شهید محمد علی برزگر از شهدای سیزده ساله عشایر

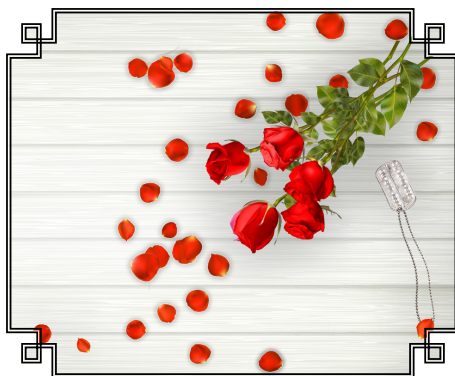
محمد علی برزگر فرزند اروج علی، دهم خرداد ۱۳۴۹ش در مشکین شهر دیده به جهان گشود. او دانش آموز دوم راهنمایی بود که به عنوان بسیجی عازم جبهه‌ها شد و در چهارم اسفند ۱۳۶۲ش در جزیره معنون بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. پیکرش مدتی در منطقه بر جا ماند و در تاریخ دوازدهم خرداد ۱۳۷۴ش، پس از تفحص در گلزار شهدای وادی رحمت شهرستان پارس آباد به خاک سپرده شد. ضمنا کتابی بنام ایشان مجزا چاپ شده است





شهید میرعزت بهبودی

میرعزت بهبودی فرزند میرتقی، بیست و یکم اسفند ۱۳۴۹ش در شهرستان پارس آباد چشم به جهان گشود. او در دوره سربازی در تاریخ هفتم مرداد ۱۳۷۰ش، با سمت نگهبان در پاسگاه سلطانی ارومیه هنگام درگیری با گروه‌های ضد انقلاب بر اثر اصابت گلوله به سینه، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدای وادی رحمت زادگاهش واقع است.



شهید اسد بهراد خلیفه‌لو

اسد بهراد خلیفه‌لو فرزند مهدی‌خان، سی‌ام شهریور ۱۳۴۵ش در روستای خلیفه‌لو از توابع شهرستان گرمی به دنیا آمد. او به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در تاریخ هفدهم آذر ۱۳۶۳ش، با سمت تک‌تیرانداز در شلمچه بر اثر اصابت ترکش به شکم، شهید شد. مزار وی در زادگاهش واقع است.





شهید قدرت بهشتی

قدرت بهشتی فرزند حیدر، اول شهریور ۱۳۴۶ش در روستای قوزلو از توابع گرمی به دنیا آمد. او به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در تاریخ ۲۱ تیر ۱۳۶۷ش، در بمباران شیمیایی موسیان به شهادت رسید. پیکرش مدتی در منطقه بر جا ماند و در شانزدهم مرداد ۱۳۶۸ پس از تفحص در زادگاهش به خاک سپرده شد.



شهید مالک بهلولی

مالک بهلولی فرزند محمدحسن، بیستم مهر ۱۳۳۹ش در روستای قره داغلو از توابع شهرستان پارس آباد به دنیا آمد. او به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در تاریخ سیزدهم اردیبهشت ۱۳۶۱ش، در دارخوین بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. پیکر او در زادگاهش به خاک سپرده شد.



شهید ولی بهنژاد

ولی بهنژاد فرزند یوسف، پنجم مرداد ۱۳۴۸ ش در مشکین شهر دیده به جهان گشود. او سال ۱۳۶۵ ش ازدواج کرد و صاحب یک پسر شد. وی به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و هفتم اسفند ۱۳۶۶، در ماوت عراق بر اثر اصابت ترکش به سر، شهید شد. مزار او در گلزار شهدای آق مزار شهرستان پارس آباد واقع است.



شهید محمد پرورش

محمد پرورش فرزند قربان، پانزدهم اردیبهشت ۱۳۴۷ ش در روستای علیرضاآباد از توابع شهرستان پارس آباد به دنیا آمد. او دانش آموز چهارم متوسطه در رشته اقتصاد بود که به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و بیست و هشتم بهمن ۱۳۶۴ ش در بمباران شیمیایی چزابه به شهادت رسید. پیکر وی در گلزار شهدای آل یاسین بخش اصلاندوز از توابع شهرستان زادگاهش به خاک سپرده شد.





شهید عباس پناه

شهید عباس پناهی فرزند علی، دهم خرداد ۱۳۴۴ش در روستای پلنگ‌لو از توابع شهرستان پارس آباد به دنیا آمد. او سال ۱۳۶۳ش ازدواج کرد و صاحب یک پسر شد. وی به عنوان پاسدار وظیفه در جبهه حضور یافت و در سی و یکم اردیبهشت ۱۳۶۵ش، در مهران بر اثر سوختگی و اصابت ترکش به شهادت رسید. پیکر او در روستای عیواضلو از توابع شهرستان زادگاهش به خاک سپردند.



شهید احمد پنجه‌زاده

احمد پنجه‌زاده فرزند محمد علی، یکم تیر ۱۳۵۰ش در روستای پلنگ‌لو از توابع شهرستان پارس آباد به دنیا آمد. او سال ۱۳۶۸ش ازدواج کرد و صاحب یک پسر شد. وی به عنوان پاسدار وظیفه به جبهه اعزام شد و در بیست و یکم خرداد ۱۳۷۰ش به شهادت رسید. پیکر او در گلزار شهدای آل یاسین بخش اصلاندوز از توابع شهرستان زادگاهش به خاک سپرده شد.



شهید علی پورزمان

علی پورزمان فرزند ابراهیم، سوم شهریور ۱۳۴۸ ش در روستای بزّان‌علیا از توابع شهرستان پارس‌آباد دیده به جهان گشود. او به عنوان پاسدار وظیفه در جبهه حضور یافت و در سیزدهم آبان ۱۳۶۷ ش، در گل‌آز توسط نیروهای عراقی بر اثر اصابت ترکش آر.پی. جی به شهادت رسید. پیکر او در گلزار شهدای آل‌یاسین شهر اصلاندوز به خاک سپرده شد.



شهید محمد علی پورصفر

محمد علی پورصفر فرزند صاحب، شانزدهم خرداد ۱۳۴۱ ش در روستای اولتان از توابع شهرستان پارس‌آباد به دنیا آمد. او پس از اتمام تحصیلات دوره‌ی دبیرستان به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در بیست و دوم اردیبهشت ۱۳۶۲ ش در شرفانی توسط نیروهای عراقی بر اثر اصابت ترکش به پهلو و سر، شهید شد. مزار وی در زادگاهش واقع است.





شهید سیف‌الله پورقنبر

سیف‌الله پورقنبر فرزند سعدالله، پنجم اردیبهشت ۱۳۴۵ش در روستای اوزون‌قویی از توابع شهرستان پارس‌آباد به دنیا آمد. او به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در هشتم خرداد ۱۳۶۵ش در شرفانی توسط نیروهای عراقی بر اثر اصابت ترکش خمپاره به کمر، سر و سینه، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدای آق مزار شهرستان زادگاهش واقع است.



شهید ولی تقی‌زاده

ولی تقی‌زاده فرزند حسن، هفتم اسفند ۱۳۴۸ش در روستای کورعباسلو از توابع پارس‌آباد به دنیا آمد. او به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در بیست و هشتم دی ۱۳۶۵ش، در شلمچه بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. پیکر وی در روستای برّان از توابع شهرستان زادگاهش به خاک سپرده شد.



شهید رسول توحیدی

رسول توحیدی فرزند سواد، پنجم مرداد ۱۳۳۷ش در روستای پنجعلی خرابه‌سی از توابع شهرستان گرمی به دنیا آمد. او سال ۱۳۵۸ش ازدواج کرد و صاحب دو دختر شد. وی به عنوان پاسدار در جبهه حضور یافت و در بیست و سوم اسفند ۱۳۶۰ش، با سمت فرمانده دسته در شلمچه به شهادت رسید. پیکرش مدتی در منطقه برجا ماند و بیست و نهم ۱۳۶۶ش، پس از تفحص در گلزار شهدای وادی رحمت پارس آباد به خاک سپرده شد.



شهید محمد علی توفیقی

محمد علی توفیقی فرزند خداشکر، بیستم فروردین ۱۳۴۶ش در روستای اسلام آباد از توابع شهرستان پارس آباد به دنیا آمد. او به عنوان سرباز در جبهه حضور یافت و در بیست و هفتم مرداد ۱۳۶۸ش، با سمت دژبان در محور انزلی-رشت دچار سانحه رانندگی شد و بر اثر ضربه‌ی مغزی به شهادت رسید. پیکر وی را در گلزار شهدای زادگاهش به خاک سپردند.





شهید محمد جبارزاده

محمد جبارزاده فرزند کریم، پنجم اردیبهشت ۱۳۴۶ش در روستای خان باباکندی از توابع شهرستان بيله‌سوار به دنیا آمد. او دانش‌آموز چهارم متوسطه بود که به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در بیست و چهارم آذر ۱۳۶۳ش، در جزیره مجنون عراق بر اثر اصابت ترکش خمپاره به شهادت رسید. مزار وی در زادگاهش واقع است.



شهید محمدقلی جعفری

محمدقلی جعفری فرزند ایمان، اول آذر ۱۳۳۳ش در مشکین‌شهر دیده به جهان گشود. او سال ۱۳۵۷ش ازدواج کرد که ثمره آن یک دختر بود. وی به عنوان پاسدار در جبهه حضور یافت و در بیست و پنجم اسفند ۱۳۶۳ش، با سمت فرمانده دسته در شرق رود دجله عراق به شهادت رسید. پیکرش مدتی در منطقه بر جا ماند و بیست و پنجم تیر ۱۳۷۶ش، پس از تفحص در گلزار شهدای غریبان اردبیل به خاک سپرده شد.



شہید امین جلالی

امین جلالی فرزند ویردعلی، ہفتم فروردین ۱۳۴۲ش در روستای بران از توابع شهرستان پارس آباد به دنیا آمد. او سال ۱۳۶۰ش ازدواج کرد کہ ثمرہ آن یک پسر و یک دختر بود. وی بہ عنوان پاسدار وظیفہ در جہہ حضور یافت و در سیزدہم آبان ۱۳۶۲ش، در پنجوین عراق بر اثر اصابت ترکش بہ گردن، شہید شد. او در زادگاہش بہ خاک سپردہ شد.



شہید علی جلالی

توابع شهرستان مشکین شہر بہ دنیا آمد. او بہ عنوان سرباز در جہہ حضور یافت و در ہجدهم اسفند ۱۳۶۶ش، در بمباران هوایی سقز بر اثر اصابت ترکش بہ شہادت رسید. پیکر وی در گلزار شہدای وادی رحمت شهرستان پارس آباد بہ خاک سپردہ شد.





شهید قدرت جنگجو

قدرت جنگجو فرزند شجاع‌الدین، هفتم مهر ۱۳۴۴ ش در روستای اسمعلی‌کندی از توابع شهرستان پارس‌آباد به دنیا آمد. او به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در دوازدهم مرداد ۱۳۶۶ ش، در ابوقریب توسط نیروهای عراقی بر اثر اصابت ترکش خمپاره به شهادت رسید. پیکر وی در گلزار شهدای آل‌یاسین بخش اصلاندوز از توابع شهرستان زادگاهش به خاک سپرده شد.



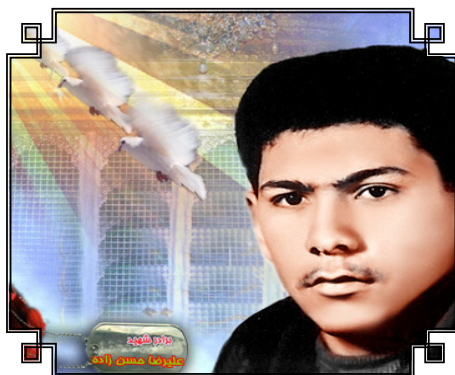
شهید ولی‌الله جوان

ولی‌الله فرزند غایبعلی، پنجم خرداد ۱۳۴۳ ش در بخش اصلاندوز از توابع شهرستان پارس‌آباد به دنیا آمد. او در سال ۱۳۶۲ ش ازدواج کرد. وی به عنوان پاسدار در جبهه حضور یافت و در تاریخ بیست و سوم اسفند ۱۳۶۳ ش، با سمت آر.پی. جی زن در جزیره مجنون عراق بر اثر موج انفجار به شهادت رسید. پیکر او در زادگاهش به خاک سپرده شد.



شهید علی جوانشیر

علی جوانشیر فرزند شربتعلی، اول فروردین ۱۳۴۱ش در شهرستان پارس‌آباد چشم به جهان گشود. او به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در سی‌ام شهریور ۱۳۶۶ش، در حاج‌عمران عراق شهید شد. پیکر وی در گلزار شهدای وادی رحمت زادگاهش به خاک سپرده شد.



شهید علی‌رضا حسن‌زاده

علی‌رضا حسن‌زاده فرزند طومار، اول خرداد ۱۳۴۹ش در اصلاندوز از توابع شهرستان پارس‌آباد به دنیا آمد. او به عنوان پاسدار وظیفه در جبهه حضور یافت و در بیست و نهم خرداد ۱۳۶۷ش، در مهران توسط نیروهای عراقی به شهادت رسید. پیکرش مدتی در منطقه بر جا ماند و در نوزدهم مهر همان سال، پس از تفحص در گلزار شهدای آل‌یاسین زادگاهش به خاک سپرده شد.





شهید محمد حسینی

محمد حسینی فرزند عبدالله، سوم آبان ۱۳۴۴ش در روستای ابراهیم آباد از توابع مشکین شهر به دنیا آمد. او به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در بیست و چهارم آذر ۱۳۶۶ش، در حاج عمران عراق بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. پیکر وی در گلزار شهدای وادی رحمت شهرستان پارس آباد به خاک سپرده شد.



شهید صفر حیدرزاده

صفر حیدرزاده فرزند حسن، یازدهم شهریور ۱۳۴۰ش در روستای قره داغ از توابع شهرستان اهر به دنیا آمد. او به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در نهم تیر ۱۳۶۲ش، در خوزستان بر اثر اصابت ترکش توپ به شهادت رسید. پیکر وی در گلزار شهدای وادی رحمت شهرستان پارس آباد به خاک سپرده شد.





شهید میرفاضل حیدری

میرفاضل حیدری فرزند حسینقلی، هفتم مرداد ۱۳۵۹ش در روستای خان‌محمد از توابع شهرستان گرمی به دنیا آمد. او تا پایان دوره کاردانی درس خواند. او افسر نیروی انتظامی بود که در دوم فروردین ۱۳۸۴ش، با سمت فرمانده پاسگاه در جکیگور راسک هنگام درگیری با قاچاقچیان مواد مخدر بر اثر اصابت گلوله به قلب، دست و پا شهید شد. مزار وی در زادگاهش واقع است.



شهید علی خدابخشی

علی خدابخشی فرزند رحیم، پنجم تیر ۱۳۴۰ش در مشکین‌شهر دیده به جهان گشود. او به عنوان سرباز در جبهه حضور یافت و در بیستم اردیبهشت ۱۳۶۱ش، در محور بانه-سردشت توسط نیروهای عراقی بر اثر اصابت ترکش به سر، شهید شد. مزار وی در روستای قوشاقشلاق از توابع شهرستان پارس‌آباد واقع است.





شهید افسر خداپرست

افسر خداپرست فرزند الله شکر، پنجم فروردین ۱۳۴۵ش در پارس آباد دیده به جهان گشود. او در سال ۱۳۶۴ش ازدواج کرد. وی به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در ششم اردیبهشت ۱۳۶۶، در قصر شیرین توسط نیروهای عراقی بر اثر اصابت گلوله به سینه و دست، شهید شد. مزار او در گلزار شهدای آق مزار زادگاهش واقع است.



شهید مقصود خرمی

مقصود خرمی فرزند محمود، سوم مرداد ۱۳۴۶ش در روستای اجیرلو از توابع شهرستان پارس آباد به دنیا آمد. او دانش آموز کلاس چهارم متوسطه بود که به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در بیستم اردیبهشت ۱۳۶۱ش، در تپه درمانی هنگام درگیری با گروه‌های ضد انقلاب بر اثر اصابت ترکش به سر، شهید شد. پیکر او را در گلزار شهدای وادی رحمت شهرستان زادگاهش به خاک سپردند.





شهید اسد خصم افکن

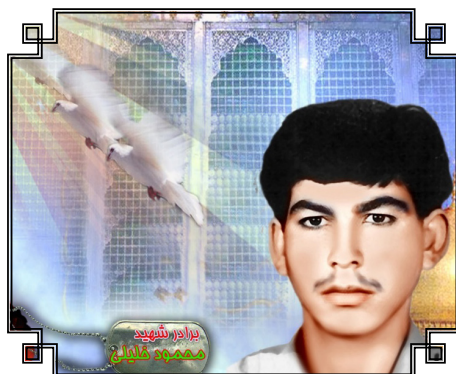
اسد خصم افکن فرزند احمد، چهاردهم مهر ۱۳۴۵ش در روستای حاجیلو از توابع شهرستان پارس آباد به دنیا آمد. او به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در بیست و چهارم بهمن ۱۳۶۵ش، در زبیدات عراق بر اثر اصابت ترکش خمپاره به پا و سینه، شهید شد. مزار او در روستای محمدکندی از توابع شهرستان زادگاهش است.



شهید یوسف خلدی

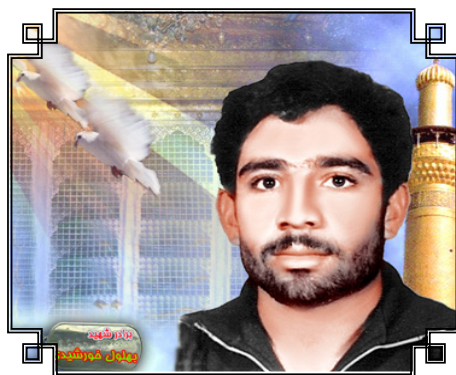
یوسف خلدی فرزند عین الله، سیزدهم شهریور ۱۳۴۴ش در روستای گوگ تپه از توابع شهرستان بیله سوار به دنیا آمد. او به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در هجدهم بهمن ۱۳۶۱ش، در تپه درمانی، هنگام درگیری با گروه‌های ضد انقلاب بر اثر اصابت گلوله به پا و شکم، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدای آل یاسین اصلاندوز از توابع شهرستان پارس آباد واقع است.





شهید محمود خلیلی

محمود خلیلی فرزند آقاحسین، پانزدهم شهریور ۱۳۴۶ش در پارس آباد چشم به جهان گشود. او به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در بیست و هفتم آبان ۱۳۶۶ش در حاج عمران عراق بر اثر اصابت ترکش خمپاره به گردن، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدای وادی رحمت زادگاهش واقع است.



شهید بهلول خورشیدی

بهلول خورشیدی فرزند بهرام، دوازدهم مهر ۱۳۴۳ش در اصلاندوز از توابع شهرستان پارس آباد به دنیا آمد. او تا پایان دوره متوسطه درس خواند و دیپلم گرفت. وی به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در سی ام خرداد ۱۳۶۲ش، در نقده هنگام درگیری با گروه‌های ضد انقلاب بر اثر اصابت ترکش به سر، شهید شد. مزار او در زادگاهش واقع است.





شهید آفاکشی خیرخواه

آفاکشی خیرخواه فرزند حبیب‌الله، چهاردهم خرداد ۱۳۳۹ش در روستای خوان از توابع شهرستان کلیبر به دنیا آمد. او به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در بیست و هفتم فروردین ۱۳۵۹ش، در دره قاسملو هنگام درگیری با گروه‌های ضد انقلاب بر اثر اصابت گلوله به شهادت رسید. پیکر او در زادگاهش به خاک سپرده شد.



شهید ابراهیم دادرسی

ابراهیم دادرسی فرزند ابیش، ششم فروردین ۱۳۴۴ش در روستای اجیرلو از توابع شهرستان پارس آباد به دنیا آمد. او به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در بیست و دوم فروردین ۱۳۶۲ش، در شرفانی توسط نیروهای عراقی به شهادت رسید. پیکرش مدتی در منطقه برجا ماند و یکم دی ۱۳۷۲ش، پس از تفحص در گلزار شهدای وادی رحمت شهرستان زادگاهش به خاک سپرده شد.





شهید شکر دادستان

شکر دادستان فرزند ممی، سی و یکم شهریور ۱۳۴۶ش در شهرستان گرمی دیده به جهان گشود. او سال ۱۳۶۶ش ازدواج کرد. وی به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در بیستم و یکم تیر ۱۳۶۷ش، در ابوقریب توسط نیروهای عراقی بر اثر اصابت ترکش گلوله تانک به شهادت رسید. پیکر او در روستای بَران علیا از توابع شهرستان پارس آباد به خاک سپرده شد.



شهیده اطلس درگاهی گبلو

اطلس درگاهی گبلو فرزند علی، اول اردیبهشت ۱۳۳۰، در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد. او سال ۱۳۵۲ش ازدواج کرد و صاحب چهار پسر شد. وی در نوزدهم اسفند ۱۳۶۳ش در بمباران هوایی تبریز به شهادت رسید. پیکر او در گلزار شهدای وادی رحمت تبریز به خاک سپرده شد.



شهیده مهناز درگاهی گبلو

مهناز درگاهی گبلو فرزند خان‌مراد، پنجم مرداد ۱۳۴۵ ش در پارس‌آباد چشم به جهان گشود. او در بیستم اسفند ۱۳۶۳، در بمباران هوایی تبریز به شهادت رسید. پیکر وی در گلزار شهدای وادی رحمت تبریز به خاک سپرده شد.



شهید انتقام درگاهی

در دوازدهم فروردین ۱۳۳۶، در شهرستان مشکین‌شهر دیده به جهان گشود. پدرش ضرغام و مادرش بیوک خانم نام داشت. وی به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در چهارم تیر ۱۳۶۷، در فکه توسط نیروهای عراقی به شهادت رسید. پیکرش یک ماه در منطقه برجا ماند و پس از تفحص، در روستای سیفی خانلو از توابع شهرستان پارس‌آباد به خاک سپرده شد.





شهید شهروز درویشی

شهروز درویشی فرزند ذکی الله، دوم بهمن ۱۳۵۴ش در روستای جعفرقلی خانلو از توابع شهرستان پارس آباد به دنیا آمد. او پاسدار وظیفه بود. شهروز در هفتم شهریور ۱۳۷۴ش، در زیوه هنگام درگیری با گروه‌های ضد انقلاب بر اثر انفجار مین و اصابت ترکش به پاها، شهید شد. پیکرش را در گلزار شهدای آق مزار شهرستان زادگاهش به خاک سپردند.



شهید امید دلاوری

امید دلاوری فرزند یوسف، اول شهریور ۱۳۴۱ش در روستای برّان از توابع شهرستان پارس آباد به دنیا آمد. او به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در سوم مرداد ۱۳۶۱ش در کوشک بر اثر اصابت ترکش به سر و سینه، شهید شد. مزار او در زادگاهش واقع است.





شهید عزیز دلیر

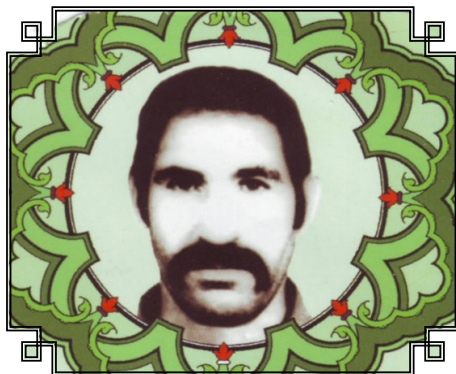
عزیز دلیر فرزند قارداش، بیست و پنجم شهریور ۱۳۴۰ش در روستای گوشلو از توابع شهرستان پارس آباد دیده به جهان گشود. او سال ۱۳۵۹ش ازدواج کرد و صاحب یک دختر شد. وی به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در بیست و نهم خرداد ۱۳۶۱ش در اشنویه هنگام درگیری با گروه‌های ضد انقلاب بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. پیکر او را در زادگاهش به خاک سپردند.



شهید همّت دوانقی

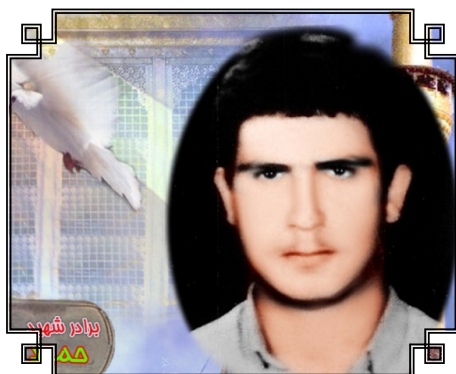
همّت دوانیقی فرزند امامقلی، سوم خرداد ۱۳۵۰ش در پارس آباد دیده به جهان گشود. او به عنوان پاسدار وظیفه به جبهه رفت و در چهارم شهریور ۱۳۶۹ش، در سیلوانه هنگام درگیری با گروه‌های ضد انقلاب بر اثر اصابت گلوله به شهادت رسید. پیکر او در روستای مقصودلو شهرستان زادگاهش به خاک سپرده شد.





شهید عوض زارعی

عوض زارعی فرزند قدرت، هشتم اردیبهشت ۱۳۳۵ش در پارس آباد دیده به جهان گشود. او سال ۱۳۵۸ش ازدواج کرد و صاحب یک پسر و دو دختر شد. وی به عنوان پاسدار در جبهه حضور یافت و در چهارم اسفند ۱۳۶۲ش، با سمت امدادگر در پل طلاییه به شهادت رسید. پیکرش مدتی در منطقه برجا ماند و سی‌ام خرداد ۱۳۷۴ش، پس از تفحص در گلزار شهدای آل یاسین اصلاندوز به خاک سپرده شد.



شهید حمید زلفی

حمید زلفی فرزند حیدر، بیستم اسفند ۱۳۴۶ش در روستای قره‌درویش از توابع شهرستان اهر به دنیا آمد. او سال ۱۳۶۵ش ازدواج کرد. وی به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در یکم آذر ۱۳۶۶ش در دزفول بر اثر اصابت ترکش به پا، شهید شد. مزار او در زادگاهش واقع است.



شهید سمران زیارتی حاجی خواجه‌لو

سمران زیارتی حاجی خواجه‌لو فرزند یوسف، اول شهریور ۱۳۴۰ش در پارس‌آباد دیده به جهان گشود. او سال ۱۳۶۱ش ازدواج کرد که ثمره آن یک دختر بود. وی به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در هشتم تیر ۱۳۶۳ش در پیرانشهر هنگام درگیری با گروه‌های ضد انقلاب بر اثر اصابت گلوله به شکم، شهید شد. مزار او در روستای عیوضلو از توابع شهرستان زادگاهش واقع است.



شهید موسی سجودی

موسی سجودی فرزند بیگ‌کشی در پانزدهم اردیبهشت ۱۳۴۵ش در روستای بران‌علیا از توابع شهرستان پارس‌آباد دیده به جهان گشود. او سال ۱۳۶۲ش ازدواج کرد و صاحب یک پسر شد. وی به عنوان پاسدار و وظیفه در جبهه حضور یافت و در بیست و دوم اسفند ۱۳۶۳ش در جزیره مجنون عراق به شهادت رسید. پیکرش مدتی در منطقه بر جا ماند و هشتم بهمن ۱۳۷۵ش، پس از تفحص در زادگاهش به خاک سپرده شد.





شهید سلیمان سلیمی

سلیمان سلیمی فرزند اسماعیل، پنجم تیر ۱۳۴۶ش در روستای قره‌تباق از توابع شهرستان پارس آباد به دنیا آمد. او به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در چهارم دی ۱۳۶۴ش در بمباران شیمیایی جزیره مجنون عراق به شهادت رسید. پیکر او در گلزار شهدای آل یاسین اصلاندوز به خاک سپرده شد.



شهید ابوذر سیفی

ابوذر سیفی فرزند مظاهر، دوم فروردین ۱۳۴۰ش در تازه‌کند از توابع شهرستان پارس آباد چشم به جهان گشود. او به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در هفدهم شهریور ۱۳۶۰ش در گیلانغرب توسط نیروهای عراقی بر اثر اصابت ترکش خمپاره به شکم و سر، شهید شد. مزار او در زادگاهش واقع است.



شهید الله شکر شکاری

الله‌شکر شکاری فرزند علی، اول تیر ۱۳۵۰ش در مقصدولو (گیگلو) از توابع شهرستان پارس آباد به دنیا آمد. او به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در سیزدهم آبان ۱۳۶۲ش در پنجوین عراق به شهادت رسید. پیکر پاک وی در روستای مقصدولو از توابع شهرستان زادگاهش به خاک سپرده شد.



شهید ارورجعلی شکری

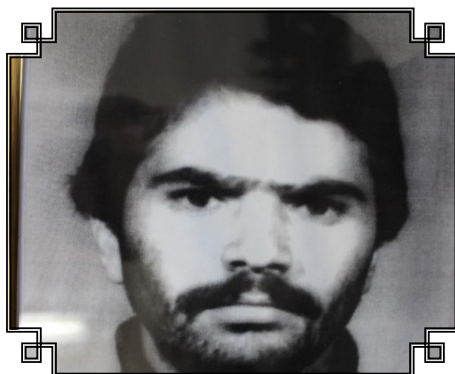
اروجعی شکری فرزند شکر، سوم مرداد ۱۳۵۰ش در شهرستان پارس آباد دیده به جهان گشود. او به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در پنجم اسفند ۱۳۶۵ش در شلمچه بر اثر موج انفجار و اصابت ترکش به کتف، شهید شد. مزار وی در روستای ملاکندی از توابع شهرستان زادگاهش به خاک سپرده شد.





شهید پاپور شکرى

پاپور شکرى فرزند محمدآقا، دوم اردیبهشت ۱۳۴۸ش در روستای جدا از توابع گرمی چشم به جهان گشود. او به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در بیست و هشتم مهر ۱۳۶۲ش در بانه هنگام درگیری با گروه‌های ضد انقلاب بر اثر اصابت ترکش به کمر و صورت، شهید شد. مزار وی در زادگاهش واقع است.



شهید اکبر شیرپور

اکبر شیرپور فرزند تبریز، دهم فروردین ۱۳۴۰ش در طایفه‌ی مغانلو به دنیا آمد. او سال ۱۳۶۲ش ازدواج کرد و صاحب دو دختر شد. وی به عنوان پاسدار وظیفه در جبهه حضور یافت و در سی‌ام خرداد ۱۳۶۷ش با سمت خدمه پدافند هوایی در گلاویزان توسط نیروهای عراقی به شهادت رسید. پیکرش مدتی در منطقه بر جا ماند و پانزدهم اردیبهشت ۱۳۸۰ش، پس از تفحص در گلزار شهدای غربیان اردبیل به خاک سپرده شد.





برادر شهید محمد شیرز

شهید محمد شیرزاده

محمد شیرزاده فرزند گل‌وردی، هشتم خرداد ۱۳۴۲ش در پارس‌آباد چشم به جهان گشود. او کارمند آموزش و پرورش بود که به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در سیزدهم آبان ۱۳۶۲ش در پنجوین عراق بر اثر اصابت ترکش به سر، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدای وادی رحمت زادگاهش واقع است.



شهید محمدرضا شیر

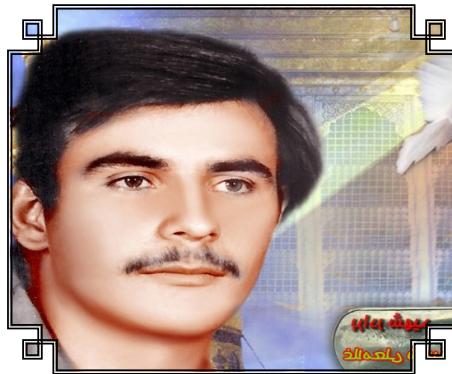
محمدرضا شیر فرزند بدل، بیستم شهریور ۱۳۴۶ش در روستای تکچی از توابع شهرستان پارس‌آباد به دنیا آمد. او به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در دوازدهم شهریور ۱۳۶۶ش، در قصر شیرین توسط نیروهای عراقی بر اثر اصابت گلوله به پا، شهید شد. مزار وی در شهرستان زادگاهش واقع است.





شهید محمد شیرینی تمرداش

محمد شیرینی تمرداش فرزند اژدر، چهاردهم شهریور ۱۳۴۰ش در روستای تمرداش از توابع مشکین شهر به دنیا آمد. او سال ۱۳۶۰ش ازدواج کرد و صاحب یک پسر و یک دختر شد. وی به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در دوم خرداد ۱۳۶۱ش، در شلمچه بر اثر اصابت ترکش شهید شد. مزار او در گلزار شهدای وادی رحمت پارس آباد واقع است.



شهید غلامعلی شیرین پور

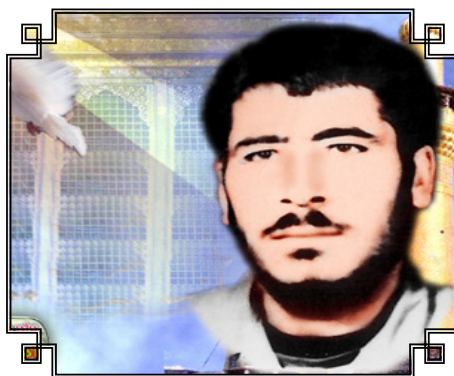
غلامعلی شیرین پور فرزند بلوط، اول فروردین ۱۳۴۲ش در روستای شاه تپه سی از توابع شهرستان گرمی به دنیا آمد. او به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در دوازدهم مهر ۱۳۶۱، در سومار توسط نیروهای عراقی بر اثر اصابت ترکش به سر، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدای آق مزار پارس آباد واقع است.





شهید سلیمان صابرمغانلو

سلیمان صابرمغانلو فرزند قرداش، بیست و پنجم مهر ۱۳۴۴ ش در روستای علیرضاآباد از توابع شهرستان پارس‌آباد دیده به جهان گشود. او به عنوان پاسدار وظیفه در جبهه حضور یافت و در بیست و هشتم اسفند ۱۳۶۴، در بانه هنگام درگیری با گروه‌های ضد انقلاب به شهادت رسید. پیکر وی را در اسلام‌آباد جدید از توابع شهرستان زادگاهش به خاک سپردند.



شهید امیر صفایی

امیر صفایی فرزند صمد، دهم شهریور ۱۳۴۶ ش در شهرستان مشکین‌شهر دیده به جهان گشود. او به عنوان پاسدار وظیفه در جبهه حضور یافت و در چهارم اردیبهشت ۱۳۶۵ ش، با سمت راننده در اشنویه توسط نیروهای عراقی بر اثر اصابت ترکش به سر و شکم، شهید شد. مزار وی در روستای کورلار از توابع شهرستان پارس‌آباد واقع است.





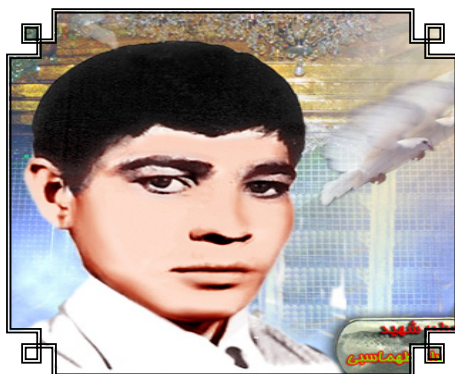
شهید علی صمدی

علی صمدی فرزند عوض، دوازدهم شهریور ۱۳۴۵ش در روستای قره‌آغاج از توابع شهرستان گرمی دیده به جهان گشود. او سال ۱۳۶۳ش ازدواج کرد و صاحب دو پسر شد. وی به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در بیست و نهم مرداد ۱۳۶۶ش، در حاج عمران هنگام درگیری با گروه‌های ضد انقلاب بر اثر اصابت گلوله به شهادت رسید. پیکر او را در گلزار شهدای وادی رحمت شهرستان پارس آباد به خاک سپردند.



شهید رسول صوری

رسول صوری فرزند حسین، بیست و دوم آذر ۱۳۴۵ش در شهرستان پارس آباد دیده به جهان گشود. او تا چهارم متوسطه درس خواند. وی به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در سی ام بهمن ۱۳۶۴ش، در بمباران شیمیایی اروندرود به شهادت رسید. پیکر او در گلزار شهدای آل یاسین بخش اصلاندوز از توابع زادگاهش به خاک سپرده شد.



شهید بیرام طهماسبی

بیرام طهماسبی فرزند تازه‌خان، اول شهریور ۱۳۴۶، در روستای بزّان علیا از توابع شهرستان پارس‌آباد به دنیا آمد. او به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در شانزدهم آبان ۱۳۶۲ ش، در پنجوین عراق بر اثر اصابت ترکش به سر و پا، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدای وادی رحمت شهرستان زادگاهش واقع است.



شهید یعقوب طهماسبی

یعقوب طهماسبی فرزند علی‌صاحب، اول اردیبهشت ۱۳۴۲ ش در شهرستان پارس‌آباد چشم به جهان گشود. او به عنوان پاسدار در جبهه حضور افت و در بیست و دوم اسفند ۱۳۶۳ ش، با سمت فرمانده دسته در جزیره مجنون عراق بر اثر اصابت ترکش به سر، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدای آل‌یاسین اصلاندوز از توابع شهرستان واقع است.





شهید علی عزیزمصرگنده

علی عزیزمصر فرزند رحمت، نوزدهم اردیبهشت ۱۳۴۴ش در روستای گنده از توابع مشکین شهر دیده به جهان گشود. او به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در چهارم تیر ۱۳۶۷ش، در کوشک به شهادت رسید. تاکنون اثری از پیکرش به دست نیامده است.



شهید ابراهیم عشقی

ابراهیم عشقی فرزند قدیر، اول اسفند ۱۳۵۵ش در روستای اسلام آباد از توابع شهرستان پارس آباد به دنیا آمد. او در هشتم خرداد ۱۳۷۶ش، به عنوان سرباز نیروی انتظامی در سیلوانه هنگام درگیری با اشرا بر اثر اصابت گلوله به قلب، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدای وادی رحمت زادگاهش واقع است.





شهید کیان علی‌زاده

کیان علی‌زاده فرزند التفات، پانزدهم اردیبهشت ۱۳۴۷ش در پارس‌آباد چشم به جهان گشود. او تا اول متوسطه درس خواند و در سال ۱۳۶۴ش ازدواج کرد. وی به عنوان پاسدار در جبهه حضور یافت و در سی‌ام تیر ۱۳۶۶ش، با سمت نیروی واحد تعاون در سردشت هنگام درگیری با گروه‌های ضد انقلاب بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. پیکر او در گلزار شهدای وادی رحمت زادگاهش به خاک سپرده شد.



شهید فولاد عیسی‌زاده

فولاد عیسی‌زاده فرزند رحمان، اول فروردین ۱۳۳۹ش در پارس‌آباد به دنیا آمد. او سال ۱۳۵۵ش ازدواج کرد و صاحب سه پسر شد. وی به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در بیست و دوم فروردین ۱۳۶۲ش، با سمت تک‌تیرانداز در شرفانی توسط نیروهای عراقی بر اثر اصابت ترکش به شکم، شهید شد. مزار او در گلزار شهدای عاشورای مشکین شهر واقع است.





شهید مرادعلی عیوض زاده

مرادعلی عیوض زاده فرزند یوسف، بیستم مرداد ۱۳۵۳ش، در شهرستان گرمی دیده به جهان گشود. او به عنوان پاسدار وظیفه در آلوatan مجروح شد و در هشتم شهریور ۱۳۷۳ش، در بیمارستان سینای تبریز بر اثر عوارض ناشی از آن به شهادت رسید. پیکر او در گلزار شهدای وادی رحمت شهرستان پارس آباد به خاک سپرده شد.



شهید عزیز فاتحی

عزیز فاتحی فرزند علیخان، دهم فروردین ۱۳۴۷ش در روستای قره‌ولی‌لو از توابع شهرستان پارس آباد به دنیا آمد. او به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در اول آذر ۱۳۶۶ش، در حاج عمران بر اثر اصابت ترکش خمپاره به شهادت رسید. پیکر پاک وی در گلزار شهدای وادی رحمت شهرستان زادگاهش به خاک سپرده شد.





شهید اکبر فتحی اجیرلو

اکبر فتحی اجیرلو فرزند عباسعلی، دوم خرداد ۱۳۳۸ش در روستای اجیرلو از توابع شهرستان پارس آباد دیده به جهان گشود. او پس از اتمام تحصیلات متوسطه و گرفتن دیپلم به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در نوزدهم مهر ۱۳۵۹ش، در پیرانشهر توسط نیروهای عراقی بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. پیکر پاک وی در گلزار شهدای آق‌مزار شهرستان زادگاهش به خاک سپرده شد.



شهید حمزه فروتن

حمزه فروتن فرزند بالا اوغلان، سوم اردیبهشت ۱۳۴۲ش در پارس آباد چشم به جهان گشود. او سال ۱۳۶۰ش ازدواج کرد و صاحب یک دختر شد. وی به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در سوم اسفند ۱۳۶۲ش، در جزیره مجنون عراق به شهادت رسید. اثری از پیکر پاکش به دست نیامد.





شهید مقصود فرهادی

مقصود فرهادی فرزند شکر، دوم خرداد ۱۳۴۴ش در اصلاندوز از توابع پارس آباد به دنیا آمد. او به عنوان پاسدار وظیفه در جبهه حضور یافت و در چهارم اسفند ۱۳۶۲ش، در جزیره مجنون به شهادت رسید. پیکر پاکش مدتی در منطقه به جا ماند و سوم خرداد ۱۳۷۴ش، پس از تفحص در گلزارشهادی وادی رحمت شهرستان زادگاهش به خاک سپرده شد.



شهید کرم فکری اجیرلو

کرم فکری اجیرلو فرزند کرامت، دوم اردیبهشت ۱۳۴۶ش در شهرستان پارس آباد چشم به جهان گشود. او به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در بیست و دوم بهمن ۱۳۶۴ش، با سمت پرستار در اروندرود به شهادت رسید. پیکر پاک وی مدتی در منطقه به جا ماند و سوم مهر ۱۳۷۶ش، پس از تفحص در روستای قره‌دره از توابع شهرستان بيله‌سوار به خاک سپرده شد.



شهید اسماعیل فومن اجیرلو

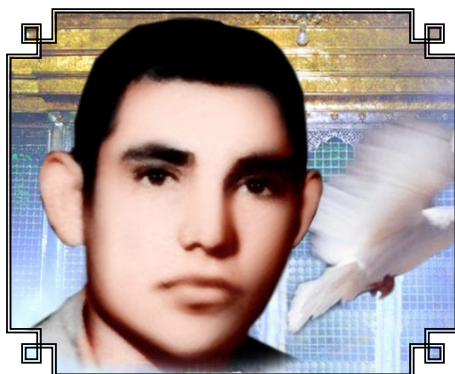
اسماعیل فومن اجیرلو فرزند علی قنبر، سوم خرداد ۱۳۴۷ش، در روستای اجیرلو از توابع شهرستان پارس آباد به دنیا آمد. او در بیست و دوم تیر ۱۳۶۷ش، در فکه توسط نیروهای عراقی بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. پیکر وی در بخش جعفرآباد از توابع شهرستان بيله سوار به خاک سپرده شد.



شهید محمد علی قاسمی بایندور

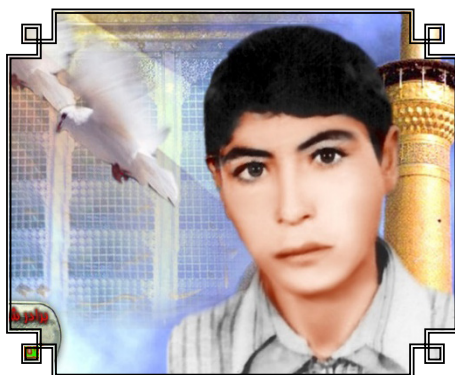
محمد علی قاسمی بایندور فرزند توکل، هفتم آبان ۱۳۴۶ش در شهرستان پارس آباد به دنیا آمد. او به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در سیزدهم آبان ۱۳۶۲ش، در پنجوین عراق بر اثر اصابت ترکش به شکم، شهید شد. مزار پاک وی در گلزار شهدای وادی رحمت شهرستان زادگاهش واقع است.





شهید فراهم قاسمی تازه‌کند

فراهم قاسمی تازه‌کند فرزند محمد، چهارم شهریور ۱۳۴۱ش در روستای تازه‌کند انگوت از توابع شهرستان گرمی به دنیا آمد. او به عنوان سرباز ژاندارمری در جبهه حضور یافت و در پنجم تیر ۱۳۶۱ش، در پیرانشهر توسط نیروهای عراقی بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. پیکر وی در گلزار شهدای آق‌مزار پارس‌آباد به خاک سپرده شد.



شهید صادق قربانی کله‌سر

صادق قربانی کله‌سر فرزند اسحاق، اول مرداد ۱۳۴۵ش در روستای درگاهلو انگوت به دنیا آمد. او به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در پنجم آذر ۱۳۶۲ش، در اشنویه بر اثر اصابت گلوله به قلب توسط نیروهای عراقی، شهید شد. مزار وی در وادی رحمت شهرستان پارس‌آباد واقع است.





شهید اصغر قرداشیان

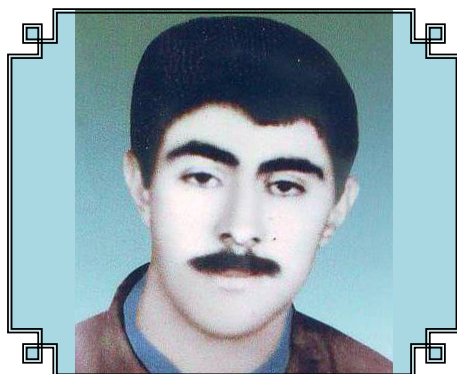
اصغر قرداشیان فرزند محرم، بیست و هشتم اسفند ۱۳۴۳ش، در روستای برّان علیا از توابع شهرستان پارس آباد به دنیا آمد. او تا دوم راهنمایی درس خواند و در سال ۱۳۶۵ش ازدواج کرد. وی به عنوان پاسدار در جبهه حضور یافت و در بیست و هشتم دی ۱۳۶۵ش، در شلمچه بر اثر اصابت ترکش به سینه شهید شد. مزار او در گلزار شهدای آل یاسین اصلاندوز از توابع شهرستان زادگاهش واقع است.



شهید شاهپور قلی‌زاده

شاهپور قلی‌زاده فرزند علی، دوم شهریور ۱۳۴۹ش در روستای دمیچی از توابع شهرستان بيله‌سوار به دنیا آمد. او به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در بیست و دوم بهمن ۱۳۶۴ش، در اروندرود بر اثر اصابت ترکش به سر، شهید شد. مزار او در گلزار شهدای وادی رحمت پارس آباد واقع است.





شهید ابراهیم قويدل

ابراهیم قويدل فرزند کامران، ششم فروردین ۱۳۴۷ش در روستای تربت‌کندی از توابع شهرستان پارس‌آباد دیده به جهان گشود. او به عنوان پاسدار در جبهه حضور یافت و در بیست و دوم تیر ۱۳۶۷ش، با سمت خدمه خمپاره‌انداز در صالح‌آباد توسط نیروهای عراقی به شهادت رسید. اثری از پیکر پاکش تاکنون به دست نیامده است.



شهید احد کارگرشوربلاغ

احد کارگرشوربلاغ فرزند آدی شیرین، اول شهریور ۱۳۴۸ش در شهرستان پارس‌آباد به دنیا آمد. او به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در هفتم مرداد ۱۳۶۷ش، در میمک توسط نیروهای عراقی بر اثر اصابت ترکش به کمر، شهید شد. مزار وی در وادی رحمت زادگاهش واقع است.



شهید همت کامکارزیوه

همت کامکارزیوه فرزند محرم، اول شهریور ۱۳۴۵ ش در روستای آقامحمدییگلو از توابع شهرستان گرمی به دنیا آمد. او به عنوان پاسدار بسیجی در جبهه حضور یافت و در بیست و هفتم دی ۱۳۶۵ ش، با سمت تک‌تیرانداز در شلمچه بر اثر اصابت ترکش به سر و سوختگی، شهید شد. مزار او در زادگاهش واقع است.



شهید سعید کعبه‌ای قلعه‌کندی

سعید کعبه‌ای قلعه‌کندی فرزند غیبعلی، سی ام شهریور ۱۳۴۶ ش در روستای مستعلق از توابع شهرستان اهر به دنیا آمد. او به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در بیست و یکم بهمن ۱۳۶۴ ش، با سمت غواص در اروندرود بر اثر اصابت ترکش به سر و پا، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدای آل یاسین اصلاندوز واقع است.





شهید اختیار کنعانی اجیرلو

اختیار کنعانی اجیرلو فرزند عبادعلی، سوم خرداد ۱۳۴۳ ش در شهرستان پارس آباد به دنیا آمد. او به عنوان پاسدار وظیفه در جبهه حضور یافت و در بیست و چهارم ۱۳۶۴ ش، در پیرانشهر توسط نیروهای عراقی بر اثر اصابت گلوله به دست، شکم و پا، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدای وادی رحمت شهرستان زادگاهش واقع است.



شهید اشرف کیانی

اشرف کیانی فرزند نعمت، اول اردیبهشت ۱۳۱۳ ش در روستای ابراهیم کندی از توابع مشکین شهر به دنیا آمد. از او، پنج پسر و چهار دختر به یادگار مانده است. وی به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در بیست و یکم آبان ۱۳۶۱ ش، در سومار توسط نیروهای عراقی به شهادت رسید. پیکر پاکش مدت‌ها در منطقه به جا ماند و دهم تیر ۱۳۷۵ ش، پس از تفحص در گلزار شهدای وادی رحمت شهرستان پارس آباد به خاک سپرده شد.





شهید ذولفقار کیانی

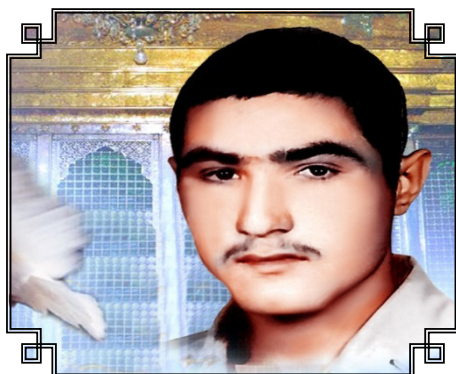
ذولفقار کیانی فرزند الله‌وردی، اول بهمن ۱۳۴۴ش در روستای ورگه‌سران تکلہ‌کندی از توابع شهرستان پارس‌آباد به دنیا آمد. او سال ۱۳۶۰ش، ازدواج کرد و صاحب یک پسر و یک دختر شد. وی به عنوان پاسدار وظیفه در جبهه حضور یافت و در یازدهم مهر ۱۳۶۴ش، در منطقه نژو هنگام درگیری با گروه‌های ضد انقلاب به شهادت رسید. مزار او در زادگاهش واقع است.



شهید ناصر کیانی

ناصر کیانی فرزند عوض، چهارم تیر سال ۱۳۴۷ش در روستای عبادآباد از توابع مشکین‌شهر به دنیا آمد. او به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در بیست و یکم تیر ۱۳۶۷ش در عین‌خوش، توسط نیروهای عراقی به شهادت رسید و تاکنون اثری از پیکرش به دست نیامده است.





شهید محمد حسین گبلو

محمد حسین گبلو فرزند بایرامقلی، اول مرداد ۱۳۴۲ ش در روستای ایران آباد از توابع شهرستان پارس آباد مغان به دنیا آمد. او به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در هفتم مرداد ۱۳۶۲ ش، در حاج عمران به شهادت رسید. پیکرش مدت‌ها در منطقه بر جا ماند و چهارم تیر ۱۳۷۴ ش، پس از تفحص در گلزار شهدای وادی رحمت شهرستان زادگاهش به خاک سپرده شد.



شهید اسدالله گلزاری

اسدالله گلزاری فرزند یدالله، اول شهریور ۱۳۴۸ ش در روستای خالان از توابع شهرستان اهر به دنیا آمد. او دانشجوی دوره کاردانی در رشته تربیت معلم بود که به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و بیست و هشتم اسفند ۱۳۶۳ ش، در جزیره‌ی مجنون بر اثر اصابت ترکش به سر، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدای وادی رحمت شهرستان پارس آباد واقع است.





شهید فریدون لطفی

فریدون لطفی فرزند صفر، اول دی ۱۳۴۵ش دیده به جهان گشود. او به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و نوزدهم اردیبهشت ۱۳۶۵ش، در ابوغریب بر اثر اصابت ترکش به پهلو، شهید شد. مزار وی در روستای فولادلوقویی از توابع شهرستان بیله‌سوار واقع است.



شهید آواد متوسلی بیگدلی

آواد متوسلی بیگدلی فرزند بالاخان، اول تیر ۱۳۴۷ش به دنیا آمد. او سال ۱۳۶۶ش ازدواج کرد و صاحب یک پسر شد. وی به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در چهارم مرداد ۱۳۶۷ش، در اسلام‌آباد غرب توسط نیروهای عراقی بر اثر اصابت ترکش به کتف، شهید شد. مزار او در روستای گوشلو از توابع شهرستان پارس‌آباد واقع است.





شهید ترحیم محبوبی

ترحیم محبوبی فرزند چوپان، سی‌ام شهریور ۱۳۵۱ش، به دنیا آمد. او به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در هجدهم فروردین ۱۳۶۶ش، در شلمچه بر اثر اصابت ترکش به سر، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدای وادی رحمت زادگاهش واقع است.



شهید محمد محمدزاده

محمد محمدزاده فرزند اردشیر، اول فروردین ۱۳۴۴ش، به دنیا آمد. او به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در چهاردهم آبان ۱۳۶۰ش، در کردستان توسط نیروهای عراقی بر اثر اصابت گلوله، شهید شد. پیکر او را در گلزار شهدای آق‌مزار پارس آباد به خاک سپردند. برادرش عادل نیز به شهادت رسیده است.





شهید عادل محمدزاده

عادل محمدزاده فرزند اردشیر، پانزدهم مرداد ۱۳۴۵ ش به دنیا آمد. او به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در سیزدهم فروردین ۱۳۶۲ ش، در عین خوش توسط نیروهای عراقی بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. پیکر وی را در گلزار شهدای آق مزار پارس آباد به خاک سپردند. برادرش محمد نیز شهید شده است.



شهید صاحبعلی محمدی اصل اجیرلو

صاحبعلی محمدی اصل اجیرلو فرزند غلامعلی، دوازدهم تیر ۱۳۵۰ ش در شهرستان پارس آباد به دنیا آمد. او سال ۱۳۶۹ ش ازدواج کرد و در هشتم اسفند ۱۳۷۰ ش به عنوان سرباز نیروی انتظامی، در کرمانشاه بر اثر انفجار مین به شهادت رسید. مزار وی در گلزار شهدای وادی رحمت زادگاهش به خاک سپرده شد.





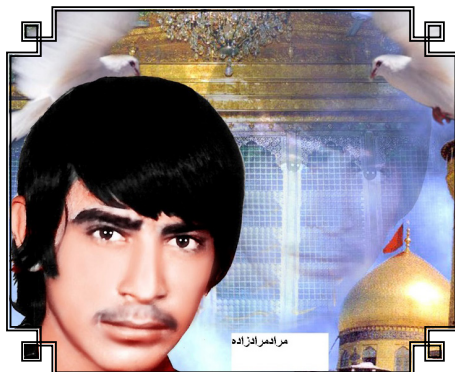
شهید باباکشی محمودیان

باباکشی محمودیان فرزند ایاز، پنجم اردیبهشت ۱۳۴۱ش در اسلام‌آباد از توابع شهرستان پارس‌آباد به دنیا آمد. او به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در سیزدهم اردیبهشت ۱۳۶۱ش، در شلمچه بر اثر اصابت ترکش به سر، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدای وادی رحمت زادگاهش واقع است.



شهید کامل مختاری

روحانی شهید کامل مختاری فرزند احمد، یکم فروردین ۱۳۴۶ش در روستای ملاکندی از توابع شهرستان پارس‌آباد به دنیا آمد. او سال ۱۳۶۲ ازدواج کرد و صاحب یک پسر شد. وی به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در بیستم فروردین ۱۳۶۶ش، در قصر شیرین توسط نیروهای عراقی بر اثر اصابت ترکش خمپاره به شهادت رسید. مزار او در گلزار شهدای وادی رحمت شهرستان زادگاهش واقع است.



شهید مراد مرادزاده قره‌خان بیگلو

مراد مرادزاده قره‌خان بیگلو فرزند ابراهیم، ۳۰ مرداد ۱۳۴۴ ش در روستای قره‌خان بیگلو از توابع شهرستان گرمی به دنیا آمد. او به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در پانزدهم تیر ۱۳۶۴ ش، در میمک توسط نیروهای عراقی بر اثر اصابت ترکش خمپاره، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدای وادی رحمت شهرستان پارس آباد واقع است.



شهید صالح مرادی اجیرلو

صالح مرادی اجیرلو فرزند ساعت، اول مرداد ۱۳۴۵ ش در روستای اجیرلو از توابع شهرستان پارس آباد به دنیا آمد. او به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در چهارم اسفند ۱۳۶۲ ش، در اطراف پل طلاییه به شهادت رسید. پیکرش مدت‌ها در منطقه بر جا ماند و سی‌ام خرداد ۱۳۷۴ ش، پس از تفحص در گلزار شهدای وادی رحمت شهرستان زادگاهش به خاک سپرده شد.





شهید حافظ مصطفی‌وند

حافظ مصطفی‌وند فرزند سواد، هفتم شهریور ۱۳۴۹ش در روستای داشبلاغ مطلب از توابع شهرستان پارس‌آباد به دنیا آمد. او به عنوان پاسدار وظیفه در جبهه حضور یافت و در اول شهریور ۱۳۶۹ش، در «سیلوانای» هنگام درگیری با گروه‌های ضد انقلاب بر اثر اصابت گلوله به سر، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدای وادی رحمت شهرستان زادگاهش واقع است.



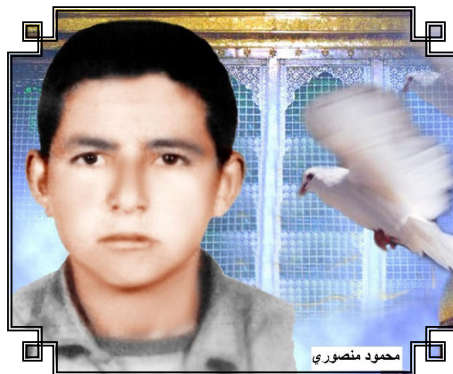
شهید علی مغانی

علی مغانی فرزند نریمان، چهارم شهریور ۱۳۳۹ش در روستای بجق از توابع شهرستان مشکین‌شهر به دنیا آمد. او سال ۱۳۵۸ ازدواج کرد و صاحب دو پسر و یک دختر شد. وی به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در بیست و یکم اردیبهشت ۱۳۶۱ش، در پیرانشهر، هنگام درگیری با گروه‌های ضد انقلاب بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. مزار او در شهر مغانسر (تازه‌کند قدیم) از توابع شهرستان پارس‌آباد واقع است.



شهید دلاور ملکی

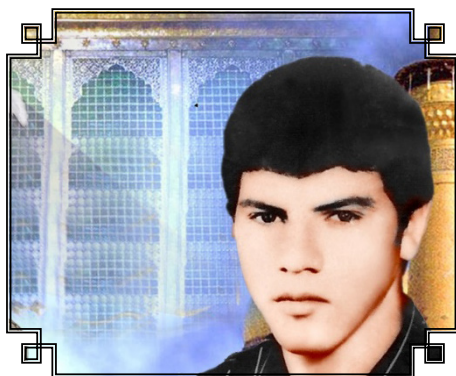
دلاور ملکی فرزند صاحبعلی، هفدهم خرداد ۱۳۴۴ش در روستای زاویه از توابع اهر به دنیا آمد. او سال ۱۳۶۱ش ازدواج کرد. وی به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در سیزدهم آبان ۱۳۶۲ش، در پنجوین عراق بر اثر موج انفجار به شهادت رسید. پیکر او در زادگاهش به خاک سپرده شد.



شهید محمود منصوری

محمود منصوری فرزند منصور، سی‌ام شهریور ۱۳۴۶ش در روستای کلانتر از توابع گرمی به دنیا آمد. او به‌عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در هجدهم فروردین ۱۳۶۷ش، در میمک به شهادت رسید. پیکر وی را در روستای اجیرلو از توابع شهرستان پارس‌آباد به خاک سپردند.





شهید میر لطف‌الله موسوی

میر لطف‌الله موسوی فرزند میر زمان ۱، هفتم مرداد ۱۳۴۴ ش در روستای برّان از توابع پارس‌آباد به دنیا آمد. او تحصیلاتش را تا سطح دیپلم ادامه داد و به عنوان پاسدار در جبهه حضور یافت و در بیست و پنجم دی ۱۳۶۵ ش، در شلمچه بر اثر اصابت ترکش به سر و سینه، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدای وادی رحمت شهرستان پارس‌آباد واقع است.



شهید کریم مهدوی

کریم مهدوی فرزند صمد، یکم فروردین ۱۳۳۹ ش در اصلاندوز به دنیا آمد. او تحصیلاتش را تا سطح دیپلم ادامه داد و به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در چهاردهم بهمن ۱۳۶۰ ش، در سرپل‌ذهاب توسط نیروهای عراقی بر اثر اصابت گلوله به شهادت رسید. پیکر وی در گلزار شهدای آل‌یاسین زادگاهش به خاک سپرده شد.



شهید علی مهماندار

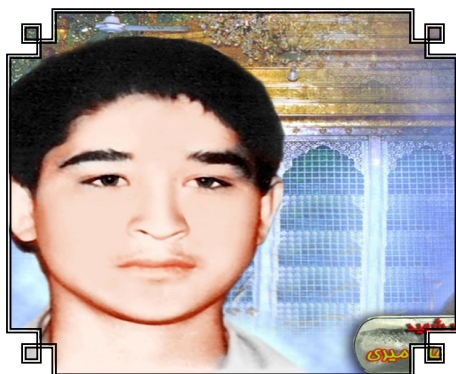
علی مهماندار فرزند قاسم، دوم آذر ۱۳۱۶ ش به دنیا آمد. او سال ۱۳۳۷ ش ازدواج کرد و صاحب پنج پسر و یک دختر شد. وی به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در بیست و چهارم بهمن ۱۳۶۴ ش، در بمباران شیمیایی فاو عراق مصدوم شد و بیست و پنجم آبان ۱۳۷۴ ش، در بیمارستان ساسان تهران بر اثر عوارض ناشی از آن به شهادت رسید. پیکر او را در روستای ایدر از توابع شهرستان پارس آباد به خاک سپردند.



شهید نصیر مهمان نواز گیگلو

نصیر مهمان نواز گیگلو فرزند موسی، پنجم شهریور ۱۳۴۶ ش در روستای علیرضاآباد از توابع شهرستان پارس آباد به دنیا آمد. او به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در بیست و سوم فروردین ۱۳۶۷ ش، در پنجویں بر اثر اصابت ترکش خمپاره به شهادت رسید. پیکر وی در زادگاهش به خاک سپرده شد.





شهید میرجابر میری

میرجابر میری فرزند جلیل، سوم تیر ۱۳۴۶ش در روستای دیکدش از توابع پارس آباد به دنیا آمد. او به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در چهارم اسفند ۱۳۶۲ش، در جزیره مجنون به شهادت رسید. پیکرش مدت‌ها در منطقه بر جا ماند و بیست و هفتم مهر ۱۳۷۳ش، پس از تفحص در گلزار شهدای وادی رحمت شهرستان زادگاهش به خاک سپرده شد.



شهید علی اصغر مینایی

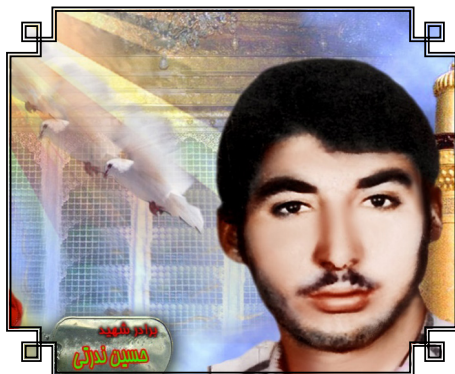
علی اصغر مینایی فرزند حمدالله، دوازدهم مرداد ۱۳۴۷ش، در روستای پیرایواتلو از توابع شهرستان پارس آباد به دنیا آمد. او به عنوان پاسدار وظیفه در جبهه حضور یافت و در بیست و یکم تیر ۱۳۶۶ش در بوکان، هنگام درگیری با گروه‌های ضد انقلاب بر اثر اصابت گلوله به پهلو و پا، شهید شد. مزار وی در روستای اولتان از توابع شهرستان زادگاهش واقع است.





شهید شاکر نامور

شاکر نامور فرزند تارویردی، دهم تیر ۱۳۴۷ش در روستای حیانلون از توابع شهرستان اهر به دنیا آمد. او تعمیرکار خودرو بود که به عنوان جهادگر در جبهه حضور یافت و در بیست و دوم فروردین ۱۳۶۶ش، با سمت راننده در بمباران شیمیایی ام‌الرصاص عراق به شهادت رسید. پیکر وی در گلزار شهدای وادی رحمت پارس آباد به خاک سپرده شد.



شهید حسین ندرتی

حسین ندرتی فرزند آقاشیرین، یازدهم شهریور ۱۳۳۹ش در روستای اسلام‌آباد از توابع شهرستان پارس‌آباد به دنیا آمد. او سال ۱۳۶۱ش ازدواج کرد و صاحب یک پسر شد. وی به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در نهم مهر ۱۳۶۱ش، در سومار بر اثر اصابت ترکش به سر و شکم شهید شد. مزار او در گلزار شهدای وادی‌السلام شهرستان زادگاهش واقع است.





شهید عبدالله نصیرزاده

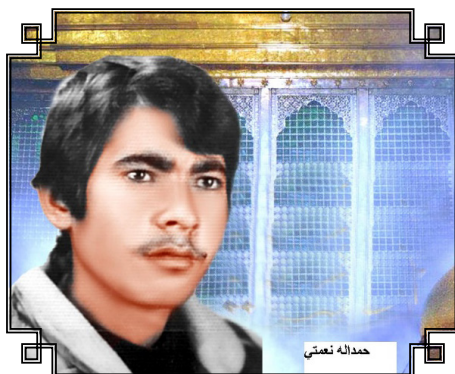
عبدالله نصیرزاده فرزند امان‌الله، پانزدهم تیر ۱۳۳۹ش در روستای تونبق از توابع مشکین‌شهر به دنیا آمد. او به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در هشتم اسفند ۱۳۶۲ش، در جزیره‌مجنون بر اثر اصابت ترکش به سر، شهید شد. مزار وی در روستای ایران‌آباد از توابع شهرستان پارس‌آباد واقع است.



شهید بیت‌الله نظری

بیت‌الله نظری فرزند کوچری، نهم آبان ۱۳۴۵ش در روستای ملاکندی از توابع پارس‌آباد به دنیا آمد. او به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در یکم مرداد ۱۳۶۶ش، در آلوآتان توسط نیروهای عراقی به شهادت رسید. پیکر وی در زادگاهش به خاک سپرده شد.





شهید حمدالله نعمتی

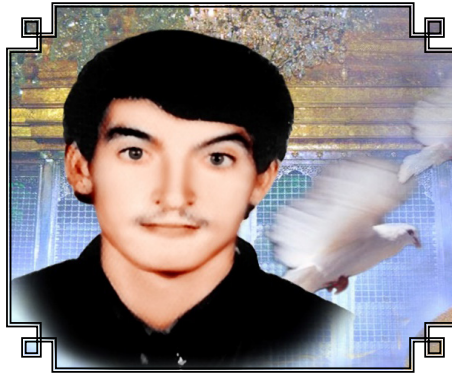
حمدالله نعمتی فرزند غایب، پانزدهم اردیبهشت ۱۳۴۷ش در اصلاندوز از توابع شهرستان پارس آباد به دنیا آمد. او به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در دهم اردیبهشت ۱۳۶۵ش، در فاو عراق بر اثر اصابت ترکش، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدای آل یاسین زادگاهش واقع است.



شهید صاحبعلی نورآذر

صاحبعلی نورآذر فرزند قلبعلی، دهم شهریور ۱۳۳۵ش در روستای بالای قشلاق از توابع شهرستان اهر به دنیا آمد. او سال ۱۳۵۸ش ازدواج کرد و صاحب دو پسر شد. وی به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در چهارم اسفند ۱۳۶۲ش، در جزیره مجنون به شهادت رسید. پیکرش مدت‌ها در منطقه بر جا ماند و هفدهم دی ۱۳۷۴ش، پس از تفحص در گلزار شهدای وادی السلام اسلام آباد از توابع شهرستان پارس آباد به خاک سپرده شد.





شهید مجید نورگبلو

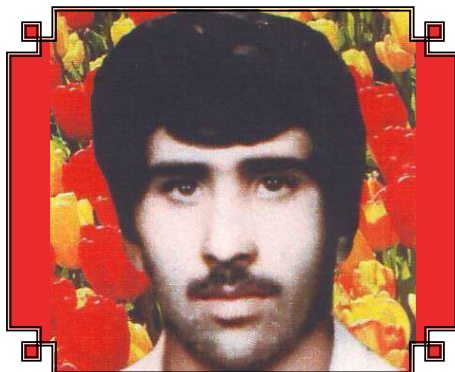
مجید نورگبلو فرزند سعدالله، پنجم مرداد ۱۳۴۹ش در روستای گبلو از توابع بخش اصلاندوز به دنیا آمد. او سرباز ارتش بود که در بیست و نهم خرداد ۱۳۷۰ش در رودخانه سرنی غرق شد و به شهادت رسید. پیکر او را در روستای آلاپایق از توابع شهرستان زادگاهش به خاک سپردند.



شهید اسدالله نوری

اسدالله نوری فرزند فتح الله، دوم خرداد ۱۳۴۲ش در روستای کرکشه از توابع پارس آباد به دنیا آمد. او تحصیلاتش را تا سطح دیپلم به پایان رساند و به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت. وی در بیستم شهریور ۱۳۶۳ش، در تنگه چزابه بر اثر اصابت ترکش به گردن و شکم شهید شد. مزار او در گلزار شهدای وادی السلام شهرستان زادگاهش واقع است.





شهید قدرت نوعی

قدرت نوعی فرزند حمدالله، سی و یکم تیر ۱۳۴۲ش در روستای شیخ‌رضی از توابع شهرستان گرمی به دنیا آمد. او سال ۱۳۵۷ش ازدواج کرد و صاحب دو دختر شد. وی به‌عنوان پاسدار و وظیفه در جبهه حضور یافت و در دوازدهم آبان ۱۳۶۳ش، با سمت تک‌تیرانداز بر اثر اصابت ترکش خمپاره به شهادت رسید. پیکر او را در زادگاهش به خاک سپردند.



شهید کاظم وثوقی

کاظم وثوقی فرزند یدالله، یازدهم آبان ۱۳۴۲ش، در مشکین شهر دیده به جهان گشود. او دانش آموز دوم متوسطه بود که به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و در یازدهم خرداد ۱۳۶۱ش، در شلمچه به شهادت رسید. پیکرش مدت‌ها در منطقه بر جا ماند و در سوم اردیبهشت ۱۳۷۶ش، پس از تفحص در روستای حمزه‌خانلو از توابع شهرستان گرمی به خاک سپرده شد.





شهید عبدالله وطن دوست

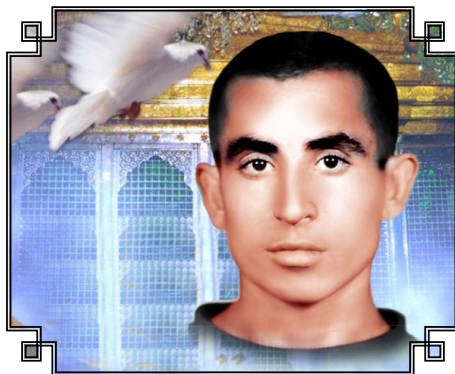
عبدالله وطن دوست فرزند محمدعلی، اول تیر ۱۳۴۹ش، در روستای قره آغاج از توابع شهرستان گرمی به دنیا آمد. او به عنوان سرباز ارتش، در تاریخ چهارم تیر ۱۳۶۹ش در میمک غرق شد و به شهادت رسید. پیکر وی را در گلزار شهدای وادی رحمت شهرستان پارس آباد به خاک سپردند.



شهید جواد هاشمی

جواد هاشمی فرزند صاحبعلی، سی ام شهریور ۱۳۴۵ش در روستای قوجه بیگلو از توابع شهرستان پارس آباد به دنیا آمد. او به عنوان پاسدار در جبهه حضور یافت و در بیست و هشتم تیر ۱۳۶۶ش، در شلمچه بر اثر اصابت ترکش به سر، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدای وادی رحمت شهرستان زادگاهش واقع است.





شهید ستار هوشیاری زیوه

ستار هوشیاری زیوه فرزند عیسی، هفتم تیر ۱۳۴۷ش در شهرستان پارس‌آباد به دنیا آمد. او به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در سوم خرداد ۱۳۶۷ش، در مریوان توسط نیروهای عراقی بر اثر اصابت گلوله به شکم، شهید شد. مزار وی در گلزار شهدای وادی رحمت شهرستان زادگاهش واقع است.



شهید میر بهروز یوسفی فرخی

میر بهروز یوسفی فرخی فرزند میر یوسف، سی‌ام خرداد ۱۳۴۱ش در تبریز دیده به جهان گشود. او به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در دهم اردیبهشت ۱۳۶۱ش، در کرخه نور به شهادت رسید. پیکرش مدتی در منطقه بر جا ماند و بیست و نهم شهریور ۱۳۶۱ش، پس از تفحص در شهر مغانسر (تازه کند قدیم) از توابع شهرستان پارس‌آباد به خاک سپرده شد.





شهید یوسف پیرانه (آخرین شهید وطن از طایفه‌ی بالابیکلو)

یوسف پیرانه فرزند احمد، در سال ۱۳۶۳ش در روستای فولادلو از توابع شهرستان بيله‌سوار به دنیا آمد. از او دو فرزند به نام‌های امیرحسین (۸ساله) و سما (۴ساله) به یادگار مانده است. یوسف قبل از این که به سردشت برود حدود ده سال در گروهان مرزی بيله‌سوار (جمع‌ی هنگ مرزبانی پارس آباد) خدمت کرده بود که به عنوان فرمانده پایگاه به منطقه‌ی عملیاتی سردشت، ماموریت می‌یابد. دو سال از حضورش در سردشت گذشته بود که در پانزدهم اردیبهشت ۱۳۹۷ش مصادف با شب نوزدهم ماه مبارک رمضان (شب اول قدر) با زبان روزه به شهادت می‌رسد.

پدر شهید درباره پسرش می‌گوید: یوسف خیلی خوش اخلاق بود، با همسایگان، مهربان بود. آخرین باری که به منطقه رفت من تا گرمی بدرقه‌اش کردم تا از آن جا با دوستانش به منطقه‌ی سردشت بروند؛ اما غافل از این که، این بدرقه‌ی پایانی و آخرین دیدار من و یوسف بود. پسرم قبل از اذان مغرب، در حال تدارک سفره بود که دیدبان با بی‌سیم اطلاع می‌دهد که علامت مشکوکی در نزدیکی مرز دیده می‌شود، بنابراین سریعاً به محل اعلام شده رفته و در آن جا با تروریست‌ها درگیر می‌شوند تا این که مورد ضرب گلوله قرار می‌گیرد و به فیض شهادت نایل می‌آید. چیزی که عجیب است این است که یوسف، ساعاتی قبل از شهادتش از هم‌زمانش طلب حلالیت کرده و تلفنی نیز با خانواده‌اش صحبت می‌کند.

یعقوب برادر شهید می‌گوید: ارتباط یوسف با مسجد خیلی خوب بود. برادرم عضو پایگاه بسیج روستا بود و مواقعی که در روستا حضور داشت در مراسمات مذهبی و برنامه‌های پایگاه، فعالانه شرکت می‌کرد.

مادر شهید می‌گوید: به یاد دارم روزی پسرش امیرحسین روی زانوهای باباش نشسته بود و



این‌طور می‌گفت بابا تو از پیشانی‌ات تیر خواهی خورد و شهید می‌شوی و همان‌طور هم شد.
انگار به پسرش الهام شده بود که باباش شهید خواهد شد.

مادر شهید به خواب یوسف اشاره کرده و می‌گوید: یوسف چند روز قبل از شهادتش گفت که
در خواب دیدم از بالای کوه به سمت پایین می‌آیم. آن روز در دلم این‌طور تعبیر کردم که پسرم
شهید می‌شود.



کتاب نامه

- قرآن کریم
- مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی. صحیفه نور. ج ۶. انتشارات شرکت سهامی چاپخانه وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۱.
- مرکز اسناد انقلاب اسلامی. اسناد انقلاب اسلامی. ج ۳. تهران، ۱۳۷۴.
- ژونیر، ژان. دلاوران گمنام ایران در جنگ با روسیه. ترجمه‌ی ذبیح‌الله منصوری، تهران، چاپ اول. انتشارات ایرانیان، ۱۳۶۳.
- دروویل، گاسپار. سفر در ایران. ترجمه‌ی منوچهر اعتمادمقدم، تهران
- تاپر، ریچارد. تاریخ سیاسی - اجتماعی شاهسون‌های مغان. ترجمه‌ی حسن اسدی، تهران، اختران، ۱۳۸۴.
- ریشار، یان. مجموعه مقالات. اصلاحات نظامی در عهد قاجاریه، ایران و اقتباسات شرق از مغرب‌زمین، ترجمه‌ی ابوالحسن سروقد مقدم، انتشارات آستان قدس، ۱۳۷۱.
- میخائیل. س. ایوانف، تاریخ نوین ایران. ترجمه‌ی هوشنگ تیزابی - حسن قائم‌پناه، چاپ یکم، ۱۳۵۶.
- آبراهامیان، یرواند. ایران بین دو انقلاب: از مشروطه تا انقلاب اسلامی. ترجمه‌ی کاظم فیروزمند - حسن شمس‌آوری - محسن مدیر شانه‌چی، نشر مرکز، ۱۳۷۹.
- حسنلی، جمیل. آذربایجان غربی در روابط تهران، باکو و مسکو (۱۹۴۵-۱۹۳۹م).



- باکو، انتشارات دیپلمات، ۱۹۹۸ م.
- کلاوزویتس، کارل فون. در باب ماهیت جنگ. ترجمه‌ی مرضیه خسروی، نشر روزگار نو، ۱۳۹۳.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا. تاریخ روابط خارجی ایران. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹. ج ۱، چاپ چهارم.
- طاهرزاده، اصغر. انقلاب اسلامی برون رفت از عالم غربی. انتشارات لب‌المیزان، چاپ سوم، ۱۳۹۳.
- نیکبخت، رحیم. جنبش دانشجویی تبریز به روایت اسناد و خاطرات. تهران، سوره‌ی مهر، ۱۳۸۱.
- مرکز اسناد انقلاب اسلامی. نهضت روحانیون. تهران، ۱۳۷۷.
- آبادیان، حسین. روایت ایرانی جنگ‌های ایران و روس. تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰.
- وقایع‌نگار، میرزاصادق. سروش، آهنگ. از آغاز تا عهدنامه ترکمنچای. گردآورنده حسین آذر، به تصحیح هوشنگ آذر، تهران، چاپخانه حیدری، ۱۳۶۹.
- جهانگیر میرزا. تاریخ نو. به اهتمام عباس اقبال. تهران، کتابخانه علی‌اکبر علمی و شرکاء، ۱۳۲۷.
- شمیم، علی‌اصغر. ایران در دوره سلطنت قاجار. تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۰. چاپ دوم.
- نفیسی، سعید. تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران. تهران، انتشارات بنیاد، ۱۳۶۱. ج ۱، چاپ اول.
- مقصودی، مجتبی. قومیت‌ها و نقش آنان در تحولات سیاسی سلطنت محمدرضا پهلوی. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.
- نیکبخت، رحیم. اسمعیل‌زاده، صمد. زندگی و مبارزات شهید آیت‌الله قاضی طباطبایی. تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.
- طاهرزاده بهزاد، کریم. قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران. تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۸۱.
- نیک‌خلق، علی‌اکبر. نوری، عسکری. جامعه‌شناسی عشایر ایران. انتشارات چاپ



پخش، ۱۳۷۷.

- رئیس‌نیا، رحیم. آذربایجان در سیر تاریخ ایران. تبریز، انتشارات نیما، ۱۳۶۸. ج دوم، چاپ اول.
- افشار سیستانی، ایرج. نگاهی به آذربایجان. ج دوم
- مرکز پژوهش و اسناد ریاست جمهوری. اشغال ایران در جنگ جهانی دوم. تهران، نشر خانه کتاب
- تبرانیان، صفالدین. ایران در اشغال متفقین. چاپ دوم، ۱۳۷۱.
- نراقی، حسن. چکیده تاریخ ایران. چاپ دوم، ۱۳۸۰.
- شیرازی، خاوری. تاریخ ذوالقرنین. ضمیمه‌ی مآثرالسلطانیه
- عطار حمیدی لنگرودی، فرهاد. کلام شهدا
- تیموری، عباس. کتاب راز بندگی (کتاب راوی ۳). تهران، انتشارات ستاره‌ها، چاپ اول، ۱۳۹۵.
- اصطخری، ابراهیم. مسالک و ممالک. به اهتمام ایرج افشار، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۸.
- آرزق احمدبن یوسف بن ازرق فارقی. تاریخ میافارقین. ترجمه‌ی قرچانلو، حسین. تهران، سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۸۷.
- ابوالفداء عمادالدین اسماعیل بن نورالدین علی بن محمود ایوبی. تقویم البلدان. ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی ابن فقیه. ترجمه‌ی مختصر البلدان (بخش مربوط به ایران)، ترجمه‌ی ح، مسعود. تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- مارکوارت، یوزف. ایران شهر. ترجمه‌ی میراحمدی مریم، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۳.
- عبیدالله بن عبدالله خرداذبه. مسالک و ممالک. ترجمه‌ی سعید خاکرنه، چاپ اول، ناشر موسسه مطالعات انتشارات تاریخی، ۱۳۷۱.
- یاقوت بن عبدالله حموی. معجم البلدان. به تصحیح محمدامین الخانجی، ج ۱، مصر، مطبعه السعاده، ۱۳۲۳.
- بارتلد. تذکره جغرافیای تاریخی ایران. ترجمه‌ی حمزه سردارور، تهران، توس، ۱۳۸۶.



- لاکهارت، لارنس. شهرهای نامی ایران. اصفهان، انتشارات عرفان، ۱۳۲۰.
- فیلد، هنری. مردم‌شناسی ایران.
- احمدی، حمید. قومیت و قوم‌گرایی در ایران، از افسانه تا واقعیت. نشر نی، تهران، ۱۳۸۳.
- شیروانی، زین‌العابدین. بستان‌السیاحه. انتشارات حقیقت، ۱۳۹۵.
- فراهانی، میرزابزرگ قائم‌مقام. احکام‌الجهد و اسباب‌الرشاد. تصحیح و مقدمه تاریخی دکتر غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران، بقعه، ۱۳۸۰.
- دنبلی، عبدالرزاق. مآثرسلطانیه. تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری‌نژاد. تهران، مؤسسه انتشاراتی روزنامه ایران، ۱۳۸۳.
- احمدی، محمودطاهر. تلگرافات عصر سپه‌سالار. چاپ اول، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۰.
- بلاذری، احمد. فتوح‌البلدان. ترجمه‌ی آذرتاش آذرنوش. تهران، سروش، ۱۳۷۰.
- سپهر، محمدتقی‌خان. ناسخ‌التواریخ. ج ۱، تهران، اسلامیه، ۱۳۵۳.
- ساعدی، غلامحسین. توپ. چاپ چهارم، تهران، انتشارات نیل، ۱۳۵۳.
- هدایت، رضاقلی‌خان. روضه‌الصفای ناصری. ج ۹، تهران، پیروزی و خیام، ۱۳۳۹.
- صفائی، ابراهیم. یکصد سند تاریخی. چاپ دوم، تهران، انتشارات انجمن تاریخ، ۱۳۵۲.
- هدایت، مهدیقلی‌خان. خاطرات و خطرات. چاپ دوم، تهران، زوار، ۱۳۴۴.
- ترکمان، محمد. اسنادی درباره هجوم انگلیس و روس به ایران. چاپ اول، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه ایران، ۱۳۷۰.
- به‌آذین، داریوش. اردبیل (۱). نشریه بررسی‌های تاریخی، شماره ۶۵، ۱۳۵۵.
- دفترروایی، ناصر. خاطرات و اسناد. چاپ اول، انتشارات فردوسی، ۱۳۶۳.
- بایبوردی، حسین. تاریخ ارسباران. چاپ اول، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۱.
- نوری، صیاد. تاریخ اردبیل در عهد قاجار. اردبیل، انتشارات محقق اردبیلی، ۱۳۹۱.
- کشاورز، فتح‌الله. نهضت جنگل و اتحاد اسلام. چاپ اول، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱.



کتاب نامه ۳۲۵

- ویجویه‌ای، حاجی محمدباقر. تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز. چاپ علی کاتبی، تهران، ۱۳۵۵.
- افشارسیستانی، ایرج. چادرنشینان و طوایف عشایری ایران. سازمان تحقیقات، آموزش و ترویج کشاورزی، جلد ۱، چاپ اول، ۱۳۶۶.
- فرهنگ اعلام شهدای استان اردبیل. دفتر پژوهش‌های فرهنگی بنیاد شهید و امور ایثارگران. تهران، نشر شاهد، چاپ اول، ۱۳۹۲.
- عزیززاده، میرنی. تاریخ دشت مغان. چاپ دوم، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۶.
- قلمی، عزیزاله. مغان در گستره‌ی تاریخ. جلد اول، چاپ اول، انتشارات فرشاد، ۱۳۷۶.
- صفری، بابا. اردبیل در گذرگاه تاریخ. ج ۱، چاپ دوم، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل، ۱۳۷۱.
- نیکبخت، رحیم. پیک محبت (مروری بر زندگی‌نامه‌ی آیت‌الله مروج). اردبیل، نیک‌آموز، ۱۳۸۳.
- نقیب، سیدمسعود. خلخال و مشاهیر. تبریز، انتشارات مهد آزادی، ۱۳۷۹.
- زینالی، روح‌الله. مرزبانان عاشورایی (شهدای شهرستان بيله‌سوار و جعفرآباد). انتشارات ساوالان ایگیدلری، زمستان ۹۳.
- بیوته، احد. یک روز از تاریخ ایران (قشون‌کشی ارتش سرخ به ایران در شهریور ۱۳۲۰ ش). اردبیل، ج اول، انتشارات ساوالان ایگیدلری، ۱۳۹۳.
- فتحی، جابر. بيله‌سوار شهر همیشه آفتابگیر، انتشارات محقق اردبیلی، چاپ اول، ۱۳۸۹.
- اصغری، محمد. کلاس‌ر در گذر زمان. انتشارات محقق اردبیلی، جلد اول، چاپ اول، ۱۳۹۲.
- اصغری، محمد. کلاس‌ر نگین ایل شاهسون، اردبیل، انتشارات مکارمی، چاپ اول، ۱۳۹۲.
- حافظزاده، محمد. ارسباران در گذر حماسه و تاریخ. انتشارات مهد آزادی، ۱۳۷۶.
- حافظ. دیوان حافظ. تصحیح قزوینی، انتشاران زوار، چاپ دهم، ۱۳۹۰.
- مرکز آمار ایران. سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۶۶، ۱۳۷۷، ۱۳۸۷.



- خلیلی، نسیم. کتاب صوتی انقلاب مشروطیت ایران. راوی: اکرم پریمون، ناشر صوتی: آوانامه، ناشر: انتشارات ققنوس.
- گرین، رابرت. کتاب صوتی جنگ جهانی اول.
- کاوین، فیلیپ. کتاب صوتی جنگ جهانی دوم در اروپا. ترجمه‌ی مهدی حقیقت‌خواه، راوی: آرمان سلطان‌زاده، ناشر صوتی: آوانامه، ناشر: انتشارات ققنوس.
- تفرشی، معجد. سقوط قوام‌السلطنه، فصلنامه فرهنگی اجتماعی گفتگو شماره ۲، دی ماه ۱۳۷۲.
- مشفق‌فر، ابراهیم. کارکرد تبلیغی جهادیه‌ها در بسیج مردم برای جنگ. مجموعه مقالات مدیریت تبلیغات در جنگ، تهران، دافوس سپاه، ۱۳۸۰.
- مشفق‌فر، ابراهیم. مقاله. مجله زمانه، ۱۳۸۷ شماره ۷۲.
- الهی، همایون. اهمیت استراتژیکی ایران در جنگ جهانی دوم، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۹.
- میخائیل. س. ایوانف. تاریخ نوین ایران. ترجمه‌ی تیزابی، هوشنگ. قائم‌پناه، حسن. چاپ یکم. ۱۳۵۶.
- شیخ‌الاسلامی، جواد. افزایش نفوذ سیاسی روس و انگلیس در ایران عصر قاجار. تهران: کیهان، ۱۳۶۹.
- قوزانلو، جمیل. جنگ ده ساله ایران و روس. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
- نظام‌الدین‌زاده، رضا. هجوم روس و اقدامات روسای دین برای حفظ ایران. تهران: شیرازه، ۱۳۷۷.
- سرگذشت افلاکیان نویسنده جعفرنوخوا، زندگی‌نامه شهدای شهرستان پارس آباد، اردبیل: اردبیل، ۱۳۹۴.

